تذکرة المعاصرین

تألیف

محمد علی بن ابی طالب حزین لاهیجی

(۱۱۰۳–۱۱۸۰ ه.ق)

مقدمه، تصحیح و تعلیقات

معصومه سالک

بسم الله الرحمن الرحیم

تذکرة المعاصرین

تألیف

محمدعلی بن ابی طالب حزین لاهیجی

(۱۱۰۳-۱۱۸۰ هـ.ق)

مقدمه، تصحیح و تعلیقات

معصومه سالک

به مناسبت کنگره بزرگداشت علامهٔ ذوفنون محمدعلی حزین لاهیجی



حزین، محمد علی بن ابی‌طالب، ۱۱۰۳ - ۱۱۸۰ ق.

تذکرة المعاصرین / تألیف محمد علی بن ابی‌طالب حزین لاهیجی؛ مقدمه تصحیح و تعلیقات معصومه سالک - تهران: نشر سایه؛ دفتر نشر میراث مکتوب (وابسته به معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)، ۱۳۷۵.

۴۲۹ ص.: مصور، عکس، نمونه - (میراث مکتوب؛ ۹: زبان و ادبیات فارسی؛ ۲)

ص.ع. به انگلیسی: MOHAMMAD 'ALI EBN-E ABITĀLEB HAZIN LĀHIJI

TAZKERAT-AL-MO'ĀSERIN

کتابنامه: ص. [۴۱۹] - ۴۲۹؛ همچنین بصورت زیر نویس.

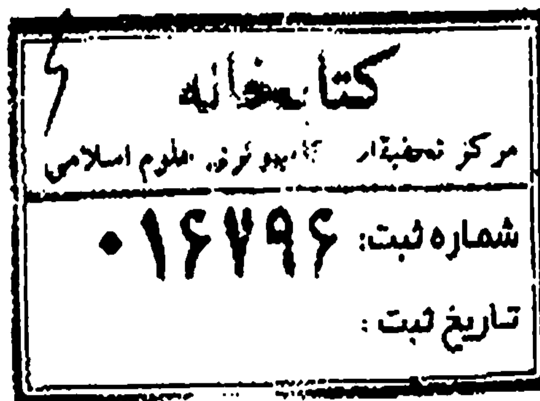
۱. شعر فارسی - قرن ۱۲ ق - مجموعه‌ها. ۲. شاعران ایرانی - قرن ۱۲ ق - سرگذشتنامه. ۳. دانشمندان اسلامی - ایران - قرن ۱۲ ق - سرگذشتنامه. الف. سالک، معصومه، مصحح و حاشیه نویس. ب. دفتر نشر میراث مکتوب. ج. عنوان. د. عنوان: تذکرة حزین لاهیجی.

PIR ۶۶۷۱ / ۴ح۲ت

۸ فا ۱/۵۰۸
ت ۴۶۷ ح
۱۳۷۲

برگهٔ فهرست نویسی پیش از انتشار دفتر نشر میراث مکتوب







تذکرة المعاصرین

محمّد علی بن ابی طالب حزین لاهیجی

مقدمه تصحیح و تعلیقات: معصومه سالک

چاپ اوّل: ۱۳۷۵

تعداد: ۳۰۰۰ نسخه

ناشر: سایه

این اثر زیر نظر دفتر نشر میراث مکتوب وابسته به معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی از محل تسهیلات حمایتی انتشار یافته است.

بها:



بسم الله الرحمن الرحیم

ترقّی و تعالی هر جامعه‌ای زمانی مقدور است که پیشینهٔ فرهنگ و تمدن خود را بشناسد و از علل پیشرفت یا رکود گذشتهٔ تاریخ خود آگاهی یابد. و این شناخت حاصل نمی‌شود مگر با مطالعهٔ آثار گذشتگان، چنان که خود نوشته‌اند نه آن سان که بعدها تحریف و تغییر یافته است، و این در فرهنگ مکتوب هر جامعه‌ای که همواره دستخوش حوادث روزگار بوده امری اجتناب ناپذیر است. از این رو، برای نیل به این آگاهی و حراست از اصالت و هویت فرهنگی و ایستادگی در برابر فرهنگ بیگانه، معرفی و احیای میراث مکتوب گذشته ضرور می‌نماید. چه نقد و تصحیحِ علمیِ نگاشته‌های اندیشمندان فرهنگ ایران اسلامی، نخستین شرط رسیدن به این هدف است.

لیکن با وجود تمام تلاشها و کاوشهایی که تاکنون برای شناسایی و تدوین فهارس خطی و نیز تصحیح و احیای ذخایر علمی و گنجینه‌های مکتوب این مرز و بوم شده، این آثار همچنان بکر و دست نخورده و حتّی مهجور می‌نماید و آنچه شده در قیاس آنچه باید بشود، اندک است و آن اندک نیز با دشواریهای بسیار روبروست؛ از دشواریهای راه تحقیق، گرد آوری نسخ و هزینه‌های سنگین کار گرفته تا ناهمواریهای مربوط به تمهید مقدمات نشر و جذب آثار علمی و تخصصی و بازگشت مادی آن که شرط ادامهٔ تلاش محقّق و ناشر است.

از این رو، معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در راستای اهداف فرهنگی انقلاب اسلامی ایران که در حقیقت، انقلابی است فرهنگی، دفتری به نام دفتر نشر میراث مکتوب تأسیس کرد، تا با حمایت از کوششهای محقّقان، مصحّحان، مراکز علمی و تحقیقاتی و پشتیبانی از ناشران فرهنگی، جذب استعدادها و کاراییها و نیز به قصد انتشار و عرضهٔ منابع تحقیق و آثار گرانسنگ، جلوگیری از دوباره کاریها و چاپ انتقادی متون با اولویت آثار فارسی در زمینه‌های گوناگون، بتواند جریانی اصیل در راستای احیای فرهنگ مکتوب ایجاد کند و مجموعه‌ای غنی به جامعهٔ فرهنگی ایران اسلامی تقدیم دارد.

دفتر نشر میراث مکتوب

معاونت امور فرهنگی

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

فهرست مطالب

بسم الله الرّحمن الرّحيم

« لاهیجان از این گونه شخصیتها [حزین لاهیجی] به قدری دارد که اگر تا سی سال برای آنها کنگره برگزار شود، به جایی نمی‌رسد . »

مقام معظّم رهبری

بعد از پایان کنگرهٔ حکیم ملاّ عبدالرزاق فیّاض لاهیجی که در ۲۳ تیرماه ۱۳۷۲ در زادگاهش ـ لاهیجان ـ برقرار شده بود، برای ارائهٔ گزارش، محضر مبارک مقام معظّم رهبری حضرت آیة الله العظمی خامنه‌ای ـ مُدّظلّه ـ شرفیاب شده، و کارهای انجام یافته را به عرض رساندم. معظّم له ضمن ابراز رضایت از کارهای انجام شده فرمودند : «این مرتبه نوبت دانشمند و شاعر کم نظیر محمد علی گیلانی معروف به « حزین لاهیجی » است که متأسفانه حتی همشهریانش، خوب او را نمی‌شناسند.»

رهبر اندیشمند و فرهنگ‌پرور ما آنگاه ضمن بیان ماجرایی از سرقت ادبی اشعار او که به سی، چهل سال قبل مربوط می‌شد، و قرائت چند بیت از شعرهای بلند او، و تأکید بر استعارات و کنایات و صنایع ادبی آنها و اعجاب از لطائف تعبیراتش، افزودند :

« شهر لاهیجان، در مقاطع خاصی از تاریخ، شخصیتهای علمی عظیمی در ابعاد مختلف داشته که متأسفانه حتی اکثر آنها برای مردم آن سامان نیز ناشناخته مانده‌اند و از جملهٔ آنها همین شخصیت بزرگ یعنی محمد علی حزین لاهیجی است. از این رو، به منظور مبارزه با تهاجم فرهنگی غرب و توجه دادن مردم به هویّت فرهنگی و مذهبی خویش، سزاوار است از یک سو، تذکرهٔ علمای لاهیجان تدوین گردد و از سوی دیگر، کنگرهٔ این مرد بزرگ با معرفی آثار علمی و زندگی پر از فراز و نشیبش برقرار شود. »

به دنبال این رهنمود، اقدام به تدوین تذکرهٔ علمای لاهیجان گردید که به حول الهی به زودی منتشر خواهد شد. همچنین مقدمات برپایی کنگرهٔ حزین لاهیجی را آغاز کردیم که در آیندهٔ نزدیک در زادگاه آباء و اجدادش ـ لاهیجان ـ برگزار خواهد شد.

هنگامی که جهت فراهم کردن مقدمات این کار، در مورد تألیفات و زندگی پرفراز و نشیب این دانشمند بلند آوازه ـ که به سال ۱۱۰۳ ق. در اصفهان زاده شد ـ به تحقیق و مطالعه پرداختم، خود را در برابر نابغه‌ای ذوفنون : فقیهی عالیقدر، اصولیی مدقق، فیلسوفی متألّه، متکلّمی آگاه، عارفی

واصل، متبحّری در ریاضیات و نجوم، رجالیی خبیر، محدّثی مجتهد، مفسّری بصیر، ادیبی هنرمند، شاعری توانا و ... یافتم که افزون بر دویست عنوان تألیف و ترجمه در علوم مختلف، پنجاه‌هزار بیت شعر به زبان فارسی و عربی داشته است و بحق می‌توان او را همطراز ملامحسن فیض کاشانی در میان شیعه و جلال‌الدین سیوطی در میان اهل سنّت دانست با این امتیاز که او مرد رزم و سیاست نیز بوده و به همین جهت حدود ۴۵ سال از عمر شریفش را به هجرت و آوارگی و ۳۱ سال آن را در هندوستان سپری کرد و بالاخره در ۷۷ سالگی در شب ۱۱ جمادی‌الاولی ۱۱۸۰ قمری در دیار غربت و با درد هجران به لقاءالله پیوست و در آرامگاهی که از قبل در محلهٔ « فاطمان » بنارس برای خود در نظر گرفته بود، به خاک سپرده شد.

ابیات زیر که سرودهٔ خود اوست و بر روی قبرش نوشته شده بیانگر شوریدگی و غربت وی در این جهانِ خاکی است :

زبـاندانِ مـحبت بـوده‌ام دیگـر نـمی‌دانـم　　همی‌دانم که گوش از دوست پیغامی شنید اینجا

حزین از پای رهپیما بسی سرگشتگی دیدم　　سـرشوریده بـر بـالین آسـایش رسـید ایـنجا

از جمله آثار ارزشمند او کتاب تذکرةالمعاصرین است که با تصحیح سرکار خانم معصومهٔ سالک در دسترس قرار می‌گیرد.

در اینجا لازم است از تلاش مصحح محترم و نیز از همکاری و مشارکت دفتر نشر میراث مکتوب وابسته به معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در اصلاح برخی از اشعار عربی، نمونه‌خوانی مجدد و نیز تمهید تسهیلات لازم برای چاپ این کتاب، نهایت سپاسگزاری را بنمایم.

لاهیجان، بیستم شوّال ۱۴۱۶ مطابق ۲۰ اسفند ۱۳۷۴

زین‌العابدین قربانی لاهیجی

دبیر کنگرهٔ علامهٔ ذوفنون محمدعلی حزین لاهیجی

پیشگفتار

نام حزین لاهیجی با غزل معروف

ای وای بر اسیری کز یاد رفته باشد　　در دام مانده باشد صیّاد رفته باشد

در ذهن و یاد هر ایرانی شعرخوانی، جایگاه ویژهٔ خود را دارد. او در این غزل بیانگر لطیف‌ترین عاطفهٔ انسانی یعنی عشق است. زبان او در بیان این عاطفه آنقدر ساده، صمیمی و آشناست که گویی سعدی، این رند قلندر، غزل می‌سراید.

حزین از نظر زمانی متعلّق به دورهٔ انحطاط سبک هندی است ولی سبک و زبانش به دور از این انحطاط گام به گام همراه با شیوهٔ غزل‌سرایی سعدی، حافظ و عراقی به پیش می‌رود. علت ماندگاری وی از این دوره، شاید همین ویژگی سبکی باشد.

ایرانیان صاحب ذوق، حزین شاعر را به خوبی می‌شناسند و با او مأنوسند ولی او اندیشمند صاحب نظری است که با تألیفات بسیار در زمینه‌های گوناگون فلسفه، فقه، حدیث، کلام، منطق، رجال، تاریخ‌نگاری و تذکره‌نویسی همچنان گمنام باقیمانده است.

من نیز به برکت ورود به دانشگاه تهران و شرکت در کلاسهای درس دانشکدهٔ ادبیات با ابعاد گوناگون شخصیت او آشنا شدم. بعضی از جنبه‌های فکری حزین را برای اولین بار از زبان استاد دکتر محمّدرضا شفیعی کدکنی در درس «روش تحقیق و مرجع‌شناسی» شنیدم که برایم بسیار جالب و دلنشین بود. این بار حزین، نه شاعر، بل متفکّری از سدهٔ

دوازدهم هجری بود.

بعد از مطالعهٔ سفرنامه و تاریخ احوال وی با شخصیت قابل احترام او بیشتر آشنا شدم. در برابر خود متفکّر پرشوری را دیدم که بر مردمان خویش دل می‌سوزاند و سعادت آنان را جستجو می‌کرد ولی از بد حادثه به دورانی گرفتار آمده بود که هرچه بیشتر می‌کوشید کمتر نتیجه می‌گرفت. به قول سرجان ملکم:

به زحمت می‌توان دورانی به این ناخوشایندی تصوّر کرده، مدت یک قرن بدون این که هیچ واقعهٔ سیاسی بزرگی رخ دهد و آن آرامش و صلح و صفای فوق‌العاده برای ایران فایده‌ای نداشت، این دوره با هیچ دست‌آورد قابل ملاحظه‌ای از دوران دیگر متمایز نیست.[1]

این اندیشمند مصلح بسیار فراتر از زمان خود می‌اندیشید. در این دورهٔ سکون و سکوت که گویی همه چیز در بستر زمان از حرکت ایستاده و همهٔ دستاوردهای علمی و هنری مرده‌ریگ گذشتگان است، او ایستاده بر قلّهٔ زمان و با اشراف کامل، بیانگر تفکّراتی است که او را از زمانه‌اش جدا می‌کند. گویی برای آیندگان سخن می‌گوید. برای بسامان شدن اوضاع ایران بطور اخصّ و شرق بطور اعمّ، اقتدار توأم با نظم و آگاهی را پیشنهاد می‌کند و تنها راه رهایی را در تلفیق این سه مسأله می‌داند، اندیشه‌ای که هنوز هم درمانگر است.

حزین نویسنده‌ای بسیار پرکار است. آثار بسیار زیادی در زمینه‌های مختلف فکری از خود برجای نهاده است. او تجربه‌گر دانشهای زمان خویش است.

هر یک از آثار او به منظور خاصّی تألیف یافته‌اند. تألیفات او در زمینه‌های فقهی، کلامی، منطقی وفلسفی بیانگر تئوری واندیشهٔ جدیدی نیست. او می‌نویسد تا بدانند که بر علوم زمانه خویش اشراف کامل دارد.

---

۱. تاریخ ادبیات ایران (از صفویّه تا عصر حاضر)، ادوارد براون، صص۱۲۴ - ۱۲۵.

هدفش از نگارش سفرنامه و تاریخ احوال خویش، ثبت حقایق تاریخی و مسایل مهم اجتماعی آن دوران است. از میان این دو اثر به خوبی می‌توان با وضعیت نابسامان و ناهنجار اواخر صفویّه آشنا شد. اعتبار کار حزین در امر تاریخ‌نگاری این است که تنها به ذکر حادثه اکتفا نمی‌کند، به عمق و چگونگی حوادث اجتماعی می‌پردازد تا علل آنها را به دست آورد. او در این زمینه دیدی علمی و جامعه‌شناسانه دارد.

در تدوین تذکرهٔ شعرای معاصر خویش، اهداف گوناگونی را در نظر دارد که در مقدمهٔ عالمانه و ناقدانه‌ای که بر این کتاب نوشته، یکایک آنها را شرح داده است؛ او به انتقاد از شاعران روزگار خویش که بی هیچ مایه‌ای بر این کار دست زده‌اند می‌پردازد و می‌گوید:

> اینان به علت ناآگاهی از موقعیّت و منزلت شعر به این پیشه از هر چیز دلیرتر و خیره‌ترند.

او معترف است که در این دوره، هیچ شاعری را در معنای حقیقی آن، شاعر نیافته است، به همین خاطر به ذکر نام شاعرانی می‌پردازد که فقط شعرشان شعار قبولی را شامل باشد.

در انتقاد از تذکره‌نویسان آن دوره می‌گوید: مؤلّفان بدون هیچ معرفت و آگاهی دربارهٔ شاعر، صفحات بی‌شماری را با کمک القاب و عناوین و خرافات سیاه می‌کنند، بدون اینکه آگاهی درست و دقیقی از شاعر در اختیار خواننده قرار دهند.

او به دور از معایبی که برای دیگران بر می‌شمرد دست به نگارش تذکره‌ای می‌زند که تقریباً در میان آثار همطراز خود ممتاز است. به دست دادن اطلاعات دقیق و دست اول دربارهٔ هر یک از این عالمان و شاعران، ضبط دقیق سال تولد و مرگ، اشاره به چگونگی وضعیت شغلی آنان، کاربرد اصطلاحات اداری، اجتماعی و ادبی خاص آن دوره، از جمله ویژگیهای این تذکره است.

نقص اساسی این تذکره، عدم دسترسی مؤلف به اسناد و مدارک مکتوب است.

حزین در چگونگی تألیف این تذکره می‌گوید که این کار مهم را در مدت نه روز، آن هم تنها با اتکای بر حافظه و در نهایت پریشان حواسی به انجام رسانده است. و چون در شرح حال نویسی نیاز به اسناد مکتوب امری ضروری است، فقدان آن لطمه‌ای اساسی و جبران‌ناپذیر به کار تذکره‌نویسی وارد می‌سازد. در همان کلاسهای روش تحقیق به این نقص اشاره و احیای مجدّد آن از جانب استاد دکتر شفیعی مطرح شد و با توجه به علاقهٔ وافری که به حزین لاهیجی داشتم در این آرزو بودم که این مهم را به انجام برسانم.

بعد از ورود به دورهٔ کارشناسی ارشد در دانشگاه علّامه طباطبائی تصحیح و تعلیقه بر این تذکره را به عنوان «پایان‌نامه» به گروه ادبیات فارسی ارائه دادم که به تصویب رسید و آقای دکتر احمد تمیم‌داری به عنوان استاد راهنما انتخاب شدند که در حین انجام کار از راهنماییهای بجای ایشان بهره‌مند گشتم و در همین‌جا لازم است که از زحمات و همکاریهای ایشان سپاسگزاری نمایم.

این تذکره دارای نسخه‌های خطی فراوانی است که اغلب آنها در کتابخانه‌های پاکستان حفظ و نگهداری می‌شود و دسترسی به آنها تقریباً غیرممکن است. چرا که با کمال تأسف هیچ نوع ارتباط فرهنگی بین دانشگاههای ایران و پاکستان برقرار نیست تا در پرتو آن بتوان این مشکلات را برطرف کرد و محقّق در عمل با دشواریهای بسیاری روبرو می‌شود.

برای تصحیح این تذکره دست‌کم به دو نسخهٔ خطی نیاز بود که خوشبختانه یک نسخهٔ کامل از این تذکره در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، به صورت میکروفیلم با شمارهٔ ۳۷۳۷ وجود داشت.

نسخهٔ دیگر متعلّق به موزهٔ ملی پاکستان ـ کراچی است که توسط آقای عنایت‌الله مجیدی ریاست کتابخانه و مرکز اسناد دائرةالمعارف بزرگ اسلامی در اختیار اینجانب قرار داده شد. در اینجا بر خود فرض می‌دانم که نهایت امتنان و سپاسگزاری خود را به حضور ایشان تقدیم دارم.

دربارهٔ چگونگی روش تصحیح و نوشتن تعلیقات، در برگهای بعدی توضیحات جامع

وکامل در اختیار خواننده قرار داده شده است.

به هنگام تصحیح اشعار عربی سید علیخان مدنی و محمّد مسیح بن اسماعیل فسائی در تذکرهٔ حزین به علت بد خط بودن وپاک‌شدگی بسیاری از کلمات و حتی عبارات با دشواری بسیاری روبرو شدم که با مساعدت استاد محقق حضرت آیة‌الله آقا سید عبدالعزیز طباطبائی این مشکل برطرف شد. در همین‌جا شایسته است که از ایشان سپاسگزاری شود.

در پایان از کمکهای همکار فاضلم در دائرةالمعارف بزرگ اسلامی آقای علی میرانصاری نهایت سپاس و تشکّر را دارم و برای ایشان سلامتی و موفقیت آرزو می‌کنم.



پس از دفاع از پایان‌نامهٔ مذکور اطّلاع حاصل شد که دانشمند محترم حضرت آیة‌الله حاج‌آقا شیخ زین‌العابدین قربانی امام جمعهٔ لاهیجان پیرو برگزاری کنگرهٔ فیاض لاهیجی در تابستان ۱۳۷۲ بر آن هستند تا حسب‌الامر مقام معظم رهبری کنگرهٔ حزین را در شهرستان لاهیجان برگزار نمایند و بدین مناسبت در صدد چاپ وانتشار منقّح آثار موجود حزین برآمده‌اند. این تقارن و همزمانی به فال نیک گرفته شد و متن تصحیح‌شدهٔ تذکرهٔ حزین همراه با تعلیقات در اختیار ایشان قرار گرفت که با سعی و مساعدتهای جناب آقای جعفر پژوم چاپ این کتاب به انجام رسید. در اینجا لازم است از محضر حضرت آیة‌الله قربانی کمال تشکّر و امتنان را بنمایم.

معصومه سالک

زمستان ۱۳۷۳

مقدمهٔ مصحح

روش تصحیح تذکرهٔ حزین

برای تصحیح این تذکره از دو نسخه استفاده شده است که به ترتیب به معرفی آنها می‌پردازم:

۱. نسخهٔ متعلّق به موزهٔ ملّی پاکستان ـ کراچی که فهرست آن نگاشته سیّدعارف نوشاهی است این نسخه در تاریخ ۷ شوّال ۱۱۸۴ هـ. ق توسط محمّدمعظّم نوشته شده است که برای نگارش فارسی از خط شفیعا و برای عبارات عربی از خط نسخ استفاده کرده است. این نسخه ۱۹ سال بعد از تاریخ تألیف (۱۱۶۵ هـ. ق) نوشته شده است.

۲. نسخهٔ متعلّق به کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران.

این نسخه متعلّق به آقای سید علیرضا ریحان یزدی است که میکروفیلم آن به شمارهٔ ۳۷۳۷ در دانشگاه تهران موجود است.

بنابه دلایل زیر نسخه کتابخانهٔ مرکزی اصل قرار داده شد و نسخهٔ متعلّق به موزهٔ ملی پاکستان به عنوان نسخهٔ بدل مورد استفاده قرارگرفت. برای جلوگیری از اطالهٔ کلام نسخهٔ کتابخانهٔ دانشگاه تهران را با حرف «ت» و نسخهٔ متعلّق به موزهٔ پاکستان

را با حرف «پ» مشخّص کرده‌ام.

حزین بنابر تصریح خود در مقدّمه، تعداد علما و شاعران را ۱۰۰ تن ذکر کرده است. نسخهٔ «ت»، این تعداد عالم و شاعر را دربر می‌گیرد ولی در نسخهٔ «پ» نُه شاعر به نامهای زایرای شوشتری، میرزا محمّد تقی قهرمانی همدانی، میرزاهاشم آرتیمانی، میرزا اسماعیل ایما، میرزا باقر حضوری قمی، میرعسکری قمی، میرنوراکسیر کهین، عبدالمولی اصفهانی و ملاّمحمّد نصیر فایض ابهری اصفهانی حذف شده‌اند. هفت شاعر دیگر نامشان جابه‌جا شده است که عبارتند از: ملاّمحمّد نقی تعظیم مازندرانی، محمّد مؤمن صاحب مشهدی، میرزا عبدالرّزاق نشاء تبریزی، میرزا محمّدرضا بروجردی، میرزا حسین خالص، میرزا محمود شیرازی، محمّدرضا عشرت بروجردی.

نسخهٔ پاکستان دارای جاافتادگی و غلطهای املایی و انشایی است و سهو و خطای بیشتری در آن به چشم می‌خورد. از جمله سال مرگ دو شاعر به نامهای ابوطالب حیات و ملاّ محمّد تقی تعظیم مازندرانی با یک قرن اختلاف در سالهای ۱۰۳۵ هـ. ق و ۱۰۲۸ هـ. ق ذکر شده است و با توجه به تاریخ تولّد حزین در سال ۱۱۰۳ هـ. ق و مبدأ قراردادن این تاریخ برای ذکر نام معاصران وی اشتباه بودن این دو تاریخ قطعی است.

با این حال با استفاده از نسخهٔ «پ» بعضی از نواقص متن برطرف شده است. ازجمله جاافتادگی بعضی از ابیات و ضبط صحیح بسیاری از کلمات و عبارات، ذکر این نکته ضروری است که موارد اصلاح شده متن در داخل قلاب قرارگرفته است.

برای آشنایی با این بخش از تصحیح، ذکر چند نمونه ضروری به‌نظر می‌رسد:

در نسخهٔ «ت» ذیل نام قوام‌الدین قزوینی آمده است که در تواریخ مهارت عجیبی داشت، ساختار صحیح این عبارت در نسخه «پ» آمده است: در نظم تواریخ مهارت عجیبی داشت.

ذیل نام میرزا باقر قاضی‌زادهٔ عباس‌آباد وزن بیت زیر در نسخه «ت» مختل بود

که با استفاده از نسخه «پ» تصحیح شد:

نسخهٔ «ت»:

به چشم کم مبین اشک به خون غلطیدهٔ ما را
که من از نخل امید دو عالم ثمر دارم

نسخهٔ «پ»:

به چشم کم مبین اشک به خون غلطیدهٔ ما را
که من از نخل امید دو عالم [این ثمر دارم]

ذیل نام قاضی مجدالدّین دزفولی؛ نسخهٔ «ت»:

تکیه بر دوستی اهل جهان نتوان کرد
تا چو پشتی نکنی پر شکم انسان را

نسخهٔ «پ»:

تکیه بر دوستی اهل جهان نتوان کرد
تا چو پشتی نکنی پر شکم [ایشان را]

ذیل نام قاضی نظام‌الدّین خوانساری؛ نسخهٔ «ت»:

در حسن صورت و مهارت به موسیقی از نوادر عهد بود.

نسخهٔ «پ»:

[در حسن صوت] و مهارت به موسیقی از نوادر عهد بود.

ذیل نام میرزا طاهر وحید قزوینی؛ نسخهٔ «ت»:

گر نالم ز زخم خار در پا رفته نامردم

نسخهٔ «پ»:

[اگر] نالم ز زخم خار در پا رفته نامردم

ذیل نام میرزا معزّ فطرت مشهدی؛ نسخهٔ «ت»:

کشیدم محنت از جانان و دیدم سرگرانی هم
وفا نگذاشت کز کویش برانم ناتوانی هم

نسخهٔ «پ»:

کشیدم محنت از جانان و دیدم سرگرانی هم

وفا نگذاشت [از کوی تو رفتن] ناتوانی هم

ذیل نام ملاّ حاجی محمّد گیلانی؛ نسخهٔ «ت»:

در شاعری اقران و مشکل پسندان هر دیار بود.

نسخه «پ»:

در شاعری [مسلّم اقران] و مشکل‌پسندان هر دیار بود.

ذیل نام میرنجات؛ نسخه «ت»:

خوشا شمعی که شورش شعلهٔ باد تو می‌باشد.

نسخه «پ»:

خوشا شمعی که [سوزش] شعلهٔ باد تو می‌باشد.

ذیل نام ملاّ سعید اشراف؛ نسخه «ت»:

به هند تیره‌بختی رفتم از راه پریشانی

به تاریکی کشیدم خویش از شرم عریانی

نسخه «پ»:

به هند تیره‌بختی رفتم از راه پریشانی

به تاریکی کشیدم [خویش را]از شرم عریانی

ذیل نام میرزا محسن تأثیر؛ نسخه «ت»:

گره به کار نیفتد گشاده‌رویان را نـدیده قفل کسی پرّه بیابان را

نسخه «پ»:

گره به کار نیفتد گشاده‌رویان را ندیده قفل کسی [برّه] بیابان را

ذیل نام مخلصای کاشی:

از فارسان و سایفان مضمار سخن گستری گشتی

نسخهٔ «پ»:

از فارسان و [سابقان] مضمار سخن گستری گشتی.

ذیل نام همان شاعر؛ نسخهٔ «ت»:

امـانت‌دار نـتوان گـفت جـای عـالم دون را

که یکجا خورد این صاحب‌دبانت مال قارون را

نسخهٔ «پ»:

امانت‌دار نـتوان گـفت [خـاک] عـالم دون را

که یکجا خورد این صاحب‌دیانت مال قارون را

ذیل نام نجیبای کاشی؛ نسخهٔ «ت»:

ز غفلت تا گشودم دیده را تعبیرها کردم.

نسخهٔ «پ»:

ز غفلت تا گشودم دیده را [تدبیرها] کردم.

ذیل نام لطفعلی‌بیگ شامی؛ نسخهٔ «ت»:

رفتی و کشیدم ز تو دزدیده نگـاهی چون تیر که دوزند ز ترکش سفری را

نسخه «پ»:

رفتی وکشیدم زتو دزدیده نگـاهی چون تیر که [دزدند] ز ترکش سفری را

یکی از مشکلات اساسی من به هنگام تصحیح این تذکره ثبت صحیح اشعار عربی سیّد علیخان مدنی ومحمّد مسیح‌بن‌اسماعیل‌فسائی‌بود. خط هردونسخه بسیار بد و در موارد بسیار پاک‌شدگی داشت که حتی خواندن‌را هم با اشکال مواجه‌می‌کرد.

تصحیح این قسمت، بناچار به صورت قیاسی انجام پذیرفت وکلماتی هم که قابل خواندن نبود سفید باقی گذاشته شد.

معرفی تذکرهٔ حزین (تذکرة المعاصرین)

حزین به هنگام اقامت در هندوستان، در سال ۱۱۶۵ هـ. ق به تألیف این تذکره پرداخت و چون هدف او از تدوین این تذکره، ثبت اسامی شاعران معاصر وی بود

تاریخ ولادت خود را که ۱۱۰۳هـ.ق است مبدأ قرار داد. این تذکره اختصاص به شاعران ایرانی که دارای مذهب شیعهٔ اثنی‌عشریّه هستند دارد و دارای یک مقدّمه و دو فرقه است:

فرقهٔ اولیٰ: اختصاص به علمای معاصر وی دارد که با نام صدرالدین سیّد علیخان‌بن سیّد نظام الدین احمدالحسینی آغاز می‌شود و به صدرالدین الجیلانی خاتمه می‌یابد و شامل بیست شرح حال است.

فرقهٔ ثانی: اختصاص به شعرای معاصر وی دارد که با نام میرزا محمّد طاهر وحید قزوینی آغاز می‌شود و به نام میرزا محمّد شیرازی خاتمه می‌یابد.

مقدمهٔ این کتاب دارای نقد ادبی است و حزین ضمن تعریف و استنباط خود از شعر به انتقاد از شیوهٔ کار تذکره‌نویسان می‌پردازد و می‌گوید:

> اکثر با هم یاور شده و به معاونت یکدیگر راه پیمایش تاریخ و سیر و نگارش تذکره واگیرند، به‌گمان آنکه چون قصّه‌خوانی آسان میسّر است. غافل از اینکه هرچند افسانه‌سنجی‌است اما موقوف‌است به بضاعتی و تحقیق حکایتی و معروف هر روایتی و صدق مقالتی و جودت قریحتی و صفای طویّتی.

بعضی تذکره‌ها که این عوام ترتیب داده‌اند حیرت‌زاری است عاقل را، چه قطع نظر از رکاکت عبارات و ژاژخایی منشآت، مشحون است به اکذوبات و خرافات و مملوست از اشتباهات و لاطایلات. کسانی را که نشناسند و اصلاً معرفتی به آنان نداشته‌اند، ورق‌ورق احوال نویسند و جمعی که هرگز یک بیت نگفته‌اند اشعار دیگران را در کار ایشان کنند و در کلام گویندگان تخلیط نموده سخن دیگر به دیگری نسبت دهند. خود غلط، معنی غلط، مضمون غلط.

و بعد هدف خود را از تدوین این تذکره بیان می‌کند:

> یادآوری دوستان یکدل و حقیقت‌پژوهی کامل و پاس نیک صحبت یاران

خلیل و اصدقای جلیل، قدرشناسی هنر هر وضیع و نبیل بر آن داشت که
در این صفحات به‌ذکر بعضی از یاران معاصر و ابیات برخی از صاحبدلان
صافی ضمیر که به‌فکر قویم و طبع مستقیم مایل به نظم لآلی اشعار بوده
و از این شراب طهور جامی پیموده‌اند پردازد.

برای پی بردن به ارزش کار حزین، لازم است که به معرفی کوتاه چند تذکره پرداخته شود تا در ضمن مقایسهٔ ویژگیهای کار وی نمایانتر گردد.

این تذکره‌ها به ترتیب سال تألیف ذکر می‌شوند:

۱. تذکرةالشعراء:

ابراهیم بن محمّد شربت‌دار سپاهانی ۱۱۳۵ هـ. ق.

اختصاص به شاعران فارسی‌گوی دارد. بعضی از شعرای متقدمین از زمان سلطان حسین بایقرا الی الآن.[۱]

۲. همیشه بهار:

کشن چند اخلاص آبادی ۱۱۳۶ هـ. ق.[۲]

تراجم مختصر ۲۰۰-۲۰۷ تن شاعر بر حسب الفبا.

با وجود اختصار بسیار بی‌دقّت بوده است.

۳. سفینهٔ خوشگو:

بندرابن داس متخلص به خوشگو ۱۱۳۷-۱۱۴۷ هـ. ق.[۳]

تذکره عمومی مشتمل بر سه دفتر و ذکر ۱۴۱۸ شاعر با ترتیب زمانی. ۲۴۵ تن اینان چه هندی و چه مقیم هند معاصر مؤلف بوده‌اند. بند رابن با وجود دسترسی به منابع متعدد، مرتکب اشتباهات بسیاری شده است.

---

۱. تاریخ تذکره‌های فارسی، احمد گلچین معانی، ج ۱، ص ۲۷۰.

۲. همان منبع، ج ۲، صص ۴۱۴-۴۱۵.

۳. همان منبع، ج ۱، صص ۷۱۳ و ۷۲۰.

۴. سفینۀ بی‌خبر:

میرعظمت الله بی‌خبر بلگرامی ۱۱۴۱ هـ. ق.[۱]

سفینه‌ای است مشتمل بر تراجمی کوتاه و اشعاری مختصر از شعرای متأخّر از سنۀ هزار هجری تا زمان تألیف به ترتیب الفبایی.

روش نگارش ساده و هندی و انتخاب اشعار خوب ولی از بس کوتاه و مختصرست درخور استفاده نیست.

۵. منتخب الاشعار:

مردان علی خان مبتلای مشهدی ۱۱۶۱ هـ. ق.[۲]

تراجم ۷۱۱ شاعر قدیم و جدید. تراجم غالباً مختصرست. نگارش ساده. دربارۀ زندگی شعرا چیزی ننوشته است که به کار آید.

۶. ریاض الشعراء:

علی قلیخان واله داغستانی ۱۱۶۱ هـ. ق.[۳]

تذکرۀ عمومی ۱۵۹۴ شاعر قدیم و جدید براساس حروف تهجّی.

یک مقدّمه و ۲۸ روضه (هر روضه خاص یک حرف).

روش نگارش ساده و عاری از تکلّفات منشیانه.

با وجود سهل‌انگاری و بی‌دقّتی در تراجم شعرای سلف، از آنجا که از شعرای خوب و خوش‌قریحه و شعرشناس و نکته‌سنج بوده، اشعار را خوب انتخاب کرده است.

۷. منتخب حاکم:

عبدالحکیم حاکم لاهوری ۱۱۶۱ هـ. ق.[۴]

شامل تراجم شش تن از معاصران مؤلف که به ترتیب عبارتند از: شاه‌آفرین، میرغلامعلی آزاد، قزلباش‌خان امید، سراج‌الدین علیخان آرزو، میر عبدالحی و شیخ نور محمّد.

---

۱. همان منبع، ج ۱، ص ۷۰۸.
۲. همان منبع، ج ۲، ص ۳۰۳.
۳. تاریخ تذکره‌های فارسی. احمد گلچین معانی ج ۱، صص ۶۵۰، ۶۵۳، ۶۶۵.
۴. همان منبع، ج ۲، ص ۳۲۱.

۸. تذکرهٔ حسینی:

میرحسین دوست سنبهلی مرادآبادی ۱۱۶۳ هـ. ق.[۱]

تذکرهٔ مختصر در تراجم ۵۶۴ تن از شعرا و فضلا و ملوک و عرفای قدیم و جدید به ترتیب الفبا. تراجم مختصر، بدون دقّت، در ضبط اشعار نیز بی‌دقّتی کرده، مثلاً اشعار معین مسکین فراهی را به نام خواجه معین‌الدّین چشتی نوشته است.

۹. مجمع‌النفائس:

سراج‌الدّین علی‌خان آرزو گوالیاری ۱۱۶۴ هـ. ق.[۲]

تذکرهٔ عمومی، تراجم مختصر ولی منتخبات مفصّل.

۴۰،۰۰۰ بیت از شعرای قدیم و جدید به سبک هندی شعرشناس و نقاد بوده است.

به سلیقهٔ خود دربارهٔ صاحبان تراجم اظهار نظر کرده وگاهی خود را مجاز در دخل و تصرّف اشعارشان دانسته و نوشته است که هرگاه چنین می‌گفت بهتر بود و یا اینکه در ذیل نام خود نزدیک به هفتصد بیت شعر آورده، باز هم در ذیل اشعار دیگران بسیاری از اشعار خود را نقل کرده است.

تراجم معاصران که قسمت اساسی و اصیل این تذکره است بالنسبه مفصّلتر است.

۱۰. سفینةالشعراء:

مؤلف نامعلوم ۱۱۷۰ هـ. ق.[۳]

شرح حال ۶۹۳ شاعر قدیم و جدید به ترتیب حروف تهجّی، غالب تراجم از عرفات العاشقین و نصرآبادی گرفته شده است. ولی تراجم شعرای ق۱۲ را که مفصّل هم نوشته شده است ظاهراً از تذکرهٔ دیگری برنداشته است.

۱۱. بی‌نظیر:

سیّد عبدالوهّاب افتخار بخاری دولت‌آبادی ۱۱۷۲ هـ. ق.[۴]

---

۱. همان منبع، ج ۱، صص ۲۱۰، ص ۲۱۲، ۲۱۳.

۲. تاریخ تذکره‌های فارسی، احمد گلچین معانی، ج ۲، ص ۱۵۸.

۳. همان منبع، ج ۱، ص ۷۲۳.

۴. تاریخ تذکره‌های فارسی، احمد گلچین معانی، ج ۱، صص ۱۹۴، ۱۹۵.

تذکرهٔ مختصر ۱۳۵ شاعر فارسی‌گوی هندی و ایرانی از آغاز ق ۱۲ تا زمان تألیف با ترتیب الفبایی.

مؤلف هر جا از منابع اهل هند استفاده کرده ذکر کرده است مثل اخبارالاخبار، تذکرةالشعرای وارسته، حیات‌الشعرا و همیشه بهار.

ولی ۲۳ فقره ترجمهٔ شعرای ذیل را که از تذکرةالمعاصرین حزین اقتباس کرده ذکر نکرده است.

۱۲. مقالات الشّعراء:

میرعلی شیرقانع تتوی ۱۱۷۴ هـ. ق.[۱]

تراجم مختصر ۷۱۹ شاعر فارسی‌گوی سندی یا مقیم سند. فقط ذکر نام و درج یک بیت.

۱۳. مردم دیده:

عبدالحکیم حاکم لاهوری ۱۱۷۵ هـ. ق.[۲]

تراجم ۶۳ نفر از کسانی که مؤلف دیده است به ترتیب تهجّی در دو باب با خاتمه، باب اول: (۱۸نفر) شعرایی که از تذکرهٔ مجمع‌النفائس نقل شده همراه با تکمله‌ای در ذیل هریک از تراجم.

باب دوم: ۴۲ نفر که داخل مجمع‌النفائس نیستند. با سال وفات، مکان بودوباش وکیفیّت معاش. از تذکره‌های خوب و معتبر است.

۱۴. خزانهٔ عامره:

میرغلامعلی آزادبلگرامی ۱۱۷۶ هـ. ق.[۳]

از نظر دقت و صحّت تراجم و ذکر حوادث تاریخی زمان و پاره‌ای نظرات انتقادی مؤلف از تذکره‌های خوب است. البته زیاده‌گویی هم دارد در ذکر شعرای قدیم و جدید.

---

۱. همان منبع، ج ۲، ص ۲۸۱، ۲۸۲.

۲. همان منبع، ج ۲، ص ۲۶۶، ۲۶۷.

۳. تاریخ تذکره‌های فارسی، احمد گلچین معانی، ج ۱، ص ۵۱۳.

۱۵. گل رعنا:

رای لچهمی نراین شفیق اورنگ‌آبادی ۱۱۸۱ـ۱۱۸۲ هـ.ق.[۱]

تراجم شعرای فارسی‌گوی، در یک مقدمه و دو فصل:

فصل اوّل: در ذکر شعرای مسلم، شعرای ایرانی‌الاصل تیز مذکورند.

فصل دوم: شعرای هندو.

۱۶. مجموعهٔ عشق یا چارچمن:

غلام محی‌الدّین عشق ۱۱۸۷ هـ.ق.[۲]

تذکرهٔ عمومی.

۱۷. عقد ثریا:

غلام مصحفی همدانی ۱۱۹۹ هـ.ق.[۳]

نام ۱۴۹ شاعر فارسی‌گوی ایرانی و هندی یاد شده است که عموماً معاصر مؤلف بوده‌اند تراجم آن عده که به هند نرفته‌اند ارزش و اعتباری ندارد.

۱۸. خلاصة‌الکلام:

علی ابراهیم خلیل خان بنارسی متخلّص به خلیل ۱۱۹۸ هـ.ق.[۴]

تراجم ۷۷ تن از مثنوی سرایان.

۱۹. سرو آزاد:

میرغلامعلی آزاد بلگرامی ۱۱۶۶ هـ.ق.[۵]

در ذکر قافیه‌سنجان متأخرین که ابتدای ظهور یا انتهای وجود ایشان بعد از هزار هجری است.

فصل اوّل: ذکر صاحب طبعان فارسی و تعداد ایشان ۱۴۳ نفر.

---

۱. همان منبع، ج ۲، صص ۴۶-۴۷.

۲. همان منبع، ج ۲، صص ۱۶۸، ۱۶۹.

۳. همان منبع، ج ۲، صص ۲۴، ۲۵.

۴. تاریخ تذکره‌های فارسی، احمد گلچین معانی، ج ۱، ص ۵۹۸.

۵. همان منبع، ج ۱، صص ۷۰۶، ۷۰۷.

فصل دوم: در ذکر قافیه‌سنجان هندی و هشت ترجمه مذکورست.

تراجم نسبتاً مختصر ولی مفید و دقیق و مؤلّف مأخذ خود را در ضمن تراجم مذکور داشته، ولی گاه دچار لغزشهایی شده است.

از این تعداد تذکره که معرّفی شد تعدادی از آنها ترجمه‌های عمومی هستند و غالباً از تذکره‌های قبلی رونویس شده‌اند و اعتبار چندانی هم ندارند.

تذکره‌هایی نظیر خزانهٔ عامره، ریاض الشعرا، مجمع‌النفائس و سرو آزاد از نظر دقّت و صحّت سرگذشتها و اظهار نظرهای دقیق و نقد شعر، قابل توجه‌اند.

چهار تذکره زیر متعلّق به معاصرین هستند که در میان آنها «مردم‌دیده» از نظر دقّت در ثبت سال وفات و مکان زندگی و چگونگی معاش به تذکره حزین شبیه است. سه تذکرهٔ دیگر عبارتند از: بی‌نظیر، عقدثریا و منتخب حاکم.

با دقّت در این تذکره‌ها و مقایسهٔ آن با تذکرهٔ حزین، به ویژگیهایی دست می‌یابیم که این اثر را از سایر آثار ممتاز می‌کند و به آن اعتباری خاص می‌بخشد. این ویژگیها عبارتند از:

۱. **به دست دادن اطّلاعات دقیق و قابل اعتبار:** افرادی را که حزین از آنها نام می‌برد اغلب در خانه پدری ملاقات کرده و با آنها دوستی و مراوده داشته است. تعدادی از آنها نیز سمت استادی حزین را داشته‌اند.

از یکصدتن عالم و شاعری که از آنها نام برده شده فقط ۲۱ نفر هستند که حزین با آنها دیدار نکرده است. نام آنان عبارتست از:

میرزا معزّفطرت مشهدی، ملاسعید اشرف مازندرانی، افراسیاب‌خان، عوض‌خان لاری، میرزا مهدی عالی مشهدی، نورس دماوندی، میرنوراکسیر کهین، ملامحمّدتقی تعظیم مازندرانی، آقا رضا گیلانی، میررضی فاتح گیلانی، میرزا باقر مرجع اصفهانی، میرزا الهی تبریزی، محمّدعلی بیک دیهیم اصفهانی، محمّدعلی بیک افسر، میرزا فتح‌الله خوزانی، امینای زعفرانی، سعید قصّاب، ملارضا اصفهانی، سیدمحمّد حسرت، میرزا حسین خالص و میرزا محمود شیرازی.

اطّلاعاتی را که حزین نقل کرده کامل و کافی نیست ولی به علت معاشرت و دوستی با اکثر آنان، صحیح و متقن است. زیرا آنچه را که بیان می‌کند خود شاهد و ناظر آن بوده است و حقیقتاً از منابع دست اول محسوب می‌شود.

در این تذکره به سال تولّد و مرگ شاعران توجه کافی مبذول داشته و تا آنجا که در توانش بوده به این امر که در تذکره‌نویسی قابل اهمیت است پرداخته است.

۲. نقد شعر: حزین دارای ذوق سلیم و تربیت شده‌ای است و از سرایش و شنیدن شعر خوب لذّت می‌برد. در تاریخ حزین ص ۳۱ به نکتهٔ ظریفی اشاره می‌کند و می‌گوید: «شعر درست مستحسن را در مذاق من طرفه تأثیری بود.»

او با این جمله برای شعر دو صفت درست و مستحسن را ضروری می‌داند و با ذکر این دو صفت، محدودیّتی خاص برای شعر قائل می‌شود. از معاصرینش به‌خاطر نداشتن شعور شعری انتقاد کرده و می‌گوید:

صناعت شعر اگرچه نسبت به صناعات علّیه و مقامات علویّه به پستی مایهٔ مخاطب است، لیکن چنان سهل و آسان که عوام روزگار آن را گرفته‌اند نیست، چه استکمال آن موقوفست به سرمایهٔ خطیر و شرایط بسیار که حصول آن به غایت دشوار است.

و بعد از نسبت خاص و کمال اختصاص، عمری دراز باید سپری ساخت تا رونقی یابد و سبب هجوم ناقصان بر این پیشه آن است که نزد اینان هیچ پایه نخواهد، از آن است که به شعر و شاعری از هر چیز دلیرتر و خیره‌ترند.

او به موضع و مقام شاعری در این دوره آگاه است، به همین دلیل است که می‌گوید:

اگر خواستی که اختصار به ذکر کاملان معاصر نماید هرآینه معدودی قلیل بودی که حاجت به تفصیل نیفتادی، لاجرم به ذکر بعضی از متوسّطان نیز

که انسی به صناعت آنها را حاصل شده و شعرشان را شعار قبولی شامل بود عنان ادهم قلم معطوف نموده تا ادای حقّ هر ذی‌حقّی شده باشد.

اگر به نقدی که حزین درباره شعر هریک از این افراد کرده دقّت کنیم متوجّه می‌شویم عباراتی را که به‌کار می‌برد همه شبیه به یکدیگر و در موارد بسیاری برای پر کردن سطور به این نوع از نقد اقدام کرده است. او اینان را شاعرانی متوسط می‌داند و همه را تقریباً یکسان می‌ستاید:

میرزا محمّد شیرازی: طبع موزون داشت؛ محمّد مؤمن صاحب مشهدی طبعش موزون و دریافت دقایق لفظی و معنوی نمود؛ نورالدین محمّد کرمانی: به سخن مأنوس و ابیات شایسته از طبعش سر می‌زد؛ میرزا محمّد جعفر راهب: سلیقه‌اش در شعر درست است؛ ملّا محمّد تقی تعظیم مازندرانی: زبانش را روانی حاصل آمد؛ عبدالمولی اصفهانی: به عیب و هنر می‌رسید؛ میرزا اسماعیل ایما: با سخن‌سرایان‌همنوا بود؛ میرزاهاشم‌آرتیمانی: طبعش به‌سخن نسبتی فطری داشت؛ زایرای شوشتری: اشعارش یکدست هموار بود؛ میرزا زاهد علی سخا: اگرچه در گویایی‌اقتداری نداشت لیکن‌ابیات خوب‌دارد، طبعش شکفته و خیالش را طراوتی؛ محمّد حسرت: خالی از ملاحتی نبود؛ ملارضا اصفهانی: شعرش در کمال ملاحت و استواری؛ میررضی فاتح گیلانی: شعرش خالی از کیفیّتی و حالتی معنوی نبود.

و معدودی از این افراد را که برتر از دیگران می‌داند با دقت بیشتر به شعرشان می‌پردازد و با عبارات گسترده‌تر و متفاوت‌تری وصف می‌کند.

دربارهٔ میرزا طاهر وحید قزوینی که یکی از پرکارترین شاعران این دوره و در عین حال از رجال سیاسی معروف هم هست می‌گوید:

انصاف آن است که در زمن دولت صفویّه من جمیع‌الوجوه، به استعداد وکمالات او کسی پای به میان مهام دنیوی نگذاشته و به ملازمت ملوک سر فرو نیاورده، اگر مذلّت چاکری و لوث دنیاداری تشریف لیاقت وکمال او را شوخگن و آلوده نمی‌ساخت، هرآینه در سلک افاضل نامدار و در ذیل آن والاگهران عالیمقدار در شمار آمدی.

و امّا دربارهٔ میرعبدالغنی تفرشی که البته شاعر هم نیست بلکه فقط شعرشناس خوبی است، می‌گوید: «از نوادر روزگار بود فقیر به شعرفهمی و سخن‌شناسی او کسی ندیده‌ام.»

در انتقاد از شعر این شاعران، با صراحت عقیدهٔ خود را بیان می‌کند و مثلاً دربارهٔ فایض ابهری اصفهانی، می‌گوید:

در سخن‌شناسی هم بر اهل زمان مقدّم .... اگرچه به اصطلاح عامّه کلامش شترگربه می‌نمود و راه ابتذال می‌پیمود، اما از اکثر امثال و اشباه شعرش به رونق‌تر و اسلوبش به طمطراق‌تر و اتفّاق‌نظرش بیشتر بود.

و یا مخلصای کاشانی را به علت بی‌دانشی نکوهش کرده می‌گوید:

سلیقه‌اش را در شعر قصوری نبود، لیکن چون از سرمایهٔ دانشوری عاری است و صنعت ابهام را به جدّ گرفته، گاهی بلکه اکثر سخنش با وجود تناسب الفاظ سبک و خام می‌افتد.

دربارهٔ نورس دماوندی با مزاح و هجوی آرام اظهار نظر می‌کند که: «از امثال خود کمی نداشت، لکن بلاغت و حلاوت سخن نصیبی است شگرف که هرکس را میسّر نیاید و هر مرغکی را انجیر نخاید. در حضور نورس مذکور میرنجات می‌گفت: «خوشنویسان این را شاعر می‌دانند و شعرا این را خوشنویس.»

به نظر و سلیقهٔ عامهٔ مردم اهمیتی نمی‌دهد و درباره میرعسکری قمی که مردم

او را از شاعران قدیمی به حساب می‌آورند می‌گوید: گاهی بیت استواری از قلمش پیرایهٔ ظهور می‌یافت وگاهی چون نسج عنکبوت می‌بافت.

او در شناخت شعر ذوق حیرت‌انگیزی دارد، از میان شاعران این تذکره دو تن را با عبارات متفاوتی می‌ستاید و از سایرین ممتاز می‌کند. یکی از این دو تن میرنجات است که تذکره‌نویسان دیگر به علت پیچیده بودن تخیل وی شعرش را به بیمزه بودن وصف می‌کنند، در حالیکه حزین درباره‌اش می‌گوید: «شعرش از جودت لطافت و اسلوبش از غرابت، افسانهٔ روزگار است.»

شاعر دیگر شوکت بخارایی است که درباره‌اش بسیار صحبت می‌کند و می‌گوید: «شعرش رتبهٔ لطافت و سلامت یافته، بر سنجیدگی وکمالش افزود» و سپس می‌افزاید که دیوانش مشهور و بر السنهٔ جمهور دایر است. لازم به ذکر است که این شاعر در میان ایرانیان هیچ‌گونه شهرتی ندارد ولی در شعر شاعران عثمانی بسیار تأثیرگذار بوده است.

۳. **ارزش تاریخی:** شاعران و عالمانی که در این کتاب نامشان ذکر شده است متعلّق به دورهٔ فروپاشی سلسلهٔ صفویّه هستند. سرنوشت بعضی از این افراد با حوادث مهمّی که در این زمان رخ داده درهم آمیخته است. از جمله اینها چگونگی شهادت محمّدعلی شکیب شیرازی به هنگام استیلای افاغنه بر شیراز وکشته‌شدن هاشمی همدانی و ملاّعلی اصفهانی در حادثهٔ قتل عام شهر همدان به دست عثمانیهاست. توضیحات حزین دربارهٔ چگونگی مرگ آنان این نکتهٔ دردناک را روشن می‌کند که در آن زمان هیچ‌گونه انسجامی در ادارهٔ حکومت مرکزی وجود نداشته و به همین دلیل ایران در تیررس همه‌جانبهٔ مهاجمان قرار داشته است. این نابسامانی و آشفتگی تا بدان حد بوده که مردم خود به دفاع بر می‌خاستند و به همین دلیل، بسرعت در مقابل مهاجمان از پای در می‌آمدند. اینجاست که به اعتبار و ارزش شخصیت تاریخی نادرشاه پی می‌بریم که با تشکیل ارتشی منظّم و منسجم و اتّخاذ سیاستی متهوّرانه، ایران را از خطر نابودی رهانید.

مسألهٔ دیگری که از نظر تاریخی قابل بازگویی است اعتبار و اهمیت شهر اصفهان است. با اینکه حکومت صفویّه آخرین نفسها را می‌کشد و شهر زیبای اصفهان مورد تهاجم قرارگرفته، ولی هنوز مرکزیت فرهنگی و هنری خود را از دست نداده است.

با آمار به دست آمده از شعرای شهرهای مختلف، اصفهان با داشتن ۳۳ شاعر در صدر قرار دارد این تعداد شاعر زادگاهشان همین شهر است و بقیه هم جهت تکمیل معلومات خود به این شهر آمده و برای همیشه و یا برای مدّتی در این شهر اقامت کرده‌اند. شیراز با ۱۱ عالم و شاعر در مرتبهٔ دوم قرار دارد. عالمان این تذکره بیشتر در شیراز اقامت داشته‌اند. خراسان آن روزگار، شاعران انزوا طلب و عزلت‌گزین را به‌سوی خود می‌خواند و مقبرهٔ امام رضا علیه‌السلام کعبهٔ آمال این دسته از شاعران بود.

هشت شاعر این تذکره برخاسته از این شهر و یا ساکن دایمی این دیارند.

بعد از آن استان گیلان، محل سکونت اجداد حزین است که با وجود دشواری راههای ارتباطی هشت شاعر را به‌خود اختصاص داده است. حزین آخرین جلسات درس خود را بنابر درخواست اهالی این ناحیه در این منطقه برگزار می‌کند.

پراکندگی شاعران در شهرهای تبریز، تفرش، خرم‌آباد، خوانسار، دزفول، طالقان، قزوین، قم، کاشان، کرمان، کهکیلویه، گلپایگان، لار، مازندران، نهاوند و همدان دالّ بر این حقیقت است که شعر همیشه و همه جا در ایران مشتاقانی داشته، اگرچه تعدادشان اندک بوده است.

۴. **چگونگی معیشت**: حزین به چگونگی گذران زندگی این افراد اشاره دارد و اگر شغل مشخّص و معیّنی داشته‌اند آن را ذکر کرده است.

۵۶ نفر از ۱۰۰ شاعر و عالم این تذکره فقط شاعر هستند و هیچ عنوان شغلی برای آنان ذکر نشده است. ۲۰ نفر عالم و فقیه‌اند در میان این افراد یک نفر قاضی (نظام‌الدین خوانساری)، یک نفر طبیب (هاشمی همدانی) و دو نفر منصب شیخ‌الاسلامی را (مسیحا فسائی، صدرالدین گیلانی) دارا هستند.

بقیهٔ مشاغل با ذکر تعداد افراد آن عبارتند از:

وزیر (۱ نفر)، مشاغل دیوانی (۳ نفر)، تولیت آستان‌قدس رضوی (۲ نفر)، تولیت امامزاده (۱ نفر)، سفیر (۱ نفر)، آهنگر (۱ نفر)، پارچه‌باف (۱ نفر)، تاجر (۱ نفر)، زعفران‌فروش (۱ نفر)، ریاست کتابخانه سلطنتی (۱ نفر)، طبیب (۲ نفر)، حاکم ایالت (۳ نفر)، کرباس‌فروش (۱ نفر)، منشی (۱ نفر)، معمار (۱ نفر)، کیمیاگر (۱ نفر)، کفشگر (۱ نفر)، قصّاب (۱ نفر).

برای بررسی شعر این دوره، یعنی سبک هندی، دقّت در شغل شاعران دارای اهمیت است و این نکته را به خوبی نشان می‌دهد که در این دوره شعر خاص یک طبقه وگروه نبوده و دقیقاً در میان مردم رواج داشته است. حال این ویژگی مثبت بوده یا منفی، نکته‌ای است که باید به بررسی آن پرداخت.

۵. دقت در زندگی هنری شاعران: حزین به جنبه‌های مختلف زندگی هنری این افراد توجه داشته است مثلاً دربارهٔ قاضی نظام‌الدّین خوانساری می‌گوید: «در حسن صوت و مهارت به موسیقی از نوادر عهد بود.» درباره ملّاعلی اصفهانی می‌گوید: «حسن صوت و مهارتش در موسیقی به مقامی کشید که نغمه‌سنجان روزگار و پرده‌سرایان هرگوشه وکنار را بلندی آوازه در گلو شکست.» و یا اگر خط را زیبا و نیکو می‌نوشته‌اند، حتماً آن را ذکر کرده است. اسامی شاعران خطاط این تذکره عبارتست از: شیخ ابراهیم گیلانی (عموی حزین)، خلیل‌الله طالقانی، صاحب مشهدی، میرزا طاهر قزوینی، ملاعلی اصفهانی، عبدالله حسابی، میرزا محمّد شیرازی و نوُرس دماوندی.

معایب تذکرهٔ حزین

حزین این تذکره را با اتکای بر حافظه و نداشتن وسایل لازم در مدّت نه روز آن هم در نهایت پریشان‌حالی و بی‌حواسی تدوین و جمع‌آوری کرده است.

برای شرح حال‌نویسی نیاز به اطلاعات مکتوب و مستند است و وقتی نویسنده از دسترسی به این اسناد محروم باشد، به‌طور طبیعی بسیاری از مطالب اصلی را از

قلم می‌اندازد.

عیب این تذکره هم در این است که نویسنده با اتّکا به حافظهٔ قوی و پربار خود؛ که گاه خواننده را به حیرت وامی‌دارد؛ به جمع‌آوری چگونگی زندگی این افراد پرداخته و بنابر عللی که گفته شد ذکر بسیاری از مطالب اصلی و ضروری را به فراموشی سپرده است.

به بعضی از مطالب فراموش شده این کتاب فهرست‌وار اشاره می‌شود:

اولین شرح‌حال این کتاب اختصاص به سیّد علیخان مدنی دارد. با اینکه نسبت به سایر علما و شاعران دربارهٔ او بیشتر سخن گفته، ولی از آثار مکتوب او فقط ۳ اثر را ذکر می‌کند. در حالی که با مراجعه به کتابها و فهارس مختلف ۲۰ اثر مسلم به‌نام او یافته شد که در بخش تعلیقات نام آنها همراه با توضیحات ضروری ذکر شده است.

عالم دیگر محمّدمسیح بن اسماعیل فسایی است که استاد حزین هم بوده است. از آثار استاد فقط به دو خطبهٔ جلوس شاه سلیمان و شاه سلطان حسین اشاره می‌کند و از مراسلات وی با سلاطین و وزرا و دیباچه بر ترجمهٔ کتاب مصایب النّواصب و رسالهٔ شریفه در باب قصر و اتمام نام می‌برد، در حالی که این عالم دارای نُه اثر مسلّم است که در جای خود ذکر شده است.

با وجود آشنایی بسیار با سیّد قوام الدّین قزوینی و سمت استادی این عالم بر او، از آثارش جز نظم کتاب لمعهٔ دمشقیّه را به‌خاطر ندارد. در حالی‌که این شخص در نظم تاریخ مهارت بسیار داشت و دارای ۲۵ اثر در زمینه‌های گوناگون است.

با اعتراف به پرکاربودن میرزا طاهر وحید قزوینی حتی یک اثر او را هم به یاد ندارد، در حالی که این شاعر و سیاستمدار معروف اواخر صفویه، ۲۲ اثر از خود برجای گذشته است.

ملاسعید اشرف مازندرانی از شاعران صاحب‌نام این دوره است که حزین موفّق به دیدار او نشده و اطّلاعاتش درباره این شخص محدود به شنیده‌هاست.

وی از شاعرانی بود که به هند رفت و در دربار اورنگ زیب به چنان مقام

و منزلتی دست یافت که به مقام معلّمی دختر او یعنی «زیب النّساء بیگم» انتخاب شد. این شاعر دارای کلیّاتی است که دیوان و هفت مثنوی را دربر می‌گیرد.

میرزا محسن تأثیر از رجال سیاسی و ادبی شاه سلیمان و شاه‌حسین صفوی است که حزین به علت یاری نکردن حافظه نمی‌تواند دربارهٔ این شخص اطلاعات جامع و دقیقی در اختیار خواننده بگذارد. این رجل سیاسی دارای کلیّاتی است که دیوان و هشت مثنوی را شامل می‌شود.

به آثار میرنجات و میرزا داورد متولّی هیچ اشاره‌ای ندارد از سیّد محمّد حسرت به‌طور موجز یاد می‌کند و اشاره‌ای هم به دیوان وی و دو منظومه او به نامهای سراپا و مسافرت ندارد. از سعید قصاب با وجود داشتن دیوان و رواج شعر وی در میان مردم هیچ شعری نقل نمی‌کند وخود معترف است‌که «در این‌مقام حفظ قاصر بود.»

گاه اطّلاعات واله داغستانی در ریاض الشعرا از او جامع‌تر است، مثلاً دربارهٔ میرزابدیع اصفهانی پسر میرزا طاهر نصرآبادی اطّلاعاتی راجع به‌چگونگی دریافت اقطاع اراضی نصرآباد که به فرمان شاه‌سلطان‌حسین صورت گرفته بود به دست می‌دهد که حزین دربارهٔ آن سکوت کرده است. و یا از میرزا جعفر راهب فقط به ذکر یک رباعی اکتفا می‌کند در حالی‌که در ریاض‌الشعراء ۸۰ بیت ازاو آورده‌شده است.

وگاهی اطّلاعاتش آن‌چنان کوتاه و مختصر است که حتّی با مراجعه به سایر تذکره‌ها، هویّت فرد را به درستی نمی‌توان تشخیص داد. مثلاً میرزا عبدالرّزاق نشاء تبریزی از زمرهٔ شاعرانی است که به این سرنوشت دچار شده است. در تذکره‌های دیگر از شخصی به نام میرزا عبدالرزاق نشاء مازندرانی نام برده شده که گاه به او نسبت تبریزی هم داده‌اند.

آگاهی اندک حزین دربارهٔ این شخص باعث گردیده که هویّت او را به درستی نتوان تشخیص داد.

حزین با وجود انتقاد از تذکره‌نویسان دربارهٔ ذکر نام افراد براساس رابطه دوستی و محبّت خود به این عیب بزرگ دچار شده و نام بعضی از دوستان را بنابر سابقهٔ

مودّت در زمرهٔ شاعران قرار داده است.

از میان این افراد، شخصیّت حکیم شاه معصوم لاری از همه جالبتر است. او طبیبی است که عمرش را با طبابت و شکار کردن می‌گذراند و بنابر اعتراف حزین در ماه یکی دو بیت بیشتر نمی‌سراید (با در نظر گرفتن این نکته که هر ایرانی خوش‌ذوقی، بیشتر از اینها می‌سراید و شاعر هم محسوب نمی‌شود. (گمان نکنید شعر را کیلویی می‌سنجم) با سرایش یک بیت شعر در مفهوم واقعی آن می‌توان شاعرترین شاعران بود ولی ملاک در این تذکره این خصوصیّت نیست.)

با این حال مؤلف به بهانهٔ یاری نکردن حافظه و ذکر یک بیت، او را در جرگهٔ شاعران قرار می‌دهد و در سطور نسبتاً زیادی به شرح احوالش می‌پردازد.

من با جستجو در سایر تذکره‌ها، این یک بیت را هم به نام او نیافتم.

نثر حزین در تذکرة المعاصرین

حزین در این کتاب از دو شیوهٔ نگارش استفاده می‌کند که یکسان نیستند. آنجا که به شرح حال علما می‌پردازد از نثر مصنوع، متکلّفانه و منشیانه رایج آن دوران پیروی می‌کند. گاه طرز نگارش به اندازه‌ای منشیانه است که درک مطلب را با دشواری روبرو می‌سازد از جمله شرح زندگی سیّدعلیخان مدنی و محمّد مسیح اسماعیل فسائی، که با القاب زیر نگارش شرح احوال سیّد علیخان را آغاز می‌کند:

«السیّد الکبیر و الفاضل النحریر صدرالدّین سیّدعلیخان‌بن سیّد نظام‌الدّین احمد الحسینی و دیگر: المولی الاولی الاجل الاعظم الاکمل مسیح الانام اعلی‌الله مقامه.»

کاربرد عبارات وکلمات عربی در این قسمت بسیار زیاد است. در ستایش و تمجید سیّد علیخان مدنی می‌گوید: دیوان اشعار بلاغت آثار او کالنّار علی العلم والنّور فی‌الظّلم روشن و هویداست. در ذیل شرح احوال مسیحافسایی، دربارهٔ آقاحسین خوانساری می‌گوید: «شرفه و فضله اجلّ من أن‌یحکی و أشهر من أن‌یذکر» و یا دربارهٔ شاه محمّد شیرازی می‌گوید: «طوبی له و حسن مآب.»

دعاهایش بیشتر به عربی است: «اعلی الله مقامه؛ رحمةالله علیه؛ علیه‌الرحمة والمغفرة؛ قدس‌الله روحه؛ طاب ثراه و طاب مثواه؛ اللّهم احشره مع الائمة الطّاهرین واسکنه الله فی جواره مع الصدّیقین؛ اللّهم احشره مع الاولیاء والابرار والاطهار، تغمده‌الله برحمته.»

ولی شاعران را با عبارات ساده‌تری وصف کرده از عبارات ادیبانه که خاص شعر است بهره می‌جوید. حتّی در این بخش از عباراتی استفاده می‌کند که یادآور دوره‌های اوّلیه نثر فارسی بعد از حملهٔ اعراب است.

ویژگیهای این بخش از کتاب عبارتند از:

۱. استفاده از «ی» استمراری:

هرگز قدم از پرستش و نوازش این خاکسار نکشیدی. ۱۷۷

در ذیل آن والاگهران عالیمقدار درشمار آمدی. ۲۰۸

... ملوک دانشور فرا رسیدی. ۳۳۷

۲. استفاده از پیشوند:

فقیر چندی در اصفهان و باری در قزوین فیض صحبتش «دریافته».

تا آنکه لوای سفر به عالم بقا «برافراشت».

با این اقل الانام، الفتی تمام و معاشرتی «بر دوام داشت».

ملوک دانشور «فرا رسیدی».

مجموعهٔ منظومه‌اش را پنج هزار بیت به نظر «درآمد».

۳. او معمولاً برای اتمام جمله از وجه وصفی استفاده می‌کند و در موارد اندکی ماضی بعید و نقلی را هم به کار می‌برد:

در اواخر به آن نزدیک رسیده بود.

فقیر به شعر فهمی و سخن‌شناسی او کسی ندیده‌ام.

ابیات خوب از ایشان استماع شده بود.

سلیقه در شعر او را کرامت نموده بود.

معرفی فهارس نسخ خطی تذکرةالمعاصرین

دانشگاه ج ۱۶، ص ۷۰۴.

فهرست میکروفیلمهای کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، ج ۲،ص ۲۳۵.

اته: ۶۷۸، ۶۷۹.

ایوانو: ۲۲۸-۲۲۹.

بادلیان: ۳۸۳.

بانکی‌پور: ج ۳، ص ۲۳۱؛ ۴۰۸ ش ۴۰۷؛ و ۳۲: ۲۳۴.

براون، ذیل کمبریج، ۵۲ ش ۳۰۰.

برلین: ۶۵۵.

بشیر حسین، شیرانی ۱:۶۸.

داکا ۱:۳۲ تذکرهٔ علی جیلانی.

راجستان ۱:۲۴۶ تذکرةالمعاصرین.

ریو ۱:۳۷۲ و ۲:۸۴۳، ۸۷۳.

علیگره، آزاد ۱۲۸.

علیگره، اطهر ۱۷۴ (۳ نسخه)، ۱۷۵ (۲ نسخه).

علیگره، سبحان ۶۰ ش ۱۱.

لکهنو، ندوه ۷۰۵ تذکرة الشعراء.

محمودآباد ۴۱۶، ۴۱۷ تذکرةالمعاصرین.

مخطوطات، زور ۳:۲۳۸ تذکرةالشعراء.

مرآة العلوم ۱:۱۰۴؛ ۲:۴۳،۱۷۷.

موزهٔ سالار ج ۲، صص ۵۵۱-۵۵۴ و ۱۸ تذکرهٔ شیخ‌علی حزین و ۱۹ «تذکرة المعاصرین».

نوشاهی، موزه ۷۹۹ (۲ نسخه).[۱]

---

۱. فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان . احمد منزوی، ج۱۲ صص۲۰۸۰-۲۰۸۱.

مشخصات چاپی تذکرةالمعاصرین

لکهنو. بی‌تا، سنگی، رقعی. (در خاتمه کلیات حزین) ۱۰۳۲ ص.

لکهنو ۱۲۹۳ ق / ۱۸۷۶ م، سنگی.

گانپور ۱۳۱۱ ق / ۱۸۹۳ م، سنگی. ۱۰۳۲ ص.

هند ۱۲۹۳ ق . سربی.

اصفهان، ۱۳۳۴ ش، سربی، رفعی، چاپ دوم، ۱۳۲ ص.[۱]

* * *

زندگینامهٔ حزین

نام وی محمّد علی معروف به حزین لاهیجی اصفهانی است. او در شرح احوالش که به تاریخ حزین معروف است نسبتش را با شانزده واسطه به عارف بزرگ قرن هفتم شیخ ابراهیم زاهد گیلانی متوفیٰ به سال ۷۰۰ هـ. ق می‌رساند.[۲] نسب‌نامهٔ وی بنابر آنچه که خودش نقل می‌کند به شرح زیر است:

محمّدعلی‌بن ابیطالب‌بن عبدالله‌بن علی‌بن عطاءالله‌بن اسماعیل‌بن اسحق‌بن نورالدین محمّدبن شهاب‌الدّین علی‌بن علی‌بن یعقوب‌بن عبدالواحدبن شمس‌الدّین محمّدبن احمدبن محمّدبن جمال‌الدّین علی‌بن الشیخ زاهد گیلانی.

او در محیطی تربیت یافت که همهٔ اعضای آن اهل فضل و دانش بودند. جدّ هشتم وی شهاب‌الدّین علی مردی فاضل بود که از شهر آستارا به لاهیجان آمد و در آنجا سکونت گزید.

معروفترین جدّ وی شیخ علی‌بن عطاءالله معروف به «وحدت» از علمای بنام

---

۱. فهرست کتابهای چاپی مشار. خانبابامشار، ج ۱ صص ۸۲۷، ۸۳۱.

۲. وی مرشد شیخ صفی‌الدین اردبیلی نیای خاندان صفوی بود و بنابر نقل داستانی پادشاهی خاندان صفوی به دعای وی صورت گرفته است. ریاض السیاحة، شیروانی ص ۸۱۷.

زمان خود و طرف توجّه خان احمدخان گیلانی پادشاه فاضل گیلان بود و در خدمت امیرفخرالدّین سماکی استرآبادی به‌سر می‌برد.

وی در قزوین به خدمت شیخ خلیل بهاءالدین محمّد عاملی رسیده بود. از مصنّفات وی: «شرح فارسی بر کلیّات قانون» که به درخواست خان احمدخان نوشته بود و رسالهٔ دیگر «اثبات واجب» و رسالهٔ «حلِّ شبههٔ جذر اصم» و «حاشیه بر فصوص فارابی» بوده است.

فرزند ایشان منحصر به شیخ عبدالله بود که سه فرزند به نامهای شیخ ابوطالب، شیخ ابراهیم و شیخ عطاءالله از وی برجای ماند. معروفترین اینان شیخ ابراهیم عموی حزین بود که وی در ده‌سالگی در شهر لاهیجان به دیدارش نائل شد و «خلاصة‌الحساب» را در محضر وی آموخت.

پدرش در سن بیست سالگی بعد از استفاده از محضر ملاّحسن شیخ‌الاسلام گیلانی به شوق تحصیل عازم اصفهان شد و موفّق به استفاده از محضر آقا حسین خوانساری گردید و ریاضی را هم از مولانا محمّد رفیع (رفیعای یزدی) فراگرفت.

علی‌رغم میل والدینش، در اصفهان ماندگار شد و با دختر حاجی عنایت‌الله اصفهانی که از پارسایان روزگار خویش بود ازدواج کرد. حاصل این ازدواج چهار پسر بود که حزین اوّلین آنها بود. سه پسر دیگر یکی درکودکی و دو نفر دیگر در جوانی درگذشتند.

وی مردی عارف و فاضل بود. کتابخانه‌اش شامل پنج هزار جلد کتاب بود که اغلب آنها را حاشیه‌نویسی کرده وکتابهای «تفسیر بیضاوی»، «قاموس اللّغة» و «شرح لمعه» را به خطّ خود بازنویسی کرده بود. او را به حق می‌توان اوّلین مربی حزین به شمار آورد. اسامی کتابهایی که حزین از پدر آموخت عبارتند از: «شرح جامی برکافیه»، «شرح نظام بر شافیه و تهذیب»، «شرح ایساغوجی»، «شرح شمسیّه»، «شرح مطالع» در منطق، «شرح هدایه و حکمة العین» با حواشی، «مطوّل»، «مغنی اللّبیب»، «جعفریه»، «مختصر نافع»، «ارشاد» و

«شرایع الأحکام» در فقه، «من لایحضره الفقیه» در حدیث، «تفسیر صافی»، «شرح تجرید»، «زبدة الاصول»، رسالهٔ «تشریح الأفلاک» و چند ذخیره در هیأت.
حزین دربارهٔ خصوصیّات اخلاقی وی می‌گوید که:

در نظر همّتش، دنیا را قدر کف خاکی نبود و هرگز همّت بر تحصیل مال و جاه دنیوی نگماشت. هرگز مبادرت به آشنایی ارباب دول نکردی و پیوسته می‌گفت: لقمه نانی حلال که رازق عباد قسمت ساخته ما را کافی است.

نصیحت وی به فرزند در هنگام مرگ این است که:

هرچند اوضاع دنیا را بر وفق مراد نبینی و زمانه ناسازگار افتد، باید که به مذلّت رضا ندهی و تبعیّت و دنباله روی اختیار نکنی چه عمر قلیل قابل آن نیست. در اصفهان اگر توانی زیاده توقف مکن که شاید از ما کسی باقی ماند.

او به سال ۱۱۲۷ هـ.ق در سن ۶۹ سالگی در اصفهان درگذشت و در مزار بابا رکن‌الدّین در جنب تربت عارف ربّانی مولانا حسن دانشمند گیلانی به خاک سپرده شد.

ولادت حزین

او در روز دوشنبه بیست و هفتم ماه ربیع‌الاخر ۱۱۰۳ هـ.ق در اصفهان متولّد شد. پدر در چهار سالگی آموزش وی را آغاز کرد. اوّلین معلم وی به رسم تیمّن مولانا شاه محمّد شیرازی بود. خاطرهٔ وی در این باره شنیدنی است:

مولانای مزبور بعد از بسمله این آیات را سه نوبت تلقین فرمود: «ربّ اشرح

لی صدری ویسّرلی امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی.» و فاتحه‌ای خوانده، نوازش فرمود.

وی در مدّت دو سال خواندن و نوشتن را آموخت و در سن هشت سالگی فن تجوید قرآن را در محضر ملک حسین قاری اصفهانی به مدت دو سال فراگرفت.
شوق به تحصیل آن‌چنان در او به‌وجود آمده بود که هیچ چیز برایش مطلوب‌تر از آن نبود. وی محضر درس بزرگترین اساتید زمان خویش را درک کرد و دانشهای معمول زمان اعم ازکلام، فلسفه، حدیث، فقه، ریاضی و حتی طبّ را نیز فراگرفت.

استادان حزین

اسامی استادان وی همراه باکتابهایی که در محضر آنان خوانده است عبارتند از:

۱. **مولانا شاه محمّد شیرازی:** اصول کافی و حکمت العین همراه با حواشی.
۲. **شیخ خلیل‌الله طالقانی:** عرفان را از او آموخت. «تخلّص حزین انتخاب اوست».
۳. **شیخ بهاءالدین گیلانی:** احیاءالعلوم، رسائل اصطرلاب و شرح چغمینی.
۴. **آقا هادی خلف مولانا محمّد صالح مازندرانی:** تهذیب الاحکام شیخ طوسی.
۵. **میرزا کمال‌الدین حسین فسوی:** تفسیر بیضاوی، جامع‌الجوامع طبرسی، امور عامه، شرح تجرید.
۶. **حاجی محمّد طاهر اصفهانی:** استبصار شیخ طوسی، شرح لمعهٔ دمشقیّه.
۷. **شیخ عنایت‌الله گیلانی:** منطق تجرید و نجات‌ابن سینا.
۸. **امیر سیّدحسن طالقانی:** فصوص الحکم ابن عربی و شرح هیاکل النّور.
۹. **میرزا محمّدطاهر خلف میرزا ابوالحسن قاینی:** که در ریاضیّات صاحب‌نام بود و تنفیح رسائل هیأت، شرح‌تذکره، تحریر اقلیدس، تحریر مجسطی و قوانین حسابیّه.
۱۰. **مولانا لطف‌الله شیرازی:** کتاب وافی از مصنّفات ملامحسن کاشی.
۱۱. **مولانا محمّدباقر صوفی:** تلویحات شیخ اشراق و قانون (البته نه بطورکامل).

۱۲. **مولانا محمّد صادق اردستانی:** کتاب خاصی را در جلسهٔ درس او نخوانده است ولی می‌گوید که حق آن فیلسوف کامل بر من بیشتر از دیگران بود و تا هنگام رحلت او استفاده از محضرش قطع نشد.

۱۳. **میرزا قوام‌الدین محمّد سیفی قزوینی.**

۱۴. **کمال‌الدین حسینی فسائی:** مغنی اللّبیب، تفسیر صغیر عروة‌الاسلام شیخ ابوعلی طبرسی.

۱۵. **محمّد مسیح بن اسماعیل فسائی:** طبیعیّات شفاء، الهیّات، شرح اشارات و حواشی قدیمه و جدید.

۱۶. **شیخ ابراهیم زاهدی گیلانی:** خلاصة‌الحساب .

حوادث زندگی و شرح مسافرتهای وی

زندگی حزین آمیخته با سفر است. او اندیشمندی مهاجر و مسافری دقیق و تیزبین است. می‌بیند و ثبت می‌کند و به این ترتیب منشوری بر یکی از تاریکترین دوره‌های تاریخ ایران یعنی «اواخر دورهٔ صفویه» می‌تاباند و بعضی از حقایق تاریخی این زمان را با روشنی و وضوح برای آیندگان برجای می‌گذارد.

وی سفر را همراه پدر از سن ده‌سالگی آغاز می‌کند و راهی گیلان می‌شود. منظور پدر از این مسافرت، دیدار با دوستان و آشنایان و رسیدگی به امور املاک موروثی بود که معاش زندگی آنان را تأمین می‌کرد. حزین در این سفر با بزرگانی چون شیخ ابراهیم گیلانی (عموی خود)، مولانا حسن بن عبدالرّزاق لاهیجی، حاجی محمّد شریف، میرمحمّد ابراهیم قزوینی و میرزا قوام‌الدین محمّد سیفی قزوینی آشنا می‌شود. این مسافرت یک سال طول می‌کشد و بعد از آن راهی اصفهان می‌گردد.

بعد از مدتی اقامت در اصفهان با اجازهٔ پدر و مادر راهی شیراز می‌شود. از این شهر به نیکی یاد می‌کند و می‌گوید اگر بخواهم علمای این شهر را بر شمرم سخن به درازا خواهد کشید.

از شیراز راهی بیضای فارس شده و از نزدیک با سیّدعلیخان مدنی آشنا می‌شود. سپس به اردکان رفته با عبدالکریم اردکانی منجّم معروف ملاقات می‌کند. مجدداً به شیراز برمی‌گردد و نوشتن رسالهٔ «مدّةالعمر» را آغاز می‌کند، تعداد ابیات این رساله تا سال ۱۱۳۵ هـ.ق به هفت‌هزار بیت رسیده بود که در محاصرهٔ اصفهان همراه کتابخانهٔ وی به غارت رفت.

بعد از آن عازم فسا شده و در کازرون با شیخ سلام‌الله شولستانی شیرازی که در کوهی تنها زندگی می‌کرد آشنا می‌شود، چند شبانروز را در خدمت وی می‌گذراند، جاذبهٔ این معاشرت برای وی تا بدان حدّ است که تصمیم می‌گیرد بقیّه عمر را در خدمت شیخ سپری کند ولی شیخ او را از این کار بازداشته تقاضای او را رد می‌کند حزین در بارهٔ او می‌گوید: «تا این زمان توفیق حصول سعادتی اگر میسّر شده باشد از برکات همّت و نظر اشفاق آن یگانهٔ آفاق است.»

سپس از کازرون به شولستان و جهرم می‌رود و با دو تن از علمای آن شهر به نامهای میرعبدالحسین و مولانا محمّد صالح دیدار می‌کند.

بعد از عبور از داراب که آن را به خرّمی و معموری می‌ستاید، راهی لار و بندرعباس شده تصمیم به زیارت مکّه معظّمه می‌گیرد ولی بعد از تحمّل مشقّت زیاد و رسیدن به یکی از سواحل عمّان گرفتار غارت دزدان می‌شود و بعد از سرگردانی بسیار خود را به مسقط (مسکت) می‌رساند.

یک ماه در این شهر اقامت می‌کند و بعد از آن عازم بحرین می‌شود. این کشور از جمله مکانهایی بود که توجّه حزین را به خود جلب کرد چراکه از مردمش به نیکی یاد می‌کند و می‌گوید: «دراینجا علوم عربیّت و فقه و حدیث‌رواج بسیار دارد.»

بعد از بازدید از سردسیرات فارس دوباره به شیراز برمی‌گردد. میل به عزلت وگوشه‌نشینی که همیشه ذهن او را مشغول می‌کرده است این بار شدیدتر خود را نشان می‌دهد و به‌طور آشکار می‌گوید که:

احوال دنیا را با طبع خود ملایم نمی‌یافتم و هرجا می‌شنیدم که در کوهی

چشمه و درختی هست به دیدن آن رغبت می‌کردم و عزم مُقام در آن مَقام می‌کردم. آشنایان و پیوستگان مانع می‌آمدند و الفت والدین و افراط محبت ایشان نیز مانعی قوی بود.

بازیهای روزگار را ببینید آدمی با این روحیه عزلت‌گزینی، فرجامش از بس مسافرت و جابه‌جایی بدانجا می‌کشد که در هیچ‌کجا آرام نمی‌یابد و در وصف حال خود می‌گوید:

آنم که به ملک نیستی سلطانم — با سامانم اگرچه بی‌سامانم
مانندهٔ آسیا در این ملک خراب — سرگردانم که از چه سرگردانم

در یزد با منجّم‌معروف، رستم‌مجوسی (که کتب مجوسی و حکمی واسلامی بسیار داشت) دیدار می‌کند و رصدی را که اشمرت مجوسی در سی و چهار هزار سال پیش از این نوشته و نزد وی نگهداری می‌شد می‌بیند و به قول خودش به نقایص آن هم پی می‌برد.

بعد از برگشت به اصفهان پدر و مادر از او می‌خواهند که ازدواج کند ولی به علّت اینکه تأهّل را مانع دانش‌اندوزی می‌داند، این خواهش را مصرّانه رد می‌کند و تا آخر عمر مجرّد باقی می‌ماند.

در سال ۱۱۲۷ هـ.ق پدر و دو سال بعد از آن مادر را از دست می‌دهد و از افراد خانواده آنها مادربزرگ و دو برادر کوچکتر باقی می‌مانند.

حزین برای فرار از این اندوه راهی شیراز می‌شود ولی افسوس که همه چیز دستخوش دگرگونی شده است و همهٔ یاران قدیم زندگی را بدرود گفته‌اند. به این خاطر تاب نیاورده، دوباره به اصفهان باز می‌گردد و این زمان مصادف با محاصرهٔ اصفهان است. مردم بر اثر این حادثه با سختی و تنگدستی و تبعات ناشی از آن روبرو هستند. خانوادهٔ حزین هم از این مرارتها به دور نیستند، علاوه براین، بعد از فوت عمویش شیخ ابراهیم، آن مقدار پولی که حاصل درآمد املاک موروثی ایشان

بود و از لاهیجان ارسال می‌شد تقریباً کاستی گرفته و بعد از تسلّط روسها بر نواحی گیلان و تصرّف زمینها، بکلّی قطع شده بود. بهتر است قسمتی از چگونگی این حوادث را از زبان خود او بشنویم:

در اواخر ایّام محاصره به بیماری سختی دچار شدم و هر دو برادر و جدّه مادری درگذشتند. در این موقع به یاد نصیحت پدر به هنگام مرگ افتادم که گفته بود: "اگر واقعهٔ ناگواری در اصفهان رخ داد به هر صورت این شهر را ترک کن." با لباسی مبدّل به دهی در دو فرسنگی اصفهان رفتم و با مشقّت و سختی خود را به خوانسار رساندم. حال روحیم به گونه‌ای بود که قوای دماغیّه عاطل شده بود و اصلاً معلومی از معلومات من در صفحهٔ خاطر نمانده سادهٔ محض می‌نمود قدرت بر سخن گفتن نداشتم و یک سال طول کشید که مزاج به اصلاح آمده.

از خوانسار به خرّم‌آباد رفته دو سال در این شهر اقامت می‌کند و بیشتر اوقات خود را با تعدادی از علمای این شهر نظیر امیرسیّد علی موسوی و برادرش امیرسیّد حسین و میرعزیزالله جزایری و قاضی نظام‌الدّین علی خراسانی می‌گذراند و بنابر درخواست قاضی نظام‌الدّین دربارهٔ کتابهای «اصول‌کافی»، «تفسیر بیضاوی» و «شرح اشارات» به مباحثه می‌پردازند.

در این هنگام عثمانیها اوضاع و شرایط ایران را مساعد حمله یافته و تجاوز را از این نقطه آغاز می‌کنند. در آن موقع حاکم خرّم‌آباد امیرالامرا علی مردان خان بود. او برای حفظ جان خود و اهالی تصمیم به ترک شهر می‌گیرد و به همین خاطر «امیرحسن سیلورزی» را به جای خود مأمور حفاظت از شهر می‌کند. بر اثر این تصمیم، مردم دچار اضطراب شده به امیرحسن پناه می‌برند و او هم جهت مشورت به نزد حزین می‌آید. حزین مردم را به ماندن در شهر و مقاومت کردن تشویق می‌کند و دستور می‌دهد که هرکس سلاح جنگ دارد باید به دفاع بپردازد. مردم هم جرأت

وجسارت پیدا کرده تمام راههای ورود به شهر را مستحکم ساختند و حزین هم بنابر گفتهٔ خودش «شبها در پاسداری و روزها در سواری با آنها همراهی می‌کرد» عثمانیها که وضع را چنین دیدند متعرّض خرّم‌آباد نشدند و به شهرهای اطراف ازجمله همدان هجوم بردند و چون در این شهر حاکم کاردان و لشکر منسجمی وجود نداشت مردم به‌طور پراکنده به دفاع برخاستند و سرانجام بعد از گذشت چهارماه، عثمانیها خط محاصره را شکستند و به داخل شهر هجوم بردند و آن‌چنان کشتاری به راه انداختند که به قول حزین «حساب کشته‌شدگان را علاّم‌الغیوب داند.» علما و مشاهیر بسیاری در این حادثه به شهادت رسیدند از جمله: میرزاهاشمی همدانی، و مولانا علی اعلی اصفهانی.

حزین برای اطلاع از حال زن و فرزند و دوستان و نزدیکان خود که در این حادثه به قتل رسیده‌بودند عازم همدان می‌شود و در رهایی بسیاری از زندانیان موفق می‌گردد.

با اینکه امرای عثمانی او را گرامی می‌دارند و احترامش را به‌جای می‌آورند ولی وی ماندن در میان آنان را «بلیّه عظیم» به حساب می‌آورد.

به این جهت با سختی و مشقّت عازم نهاوند می‌شود و از آنجا به ولایت بختیاری رفته دوباره به خرم‌آباد باز می‌گردد و چون شهر را خالی از سکنه می‌بیند عازم شوشتر و سایر شهرهای خوزستان شده به دزفول می‌رود و با قاضی مجدالدین دزفولی ملاقات می‌کند.

دوباره به شوشتر برمی‌گردد و بعد از دیدار با سید نورالدّین‌بن سیّد نعمت‌الله جزایری و میرزا محمّدتقی و میرزا عبدالباقی مرعشی به حویزه رفته عازم بصره می‌شود. در آنجا جماعتی را عازم حج می‌بیند و شوق دیدار کعبه دوباره در او بیدار می‌شود ولی به محض نشستن در کشتی مریض شده بعد از چهل روز به بندر موخا واقع در سواحل یمن می‌رسد و در شهر «تعض» که از مناطق خوش آب‌وهوای یمن بوده به استراحت می‌پردازد و بعد از بهبودی عازم «صنعا» پایتخت یمن می‌شود ولی چون موعد حج گذشته بود مجدداً به بصره باز می‌گردد.

سپس از طریق لرستان خود را به خرم‌آباد می‌رساند و چون دوباره شهر را خالی از سکنه می‌بیند ماندن را به صلاح نمی‌داند و عازم کرمانشاهان می‌گردد و مدّتی دراین شهر و قصبه تویسرکان و محال دامنهٔ کوه الوند اقامت می‌کند.

در کرمانشاه با «عبیدالله افندی» قاضی سپاه عثمانی که به علم و فضل شهرت داشت آشنا می‌شود ولی او را به فرومایگی و بیگانگی از دانش وصف می‌کند و می‌گوید: «در میانهٔ این‌قوم هر که را دیدم چنین دیدم به‌غیر از عبداللطیف چلبی بغدادی.»

از طریق غرب ایران به بغداد می‌رود و سه سال را در نهایت آرامش در شهرهای کربلا و نجف‌اشرف در مصاحبت بزرگانی چون ملاّابوالحسن اصفهانی، مولانا نورالدّهر گیلانی، شیخ یونس نجفی، شیخ احمدجزایری و مولانا محمّد فراهی می‌گذراند و در شهر حلّه موفق به دیدار سیّدهاشم نجفی می‌شود. در این اقامت سه ساله، ازکتابخانه بزرگ و باارزش آستانهٔ مقدسهٔ نجف‌اشرف بهره فراوان می‌برد بعد از دیدن شهرهای کاظمین و سامرّه وارد ایران شده از طریق اردبیل به آستارا می‌رود.

در این زمان روسها آن نواحی را در اختیار داشتند و یحیی‌خان طالش را هم به حکومت آن نواحی گمارده بودند.

به علت بروز جنگ، بیماری طاعون در تمام ناحیه شیوع پیدا کرده بود و ماندن به صلاح نبود بنابراین از طریق مازندران و استرآباد عازم مشهد می‌شود و این مقارن با سکونت طهماسب قلی‌خان در مشهد است. حزین در این سفر ملاقاتی با شاه دارد که عیناً نقل می‌شود:

> پادشاه از قدردانی و مهربانی که شعار آن سلسلهٔ علیّه بود به منزل من آمد و مودّت بسیار کرد و در آن مدت او را با افاغنه ابدالی و سرکشان نواحی آن مُلک محاربات اتفاق افتاده و ظفر یافت.

در صفر ۱۱۴۲ هـ. ق اشرف افغان با لشکر فراوان به مشهد روی می‌آورد و

طهماسب قلی‌خان با عجله عازم جنگ با او می‌شود. پادشاه از حزین تقاضای همراهی می‌کند که وی با عذرخواهی فقط تا منزل اوّل او را همراهی می‌کند و بعد از پایان جنگ که در قصبهٔ مهماندوست رخ می‌دهد و منجر به شکست افغانها می‌گردد، عازم این ناحیه می‌شود و به چشم خود کشته‌شدگان افغانی را می‌بیند و می‌گوید در این جنگ از لشکر قزلباش کسی کشته‌نشد و فقط دو نفر مجروح گشتند.

از طریق سبزوار عازم دامغان می‌شود ولی به علّت فرارسیدن زمستان از راه الیکای هزار جریب خود را به شهر ساری می‌رساند. به علّت بیماری دو ماه استراحت می‌کند و بعد از بهبودی به درخواست جمعی از طلاّب برای آخرین بار به تدریس کتابهای «اصول کافی»، «من لایحضره‌الفقیه» و «الهیّات شفا» و «شرح تجرید» می‌پردازد.

سپس از راه مازندران به تهران آمده و عازم اصفهان می‌شود. در این مسافرت مجدداً با شاه تهماسب ملاقات می‌کند. در این باره می‌گوید:

> پادشاه را سخنان سودمند گفتم و به چیزی چند که در ظاهر باعث بقای ملک و دولت، بارها دلالت کردم اما به تقدیر موافق نیفتاد.

باز فتنهٔ دیگری در قصبهٔ درگزین از توابع همدان درکارست. جماعتی که در این منطقه با افغانها همدست بودند دوباره داعیهٔ خودسری کردند و شاه تصمیم به دفع ایشان می‌گیرد و از حزین تقاضای همراهی می‌کند، حزین مجدداً این تقاضا را رد کرده بسرعت عازم شیراز می‌شود. این بار شیراز را به نهایت خراب و آشفته می‌بیند و می‌گوید: «غارت‌زدگان شیراز نزد من جمع شده شرح احوال خویش می‌کردند.» و چون تاب تحمّل نداشته عازم لار می‌شود واز آنجا به بندرعبّاس رفته تصمیم سفر به مکّه معظّمه را می‌گیرد. برای مسافرت در دریا کشتی فرنگیان را انتخاب می‌کند او دربارهٔ این انتخاب می‌گوید:

چون سفاین و جهازات ایشان به غایت وسیع و مکانهای شایسته دارد و ذر دریا نیز بلدتر از هر قوم و ماهرترند جهاز ایشان را اختیار کردم.

و می‌افزاید که فرنگیان در این سفر نهایت محبّت را در حق من مبذول داشتند. سرانجام به آرزوی دیرینه‌اش که زیارت خانهٔ خداست نائل می‌شود. در ماه محرم سال ۱۱۴۵ ه.ق با قافلهٔ حاج لحسا خود را به جزیرهٔ بحرین و از آنجا به بندرعباس می‌رساند و بعد از پرداخت مقداری از قرضهایش عازم اصفهان می‌شود... در راه هرچه می‌بیند خرابی است.

همه جا را خراب دیدم، ظلم و تعدّی از حد درگذشته بود هرکسی به حال خود درمانده، دادرسی در میان نه.

به هنگام زمستان به لار می‌رسد و می‌گوید:

اوضاع آن شهر از همه جا خرابتر بود. محمّدخان سردار ممالک فارس که از جانب نادرشاه به این سمت گمارده شده بود، اخراجات یومیّه خود را روزانه از مردم می‌گرفت و خراج سال آینده را هم مطالبه می‌کرد و دستور داده بود که از هر خانه یک نفر به عنوان سپاهی با ساز و برگ کامل بدون دریافت وجه در رکاب حاکم حاضر شود و خدمت نماید.

ناگفته نماند که این طرز رفتار فقط دربارهٔ رعایای شیعه اعمال می‌شد و آنها که مذهب شافعیّه داشتند از این تحمیلات برکنار بودند. از قضا روزی حاکم به بهانه‌ای از کلانتر شهر رنجیده فرمان داد که وی را به چوب بستند و بعد به زندان انداختند. مردم لار همراه وابستگان کلانتر به نزد حزین می‌آیند و او هرچه ایشان را تسلّی داده دعوت به آرامش می‌کند فایده‌ای ندارد. ناچار از حاکم می‌خواهد که کلانتر را آزاد نماید. محمّدخان این درخواست را می‌پذیرد مشروط بر اینکه بعد از رهایی عازم حجاز شود، این کار صورت می‌پذیرد ولی بعد از مدتی حاکم پشیمان می‌شود و

تصمیم به حبس مجدد او می‌گیرد. مردم هم از این نیّت آگاه شده سپیده‌دم به اتفاق کلانتر به خانه محمّدخان ریخته وی را همراه چند تن از غلامانش به قتل می‌رسانند.
حزین در این باره می‌گوید:

من به حسن تدبیر نایرهٔ آن فتنه را تسکین دادم و در آن حادثه مشقّتی به من رسید که شرح نتوان کرد، چندانکه جهد کردم تا از میان ایشان به طرفی شوم سود نداشت و همگی به التماس و ابرام ممانعت می‌نمودند و از همه بدتر اینکه در اطراف و اکناف شهرت یافت که اقدام ایشان به آن امر به اشارت من بوده است.» واله داغستانی از جمله کسانی است که خون محمّد خان و حدوث فتنه را به گردن حزین می‌اندازد.

بعد از این واقعه به بندرعباس می‌آید و تصمیم به ترک ایران می‌گیرد. به این جهت با کشتی فرنگیان عازم سواحل عمّان می‌شود ولی به علّت بدی آب و هوا بعد از چهار ماه اقامت دوباره به بندرعباس برمی‌گردد.
در این هنگام تنها نقطه‌ای از ایران را که ندیده کرمان است. تصمیم می‌گیرد که اگر کسی وی را نشناسد در آن شهر اقامت کند. با این نیّت و با لباس مبدّل همراه با دو تن از خدمتکارانش روانه کرمان می‌شود ولی علی‌رغم تصوّرش باز هم او را به‌جای می‌آورند.
در این هنگام، خبر شکست سپاه نادرشاه را از عثمانیان می‌شنود و تصمیم می‌گیرد از راه بندرعباس عازم بصره و نجف‌اشرف شود ولی به فاصلهٔ کوتاهی خبر محاصرهٔ بغداد را به‌وسیلهٔ نادرشاه دریافت می‌کند و از رفتن به عراق منصرف شده عازم بندرعبّاس می‌شود.
سرانجام در دهم ماه رمضان ۱۱۴۶ هـ.ق با کشتی‌ای که عازم سواحل سند بود ایران را ترک می‌کند.
در ابتدای ماه شوّال به یکی از سواحل تتّه می‌رسد. تجّاری که وی را در فارس

دیده بودند بلافاصله او را می‌شناسند و همین مسأله باعث رنجش خاطر وی در ابتدای ورودش به هند می‌شود.

از تتّه به شهر خداآباد می‌رود و هفت ماه بیمار و تنها در این شهر به سر می‌برد سپس عازم بهکر می‌شود و از آنجا به مُولتان رفته ولی به علت شیوع بیماری وبا در این شهر اقامت نمی‌کند به لاهور می‌رود و سه ماه در این شهر می‌ماند. سرانجام عازم دهلی شده و یک سال را با غم و اندوه در این شهر به‌سر می‌برد و تصمیم می‌گیرد از طریق کابل به قندهار رفته و برای همیشه در خراسان گوشهٔ عزلت اختیار کند ولی افسوس که دیوان قضا در سرنوشت او حوادث دیگری را رقم زده بود، چرا که همزمان با اقامت در لاهور خبر رسیدن لشکر نادرشاه را به قندهار می‌شنود و چون به یقین می‌دانسته که اوضاع مناسب ورود نادرشاه به هندوستان است به جانب دهلی باز می‌گردد و تا سال ۱۱۵۴ ه. ق که شرح احوال خویش را می‌نویسد در این شهر اقامت داشته است. بعد از هجو تند و شدید مردم و دریافت پاسخ از طرف آنها این شهر را ترک کرده عازم اکبرآباد می‌شود ولی بعد از مدتی به بنارس مهاجرت کرده و سپس به شهر عظیم‌آباد پتنه می‌رود ولی دوباره به بنارس باز می‌گردد و سرانجام، بعد از یک عمر نابسامانی در شب ۱۱ جمادی الاولی ۱۱۸۰ ه ق با زندگی وداع می‌کند.

حزین علی‌رغم همهٔ بدگوییهایش دربارهٔ مردم هند، دارای آن‌چنان جاذبه و شخصیّتی است که بعد از مرگ مقبره‌اش در بنارس زیارتگاه مردم آن سامان می‌گردد. بنابر قول صاحب تحفة‌العالم «هر دوشنبه و پنجشنبه بر مقبره او از زوّار ازدحام و انبوهی است.»[1] ستایش از او در بعضی تذکره‌ها به گونه‌ای است که فقط می‌تواند درخور عرفا و اولیاءالله باشد. در «سفینهٔ خوشگو» آمده است که:

چون مصارفش عمده است از هیچ‌کس قبول نمی‌فرماید، از این جهت

۱. تحفة‌العالم، عبداللطیف‌شوشتری، ص۳۴۲.

مردم را گمان غالب آن است که حضرت شیخ دست غیب دارد. والله‌اعلم. حقیر که از گوشه‌گزینان اینجاست چند شعر به خدمت ایشان فرستاد، استدعای ملازمت نمود فرمودند. چون به سعادت حضور رسید فرشته‌ای دید به آب وگل رحمت سرشته و عشق الهی سراپایش یک دل دردآلود آفریده، خیلی مرد بزرگ و دردمند گداختهٔ از خود رمیده به نظر آمده.[1]

و یا در «مخزن الغرائب» می‌خوانیم که:

اهل بنارس چه از فرقهٔ هندو چه مسلمان، خاک پایش را به جای سرمه در چشم می‌کشیدند و مردم از دور و نزدیک جهت زیارت شیخ می‌رفتند و به آن مباهات می‌کردند که من شرف صحبت شیخ را دریافته‌ام. فی‌الواقع جای مباهات‌است چرا که‌همین‌کسانند که‌قابل‌الزیاره هستند.[2]

علی‌اصغر حکمت که به زیارت قبر وی در بنارس توفیق یافته خصوصیات آن را چنین نوشته است:

در دو مایلی مغرب بنارس، در مقبرهٔ مخصوص شیعهٔ اثنی‌عشریّه در زیارتگاهی که به نام سیّده «فاطمه ؑ» دایر کرده‌اند، قبور زیادی از شیعیان موجود است. در یک طرف آن تکیه، قبر حزین در روی مصطبه‌ای قرار دارد و محجری در اطراف آن مصطبه است و بر روی مزار سنگی قرار دارد به طول یک متر و نیم و به عرض سی سانتی‌متر، در روی سنگ این عبارات و اشعار منقوش است:

سطر اوّل: یا الله.

سطر دوم: یا محسن قداتاك المسییء.

---

۱. سفینه خوشگو، بندر ابن داس خوشگو صص ۲۹۱ - ۲۹۲.

۲. مخزن الغرائب، احمدخان هاشمی سندیلوی، صص ۸۰۱ - ۸۰۴.

سطر سوم وچهارم وپنجم: العبدالرّاجی الی‌رحمة ربّه محمّدالمدعوّ بعلی‌بن ابیطالب الجیلانی، در طول سنگ در حاشیه این دو بیت مقابل یکدیگر نقر شده:

زبان دان محبّت بوده‌ام دیگر نمی‌دانم
همین دانم که گوش از دوست پیغامی شنید اینجا

حزین از پای ره‌پیما بسی سرگشتگی دیدم
سر شوریده بر بالین آسایش رسید اینجا

در زیر مصرع چهارم، این عدد منقوش است که گویا تاریخ وفات اوست: ۱۱۸۵ هـ. ق.

در پایین لوحهٔ سنگ، این بیت بطور افقی منقور شده:

روشن شد از وصال توشبهای تار ما — صبح قیامت است چراغ مزار ما

چنانکه پیش از این یاد کردیم حزین به سال ۱۱۸۰ هـ. ق درگذشته است. بنابراین تاریخ ۱۱۸۵ هـ. ق را که علی‌اصغر حکمت تاریخ فوت او حدس زده‌اند می‌توانیم تاریخ ساختمان مقبرهٔ او بدانیم یا سال گذاشتن آن سنگ.[1]

بنیادهای فکری حزین

حزین را به حق می‌توان یکی از اندیشمندان قرن یازدهم هجری به‌شمار آورد. او آموزش را از خانواده و در کنار پدری آغاز می‌کند که خانه‌اش محلّ تلاقی متفکّران زمان خویش است. در تذکرهٔ حزین می‌بینم که وی با اغلب افراد مذکور در خانهٔ پدری آشنا شده است. پدر، مطابق معمول آن زمان ابتدا وی را با علوم قرآنی آشنا می‌کند و روح و جانش را چنان با مذهب در می‌آمیزد که تا آخرین لحظه حیات این تأثیر در او باقی می‌ماند. دربارهٔ حالات روحی خود می‌گوید:

---

۱. حزین و زیباترین غزلهایش، م. سرشک، صص۱۳ - ۱۴.

رغبتی موفوره به طاعات و عبادات بود. لذّتی عجیب از آن می‌یافتم و ایّام جمعه و اوقات متبرّکه را مصروف به احیا و مواظبت به اذکار و دعوات مأثوره می‌نمودم و بسیاری از نوافل و سنن عملیّه ضایع نشد و دل را طرفه رقّت و صفائی و سینه را انشراحی بود و ذکر آن احوال چنانکه بود نتوانم کرد. آنچه گفتم از مقولهٔ «ذکر النعیم من بضائع المساکین» است.[1]

و یا هنگامی که در نجف اشرف به‌سر می‌برده، قرآنی راکه همیشه آرزوی نوشتن آن را داشت به خط خویش می‌نویسد و در آن روضهٔ علیّه برجای می‌گذارد.[2] ارزش این خلوص و اعتقاد هنگامی بیشتر می‌شود که بدانیم حزین در پرتو روح جستجوگر خویش با همهٔ ادیان و نحله‌های مختلف فکری زمان خود آشنایی داشته‌است.

در محیط پرتعصّب آن روز اصفهان با علمای مسیحی آشنا شده و پنهان از چشم دیگران با خلیفه «آوانوس» معاشرت می‌کرده است. این خلیفهٔ با فضل که عربی و فارسی را نیکو می‌دانست و با منطق و هیئت نیز آشنا بود انجیل را به وی می‌آموزد.

با یهودیان ساکن اصفهان نیز مراوده داشته و از شعیب دانشمندترین ایشان تورات را فرا می‌گیرد. در محلّهٔ بیضای فارس با یکی از دانشمندان زرتشتی که دستور نامیده می‌شده آشنا می‌شود و اصول و فروع مذهب ایشان را یاد می‌گیرد و با سعهٔ صدر دربارهٔ وی می‌گوید: «او طبعی مستقیم و زهدی به کمال داشت.»

در حویزه و شوشتر با فرقهٔ صابیّه برخورد می‌کند و بعد از آشنایی با اصول فکری آنها می‌گوید: چندانکه تفحّص کردم عالمی در میان ایشان نمانده بود و عوامِ فرومایه بودند.

در بارهٔ آشنایی خود با فرق مختلف اسلامی می‌گوید:

همچنین به اختلاف مذهب اسلام پرداختم وکتب هر فرقه و سخنان هریک را پی بردم و منصفانه و مشتاقانه ملاحظه کردم و از هر فرقه هرجا

۱. تاریخ حزین، حزین لاهیجی، ص۱۲. ۲. همان منبع، ص۷۵.

کسی می‌یافتم که ربطی به مذهب خود داشت با او صحبت می‌داشتم و استعلام مقاصد و سخنان او می‌نمودم و در این وادی، مرا با ارباب آراء مختلفه آن مقدار گفت‌وشنود روی داده که خدا داند.[۱]

انسانی با چنین اشراف و احاطه‌ای، در قرنی زندگی می‌کند که علما ودانشمندان‌آن مرده ریگ تاریخی هزارساله‌را به‌دوش می‌کشند. از نظر آراء علمی، کلامی،فلسفی، منطقی و... بنابرگواهی تاریخ وآثار بازمانده از این‌دوره، هیچ نظریهٔ جدیدی‌ارائه نمی‌شود وفقط تفحّص وکنکاش در عقاید گذشتگان‌صورت می‌گیرد. نظری به‌تألیفات علمای این‌دوره وحتی آثار حزین، این نظریّه‌را به‌اثبات می‌رساند.

در چنین برهوتی، او با عقایدی بسیار برتر و فراتر از زمان خویش پا به عرصهٔ زندگی معنوی خویش می‌گذارد و دربارهٔ چگونگی رخدادهای اطرافش نظریاتی ابراز می‌دارد که به‌راستی حیرت‌انگیز است.

دربارهٔ سقوط اصفهان که در ۱۱۳۴ هـ.ق به‌دست افغانها صورت می‌گیرد با تمام مهر و علاقه‌ای که به خاندان صفویّه دارد به تبیین تاریخ می‌پردازد و با منطقی موجّه اظهار می‌دارد که:

چون قرنها بود که معموری و آسودگی و اتمام جمیع نعمتهای دنیویّه در ممالک بهشت نشان ایران نصاب کمال یافته، مستعدّ آسیب عین‌الکمال بود، پادشاه و امرای غافل و سپاه آسایش‌طلب را که قریب یک‌صد سال شمشیر ایشان از نیام برنیامده بود دغدغهٔ علاج آن فتنه به‌خاطر نمی‌گذشت، تا آنکه محمود افغان با لشکر موفور به ممالک کرمان و یزد رسید و غارت و خرابی بسیار کرده عازم اصفهان شد.[۲]

و یا هنگام محاصرهٔ اصفهان تنها راه چاره را خروج سریع سلطان‌حسین از این شهر

---

۱. تاریخ حزین، حزین لاهیجی، ص۲۹.

۲. تاریخ حزین، حزین لاهیجی، ص۵۲.

می‌داند و معتقداست که وی با بیرون‌رفتن بموقع می‌تواند سپاهی برای مقابله فراهم‌کند.

من این معنی را به دو کس از محرمان او فهماندم و به هر صورت تدبیری سودمند بود و آن همه خلق بی‌شمار به سختی تلف نمی‌شدند، اما موافق تقدیر نیفتاد و چند کس از ناسنجیدگان مانع آمدند تا آنکه شد آنچه شد.

و یا بعد از سقوط اصفهان‌و خروج سلطان‌حسین‌و به‌سلطنت رسیدن طهماسب می‌گوید:

پادشاه را سخنان سودمند گفتم و به چیزی چند که در ظاهر باعث بقای ملک و دولت بود بارها دلالت کردم اما به تقدیر موافق نیفتاد.

بعد از مشاهدهٔ کج‌رفتاری صاحبان قدرت و نکبت و بدبختی مردم ایران به صراحت اظهار می‌دارد که:

در آن چند سالهٔ ایام فترت، همه از هم ریخته و پادشاه صاحب اقتدار و با تدبیری و رأیی بایست که تا مدتی به احوال هر قصبه و قریه و محال پردازد و به صعوبت تمام، ملک را به اصلاح آورد. این خود در آن مدت‌قلیله نشده بود و از مقتضیات فلکیّه در این ازمنه رئیسی که صلاحیّت ریاست داشته باشد در همهٔ روی زمین در میان نیست و در حال هر یک از سلاطین و رؤسا و فرماندهان آفاق، چندانکه اندیشه رفت، ایشان را از همهٔ رعیّت یا از اکثر ایشان فرومایه‌تر و ناهنجارتر یافتم. مگر بعض فرماندهان ممالک فرنگ که ایشان در قوانین و طرق معاش و ضبط اوضاع خویش استوارند و از آن به سبب مباینت تامّه به حال خلق سایر اقالیم و اصقاع، فایده چنان نیست.[۱]

مقام شاعری حزین

حزین را به حق باید یکی از آخرین بازماندگان سبک هندی به‌شمار آورد. چراکه بعد از او مکتب بازگشت ادبی جایی برای تداوم این شیوه باقی نگذاشت.

شعر فارسی در این دوره؛ بنا بر دلایل اجتماعی و سیاسی؛ از بزرگترین امتیاز

---

۱. تاریخ حزین، حزین لاهیجی، ص۹۳.

خود که آمیختگی آن با اندیشه‌های متعالی عرفانی است تهی می‌شود.

هیچ نشانه‌ای از لطافت و زیبایی عارفانه‌ای که در شعر شاعرانی همچون سعدی، حافظ، مولانا و عراقی موج می‌زند احساس نمی‌شود. امّا حزین در پرتو استقلال فکری و ذوقی والای خود از تأثیرپذیری معیارهای هنری غالب زمانه خود برکنار ماند و جای‌جای، شعرش را با اندیشه‌های عارفانه و عاشقانه زینت داد.

از نکات برجستهٔ شعر وی، روانی و مأنوس بودن تخیّل اوست. چرا که یکی از خصوصیات سبک هندی، آوردن تخیّلات پیچیده است که با ذوق ایرانی همسازی ندارد و شعر حزین از این دشواری به دور است. وقتی غزلیّاتش را می‌خوانیم با آن مأنوسیم و به‌دنبال کشف معمّا نمی‌رویم. تصاویر شعری او با همان زیبایی که در شعر حافظ و سعدی و عراقی به تصویر کشیده شده، در ذهن ما شکل می‌گیرد.

حزین تجربه‌گر عشق است. به‌خاطر پیروی از سنت شعری و ادبی معاصرش نیست که می‌سراید. بل برای دل است که غزل عاشقانه می‌گوید. خود معترف وگزارشگر این عشق و شیفتگی است:

> از حوادث و واردات غریبه، جذبهٔ حُسنی و شیوهٔ زیبا شمایلی بود که دل را شیفته ساخت... [1]
>
> زاویه‌نشینان کاخ دماغ را شوری درافتاد و از دل بیقرار فتنه و آشوبی برخاست عندلیب دل شوریده حال به گلبانگ بلند این ترانه سراییدن گرفت فاش‌می‌گویم و از گفتهٔ خود دلشادم.

به همین خاطر است که هنوز هم به هنگام دورماندن از یار، از بُن دل با او همنوا می‌شویم و زیر لب زمزمه می‌کنیم که:

ای وای بر اسیری کز یاد رفته باشد	در دام مانده باشد صیاد رفته باشد
آه از دمی که تنها با داغ او چو لاله	در خون‌نشسته‌باشم‌چون‌بادرفته باشد

۱. تاریخ حزین، حزین لاهیجی، ص۲۹.

امشب صدای تیشه از بیستون نیامد شایدبه‌خواب‌شیرین‌فرهاد رفته‌باشد[1]
خونش به‌تیغ حسرت یارب حلال بادا صیدی که از کمندت آزاد رفته باشد
از آه دردناکی سازم خبر دلت را وقتی که کوه صبرم بر باد رفته باشد
رحم‌است براسیری کز گرد دام زلفت با صد امیدواری ناشاد رفته باشد
شادم که از رقیبان دامن‌کشان گذشتی گو مشت خاک ماهم بر باد رفته باشد
پرشورازحزین‌است‌امروزکوه وصحرا مجنون گذشته باشد فرهاد رفته باشد

او از کودکی به سرایش شعر علاقه داشت ولی پدر او را از این کار منع می‌کرد و او هم دور از چشم پدر به این کار می‌پرداخت، تا اینکه یک بار در انجمنی که در حضور پدرش تشکیل شده‌بود یکی از حاضران بیتی از محتشم‌کاشانی را زمزمه کرد:

ای قامت بلند قدان در کمند تو رعنایی آفریدهٔ قد بلند تو

حزین به وجد آمده دنبالهٔ غزل را با سرودهٔ خود ادامه داد:

صید از حرم کشد خم جعد بلند تو
فریاد از تطاول مشکین کمند تو
شد رشک طور ز آمدنت کوی عاشقان
بنشین که باد خردهٔ جانها سپند تو
مشکل شدست کار دل از عشق و خوشدلم
شاید رسد به خاطر مشکل‌پسند تو.

با شنیدن این سروده، پدر به وجد می‌آید و به عنوان تشویق قلمدان خود را به وی هدیه می‌کند و سپس فرزند را اندرز می‌دهد و می‌گوید: «شعر بگو، اما نه آن مقدار که وقت تلف کنی».

دوست و دشمن به مقام‌بلند وی در شاعری اذعان دارند. در «مخزن‌الغرائب» آمده:

وی آرایندهٔ چهرهٔ بلاغت و پیرایندهٔ سرو بوستان براعت است. رواق

---

۱. شفیعی کدکنی معتقد است که این بیت از آن حزین لاهیجی نیست. حزین و زیباترین غزلهایش. م.سرشک ص ۳۴.

رفعت کلام وی برتر از طاق سپهر و خاطر روشن او مصقلهٔ آیینهٔ مهر است. چنین شاعر صاحب استعداد و صاحب مایه بعد از مولانا جامی به عرصهٔ سخنوری نیامده، اگر کسی در این معنی حجّت انکار نماید، منعرّض شود، جز فضولی و خودپسندی نخواهد بود.[۱]

و صاحب «تذکرهٔ حسینی» دربارهٔ مقام شاعری او می‌گوید:

در فن شعر او را به طرز قدیم و جدید ید بیضا است. در شعر ثانی میرزا صائبا، هیچ یکی از شعرای حال پهلو به او نمی‌تواند زد.[۲]

و صاحب «شمع انجمن» معتقد است که:

در شاعری و سخنوری مرتبهٔ ارجمند زبان او از غایت صفا به آب زلال می‌ماند وکلام او از نهایت آبداری نسب به سلک لآلی می‌رساند.[۳]

واله داغستانی علی‌رغم انتقاد از رفتار او با مردم هند به مقام والای او در سخنوری معترف است:

در حسن تقریر و صفای تحریر یگانهٔ عصر و در سخنوری فسانهٔ دهر است. امروز سخندانی مثل او در روی زمین وجود ندارد. پایهٔ سخن را به جایی رسانده که شهباز اندیشه در تصور رفتنش پر می‌ریزد. جامع انواع طرز سخن و حاوی اقسام روش این فن در عهد خود است.

نثر حزین

دورهٔ نادری و پایان حکومت صفویان در حقیقت آخرین مرحلهٔ انحطاط نثر فارسی است دنبالهٔ صنعت پردازیهای اواخر مغول همچنان در نثر این روزگار امتداد

---

۱. مخزن‌الغرائب. احمدخان هاشمی سندیلوی، ص۸۰۱.

۲. تذکرهٔ حسینی، حسین دوست سنبهلی، ص۱۰۵.

۳. شمع انجمن، محمّد صدیق حسن‌خان، ص۱۳۰.

پیدا کرده و نویسندگان متصنّعی مانند صاحب «درّهٔ نادره» به ظهور رسیدند، در این دوره نثر حزین را اگرچه از وی اثر زیاد در اختیار نداریم، باید عالی‌ترین نمونهٔ نثر ساده و پخته بشماریم که بی‌تکلّف و دور از تصنّع است. بعضی از ناقدان معاصر نیز مانند استاد ملک‌الشعراء بهار نثر او را از نظر پختگی و از حیث سلاست ستوده‌اند.[1]

تدوین دیوانهای حزین

اولین مثنوی خود را در غم شکسته شدن دستش می‌سراید که شامل هزار بیت است. آغاز:

خدایا تویی آگه از راز و بس   بهشت از تو دارند پاکان هوس
من و مستی و کنج میخانه‌ای   به آزادیم خط پیمانه‌ای

تدوین اوّلین دیوان هم در همین زمان صورت می‌گیرد. می‌گوید:

> پس اشعاری را که از ابدیت تا آن اوان جمع آمده بود فراهم آورده، دیوانی مرتّب شده مشتمل بر قصاید و مثنوی و غزلیّات و رباعیّات و تخمیناً هفت ـ هشت هزار بیت و آن اول دیوان این خاکسار است.[2]

بعد از برگشت از شیراز و اقامت در اصفهان دیوان دوم را که مشتمل بر ده‌هزار بیت است تدوین می‌کند و آن را «تذکرةالعاشقین» می‌نامد.[3]

دیوان سوم را به هنگام اقامت در شیراز و بعد از مرگ پدر تدوین می‌کند. ابیات این دیوان شامل بر سه چهار هزار بیت بوده است.

دیوان چهارم را به هنگام اقامت در مشهد که مقارن با حضور شاه طهماسب در این شهر است مرتّب می‌کند.

پنجمین دیوان را به هنگام اقامت در هند جمع‌آوری کرده و به این نکته در

---

۱. حزین و زیباترین غزلهایش، م. سرشک، ص۳۲.

۲. تاریخ حزین، حزین لاهیجی، ص۳۱.   ۳. همان مأخذ، ص۴۸.

مقدمه تذکرةالمعاصرین اشاره دارد.

نسخه‌ای از دیوان او که در سال ۱۱۵۵ هـ. ق تدوین کرده است برجای مانده‌است.[1]

دیوان چهارم حزین شامل قصاید، غزلیات، رباعیات، قطعات و مثنویهایی است که عبارتند از:

۱. چمن و انجمن شامل ۳۰۰ بیت و آغاز آن:

به‌نام آنکه آذر را چمن‌ساخت　　دل دوزخ شرر را انجمن ساخت

۲. خرابات: ۴۷۰ بیت

در «تاریخ حزین» ص۷۹ آمده است که:

در آن اوان مرا به‌طرز بوستان سعدی و آن نوع سخن‌گستری رغبت افتاده شروع در گفتن نموده، آن مثنوی را خرابات نام نهادم و بسیاری از مطالب عالیه و سخنان دلپذیر در آن کتاب به‌سلک نظم در آمد و افتتاح آن این است:

ثناهاست پیر خرابات را　　که شُست از دلم لوث طامات را

عطا کرد ز اندیشه فارغ دلی　　چو میخانه بخشید سر منزلی

این مثنوی شامل ۱۲۰۰ بیت بود اما صورت انجام نیافت.

۳. مطمح الانظار

آغاز:

ای دل افسرده خروشت کجاست　　خامشی‌از زمزمه‌جوشت کجاست

۴. فرهنگنامه: شامل ۳۵۰ بیت

آغاز:

به نام نگارندهٔ هست و بود　　فرازندهٔ این رواق کبود

و «تذکرةالعاشقین» که تنها فاتحه و خاتمهٔ آن در دیوان چاپی وی آمده است و آغاز آن چنین است:

---

۱. نسخه‌ای از این دیوان در موزهٔ بریتانیا موجود است (ریو، ج۲، ص۷۱۵ الف).

ســـاقی زمـــی مـــوحّدانـــه ظـــلمت بـــر شـــرک از مـیانه

«کلیات حزین» که در گانپور و لکهنو چاپ شده است اساساً مشتمل بر همین دیوان چهارم است که دو مثنوی دیگر با مشخصات زیر بر آن افزوده شده است:

صفیر دل

مثنوی عرفانی است مشتمل بر ۶۷۰ بیت همراه با دیباچه‌ای به نثر. سال سرایش آن ۱۱۷۲ هـ. ق است.

آغاز:

الحـمدلله فی‌الاخـرة والاولی والسلام علی سیّدنا المصطفی

خدایا دلی ده حقیقت‌شناس زبانی سزاوار حمد و سپاس

حدیقهٔ ثانی یا «ودیعة‌البدیعه» که به تقلید «حدیقهٔ» سنائی سروده شده‌است:

عندلیب قلم ز طبع حزین طـلبیدی حـدیقهٔ دومـین

و در آن از هفتاد سالگی خود یاد می‌کند:

عمر هم در جوار هفتاد است مشت خالی مرا پر از باد است

مشخصات نسخ خطی «دیوان حزین» در «فهرست نسخه‌های خطی فارسی» ج ۳، صص ۲۲۹۳-۲۲۹۴ به‌طور مفصّل ذکر شده است و همین‌طور «کلیات حزین» در همان منبع ج ۳ ص ۱۸۵۵ معرفی شده است.

مشخصات چاپی دیوان حزین (کلیات حزین):[1]

لکهنو ۱۲۹۳ ق/ ۱۸۷۶ م. سنگی.

لکهنو، بی‌تاریخ، سنگی، رقعی. ۱۰۳۲ ص با «تذکرهٔ حزین» در یک جلد.

گانپور ۱۳۱۱ ق/ ۱۸۹۳ م. سنگی، رقعی ۱۰۳۲ ص.

کلیّات حزین چاپ گانپور دارای سه بخش است:

---

۱. فهرست کتابهای چاپی مشار، خانبابا مشار، ج ۱ ص ۱۵۲۰.

الف ـ تاریخ احوال حزین، ص ۱ ـ ۱۴۴.
ب ـ دیوان اشعار، ص ۱۴۴ ـ ۹۳۱.
ج ـ تذکرهٔ حزین، ۹۳۱ـ۱۰۳۲.

دیوان اشعار وی شامل این قسمتهاست:

۱. قصاید: دوهزار بیت.
۲. غزلیّات: هفت‌هزار بیت.
۳. شعرهای متفرقه و ابیات پراکنده حدود هزار بیت.
۴. رباعیات نزدیک به دویست و پنجاه بیت.
۵. مثنویها نزدیک به دو هزار بیت.
۶. قطعه‌ها و ترکیب‌بندها نزدیک به پانصد بیت.[1]

دیوان حزین لاهیجی، تصحیح، مقابله و مقدمه بیژن ترقی، تهران، خیام، ۱۳۵۰.
دیوان حزین، نسخهٔ تصحیح کردهٔ مصنّف (ملک فلی واله داغستانی)، به مقدمهٔ ممتاز حسن [لاهور، نیشنل پبلشنگ هاوس لیمیتد]. ۱۹۷۱ م [۱۳۵۰]

آثار حزین

حزین به همهٔ علوم معمول زمان خویش اعم از فلسفه، منطق، حدیث، اصول و فقه، کلام، علم رجال و نگارش تاریخ آشنایی داشته و در مقاطع مختلف زندگی به تدریس بسیاری از این علوم هم پرداخته است. بسیاری از این آثار از بین رفته و فقط در «شرح احوال» و «سفرنامهٔ» او نام آنها ثبت شده است.

تألیفات وی به ترتیب حروف الفبا عبارتند از:

۱. آداب الدّعوة والاذکار.

---

۱. حزین و زیباترین غزلهای او، م. سرشک، ص ۳۰.

۲. آداب المعاشرة.
۳. ابطال الجبر و التّفویض.
۴. اخبار ابی‌الطیّب المتنبی احمد.
۵. اخبار خواجه نصیرالدین طوسی.
۶. اخبار صفی‌الدّین حلّی.[1]
۷. اخبار هشام‌بن حکم.
۸. ادب العزلة.
۹. الادعیة والادویة.
۱۰. الازل والابد والسرمد.
۱۱. الاسنیٰ في تفسیر آیة ثُمَّ دنیٰ فَتَدَلّیٰ فَکٰانَ قابَ قوسین اَوْ اَدْنیٰ.
۱۲. اصول الاخلاق.
۱۳. اصول علم‌التعبیر.
۱۴. اصول المنطق.
۱۵. الاغاثة في الامامة.
۱۶. اقسام المصدّقین بالسّعادة الأُخرویة.
۱۷. الانساب.
۱۸. انیس الفؤاد فی حقیقة الاجتهاد.
۱۹. بشارة النبوة: در اثبات حضرت خاتمﷺ. از انجیل و صحیفهٔ یوشع و کتاب اشعیا.
۲۰. تاریخ حزین: این کتاب شرح زندگانی اوست که از نظر تاریخی هم دارای اهمیت است و آن را در دو الی سه شب نوشته، زیرا در اواخر کتاب اشاره

---

۱. علّامه امینی در «الغدیر» ضمن شرح احوال صفی‌الدّین حلّی (۷۵۲-۶۷۷) نوشته است: «افرد العلّامة الشیخ محمّدعلی الشهیر بالشیخ علی‌الحزین ... تألیفاً فی اخباره و نوادر شعره.» حزین و زیباترین غزلهای او، م. سرشک، ص۲۵.

کرده می‌گوید: آنچه مجمل احوال به زبان قلم آمد در دوشنب تا این مقام که اواخر کتاب است تسوید نمودم.

براون در بارهٔ این کتاب می‌گوید:

با اینکه حزین در حادثهٔ افغان در محاصره بوده، شرحی که از بدبختیهای ساکنین این شهر در زمان محاصرهٔ آن به دست افغانان می‌دهد به مراتب از تحریرات کروسینسکی و دیگر ناظران اروپایی مبهم‌تر و نارساتر است. گزارشی که از احوال سیاستمداران، فقها و شاعران زمان خود می‌دهد از سوی دیگر به کتاب او ارزش ویژه‌ای می‌بخشد.[۱]

نسخ خطی این کتاب در فهارس زیر معرفی شده است:

۱. اشپرنگرش ۲۲.

۲. بانکی‌پور، ج۷، ص۶۲۴ (۱۱۶۲ ه)، ۶۲۵ (۱۲۸۱ ه).

۳. ایوانو ـ کرزن ۵۵ (ق ۱۸ م).

۴. ایوانو ۲۲۵ (حدود ۱۱۸۰ ه) و ۲۲۶ (ق ۱۸ م) و ۲۲۷ (ق ۱۹ م).

۵. لیندزیانا ص ۱۵۱ ش ۴۴۶ (۱۷۸۰ ـ ۹۰ م)، ش ۴۴۷ (حدود ۱۸۰۰ م)، ش ۵۵۹ (۱۲۱۸ م).

۶. بادلین ش۳۸۳ (۱۱۹۷ ه).

۷. براون ذیل ش ۳۰۰ (۱۷۸۸ ه).

۸. ریو، ج۱ ص۳۸۱ الف (۱۲۱۶ ه)، ج۲ ص۱۸۲۳ الف (اواخر ق۱۸م)، ج۲ ص ۸۴۳ب (۱۲۴۴ ه).

۹. رهاتسک، ص۲۱۸، ۱۱۱۱ (ظ: ۱۲۱۴ ه).

۱۰. ایندیا آفیس D.P ص۶۷۴ الف (۱۲۲۳ ه)، اته ۶۷۷ (۱۲۲۷ه).

---

۱. تاریخ ادبیات ایران (از صفویّه تا عصر حاضر) ادوارد براون، ص۱۲۳.

۱۱. ایندیا آفیس ۳۹۵۲ (۱۲۵۹ ه) و ۳۹۶۷ (C).
۱۲. راس و براون ۲۴۰ (۲) (۱۲۸۰ ه).

متن فارسی وترجمهٔ انگلیسی اینکتاب را اف. سی. بلفور در سال ۱۸۳۰ - ۳۱ منتشر کرده است.[۱]

مشخصات چاپی این کتاب به شرح زیر است:

لکهنو ۱۲۹۳ ق / ۱۸۷۶ م.سنگی.

گانپور ۱۳۱۱ ق / ۱۸۹۳ م.سنگی، ۱۰۳۲ ص.

این دو در ضمیمهٔ کلیات حزین به چاپ رسیده است.

لندن. ۱۸۳۱م.وزیری. ۲۸۹ ص.

اصفهان. چاپ سوم، ۱۳۲۲ ش. سربی، رقعی. ۱۴۰ ص.[۲]

۲۱. تجوید القرآن.

۲۲. التحلیة والتجلیة.

۲۳. تذکرة المعاصرین: شرح زندگی یکصدتن از علما و شعرای معاصر حزین که در صفحات قبل به‌طور کامل معرّفی شده است.

۲۴. تعلیقه بر رساله کرمانی: تعلیقه و ذیل رسالهٔ وجیزهٔ شاه نعمت‌الله‌ولی و به دستور عمدةالملک امیرخان نعمت‌اللّهی از راجه‌های هند به سال ۱۱۵۷ ه.ق نگاشته شده است. در دیباچه می‌نویسد که آن رساله را به خامهٔ شاه‌نعمت‌الله در دست داشته است.

آغاز: اَلْحَمْدُلله وَسَلامُه عَلیٰ عباده الذین اصْطَفٰی و بعد در این اوان یکی از اعاظم دوستان...[۳]

۲۵. تفسیرالاسماء الحسنی.

---

۱. تاریخ ادبیات ایران (از صفویه تا عصر حاضر) - ادواردبراون، ص۲۵۲.

۲. فهرست کتابهای چاپی مشار. خانبابامشار، ج۱، ص۷۰۰.

۳. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی، ج۲ (۱) صص۱۰۹۴-۱۰۹۵.

۲۶. جام‌جم در بیان کائنات جو.

۲۷. جرّالاثقال: شاید برگرفته از معیارالعقول ابن‌سینا باشد و شاید از شیخ علی حزین.
آغاز: حمدٌ له. امّا بعد. این رساله‌ای است مشتمل بر چند باب. اوّل ذکر نامهای آلات جرّالاثقال.[۱]

۲۸. جواب رقعات شیخ حسن مرحوم.[۲] برای نسخ آن رجوع شود به بانکی‌پور، ج ۳ ص ۲۳۳.

۲۹. حاشیه بر الهیّات شفا.

۳۰. حاشیه بر امور عامه.

۳۱. حواشی بر شرح حکمة الاشراق.

۳۲. حاشیه بر شرح هیاکل النّور.

۳۳. خواص الحیوان: در یک مقدمه و سه باب و یک خاتمه.[۳]
برای یافتن مشخّصات نسخ خطی به فهارس زیر مراجعه شود:
علیگره، ذخیره سبحان‌الله ص ۸؛ بانکی پور، ج ۳، ص ۲۳۲؛ ریو، ج ۲، ص ۴۸۳.[۴]

۳۴. رساله امامت: این رساله در علم کلام است و در مکّه معظّمه به سبب اشارتی که در رؤیا روی داده آن را تحریر کرده است.[۵]

۳۵. رسالهٔ توجیه کلام قدمای مجوس در مبدأ عالم.

۳۶. رسالهٔ توفیق در توافق حکمت و شریعت.

---

۱. همان منبع، ج ۱ ص ۱۵۸.

۲. تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، علیرضا نقوی، ص ۳۶۵.

۳. تاریخ ادبیات ایران از صفویه تا عصر حاضر، ادواربراون، ص ۲۵۳ - نسخه‌ای از این کتاب در موزهٔ بریتانیا موجود است.

۴. تذکره‌نویسی در هند و پاکستان، علیرضا نقوی، ص ۳۶۵.

۵. تاریخ حزین، حزین لاهیجی، ص ۹۵.

۳۷. رسالهٔ تحقیق غنا یا فوائد السّماع: خطّی ـ ملک $\frac{۴۰۵۷}{۴۲}$ [۱]
تهران. ملک ۴۰۵۷/۲۱ [هنر و مردم ۹۴: ۲۷]

۳۸. رساله در ابطال تناسخ به رأی طبیعیین.[۲]

۳۹. رساله در اوزان شرعی یا رساله در اوزان مثقال و درهم و دینار و غیره، برای یافتن مشخّصات نسخ خطی به بانکی‌پور ج۳ ص۲۳۲؛ ریو، ج۲ ص۴۸۳؛ ایوانو ـکرزن، ۵۰۲ (۷) مراجعه شود.[۳]

۴۰. رساله در باب شراب و اوزان.

۴۱. رساله در تحقیق معاد روحانی. برای یافتن مشخصات نسخ خطی رجوع شود به: بانکی‌پور ج۳ ص ۲۳۳؛ ایوانو ـکرزن ۷۵۲ (۱)؛ ایوانو تکلمهٔ ثانی ۱۰۴۳ (۳).[۴]

۴۲. رساله در حقیقت نفس و تجرد: برای یافتن مشخصات نسخ خطی رجوع شود به: اته ش ۱۹۰۳؛ بانکی‌پور ج۳ ص۲۳۱؛ ایوانو ـکرزن، ش۵۰۲ (۲)؛ ایوانو تکلمهٔ دوم شمارهٔ ۱۰۴۳ (۵).[۵]

۴۳. رساله در مدارج حروف.

۴۴. رساله در مسألهٔ حدوث و قدم: برای یافتن مشخصات نسخ خطی رجوع شود به بانکی‌پور، ج۳، ص۲۳۳؛ ایوانو ـکرزن ۵۰۲ (۳)؛ ایوانو ذیل ثانی ۱۰۴۳ (۴).[۶]

۴۵. دستورالعقلا در حکمت عملی: این کتاب به ۱۱۵۳ هـ.ق در دهلی نوشته شده است. برای یافتن مشخصات نسخ خطی رجوع شود به: ایندیا آفیس D.P. ۱۲۰۷؛ ایوانو ـکرزن ۵۰۲ (۱).[۷]

---

۱. فهرست کتابخانهٔ ملک. ایرج افشار، ج۷ ص ۱۸۵.
۲. ریحانة الادب، محمّدعلی مدرس، ج۱، ص۳۲۶.
۳. تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، علیرضا نقوی، ص۳۶۵.
۴. همان منبع، ص۳۶۵.
۵. همان مأخذ، ص۳۶۴.
۶. تذکره‌نویسی در هند و پاکستان، علیرضا نقوی، ص۳۶۵.
۷. همان مأخذ، ص۳۶۵.

۴۶. رسالة في الحديث.

۴۷. رسالهٔ کنه المرام: در بیان قضاو و قدر و خلق اعمال: این رساله را به هنگام اقامت در مُولتان نوشت.[1]

۴۸. رسالهٔ لوامع در تحقیق معنی واحد و وحدت.

۴۹. رسالهٔ مفرّح القلوب در مجرّبات و فوائد طبیعیه.[2]

۵۰. رسالهٔ منطق.

۵۱. رسالهٔ رموز کشفیّه. این رساله را به هنگام اقامت در مشهد نوشت.[3]

۵۲. روائح الجنان.

۵۳. سفرنامهٔ حزین: بسیاری از مطالب این کتاب با «تاریخ حزین» یکی است. مشخصات چاپی این کتاب به شرح زیر است:

سفرنامهٔ حزین، حزین لاهیجی به کوشش محمّد ملایری.

تهران ۱۳۴۴ ش. سربی. رقعی. چاپ دوم. بنیاد. ۱۹۳ ص

با نادرشاه شامل پیراسته وکوتاه شده از نقوی پاکباز در یک جلد.

متن این کتاب به صورت ساده شده در مجلهٔ پیمان با مشخصات زیر به چاپ رسیده است.

پیمان... صص ۴۹ - ۶۶، ۱۲۱ - ۱۳۷، ۱۹۳ - ۲۱۶، ۲۶۵ - ۲۸۸.

۵۴. سفینهٔ علی حزین: سال تألیف این کتاب در هیچ کجا ذکر نشده است.

این کتاب در ذکر ۱۰۷ شاعر متأخر در ۱۰۲ ص (از روی چاپ دکن ۱۳۴۸ ه = ۱۹۳۰م) به ترتیب الفبا، از روی حرف اول اسم یا تخلص شاعر است. این سفینه با اهلی شیرازی شروع شده و با کمال‌الدین ضمیری اصفهانی به پایان می‌رسد.

---

۱. تاریخ حزین، حزین لاهیجی، ص۱۱۲؛ سفرنامه حزین، حزین لاهیجی، نقل از مجله پیمان، ص۲۱۶.

۲. سفرنامهٔ حزین، حزین لاهیجی، مجلهٔ پیمان، ص۱۲۵.

۳. تاریخ حزین، حزین لاهیجی، ص۷۹؛ سفرنامه حزین، حزین لاهیجی. نقل از مجلهٔ پیمان، ص۱۳۱.

مشخصات چاپی: حیدرآباد دکن. ۱۳۴۸ ق/ ۱۹۳۰ م، سنگی، رقعی، ۱۰۲ ص.[۱]

۵۵. شجرة الطور فی شرح آیة النّور، در تفسیر سورهٔ ۲۴ آیهٔ ۲۵. به زبان عربی در مشهد در سال ۱۱۴۰ هـ. ق نوشته شده است.

برای یافتن مشخصات نسخ خطی به فهارس زیر مراجعه شود.

اته ۱۹۰۴؛ ایوانو ـ کرزن ۷۵۲(۳)؛ ایندیا آفیس، نسخ عربی، ج ۲ ش ۱۱۶۵ (۱).[۲]

۵۶. شرح تجرید.

۵۷. شرح رساله کلمة التّصوف شیخ اشراق.

۵۸. شرح قصیدة لامیّه ـ شرح قصیدهٔ خود در منقبت امیرالمؤمنین. برای یافتن مشخصات نسخهٔ خطی به بانکی‌پور ج ۳ ص ۲۳۲ و ۲۳۵ مراجعه شود.[۳]

۵۹. شرح وافی بر کتاب فصوص الحکم ابن عربی.

۶۰. فرائد الفوائد.

۶۱. فرس‌نامه: در هندوستان نوشته شده است و شامل دو بخش است: بخش یکم نظم و نثر و بخش دوم تنها نظم است.

آغاز:

به نور و ظلمتش ره بردن آموز   به اسب اشهب و ادهم روز

نسخه‌ای از آن در کتابخانه ملک با مشخصات زیر موجود است:

ملک ۵۱۶۶/۲: نستعلیق، دارالمرز رشت، در ۱۲۵۴(۱۱-۴۸) نسخه پیرامن هزار بیت است.[۴]

برای یافتن مشخصات نسخ خطی به فهارس زیر مراجعه شود.

---

۱. فهرست کتابهای چاپی مشار. خانبابامشار، ج ۲، ص ۲۰۰۳.
۲. تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، علیرضا نقوی، ص ۳۶۵.
۳. همان مأخذ، ص ۳۶۵.
۴. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی، ج ۱، ص ۴۴۱.

بانکی‌پور ج ۳ ص ۲۳۲ و ۲۳۴؛ ولیندزیانا ۱۵۲؛ ریو ج ۲ ص ۴۸۳.

۶۲. فواید طبیعیه.

۶۳. اللمعه (من) مرآة الله فی شرح آیة شهید الله:

تفسیر سورهٔ ۱۳ آیهٔ ۱۶، به زبان عربی که آن را در اردبیل به سال ۱۱۳۹ هـ ق نوشت برای یافتن مشخصات نسخ‌خطی به فهارس زیر مراجعه شود: اته ش۱۹۰۴؛ ایوانو ـکرزن ۷۵۲(۴)؛ ایندیا آفیس نسخ عربی ج ۲ ش ۱۱۶۵ (۲).[1]

۶۴. مدّةالعمر: حزین نحوهٔنگارش این‌کتاب را در «تاریخ حزین» ص ۴۲ بیان کرده‌است:

چون در بین مطالعهٔ کتب مختلفه بعض کلمات نادره و تحقیقات شریفه و فوائد جلیله نفیسه دریافته می‌شد که همه وقت ظفر بر آنها میسّر نیست وکمتر کسی را از متتبّعین روزگار حاصل تواند شد و به‌خاطر قاصر نیز بسیاری از فواید و نکات شریفه و تحقیقات عالیهٔ متفرقه می‌رسید، خواستم که مجموعه‌ای مرتب سازم که مشتمل بر نفایس و نوادر باشد و بر جوامع مشهوره افاضل راجح آید پس شروع در تحریر آن کردم و به «مدّةالعمر» موسوم ساختم و به تدریج آنچه لایق سیاق آن بود در آن مندرج می‌شد. در سفر فارس مقداری از آن نوشته شد و همچنین تا ابتدای سال خمس و ثلثین و مائة بعدالالف (۱۱۳۵هـ.ق) تخمیناً به هفت‌هزار رسیده بود که در آن سال، سانحهٔ اصفهان روی داد و باکتابخانهٔ فقیر و آنچه بود به غارت‌رفت ومرا بر اثر تلف‌شدن آن نسخه تأسف است، چه اگر انجام‌می‌یافت و به نظر افاضل جهان می‌رسید آن را لایق ذخیرهٔ خزاین سلاطین قدرشناس می‌یافتند.

براون این کتاب را به کشکول شیخ‌بهائی تشبیه کرده است و می‌گوید نسخهٔ خطی این کتاب در موزهٔ بریتانیا موجود است.[2]

---

۱. تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان. علیرضا نقوی ص ۳۶۴.

۲. تاریخ ادبیات ایران (از صفویه تا عصر حاضر). ادواردبروان، ص۲۵۳.

۶۵. مذاکرات فی‌محاضرات: این کتاب دربارهٔ آداب سخنوری‌است در چهار مقاله:
۱. در دو مقام: محاسن کلام به اشارتی چند.
۲. در علم مناظره و آداب آن.
۳. در علم محاوره و آداب آن.
۴. در فواید متفرّقه از حکم و امثال و حکایات.
نام نگارنده وکتاب و شمارهٔ مقاله‌ها در دیباچه آمده است.
آغاز: از فیض ایزدی خواستارم که دلی دهد که یاد او را سزد و زبانی بخشد که ستایش او را شاید....[۱]
برای یافتن مشخصات نسخ خطی به فهرست آصفیه ج۱ ص۱۷۰ تحت عنوان بلاغت مراجعه شود.[۲]
۶۶. مواعدالاسحار در فقه شیعه.
۶۷. نامه‌ای از شیخ علی حزین لاهیجی در شرح بیتی از حکیم خاقانی.[۳]
۶۸. واقعات ایران و هند.[۴]
۶۹. ودیعةالبدایع: برای یافتن مشخصات نسخهٔ خطی این کتاب به فهرست زیر مراجعه شود:
بنگال، آسیایی a ۶۸/۱ (۱۰۳۴) تاریخ یاد نشده است.[۵]

دشمنی حزین با هندیان

حزین هنگامی که در سال ۱۱۴۶ هـ.ق تصمیم عزیمت به هندوستان را می‌گیرد، کاپیتان انگلیسی او را از این سفر باز می‌دارد و با بر شمردن ناهنجاریهای این کشور،

---

۱. فهرست نسخه‌های خطی فارسی. احمد منزوی، ج۲(۲)، ص۱۵۰۸.
۲. تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، علیرضا نقوی، ص۳۶۵.
۳. جمشید سروشیار، یغما: ۲۲(۱۳۴۸) صص۲۶۵-۲۶۸.
۴. حزین و زیباترین غزلهای او.م.سرشک، ص۲۵.
۵. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی، ج۲(۲)، ص۱۷۱۲.

وی را تشویق به رفتن مسافرت فرنگ می‌کنند. که البته او این پیشنهاد را رد کرده همان روز روانه سفر به هندوستان می‌شود.

با ذکر این واقعه از زبان حزین می‌توانیم بگوییم که او با زمینهٔ فکری نامساعدی به این کشور قدم می‌گذارد. البته بعد از مدّتی با صراحت ابراز می‌دارد که

من این مدّت اقامت را در این مملکت از زندگانی محسوب نداشته، همانا آغاز رسیدن به سواحل این ملک، انجام عمر و حیات بود و در این مدت هشت سال از آنجا تا بلدهٔ دهلی که معروف به شاه‌جهان‌آباد است دیده‌ام و آنچه از اوصاف و احوال و اوضاع این مملکت و ساکنانش شنیده و یافته بودم همه معاین و آنچه نشنیده و به‌خاطر خطور نکرده بود مشاهد و معلوم شد.[۱]

البته با توجه به روحیهٔ حزین و طرز تفکر وی و با استناد به گفته‌هایش، به صراحت می‌توان گفت که چگونگی رفتار زمامداران هند به هنگام محاصرهٔ اصفهان و تهاجم افغانها به ایران و بی‌اعتنایی آنان نسبت به سرنوشت مردم این خاک و بوم، علت اصلی تنفر اوست.

او مردی وطن‌پرست است که مردم کشورش را به راستی دوست دارد. در شرح‌حال زندگی او دیدیم که در همه‌جا با مردم همراه است. در حوادث خرّم‌آباد و لار با آنکه خطر مرگ او را تهدید می‌کند در کنار آنان می‌ایستد و در رفع آلام و گرفتاریهای آنان می‌کوشد.

او نسبت به سرنوشت مردم خویش نمی‌تواند بی‌اعتنا باشد. درماندگی و بیچارگی مردم ایران و عدم کمک هندیان (علی‌رغم اینکه ایرانیان همیشه یار و یاورشان بوده‌اند) او را به خروش می‌آورد و با شجاعت در مقابل آنان می‌ایستد. از حربهٔ زبان‌آوری خویش استفاده می‌کند و بر هندیان تا سرحدّ هجو و دشنام می‌تازد.

---

۱. تاریخ حزین، حزین لاهیجی، ص۱۱۱.

برای اثبات بدسیرتی این قوم از تاریخ کمک می‌گیرد و می‌گوید:

در تاریخ مجوس دیده‌ام که ضحّاک چون گرشاسب را سردار کرده به هند می‌فرستاد وی را سفارش نمود که به زودی آن مُلک را مسخّر ساخته به مهاراج سپار و بازگرد. چه اگر لشکر چندی اقامت کند و در آن مرز و بوم به معاشرت آن مردم گذراند، دیگر مرا به کار نیاید، ناچار باید به آن ملک رها کرد یا به قتل رسانید و هر دو را روا ندارم چه لشکر دست من است نتوان برید.[1]

و در ادامه می‌گوید:

خلق این دیار با کسی بی‌غرض آشنا نیستند و از پاستان نامه‌ها هویداست که قبل از اسلام نیز ادیان و فرماندهان این دیار را همین طبیعت بوده، هرگاه ملوک عجم خود یا یکی از سپهبدان ایشان متعرّض این صوب می‌شده، هندیان نیروی ظفر و تلاش در وسع خویش ندیده، نهایت مسکنت و زبونی را کارفرما و به هر صورت مطیع و باجگذار بوده‌اند و چون بازگشت به ایران‌زمین روی می‌داده به اندک فاصله و فرصتی آن رایان تیره رأی به ملاحظه ازدحام زاغ‌صفتانِ بی‌اعتبار و فراهم دیدن مشتی درم و دینار به بلای غرور مبتلا شده در خانهٔ خود و عرصهٔ خالی بنیاد لاف وگزاف نهاده حال گذشته و عهد میثاق را فراموش و تغییر سلوک می‌نموده‌اند.
مجملاً حقیقت سلوک سلاطین صفویّه با پادشاهان و شاهزادگان سلسلهٔ بابریّه بر عالمیان مستور نیست. و هرگاه سلاطین این طبقه بر عادت خویش در غیر وقت ضرورت تغافل و تأخیر در رعایت حقوق و مراسم آشنایی نموده بیگانگی آغاز می‌نهاده‌اند باز از آن جانب با فقدان جمیع اغراض

---

۱. تاریخ حزین، حزین لاهیجی، ص۱۲۳.

> و دواعی به محض شیوهٔ مردی و مردمی احیای لوازم اشفاق و اعطاف معمول می‌گردیده.
>
> والحق یکی از خصایص سلسلهٔ علیّه صفویّه، جوانمردی و وفا و پاس مروّت و وداد بوده و آنچه ایشان با متوسّلان خویش از بیگانه و آشنا حتی دشمنان کینه‌ور در روز درماندگی والتجا از احسان و وداد و انواع اعانت و یاری و دلجویی و مهمان‌نوازی و غم‌خواری مقرون به کمال فروتنی و رعایت آداب مسلوک داشته‌اند از نوادر و غرایب روزگار است.
>
> سلطان مغفور شاه‌سلطان حسین نیز در مدت سی سال سلطنت خویش این طریقه را با سلسلهٔ بابریّه مرعی داشته و در ارسال سفرا به تهنیت و تعزیت تأخیری نرفت.
>
> چون عهد سلطنت آن پادشاهِ خجسته اخلاق سپری شده نوبت سلطنت به شاه طهماسب رسید و آن‌همه آشوب در ممالک ایران شیوع یافت، پادشاه هند را به شیوهٔ خویش هرگز رسم پرسشی به‌خاطر نگذشت بلکه با میرویس افغان راه آشنایی و وداد مسلوک داشته و با حسین پسر ویس افغان مذکور نیز در اواخر که ضابط قندهار شده بود با آنکه به مولتان لشکر کشید در قتل و غارت و خرابی آن دیار تقصیری نکرده بازگشت، دو نوبت طریق مراسله مفتوح شد.

سپس در ادامهٔ گفتارش به نکته‌ای اشاره می‌کند که از نظر علل مهاجرت آن موقع ایرانیان و ماندگار شدن ایشان در هند می‌تواند جالب توجه باشد و باید به این نکته توجه کرد که این مهاجرتها چرا صورت می‌گرفته و چگونه افرادی و با چه روحیه‌ای به دربار سلاطین بابریّه پناه می‌بردند.

حزین با آن مناعت طبع که از پدر آموخته بود علّت را این‌گونه بیان می‌کند:

> کسی را که مقرّی و مقام اقامتی چون ممالک ایران باشد که با لذّات اعدل

و اشرف و بالعرض احسن و اکمل معمورهٔ ربع مسکون است، هرگز به اختیار خویش اقامت در هندوستان نتواند نمود و طبیعت مجبول است که به غیر از حال اضطرار راضی به توقّف در این سرزمین نگردد، مگر آنکه غافل و بی‌خبر به این دیار درآید و قدرت بر بازگشت نیابد و یا آنکه به سبب موانع و عوارض وی را مجال اقامت در جایی نمانده و سلف ایام خویش را به صعوبت تمام گذرانیده در این دیار به مال و جاهی بی‌اعتبار برسد و به غایت ضعیف‌الاحساس و سفله‌نهاد بوده دل بر آن بندد و به تدریج عادت‌پذیر گشته انس و آرام گیرد.[1]

بد نیست نظر علی ابراهیم خلیل‌خان بنارسی صاحب «خلاصة‌الکلام» را هم دربارهٔ خلق و خوی مردم هندوستان به هنگام اقامت حزین در این کشور بدانیم:

در نظر انصاف، حق به دست حضرت شیخ است چراکه به هنگام ورود او در هندوستان به سبب ارتکاب سلطان به لعب و بازی و اشتغال اُمرا به تن‌پروری و خودسازی از هنر نامی و از فضیلت نشانی باقی نمانده بود و مردم هر پیشه از حد خود تجاوز نموده و ضوابط قدیم را از دست داده، مرتکب اوضاع نامسدود و مبدع اطوار مستکره و نامحمود گشته بودند باعث اختیار غربت شیخ از برهم خوردگی آل‌صفویه و استیلای نادرشاه و حدوث مفاسد گوناگون است.[2]

برخورد هندیان با حزین

مردم این سرزمین بنابر طبیعت و غریزهٔ انسانی، در برابر آن همه هجو و ناسزا به دفاع از خود می‌پردازند و در تذکره‌ها نکاتی را ذکر می‌کنند که حزین در شرح

---

۱. تاریخ حزین، حزین لاهیجی، ص۱۲۲.

۲. تاریخ تذکره‌های فارسی، احمد گلچین معانی، ج۲، صص ۳۵۵-۳۵۶.

احوال خود دربارهٔ آنها سکوت کرده است. از جمله اینکه: وقتی در دهلی اقامت داشته و خبر ورود سپاه نادرشاه را به این شهر می‌شنود، در خانهٔ واله داغستانی نویسندهٔ ریاض‌الشعرا مخفی می‌شود و بعد از رفتن وی عازم لاهور می‌گردد.[۱] و هنگام اقامت در شاه جهان‌آباد (دهلی) بنابر درخواست عمدةالملک نواب امیرخان، محمّدشاه مبلغ چهل هزار روپیه مقرّری برای وی تعیین می‌کند و حزین با وجود استفاده از این پول به مردم بی‌اعتنایی کرده به هجو آنها می‌پردازد.

عبدالحکیم حاکم نویسندهٔ تذکرهٔ مردم دیده، از رفتار او به شدّت انتقاد کرده و می‌نویسد:

> بعد از تسلّط نادرشاه بر قلمرو ایران و نارسایی روزگار و مزاج خودش، وارد هندوستان جنت‌نشان گشته و در هنگامی که نادرشاه بر شاهجهان‌آباد مسلّط شده بود و شهر مذکور به تصرّف قشون او درآمده بود درگوشه‌ای خزیده بود. بعد از رفتن افواج شاهی باز ظاهر شد. از بس طبع ناساز دارد وطن و غربت بر او یکسان است. عمدةالملک امیرخان بهادر از «الله‌آباد» به حضور آمد و از پادشاه برای او مبلغ لک دام جید!؟ گرفت.[۲]
>
> پس به جمعیت می‌گذرانید. عجب آنکه شیخ مذکور رساله‌ای مشتمل بر حسب و نسب و سیر و سفر خود نوشته دعویهای بلند در آن نموده گویا علت غایی نوشتن رساله مذمّت هند و اهل هند است؛ از گدا تا پادشاه؛ با آنکه هرچه او را رسیده از اهل ولایت خودش رسیده و در هندوستان بهشت نشان هیچ‌کس او را بالای چشمت ابرو نگفته؛ عبث ـ عبث؛ در حق این ملک و اهالی آن گفته آنچه گفته، الحمدلله که حالات قبائح هند به حسنات بدل شد.

در «مخزن الغرائب» آمده است که:

> حزین، سراج‌الدین علیخان آرزو و میرمحمّد افضل ثابت را هجو کرد

---

۱. ریاض‌الشعراء علیقلی‌خان واله داغستانی، ذیل حزین؛ مردم دیده، عبدالحکیم حاکم، ص۶۴.

۲. مردم دیده، عبدالحکیم حاکم، ص۶۴.

و میرمحمّد عظیم پسر میرمحمّد افضل، پانصد بیت از دیوان شیخ سرقه برآورده، نسخه ساخته.

واله داغستانی از زمرهٔ ایرانیانی است که بعد از حملهٔ افغانها، از اصفهان به هندوستان رفت و در دربار محمّدشاه و احمد شاه، موقعیت مناسب و مطلوبی به دست آورد و القاب و مناصب گوناگونی از جمله منصب چهار هزاری و هفت‌هزاری را از این دو پادشاه دریافت کرد.[1] او با رفتار حزین موافق نیست و ضمن ستایش از هندیان به سرزنش شیخ می‌پردازد و می‌گوید:

شاه و امرا و سایر اناس، کمال محبت و مراعات نسبت به وی مرعی دارند. لیکن از آنجاکه مروّت جبلّی وانصاف ذاتی حضرت شیخ است، عموم‌اهل این دیار را از پادشاه و امرا و غیره، هجوهای رکیک که لایق شأن شیخ نبوده نموده، هرچند او را از این ادای زشت منع کردم فایده‌نبخشید و تا حال درکار است. القصّه بعضی از غیوران این مملکت کمر انتقام بسته، تیغ هجا بر وی کشیده در نظر ارباب خرد خفیفش نمودند از جمله سراج‌الدّین علیخان آرزو که از شعرای این شهر است و در فضیلت و سخنوری گوی از میدان گلستان می‌رباید، بسیار اشعار غلط از دیوان شیخ برآورده، رساله‌ای مسمّی به «تنبیه الغافلین» نوشته و ابیات مذکور را یک‌یک ذکر کرده و تعریضات نموده.

گویا نگرانی واله به‌خاطر ایرانیانی بوده‌است که در این سرزمین زندگی می‌کردند و برای مصون ماندن آنها از هرگونه تعرّض و نابسامانی به‌دفاع از هندیان می‌پردازد و می‌گوید:

آفرین به خلق کریم وکرم عمیم این بزرگان که باکمال قدرت در صدد انتقام برنیامده، بیشتر از بیشتر در رعایت احوالش خود را معاف نمی‌دارند. واین‌معنی زیاده موجب‌خجلت عقلای ایران که در این‌دیار به بلای غربت گرفتارند می‌شود.[2]

---

۱. فرهنگ فارسی. محمّد معین. ج۶ ص ۲۱۸۹.

۲. ریاض‌الشعراء علیقلی‌خان واله داغستانی، ذیل حزین.

حالات روحی حزین در پایان عمر

حزین در پایان عمر، سرخورده از همه چیز به یأس و ناامیدی دچار شده و به انتظار مرگ روزگار را به سر می‌برده است. بعد از مأیوس شدن از اولین مسافرت خود به کعبه، در بازگشت به حویزه و شوشتر می‌گوید:

حیرت در آشوب جهان و سرگردانی خود داشتم و در هیچ گوشه‌ای قرار نمی‌یافتم.[1] افسوس! افسوس! چه دانستم که کار به این درماندگی و دلمردگی و افسردگی که اکنون کشیده خواهد کشید، وکام به لذّت خو گرفته را باید با این همه تلخی و زهر جانگداز ناکامی ساخت.[2]

به هنگام نگارش شرح زندگانی خود می‌گوید:

مجملاً از حین ورود به شاه جهان‌آباد تا حال تحریر که آخر سال اربع و خمسین مأئة بعدالالف (۱۱۵۴) هـ. ق است، سه سال وکسری گذشته که دراین بلده اوقات به سر رفته و پیوسته در خیال حرکت و نجات از این کشور که به غایت مسافر افتاده بوده‌ام و ازکثرت موانع عایقه میسّر نیامده، از راه ناهموار زندگی پنجاه و سه مرحله به قدم استوارِ صبر و شکیب پیموده‌ام وکالبد عنصری از هجوم آلام واسقام درهم شکسته وقوای نفسانی افسرده وعاطل سر در جیب خمول کشیده‌اند.

اکنون عاجز و ناتوان گوش بر ندای رحیل نشسته‌ام، فطرت و جبلّت را با بیگانه کشور کون و فساد آشنایی و مایهٔ انسی نبود. چون نه درآمدن اختیاری بود و نه در رفتن، چندی به خونین جگری ساختم.

برخیز حزین از سر دنیا برخیز	زین کهنه و من تو ای مسیحا برخیز
تنها تو در این انجمنی بیگانه	برخیز از این میانه تنها برخیز[3]

---

۱. تاریخ حزین، حزین لاهیجی، ص۷۱.
۲. همان مأخذ، ص۱۲.
۳. تاریخ حزین، حزین لاهیجی، ص۱۳۴.

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

صفحهٔ اوّل نسخهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران (ت)

بتجدید تحفه از اشعار آن گرامی مقدار که در ضمن خاطر ذخیره بود اکتفا نماید در وصف
ابیات در مدح مغز در اولیا عصمت النجبه والنا فرموده [illegible] امیر المومنین قد تلت و نقشی

لأمر ما شأنك العجب العجاب · تولاك الأولى سعدوا ففازوا · وناواك الذين
شقوا فخابوا · ولولاك يوم حشر · يعاقب من يعاقب او يثاب
بفضلك افصحت توراة موسى · وانجيل ابن مريم والكتاب · فيا عجبا من نأوا
قد تناءوا · ومن قوم لدعوتهم اجابوا · أزاغوا عن طريق الحق عمدا · فضلوا
عنك ام خفي الصواب · أم ارتابوا بما لا ريب فيه · وهل في الحق إذ صدع
ارتيابوا · وهل لسواك بعد غدير خم · نصيب في الخلافة او نصاب
الم يجعلك مولاهم فذلت · على رغم هناك لك الرقاب · فلم يطمع بها من كان شهما
وان اضحى له الحسب اللباب · فمن تيم بن مرة او عدي · وهم سيان ان حضروا
او غابوا · ابى جحد لك حقك عن شقاق · فباؤوا بالشقى ساء العقاب
ونهم تنتهب غابات [illegible] قوم · فانت لنا به نعم الكتاب · تجلى
عذارا وسطى الخمارا · فما تطلع الشمس الا نهارا · تبسمن وسنى وحيى
القديم لا يطعم النوم الا غرارا · وجابتنا محييا الى اقبس · به البدر والليل
يخفى سرارا · وما بر [illegible] عشية قالت لأترابها · أهذا الذي
جن فينا وحارا · نعم انا ذاك فما ما ترين · افلا تراح به ام اسارا و در صفت
وصف مشهور خدم المجتهد محمد بهاء الدین [illegible] شیخ عبد الصمد [illegible] قدس
[illegible] · کوکب صبح قد بدا بجلبابه · فامزج الکاس برشاف ریقه
بادر الصبح بالصبوح فقد · فاح نشر الصبا والصباح الاریك · وادرها على
[illegible] عن سنی البدر فی الدجا تغنیك · بمدام فی الکاس والسرور [illegible]

نسخة موزة ملی پاکستان (پ)

مقدمه

تعالی‌الله حمد بیچونی که اوراق پریشان مجموعه کون و مکان[1] را به رشتهٔ ایجاد شیرازه بسته و از ترکیب نظم ظلمت و نور، عدم و ظهور، صفحهٔ سادهٔ امکان را به چندین نقش و نگار غریب آراسته در حیطهٔ وسعت کدام بیان و بر ذمهٔ طلاقت کدام لسان است. نظم:

ای برتر از آنکه داند ادراک　　سُبْحانَکَ نَحْنُ ما عَرَفْناکْ
اندیشهٔ لنگ مرد ره نیست　　پروانه حریف شمع مه نیست
بیهوده خرد چه بر فروزد　　اینجا پر جبرئیل سوزد

رحمتش را زهی وسعت عرصه و فسحت[2] ساحت که محفل انتظام نوع انسان را از انوار کواکب قدسی مناقب انبیا سلام‌الله علیهم روشنی افزوده، نهایت مغارب فترت هریک را با مبدأ مطلع ظهور دیگری توأم ساخته، این سلسله را به طلوع کوکب دُرّی «یوقد من شجرة مبارکة» اعنی سرور انبیا محمّد مصطفی ﷺ ختم

---

۱. اوراق پریشان مجموعهٔ مکان را.

۲. صنعت ساحت.

فرموده و لمعات این کوکب تابان را هر زمان در برجی از بروج[۱] اثناعشریه سپهر فضایل سایر و در مداری از این مدارات ابدی الظهور دایر نموده، زهی قدر بلند و رتبهٔ سنیه[۲] ارجمند که دعوات صالحه تا توأم صلوات فاتحه و تسلیمات زاکیه نگشته، از غبار[۳] احمدی و خاک[۴] آستانهٔ این پرده‌داران حرم سرمدی کحل‌الجواهر شرف در دیده نکشند، پرده حروف[۵] و اصوات از پیش ایشان برنگیرند و در نظم اجابتشان پی نبرند.[۶]

حبّذا! سموّ شأن و علوّ مکان که اوانی جمل و ظروف و سُلّم بیست و هشت پایه حروف از احاطه عشری از معشار و وصول اوّلین پایه مدارج عرش معارج اوصاف هر یک از این اشراف، تنک عرصه‌تر از دیده مور و نارساتر از دماغ مخمور است.

همان انسب که [عنان] ادهم قلم[۷] را از این مبدای بی‌منتها مصروف و وجهٔ همت بیان را[۸] از [این] وادی بی‌پایان معطوف دارد.

اما بعد، بر مشاعر فهم واقفان مشعر توفیق و قرایح صافیهٔ جرعه‌نوشان زمزم[۹] تحقیق‌نهفته نیست که ناسکان‌مناسک تقوی وسالکانِ مسالکِ سعادت‌نشان[۱۰] عقبی را اقدام به‌مراسم وظایف [واجبیّه][۱۱] ومندوبه وتخلق[۱۲] به‌اخلاق حمیده ومطلوبه در طی هر حالی[۱۳] از احوال و در خلال هر فعلی از افعال مطمح نظر و نصب‌العین است، حتی آنکه جمعی که به کحل الجواهر توفیق سرمدی دیدهٔ بصیرت ایشان

---

۱. در برجی از برج. ۲. رتبهٔ ارجمند. ۳. غبار عتبهٔ احمدی.

۴. خاک قدم این پرده‌داران. ۵. پردهٔ حرف.

۶. این قسمت از نسخهٔ «پ» ناخواناست.

۷. همان انسب که عنان ادهم قلم را. در نسخهٔ «ت» کلمهٔ عنان ذکر نشده است.

۸. وجههٔ همت بیان از این وادی. در نسخهٔ «ت» ضمیر اشارهٔ این ذکر نشده است.

۹. جرعه‌نوشان رمز تحقیق.

۱۰. سعادت نشأ عقبی ... ناخوانا و بی‌معنی است.

۱۱. مراسم وظایف واجبیّه. در نسخهٔ «ت» کلمهٔ واجبه نوشته شده است.

۱۲. تخلّق به خلق حمیده. ۱۳. در طیّ هر حال از احوال.

مکتحل است، تمتّع از ضروریات سنّهٔ بشری و التذاذ به مشتهیات بدن عنصری[1] به نحوی ارتکاب می‌نمایند که به دستیاری نیل هر لذّتی و مطلوبی برقع[2] از جمال تحصیل واجبی یا مندوبی می‌گشایند.

مصداق این مقال به مقتضای امر تحدیث به نعمت پروردگار ذوالفضال[3] احوال باهرالاختلال[4] راقم این مقال صف نعال گزین محفل[5] ارباب کمال محمّد المشتهر به علی الجیلانی حزین[6] است. خفّف الله له الامال، که با همه اسباب فروماندگی و تفرق بال[7] و انواع آلام و اهوال، یادآوری دوستان یکدل و حقیقت پژوهی کامل و پاس محبّت یاران خلیل و اصدقای جلیل، قدرشناسی هنر[8] هر وضیع و نبیل بر آن داشت که در این صفحات به ذکر بعضی از یاران معاصر و ابیات برخی از صاحبدلان[9] صافی ضمائر که به فکر قویم و طبع مستقیم مایل به نظم لآلی اشعار بوده و از این شراب طهور جامی پیموده‌اند پردازد[10]، تا به ادای حق و داد و هم[11] احیای نام و اثبات کلام، ابدای[12] مقام هر یک نموده باشد و هم به حلاوت این شکرستان[13]، کام تلخ را شیرینی چشاند و در حرارت فرقت ایشان به سرانگشت خامه‌دل اندوه منزل خویش خراشد و هم حاضران[14] را و آیندگان را وسیلهٔ انس[15] و انبساطی باشد.

چون این اندیشه به‌خاطر آمد از ضیق فرصت بر سبیل عجلت شروع افتاد توفیق انجام و قبول طبع نقاد کرام مسؤول است و قبل از تفصیل مقصود تقدمهٔ سخنی چند ناگزیر:

---

۱. بدن عنصری را. ۲. برقعه. ۳. ذوالافضال.
۴. ماهرالاختلال. ۵. صف نعال گزین ارباب کمال.
۶. نام حزین را ندارد. ۷. اسباب فروماندگی و تفرّق و انواع آلام.
۸. هنر وضیع. ۹. برخی صاحبدلان. ۱۰. نسخه پ کلمهٔ پردازد را ندارد.
۱۱. و هم به احیای. ۱۲. ابدی مقام. ۱۳. شکرشکنان.
۱۴. و هم آیندگان. ۱۵. وسیلهٔ انبساطی باشد.

مخفی نماند که تسوید این اوراق در اواخر سال هزار و یکصد و شصت و پنج هجري در وقتي که بخت غنوده در شبستان هند تیره‌روزی است اتفاق افتاده و چون مقصور[۱] به ذکر معاصرین است مبدأ، تاریخ ولادت این خاکسار خواهد بود که در ماه ربیع‌الثانی هزار و یکصد و سه هجری به دارالسلطنه اصفهان واقع شده و بطون این همایون دفتر به اظهار شعرای ملت[۲] اثنی عشر اختصاص خواهد داشت.

و چون این راقم آثم را حصول ملاقات و صحبت اکثری[۳] روی داده، اگر بر سبیل ندرت در این محفل سامی و بزم گرامی ذکر قلیلی از عزیزان به‌زبان قلم آید که ادراک صحبت[۴] صورت نبسته باشد خالی از اشعار و اشارت نخواهد گذاشت.

بر ارباب فهم و ذکا و اصحاب علم و هدی روشن و هویداست که اکثر مترسّمان روزگار و منتسبان گفتار و متشبّهان به دانشوران سخن گذار و بر خود بستگان هر شعار و دثار خاصّه بعد از صدر اسلام که آوان ظهورفتن آخرالزّمان از ساغر دوران سرجوش[۵] زلال راکشیده‌اند و دردی کدر ته‌نشین مانده از بوالهوسی و هیچ کسی به اندیشهٔ طبع[۶] فاسد به فکر ترویج[۷] کالای کاسد خود افتاده و از هر هنر که نامی شنوند و از هر صناعت که نشانی بینند با محوضت عدم مناسبت و فقدان[۸] بصیرت و استطاعت به آن در آویزند و بر خود بندند، چنان دلیر که مگر پیشه ورزیده[۹] و شیوه آموختهٔ دیرینه است و به حدّی تمام و استقلالی شگرف که از پردهٔ شرم‌خلیع‌العذار افتد[۱۰] و با ائمه فن وخداوندان‌صناعت سر همسری بل دعوی برتری پیش گیرند و شقوت [حقیقی][۱۱] سامان نموده، خیالات شوریده را به زبان

---

۱. مقصود.
۲. مایهٔ اثنی‌عشری؟
۳. صحبت اکثر روی داده.
۴. صورت ادراک نبسته باشد.
۵. سرخوش، نسخ «پ» کلمهٔ زلال را ندارد.
۶. به اندیشهٔ فاسد.
۷. عبارت بعد از ترویج تا آخر فقدان افتاده‌است.
۸. به صبری و استطاعتی.
۹. گویی پیشه ورزیده‌اند.
۱۰. خلیع‌العذر.
۱۱. شقوت حقیقی، در نسخه «ت» کلمهٔ خفیعی ذکر شده است.

یافه‌سرایی دهند[۱] و در دیولاخ حماقت لاف هنر زنند به آهنگ معرکه‌گیری و خام ریش فروشی واز جهل بسیط تا مرکّب گامی بیش نیست، بسیطش به اندک باددامنی ترکب یافته، خرمن قوّت انسانیّت درهم سوزد و تصوّر صناعات کمالیّه و ملکات شریفهٔ نفسانیّه که پیشهٔ شیرمردان است خود این ناکسان کوردل را ممکن و مقدور نیست.

به پندار خود مغرور گردند که هر پایه که کاملان راست[۲] ما را نیز حاصل است. ما نیز کتابی ساخته‌ایم و تألیفی پرداخته راهی[۳] پیموده‌ایم و سخنی سروده و این ندانند که آنها مآثر فضیلت [اند][۴] و اینها مسجّل حماقت و از صد دفتر[۵] ابتر نیم نکته نگشاید و از هزار دشت سراب نمی‌نزاید، هر نوشته مطمح انظار و مقبول قلوب اولوالابصار نگردد و هر گفتاری را اعتباری نباشد و از [هر صدایی[۶]] دل اهل دردی نخراشد.

و نهایت جهد این گروه از دفترها التقاط[۷] به الفاظ و حروف است که به آن مشعوفند[۸] و اقصی غایت همت اینان[۹] ابتذال مقال است که به آن مألوفند[۱۰] و کاش آن بودی که بی‌تصرّف انتحال کردندی، لیکن تا مسخ نکنند انتساخ ننمایند و اکثر با هم یاور شده به‌معاونت یکدیگر راه پیمایش تاریخ و سیر و نگارش تذکره واگیرند[۱۱] به گمان آنکه چون قصّه‌خوانی است[۱۲] آسان میسّر است، غافل از اینکه هر چند افسانه‌سنجی است اما موقوف است به بضاعتی و تحقیق حکایتی و معرفت[۱۳] هر روایتی و صدق مقالتی و جودت قریحتی و صفای طویتی الی غیرذلك مِنْ اشراطِ[۱۴] اللاّزمة.

بعضی تذکره‌ها که این عوام به اغراض فاسده که اشارت رفت ترتیب داده‌اند

---

۱. به زبان بافته صلای سخن‌سرایی دهند.
۲. آنچه سرمایهٔ کاملان است.
۳. رهی.
۴. فضیلت‌اند. در نسخه «ت» به‌جای «اند» است آمده است.
۵. از صد دفتر نیم نکته.
۶. هر صدائی دل اهل، در نسخه «ت» «از هر صدای» است.
۷. التقاط الفاظ.
۸. مألوف‌اند.
۹. ایشان.
۱۰. مشغول‌اند.
۱۱. وابرگیرند.
۱۲. چون قصّه‌خوانیست. در نسخهٔ «ت» است ذکر نشده است.
۱۳. معرفت. در نسخهٔ «ت» معروف است.
۱۴. من الشرایط الذومة.

حیرت زاری است عاقل را چه قطع نظر از رکاکت عبارات و ژاژخایی منشأت مشحون است[۱] به اکذوبات و خرافات و مملو است از اشتباهات و لاطایلات، کسانی راکه نشناسند و اصلاً معرفتی به آنان نداشته‌اند ورق ورق احوال نویسند[۲] و جمعی که هرگز یک بیت نگفته‌اند اشعار دیگران را درکار ایشان کنند و در کلام گویندگان[۳] تخلیط نموده، سخن دیگر به دیگری نسبت دهند.

آنجا که نباید و نشاید صفحه‌صفحه ستایش و القاب و نعوت نگارند و جایی که بایسته و شایسته است به تحقیر نام و تنزیل مقام آرند. خطابات افاضل و اشراف به کار جمریان و عوانان کنند و القاب اینان به اشراف و اعلام اطلاق نمایند. هرچه[۴] را از جایی وا نویسند چون قدرت بر تصحیح نیست هر تحریف و تصحیف و هر سقط و غلط که در نسخ افتاده باشد همه را به کار برند و صواب شمارند مصرع:

خود غلط، معنی غلط، مضمون غلط، انشا غلط

مجملاً تسوید این قوم بی‌سواد ستمی است فاحش برکاغذ و مداد که اذکیا را از مطالعه[۵] آن نفرت و ضجرت آید و انس طبیعت به وحشت گراید الحق خساست مشارکت این مشتی دژم عاری است بر ارباب قلم. رباعی:

کاری که در آن خسیس دستی دارد   آن به که شریف دست از آن باز آرد
ورنه خس و ناکس ازگمان فاسد   او را چو خودی و خود چو او پندارد

وَلَمّا کانَ لکل أمرء ما نویٰ فلا اعتناءَ بمن ینطق عن الهوی والله یقول الحق وهو یهدی السبیل علیه توکلت وهو علی کل شیء وکیل.

و برکار آگهان مخفی نیست که صناعت شعر اگرچه نسبت به صناعات علیه و مقامات علویه[۶] به پستی پایهٔ مخاطب است، لیکن چنان سهل و آسان که عوام روزگار آن را گرفته‌اند نیست چه استکمال[۷] آن موقوف است به سرمایهٔ خطیر

---

۱. مشحون به اکذوبات.   ۲. ورق احوال بنویسند.   ۳. دیگران.
۴. هرچه از جایی.   ۵. از مطالع.   ۶. صناعات علمیّه و مقامات علیّه.
۷. استکمال موقوفست.

و شرایط بسیار که حصول آن[1] به غایت دشوار است و بعد از نسبت خاص وکمال اختصاص عمری دراز باید سپری ساخت تا رونقی یابد و سبب هجوم ناقصان بر این پیشه آن است که نزد اینان هیچ پایه[2] نخواهد، از آن است که به شعر و شاعری از هر چیز دلیرتر و خیره‌تراند.

مرتبهٔ پست آن نهایت بی‌قدر و سافل بل بی‌قدرکننده و نازل سازنده قایل است و صنف وسط تضییع اوقات و وجود و عدم آن در پلهٔ مساوات و ارتکاب کامل آن اگر از لب وکام پاک نفسی برآید[3] در روزگار بی‌تمیزی بی‌مصرف[4] و بی‌سود بل گوهر خویش شکستن و با خسیس شرکا در آمیختن است.

و اکنون سالهاست که چنانکه سخن‌سرایی منسوخ و در نقاب احتجابست. سنجیدن و فهمیدن آن سخت[5] دشوار و نایاب است و لاف مدّعیان اکثر از روی گزاف و تمام این احوال در فاتحه‌ها و خاتمه‌های دیوانهای پنجگانه خود در دیباچه‌های سفاین به قلم حقیقت‌نگار این[6] خاکسار رقمی شده و در زمانهٔ ما ناظمان سخن و ناشدان اشعار افزون از حد عدد احصا است.[7]

امّا چون اکثر به سبب عدم بضاعت و فقدان مناسبت با این صناعت، لایق اعتنا و التفات نیستند و سخنشان قابلیّت ذکر و سماع ندارد آنها را در سلک حضار[8] این مجلس جای نمی‌دهد و قلم سنجیده رقم را به ناصواب و انخراط اجابت در سلک اصحاب می‌گرداند.[9]

هرچند از این گروه چند بیت مربوط به گوش آشنا سرزده باشد چه آن به ندرت و اتفاق خواهد بود دلیل مهارت نشود و اتّفاق را خاصّه در این پیشهٔ مبتذل اعتباری نباشد و اگر خواستی که اختصار[10] به ذکر کاملان معاصر نماید هرآینه معدودی قلیل

---

۱. حصول آنها.
۲. مایه.
۳. نسخهٔ «پ» واژهٔ «برآید» را ندارد.
۴. بی‌مصروف
۵. فهمید آن هم نایاب است.
۶. این ذرّه خاکسار.
۷. افزون از حدّ و احصا اند.
۸. در سلک حضاران.
۹. نمی‌گرداند.
۱۰. اقتصار.

بودی که حاجت به تفصیل نیفتادی، لاجرم به ذکر بعضی[۱] از متوسطان نیز که انسی به صناعت آنها را حاصل شده و شعرشان را شعار قبولی شامل بود، عنان ادهم قلم معطوف نموده تا ادای حق هر ذی‌حقی شده باشد و هم این مجلس سامی را پیرایهٔ جمعیّتی بهم رسد و چون هرکس را در هر صنف [مایه و نصیبی متفاوت است][۲] در ذیل ترجمه‌ها موافق شناخت خود بدان اشارت می‌نماید[۳] و شیوهٔ راست قلمی[۴] را فرو نمی‌گذارد، نه مانند[۵] جاهلان که بی‌تمیزی را کتابی کنند و هرگز از افراط و تفریط مصون نمانند.

صفحه صفحه ستایش[۶] بی‌موقع و باطل و مقولات لاطائل و اجحاف و اعتساف را انشا[۷] و رنگینی کلام پندارند و ژاژخایی را هنرفروشی انگارند و به هر که طبع غرضمندشان مایل باشد هرکذب و غلو که توانند در هم بافند و از هر که به مرضی مغرض باشند خفض قدر[۸] او را نصب عین سازند.

و بر اذکیای کرام مخفی نیست[۹] چنانکه هیچ‌کس به مجرد دانستن و افادهٔ چند مسأله نحو، نحوی نشود و به گفتن دو سه مسألهٔ هندسه مهندس نگردد.

همچنین از کسی‌که در مدّت عمر سه‌چهار بیت یا صدودو صد بیت سر زده باشد، هر چند شایسته بود شاعر نشود و در سلک این صنف معدود نگردد. لهذا از ذکر این‌قسم مردم‌اعراض می‌نماید[۱۰] والّاکمترکسی باشد که چند مصرع موزون[۱۱] بر زبانش نیامده باشد.

---

۱. جمعی.

۲. در هر صنف مایه و نصیبی متفاوت است. در نسخهٔ «ت» عبارت در هر صنف پایهٔ بود و نصبی متفاوت است آمده است.

۳. در نسخه «پ» کلمهٔ اشارت حذف شده است.

۴. شیوهٔ عدل و راست قلمی.

۵. نه چون.

۶. ستایشهای.

۷. در نسخه «پ» کلمهٔ «انشاء» حذف شده است.

۸. واز هرکسی که معرض باشند حفظ قدر.

۹. مخفی نماند.

۱۰. اعراض نمود.

۱۱. کلمهٔ «موزون» در نسخهٔ پ حذف شده است.

و پوشیده نماند که نگارش این صحیفه هنگامی از خامه سر زد که حواس آشفته‌تر از اوراق خزانی و هوش پریده‌تر از رنگ گل زمستانی بود، خواست که به بهانهٔ فسانه خاطر را به مشغله دارد تا ازگرانباری الم روی در سبکی دارد[۱] لاجرم در پریشانی ارقام و آشفتگی کلام که بی‌درنگ بر زبان خامه جاری‌شده معذور تواندبود.

چون در استقصای مطالب، جمعیت خاطر ناگزیر است بسا باشد که بعضی از یاران معاصر بل دوستان معاشر در وقت سرعت تحریر از خاطر کسیر محو و منسی شده باشد. در این قصور خارج از مقدور[۲] معاف و معذور است و در ایراد اشعار اگرچه اختصار منظور است امّا بسا باشد که به دو بیت وکمتر از آن اقتصار کند به سبب اینکه هنگام تسوید مسوده، شعر هیچ‌کس حتّی که یک بیت در نظر و حاضر نداشت هرچه به قلم آمده از ظهر خاطر است در این ارخاء[۳] طبع و ارتحال و تفرقه‌بال انصاف داند که مساعدت حافظه چه[۴] مقدار تواند بود. و از کسی که شعری یاد نبود به مجرد ذکر نام[۵] اکتفا نمود تا از جریدهٔ اخوان بیرون نماند.

و در این مختصر، زیاده بر این رعایت ترتیب را لازم ندید که منقسم به دو فرقه نماید: فرقهٔ اولی: در ذکر علمای اعلام؛ فرقهٔ ثانیه: در بیان سایر انام.

و به[۶] دوستان کرام ملتمس است که هرگاه به نظر اشفاق و اعطاف درنگرند به دعای مغفرت یادآرند.

نَسأل الله الغفران انّه الجواد المنّان.

---

۱. تا فکر آن بار الم روی در سبکی آرد.

۲. خارج از مقدور نیز معاف.

۳. در این انزجار طبع.

۴. چند.

۵. در نسخهٔ «پ» کلمهٔ نام حذف شده است.

۶. در نسخهٔ «پ» حرف «به» حذف شده است.

فرقهٔ اولی

در ذکر علمای معاصر که به انشا و شعر زبان بلیغ بیان گشوده و توجه خاطر به آن مبذول فرموده‌اند

السیدالکبیر والفاضل النحریر
صدرالدین سیّدعلیخان‌بن سید نظام‌الدّین احمد الحسینی

خلف سلسه علیه غوث العلماء میرغیاث الدین منصور شیرازی[1] قدس‌الله روحه‌العزیز است که ملقب شده به استاد البشر و هو من الشمس اظهر واحوال افاضل اعلام این سلسه چون میراصیل‌الدّین و میرجمال‌الدین محدث صدر الحکما، میر صدرالدّین محمّد دشتکی شیرازی و سید مبارک‌شاه[2] وغیرهم بر ارباب بصایر مستور نیست.

موطن اصلی ایشان مدینه طیّبه و از آنجا به دارالعلم شیراز آمده سکنی اختیار[3] و

---

۱. امیرغیاث‌الدین منصور سبزواری.

۲. احوال و افاضل اعلام این سلسله چون صدرالحکما امیرصدرالدین محمّد دشتکی سبزواری و سید مبارک‌شاه و میراصیل الدین و میرجمال الدین محدث.

۳. سکنی اختبار کرده.

صاحب ضیاع و عقار گردیده به احتشام و اعزاز روزگاری دراز به سربرده[۱] تا آنکه سیدنظام‌الدّین احمد باز ساکن حجاز گردیده.

ولادت با سعادت سیّدعلیخان و نشو و نمای ایشان در آن مکان بابرکت و اعزاز اتفاق افتاده. در خدمت والد مبرور خود به حیدرآباد دکن ارتحال و چندی در آن مقام به اجلال و اکرام گذرانید و الحاق لفظ خان به‌اسم ایشان بعد از وصلت با ملوک قطبیّه دکن و منصب صدارت و امارت در آن دیار است. بعد از چندی با همه تجمّل و احترام، کراهت تمام از مکث در آن مقام به‌خاطر سیّدعلیخان مرحوم راه یافته شوق عود[۲] به حرمین طیبین غالب شد. چنانکه این حالت از بسیاری اشعار آن سیّد بزرگوار آشکار است، قطع علایق از آن دیار نموده به مکّه مکرّمه انتقال فرمود و در ظرف اعوام قلیله به رسایی دست بذل و ایثار از اموال[۳] بسیار عاری گشته به عزیمت زیارت عتبه علیه غریه[۴] و مشاهد مقدسه عراق و اشتیاق وصول به وثاق مألوفه اجداد با کاروان حاج[۵] ایران به نجف اشرف آمده شرف ادراک آن سعادت یافت.[۶]

پس ارخای عنان به صوب دارالسلطنه اصفهان فرمود. اشراف و اکابر و اعیان[۷] و سلطان، مقدم او را به اکرام و اعزاز تلقّی نمودند. راقم حروف در آن بلدهٔ فاخره با آن سلاله عزّت طاهره صحبتهای مستوفی داشت.[۸]

عهد محبّت[۹] و وفاق در میان استحکام تمام یافته بود. آخر به شیراز رفته[۱۰] داعی حق را اجابت نمود. در جوار مراقد اجداد خود امیرصدرالدّین محمّد وامیر غیاث‌الدین منصور مبرور؛ روح‌الله روحهم؛ آرامگاه یافت.

---

۱. به احتشام و اعزاز روزگاری دراز به‌سر برده‌اند.

۲. به خاطر سید علیخان مرحوم راه یافته عود به حرمین طیبین غالب شد.

۳. ایثار از مال بسیار عاری گشته.

۴. به عزیمت زیارت عتبه علیه غرویه.

۵. با کاروان حجاز ایران.

۶. ادراک آن سعادت را دریافت.

۷. اشراف و اعیان و اکابر سلطان.

۸. باآن سلاله عزت طاهره صحبتهای مستوفی داشته.

۹. عهد و محبت.

۱۰. آخر به شیراز رفته بعد از فرصتی اندک داعی حق را اجابت نمود.

فقیر در مرثیهٔ آن اوحدالزمان قطعهٔ عربیّه[۱] که متضمن تاریخ بود انشا نموده از ضعف و اندراس حواس[۲] به خاطر نمانده و تعیین تاریخ نمی‌تواند نمود.
و در نمود احوال آتیه نیز اکثر مواضع[۳] که لایق به ضبط تاریخ است چون منسیّه شده تصریح آن نمی‌نماید به احتمال آنکه شاید خطایی به قلم آید[۴] اسقاط ذکر تاریخ را لازم می‌شمارد.
و بالجمله سیّد عالی‌قدر در علوم عربیّت امام اعلام و در بلاغت نظماً و نثراً به منتهی‌المرام و اقصی‌المقام [ارتقا[5]] نموده و اعوام و دهور انقضا یافته که در عرب شاعری چون او به عرصهٔ ظهور نیامده بود و در اکثر علوم[۶] نیز [وسیع‌الباع][۷] وبه دقّت طبع وجودت‌ذهن مزید [اصفاع] می‌نمود،[۸] چنانکه‌این مراتب از مآثر اقلام آن‌امام همام مثل کتاب *بدیعیّه* و *سلافه* و شرح *صحیفه کامله* که در موقع خود بی‌نظیر است و دیوان اشعار بلاغت[۹] آثار او «کالنّار علی‌العلم و النور فی‌الظلم» روشن و هویداست و انوار اشعار رایقه و استعارات فایقه در دیوان رفیع‌الشان[۱۰] او که بحری است لبالب از لآلی آبدار و دُرجی است مملو به یواقیت گران‌مقدار[۱۱] مندرج است والحق که کلامش در فصاحت و بلاغت و عذوبت و سلاست به ذروهٔ علیا و غایت قُصوی رسیده بود، سواد مدادش نیل انفعال بر چهرهٔ مقال[۱۲] اکثر بلغای عرب کشیده و چون به نظم فارسی التفات نفرموده درین ارتحال وضیق مجال، به چند بیت از

---

۱. قطعه عربی که متضمن تاریخ آن نموده.
۲. از ضعف و اندراس به خاطر نمانده.
۳. در تلو احوال آتیه اختلال اکثر مواضع....
۴. و به احتمال آنکه شاید غلط به قلم آید....
۵. ارتقا نموده. در نسخهٔ «ت» ارتفاع ذکر شده است.
۶. در انواع دیگر علوم.
۷. وسیع‌الباع. در نسخه «ت» وسیع‌البلوغ آمده است.
۸. مزید اصفاع بود. در نسخه «ت» اصفاء آمده است.
۹. دیوان بلاغت آثار.
۱۰. در دیوان رفیع بنیان.
۱۱. در نسخه «ت» که آن مقدار ذکر شده است.
۱۲. بر چهرهٔ بلغای عرب کشیده.

اشعار گرامی مقدارکه ذخیرهٔ خاطر فاتر بود اکتفا می‌نماید.[۱]

در قصیدهٔ بائیه در مدح سرور اولیاء علیه‌التحیة والثناء فرموده:

أَمیرَالْمُؤْمِنینَ فَدَتْكَ نَفْسِی لَنا مِنْ شَأْنِكَ الْعَجَبُ الْعُجابُ
تَوَلّاكَ الْأُلیٰ سَعِدُوا فَفازُوا وَناوَأَكَ الَّذینَ شَقُوْا فَخابُوا
وَفیكَ وَفي وَلائِكَ یَوْمَ حَشْرٍ یُعاقَبُ مَنْ یُعاقَبُ اَوْ یُثابُ
بِفَضْلِكَ اَفْصَحَتْ تَوْرٰةُ مُوسیٰ وَاِنْجیلُ ابْنِ مَرْیَمَ وَالْكِتابُ
فَیا عَجَباً لِمَنْ نٰاوَاكَ قِدْماً وَمِنْ قَوْمٍ لِدَعْوَتِهِمْ اجابُوا
أَزاغُوا عَنْ صِراطِ الْحَقِّ عَمْداً فَضَلُّوا عَنْكَ اَمْ خَفِیَ الصَّوابُ
اَمْ اِرْتابُوا بِما لاٰرَیْبَ فِیهِ وَهَلْ فِي الْحَقِّ اِذْ صُدِعَ ارْتِیابُ
وَهَلْ لِسِواكَ بَعْدَ غَدیرِ خُمٍّ نَصیبٌ فِی الْخِلافَةِ اَوْ نِصابُ
اَلَمْ یَجْعَلْكَ مَوْلاهُمْ فَذَلَّتْ عَلیٰ رَغْمٍ هُناكَ لَكَ الرِّقابُ
فَلَمْ یَطْمَحْ اِلَیْها هاشِمِیٌّ وَاِنْ اَضْحیٰ لَهُ الْحَسَبُ اللُّبابُ
فَمَنْ تَیْمُ بنُ مُرَّةَ اَوْ عَدِیٌّ وَهُمْ سِیّانِ إنْ حَضَرُوا وَغابُوا
لَئِنْ جَحَدُوكَ حَقَّكَ عَنْ شَقاءٍ فَبِالْأَشْقَیْنَ ماحَلَّ الْعِقابُ
وَكَمْ سَفَهَتْ عَلَیْكَ حُلُومُ قَوْمٍ فَكُنْتَ الْبَدْرَ تَنْبَحُهُ الْكِلابُ[۱]

* * *

تَجَلّیٰ عِذاراً وَ مِیْطِی الْخِمارا فَما تَطْلَعُ الشَّمْسُ اِلاّ نَهارا
تَبِیتِنَ وَسْنیٰ وَجَفْنِی الْقَرِیحُ [و] لاٰیَطْعَمُ النَّوْمَ اِلاّ غِرارا
وَ حاشا مُحَیّاكِ اَنّی اَقیسُ بِهِ الْبَدْرَ وَالْبَدْرُ یَخْفیٰ سِرارا

و به این سیاقت تا آنجا که فرمود:

عَشِیَّةَ قالَتْ لِأَتْرابِها أَهذَا الَّذِي جُنَّ فِینا وَحارا

۱. این قصیده مجموعاً مشتمل بر ۲۰ بیت است که ۱۳ بیت آن را مؤلّف اینجا آورده است. ر.ک: دیوان ابن معصوم ص ۵۹۰-۵۸۹، تحقیق شاکر هادی شکر، مکتبةالنهضة العربیّه، بیروت، الطبعة الأولی - ۱۴۰۸ هـ.

نَعَمْ اَنا ذاكَ فَما تَأْمُرينَ اَقَتْلاً يُراحُ بِهِ أَمْ إِسارا[1]

در مقابل قصیدهٔ مشهور خاتم المجتهدین شیخ بهاءالدین محمّد و والدش شیخ حسین بن عبدالصّمد عاملی قدس‌الله اَرْواحَهُمْ، گفته:

كَوْكَبُ الصُّبْحِ قَدْ بَدا يُحْكِيك فَامْزِجِ الْكَأْسَ يٰا رَشا مِنْ فِيك
بادِرِ الصُّبْحَ بِالصَّبُوحِ فَقَدْ (فاحَ نَشْرُ الصَّبٰا وَصاحَ الدِّيك
وَأَدِرْها عَلَيَّ مُشْرِقَةً عَنْ سَنَى الْبَدْرِ فِى الدُّجىٰ تُغْنِيك
وَادْعُ فِي الأُنْسِ وَالسُّرُورِ بِها وَ دَعِ الْهَمَّ يَلْتَقِى شانِيك
هِيَ ماءُ الْحَياةِ فَاحْيِ بِهٰا رُوحَ صَبٍّ بِرُوحِهِ يَفْدِيك
إنْ ضَلَلْتَ السَّبِيلَ في غَسَقٍ فَبِمِشْكٰاةِ نُورِها تَهْدِيك
واصِلِ الرّاحَ ما حَيِيتَ وَلا تُصْغِ سَمْعاً لِعٰاذِلٍ يُغْوِيك
هِيَ لا شَكَّ آيَةٌ ظَهَرَتْ فَانْفِ عَنْها مَقالَ ذِي التَّشْكِيك
قُلْ لِمَيِّتِ الْغَرامِ قُمْ سَحَراً وَاصْطَحِبْها فَإِنَّها تُحْيِيك
لا تَقُلْ إِثْمُهٰا يَحِلُّ بِنٰا فَهْيَ مِنْ كُلِّ آفَةٍ تُنْجِيك
يا عَذُولي أَسْرَفْتَ فِي عَذْلي كُفَّ عَنِّى فَرَبُّنٰا يَكْفِيك
خَلِّني وَالْمُدامُ فِي شُغُلٍ وَاشْتَغِلْ أَنْتَ بِالَّذى يَعْنِيك[2]

المولى الاولى الاجل الاعظم[3] الاكمل
مسيح الانام اعلى الله مقامه

اسم شریفش محمّد مسیح بن اسماعیل فسائی است که ازکرام شیراز[4] و در

---

۱. ر.ک: دیوان ابن معصوم، ص ۲۱۳ (این قصیده مجموعاً مشتمل بر ۱۲ بیت است که مؤلّف ۵ بیت آن را با تقدیم و تأخیر بعضی ابیات، در اینجا آورده است.)

۲. ر.ک: دیوان ابن معصوم، ص ۲-۳۳۱. (مؤلّف قصیده را تماماً آورده است).

۳. المولی الاولی الاجل الفاضل بالاعظم. ۴. کرام سیراف شیراز.

نزاهت و لطافت[1] هوا ممتاز است. وتخلّص حضرت علاّمی در اشعار عربی مسیح و در فارسی معنی است. علاّمهٔ روزگار و نادرهٔ زمان بود.[2]

او در جمیع علوم سرآمد علمای اعلام و احذق اذکیای افاضل عالی‌مقام بود. رتبهٔ کمال و پایهٔ افضلِ آن مرجع اقاصی از آن والاتر است که لسان فصیح‌البیان از رفعت آن حکایت تواند نمود، کمیت قلم ره نورد در سیر این وادی و طیّ این بوادی از آن وامانده‌تر[3] است که مرحله تواند پیمود. و بر دیده‌وران روشن است که آفتاب عالمتاب فارغ از مدح و ثناست و صبح تجلّی بی‌نیاز از وصف و ثنا. از خورشید فضایل او ذره‌ای باز نتوان‌نمود و بحر محیط را به مکیال حروف و جمل نتوان‌پیمود.

آن فصیح عهد و مسیح مهد اجلّ و اعظم تلامذهٔ[4] آقا حسین خوانساری علیه الرحمة است. و شرفه و فضله اجلّ من ان یحکی واشهر من ان یذکر.

مدتها در دارالسلطنت اصفهان انجمن‌آرای اولی‌الالباب و شمع جمع احباب بود تا آنکه به تکلیف شغل جلیل شیخ الاسلامی مملکت فارس را به خدمتش مرجوع داشته رحل اقامت در دارالافاضل شیراز انداخت. در آن اوان فقیر از اصفهان به شیراز آمده[5] توفیق استفاده از آن علاّمه عالی‌قدر و نحریر منشرح الصدر یافته، قریب به چهار سال بسیاری از فنون مثل منطق و هیئت و حساب و طبیعیّات و الهیات در خدمت علاّمی طی نموده، از فرط اشفاقی که به این خاکسار داشت اکثر جلیس محفل صحبت و مورد خطاب بود و در غیبت این احقر[6] به حضّار مکرّر می‌فرمود که: بی‌حضور او مرا سخن گفتن بی‌حلاوت است.

شکر ایادی آن ولی‌النّعم حقیقی به زبان کلیل و لسان قلم ادا نتوان نمود.[7]

با آنکه به سبب کبر سن آثار شکستگی و هرم از پیکر انورش آشکار بود، قوّت حواس بر وجه کمال[8] و اصلاً فتور و کلالی به آن روح مجسّم راه نداشت.

---

۱. لطافت و نزاهت. ۲. نادرهٔ عصر. ۳. وامانده است.
۴. اعظم تلامذه رئیس العلما آقا حسین خوانساری. ۵. آمده بود.
۶. این فقیر. ۷. نتوان کرد. ۸. قدرت حواس به درجه داشت.

شکفتگی طبعش رشک نوبهار روضه‌خوان رضوان و صریرخامهٔ حقایق تصویرش، زنگ کلفت از ضمیر هوشمندان می‌زدود و بسی رسائل نفیسه و حواشی شریفه از مآثر ذهن وقّاد و طبع نقّادش بر صفحهٔ روزگار به یادگار و خطب غرّا و منشآت بدیعش کحل الجواهر بصائر فصحای[1] بلاغت شعار است.

اشعار عربی آن مسیح آیت، کساد افکن کالای بازارچه بدیع و حریری و رونق‌شکن بحتری و معرّی و در انشاء شعر فارسی[2] شکرشکنان را صلای احسان و نوال داده و از نوای کلک‌طوطی مثال به سوامع قدسی سروشان درگنجینهٔ معنی‌گشاده.

با آنکه در مراحل عشر تسعین جهان بی‌بقا را وداع و داغ حرمان بر دل خرد پژوهان اصفیا گذاشت.[۲] و در وفات علاّمی فقیر را مرثیه‌ای است که به ذکر بعضی ابیات[3] آن؛ که درین هنگام خاطر فاتر به آن سماجت می‌نماید با آنکه محل انتقاد است؛[4] صفحه را می‌آراید و آن این است:

مرثیه

از دیده به دامن ره خون جگر افتاد	تاج شرف از تارک فضل و هنر افتاد
تاج الحکما رفت زمطمورهٔ گیتی	از افسر اقبال گرامی گهر افتاد
فخرالفضلا خیمه ز آفاق برون زد	زین ملک به سیر ملکوتش سفر افتاد
شمس‌العرفا دیده زناسوت فروبست	گر بود حجابی به رهش پرده برافتاد
ختم‌العلما مسند تعلیم نَوَردید	دارایی دانش به جهان دگر افتاد
زین الخطبا تا لب اعجاز بیان بست	این منبر نُه پایه مرا از نظر افتاد
از مرحلهٔ وادی امکان سفری شد	بر مصطبهٔ عالم قدسش گذر افتاد
استاد بشر بست در مخزن حکمت	زین غبن دراقلیم خرد شور و شر افتاد

---

۱. کحل‌الجواهر بصایر بلاغت شعار.
۲. در انشاء فارسی،
۳. به ذکر ابیات.
۴. محل اختصار.

آن نیّر تابنده چو از دیده نهان شد نـور خـرد از انـفس و آفـاق بـرافـتاد

تـا بـاد مـراد نـفسش بست در فـیض کشتی سلامت طلبان در خطر افـتاد

دیگـر کـه تـوانـد چـمن‌آرایی دانش نـخل طـلب اهـل هـنر از ثـمر افـتاد

داغ عجبی از جگر سوخته گـل کـرد شور عجبی دلشدگان را به سر افتاد

[در مـاتم او قـلزم تـوفان‌زده شـد هر قطره که از دامن مژگان تر افتاد][1]

نامی‌که فرح‌بخش دل و روح روان بود از گردش دوران به لب نوحه‌گر افتاد

روحش به عروج ملکی بال‌گشا شد با همتش این تنگ فضا مختصر افتاد

می‌خواست سپهبد صف انوار مجرد این قرعه به آن زبدهٔ نوع بشـر افـتاد

از ما حضر تلخِ جهان کام فروشست این طوطی اعجاز بیان در شکر افتاد

شور عجبی از جگر خاک بلند است این واقـعهٔ صـعب قـیامت اثـر افـتاد

منه

رفتی تو و آشـفته دمـاغست دل مـا خون باده و غم نقل و ایاغست دل ما

* * *

افسوس که شـاهنشه ایـوان سـخن[2] رفت

ویرانی نظم است که سلطان سـخن رفت

کو خضر و سکندر که به صد نوحه بگریند

در خاک فرو چشمهٔ حـیوان سـخن رفت

مـعنی شـد و شـیرازهٔ جـمعیت دلهـا

از سـلسلهٔ زلف پـریشان سـخن رفت

از دست غمش صفحه اشعار حنائی است

اشک جگری بس که ز مژگان سخن رفت

---

۱. این بیت در نسخهٔ «ت» نیامده است.

۲. شاهنشه دوران.

از رفـــتن خــورشید جــهانگیر مســیحا
نور از [نظر[1]] صبح ضـمیران سـخن رفت

شــد تیرگی روز سـخن بـر هـمه روشن
کان شمع فـروزان زشـبستان سـخن رفت

رنگ از رخ گـل رفـته و بـو از خـم سنبل
آن حـلّه طـراز گـل و ریـحان سـخن رفت

شــادابــی مــعنی زسـحاب قـلمش بـود
از رفـتن او فـیض گــلستان سـخن رفت

مــاتمکده شـد خـطه الفــاظ و مــعانی
سلطان سخن شأن سخن جان سخن رفت

شــیونکده گــردید گــلستان هَـزاران
فـریاد کـه دسـتان زن بسـتان سـخن رفت

تـا کـلک خـرامندهٔ او از حـرکت مـاند
جنبش چورگ سنگ زشریان سخن رفت

در ابــر نـهان تـا شـده آن نـیّر اعـظم
نـور از نـظر اخـتر تـابان سـخن رفت[2]

سـرمایه ده نکـته فـروشان جـهان بـود
او رفت ز عالم سـروسامان سـخن رفت

انگشـتری جـم[3] بـه کـف اهـرمن افـتاد
کان خاتم فـرمان و سـلیمان سـخن رفت

---

۱. نور از نظر، در نسخهٔ «ت» نفس ذکر شده است.
۲. این بیت را نسخهٔ «پ» ندارد.
۳. انگشتر حیلت.

در عـرصه نـتازند چـرا مـاده شـغالان[1]
آن شیر ژیـان رسـتم دسـتان سـخن رفت
گـر ذره کـند شـعبده‌بازی عـجبی نـیست
خـورشید جـهانگیر زمـیدان سـخن رفت
خـرمهره چـرا بـر گـهر خـویش نـلافد
آن دُر گـرانـمایهٔ عـمان[2] سـخن رفت
سـرگشته مـیان لب و دل مـاند سـخنها
ز آنروز که آن خـضر بیابان سـخن رفت
الفـاظ و مـعانی هـمه بـودند عـیالش
آیا که چه حالت بـه یـتیمان سـخن رفت
رفـته است زبـالین من خـسته مسـیحا
دردا کـه سـر دردشـناسان سـخن رفت

منه

مـن مـانده‌ام امـروز پـر و بـال شکسـته
چون غنچه به خون دل صـدپاره نشسـته

و تمام این مرثیه در دیوان اول این قدرشناس والاگهر ثبت است و اگر آن نسخه حاضر بودی از اطناب اجتناب ننموده در این مقام اثبات می‌نمودی.

و از جمله خطب بلیغهٔ علّامی، دو خطبه‌ای است که در جلوس شاه سـلیمان و شاه‌سلطان حسین صفوی انشا فرموده و خطب نکاح و غیرذلك از منشآت عربی، مراسلاتی است که از جانب سلاطین و وزرا به شـرفای مکّـه و والی یـمن نـوشته و آنچه خود به رئیس‌العلما آقاحسین مرحوم و به والد مـبرور ایـن خـاکسـار و بـه

---

۱. ماده غزالان. ۲. ز عمّان.

ملاّعلی رضای تجلی [۱] و به جالینوس‌الزّمان میرزا اشرف حکیم و به وزیر اعظم میرزا مهدی و به محمّد بیگ وزیر و غیرهم نگاشته قانون کتابت و بلاغت به یادگار گذاشته و از نفایس منشآت فارسی دیباچه‌ای است که بر ترجمهٔ کتاب «مصائب النواصب» و بر رسالهٔ شریفهٔ خود که در باب قصر و اتمام است قلمی فرموده و دیگر مکاتیب در مجموعهٔ مدوّنه مندرج است و اشعار عربی [۲] و فارسی ایشان با معمیّات یکهزار وکسری زیاده خواهد بود.

از آن جمله اشعار عربی علاّمی چند شعر در این مقام ایراد می‌نماید:

رِزْقُ الْوَرىٰ مِنْهُمْ بِالْعَدْلِ مَقْسُومٌ — وَالْمستَزِيدُ مُعَنًّى الْقَلْبِ مَهْمُومٌ
فَيا مُلِحّاً لِجَمْعِ الْمالِ مُكْتَئِباً — بِفَقْدِهِ اِنَّ كَدَّالْعَيْشِ العَينِ مَذْمُومٌ
وَلَيْسَ يُرْفَعُ خَفْضُ الْعَيْشِ مِنْ نَصَبٍ — فَافْتَحْ يَدَيْكَ فَبَسْطُ اللهِ مَحْزُومٌ
اَوِالطَّعامُ تَصَدَّقُوا لِلطَّعامِ خوىٰ — يُعادُوا مَنْ لَهُ فِي الْمجْدِ جُرْثُومٌ
اَكْلُ الْجَرِيضِ لِذِى العِزَّتَيْنِ أَهْنَأُمِنْ — حَلْواءِ مِنْها لَذِيذُ الْقَدْرِ مَهْضُومٌ
وَاصْبِرْ عَلَى الْعَدْمِ وَالْإِمْلاقِ مُمْتَنِعاً — مِنَ الْهَوانِ فَاِنَّ الذُّلَّ مَشْؤُمٌ
وَلاتَمُدَّنَّ عَيْناً نَحْوَ مَا احْتَطَبَتْ — بِهِ اللِّئامُ فَاِنَّ الحُرَّ مَحْرُومٌ
مَاالْوَغْدُ كَالْزُّمِرطُولَ الْعُمْرِ [فِى] سَغَبٍ — يَضِجُّ إذْ هَمُّهُ بَطْنٌ وَ حُلْقُومٌ
شَهْدُالرِّبا لايَنْفَكُّ مِنْ أَبْسِرٍ — دَأْبُها اِلىٰ كَسَرابٍ صُبْغُها قَوْمٌ
أَخي أَتَعْمُرُ داراً أُسُّها خَرِبٌ — وَفَوقَ قِمَّتِها قَدْعَشْعَشَ الْبُومُ
وَالرُّوحُ فيها ....[۳] — نَحْسانِ مِنْ كُلِّ قَطْرٍ ناظِرٌ شُؤْمٌ
لاتَنْشَبِ الضِّرْسُ فِيها قَدْ خَبِلْتَ بِها — فَاِنَّ ذاكَ لِمَنْ يَتْلُوكَ مَخْصُومٌ
وَلَيْسَ تَمْلِكُ اِلاَّ مَا صَرَفْتَ بِها — لاَ مَا كَنَزْتَ، فَسِرُّ الدَّهْرِ مَكْتُومٌ
هٰذَا الَّذِى يَكْتَوِى قَلْباً لِبُغْيَتِهِ — الدِّينُ بارٍ وَالدُّنْيا مَوْسُومٌ

---

۱. رحمةالله علیه.

۲. اشعار عربی علاّمی چند شعر در این مقام ایراد می‌نماید.

۳. خوانده نشده.

اَلْفَقْرُ وَالْبُؤْسُ وَالضَّرّاءُ فِی عُسَرٍ وَعَنْ قَرِیبٍ، لَذِیذُ الْعَیْشِ مَهْدُومٌ
وَخَطُّ رَأْسِ صِغارِالدّودِ نَمْرَقَةٌ مِنَ الْعَمائِمِ وَالتِّیجانِ مَعْلُومٌ
یا مُنْکِری سِرِّ[هٖ] کَالشَّمْسِ تُنْکِرُها عَیْنُ الْخَفافِیشِ اِنْ اَحْسَنْتُهُ لُومُوا
هذي شِعْرُرَقٌ، اَفْکاري تَفُوقُ عَلیٰ اَوْهامِکُمْ اِنْ تَبَصَّرْتُمْ لَها رُومُوا
وَتِلْکَ نُسْخَةُ اَشْعارِي تَسُودُ عَلیٰ شُعُورِکُمْ فَاِنِ اِسْتَخْدَمْتُمْ [لَها] قُومُوا
تَفُوحُ نَفْحَةُ اَزْهارٍ بِها سَمَحَتْ رِیاضُ طَبْعِی لَوْلَا الدَّهْرُ مَزْکُومٌ
دَعُوااللَّجاجَ، فَاِنَّ الشَّمْسَ لامِعَةٌ تَحْتَ السَّحابِ وَاِنَّ وَراءَ مَرْکُومٌ

* * *

ماطَلَعَتْ فِي مَدْمَعٍ باكٍ حَكَيْتُ دَمْعِی لَقَدْ عَجَّلْتِ مَسْراكِ
أَشَمُّ رَنْدَالْحِمیٰ مِن صُدْغِكِ الْعَطِرِ أَفْدِیكِ نَفْسِی مَتیٰ فارَقْتِ سِلْماكِ
كَيْفَ ارْتَحَلْتِ وَعینُ الرُّقْبِ ساهِرَةٌ كَيْفَ ارْتَحَلْتِ أَلَم یَرْصُدْكِ جاراكِ
ضاقَتْ بِكِ الْأَرْضُ رَحْباً بَعْدَ فُرْقَتِها لاغَرْوَ لَوْقَصُرَتْ فِی الْبَیْنِ مَمْشاكِ
اَبْکِی وَاَنْشِدُ حَیْثُ الْوَجْهُ یُذْکِرُنِی اسْفارُ لَحْظٍ لَقَلْبِ الصَّبِّ فَتّاكٌ
سَهْمٌ اصابَ وَرامِیهِ بِذِی سَلَمٍ مَنْ بِالْعِراقِ، لَقَدْ اَبْعَدْتِ مَرْماكِ
فَمِنْ نُحُولِي یَراكِ النّاسُ فِي خَلَدِی كَتَمْتُ حُبَّكِ، لَوْلا جِسْمِیَ الْحاكِی
بِمُقْلَتَیْكِ اَریٰ ما بِی مِنْ نَحْفٍ عَذْلُ الْهَویٰ بِالما[سِی الْیَوْمَ][1] جازاكِ
یا حُرَّةً، قَدْ حَلَّتْ رَكائِبُها قَطَعْتِ قَلْبِي نَهْباً بَیْنَ جَرْعاكِ
رِفْقاً سُلَیْمیٰ بِعَیْنٍ اَمْطَرَتْ شَفَقاً وَقابِلِیها بِصُبْحٍ مِنْ مُحَیّاكِ

و در وفات آقا حسین فرموده:

اَصْبَحَ الْقَلْبُ فِی لَظیً وَالْتِهابِ هُوَ فِی نَطقَیْهِ مِنْ تِشْکابِ
كَیْفَ لا وَالدُّهُورُ كَرَّتْ عَلَیْنا بِالْمُصِیباتِ عِنْدَ عَهْدِ التَّصابِی
حَسْبَ الدَّهْرُ أَمْنَ عَیْشٍ رَغیدٍ قَدْ دَفَنّاهُ فِی نَضارِ الشَّبابِ

---

۱. هردو نسخه مغلوط و ناخواناست.

...[1] كُلِّ سَرّاءٍ وَضَرّاءٍ — وَأَخْفى جِماكَ فِي الْحِسابِ
ما نَعَمْنا مَدَى الْحَياةِ بِعَيْنٍ — ما يُكافيه حَتْفُ ذاكَ الْجَنابِ
فَمُصابُ الْحُسَيْنِ ضُوعِفَ هَيّا — إرْفَعُوا نَعْشَهُ عَلَى الْأَخْشابِ
إسْكُبِي مُقْلَتِي فَقَلْبي قَذاذا — بَ وَجَفْني عَنِ التَّحَفُّظِ آبِ
واصْبِغِي شَيْبَتِي بِمُنْهَلِّ دَمْعِي — وَكَفاني بِهِ مَكانَ الْخِضابِ
عَجَباً لِلْمَنُونِ كَيْفَ يُوارِي — شامِخَ العِلْمِ فى قُعُورِ الهِضابِ
كانَ فِى الشَّمسِ أذْكى تناصُناً — وَتَوارىٰ بَعْدَ العطا بِالْحِجابِ
فَسَقَى اللهُ تُرْبَةً إذْ سَقانا — مِنَ عُلُومِ الْهُدىٰ بِعَذْبِ الْعُبابِ
عَلَمُ الْعِلْمِ غابَ عَنّا فَقُلْنا — دُفِنَ الْعِلْمُ كَالْهُدىٰ فِي التُّرابِ

و از ازهار اشعار فارسی علامی این چند بیت طراوت بخش [طبع][2] سخن‌سنجان می‌گردد:

اشعار

به سر نتوان رساندن با حیات تن ره دل را
به چشم نقش پا در خواب نتوان دید منزل را
رهین منّت خویشم که با عذر تهیدستی
چو رد شمس مشکل می‌شمارد رد[3] سائل را
زبس ذوق شهادت بود طوق گردن جانم
سرم گرداب کرد آب دم شمشیر قاتل را

منه

شد گرم جگر سوزیم آن رند شرابی
مستیش بر این داشت که گردید کبابی

---

۱. خوانده نشده است. ۲. طراوت‌بخش طبع سخن‌سنجان، کلمهٔ طبع را نسخه «ت» ندارد.
۳. مشکل می‌شمارم رد سائل را.

دیگر

شمعی نزد از دست تو بر سر گل داغی
روشن نشد از پرتو حسن تو چراغی

دیگر

نمک زشور جنون رفت و بی دماغم کرد
سیاهی از سر داغم فتاد و داغم کرد

وله

غم نیست اگر دل غم بسیار ندارد
این بس که به من عیش سر و کار ندارد

وله

ساقی بیار باده که کارم به کام شد
می در پیاله ریز که عیشم مدام شد

دیگر

تا که شاهین زبانت به ترازوی دو گوش
سخن خویش نسنجد به سخندان مفروش

منه

از شرم گل روی تو چون رشتهٔ گوهر
از دیده نگاهم عرق آلود برآمد

منه

همین بس است که می‌بایدم جدا زتو زیست
دگر حکایت شبهای انتظار مپرس

منه

قطع نفس خصم به مقراض خموشی است
مگشای به تندی لب و شمشیر دو دم باش

منه

سرشک نیم شب چون گوهر مقصود می‌گردد
به این امید من هم دانه‌ای بر خاک می‌ریزم

منه

زبیم دزد معنی شعر خود پوشیده می‌دارم
چو زرداری که بر اهل طمع حالش نهان باشد

منه

زجای خویشتن برخیز و رنگین ساز مجلس را
که نبود پوچ گورا بهتر از نقل مکان نقلی

منه

گرفتار تو را چون جوهر شمشیر از حیرت
سخن از ناتوانی بر لب اظهار می‌پیچد
تواضعهای دشمن در عقب سرگشتگی دارد
ره پرخم عنان سیل بی‌زنهار می‌پیچد
نمی‌دانم رگ جان که شد پیوند با زلفش
که دل در سینه‌ام می‌پیچد و بسیار می‌پیچد
زعذر کرده‌ها معنی خجالت بیشتر دارم
به‌خود تسبیح من از شرم استغفار می‌پیچید

منه

یک شب به کام شوق در آغوش خود تو را
می‌خواستم زدور تماشا کنم نشد

استاد العلما اسوةالعرفا مولانا
شاه محمّد شیرازی علیه‌الرحمة والمغفرة

متخلّق به اخلاق حمیدهٔ نبوی و متأدّب به آداب مرضیّه مرتضوی و از بدایت

تمیز تا نهایت زندگانی که از عمر طبیعی[1] درگذشته بود، روزگار خود را صرف خدمت علوم دینیّه و نشر معارف یقینیّه و ادای عبادات و تحصیل مثوبات به ادراک صحبت بسیاری از عرفا[2] و علما و اتقیا فایز گردیده بود. از مآثر قلم فیض شیم آن فاضل محقّق، رسائل شریفه و شرح صحیفه و تحقیقات لطیفه بر صحیفهٔ[3] روزگار به یادگار است.

راقم حروف در شیراز قدری از احادیث را در حضور سامی ایشان قرائت و تحقیق نموده و کتاب حکمت‌العین را با حواشی در خدمتش گذرانید و حاضر بود که آن نقاوه سعادتمندان به جهان جاودان ارتحال فرمود. طوبی له وحسن مآب. گاهی طبع مستقیمش به انشا و شعر مایل و ابیات غرّا و رباعیّات آشنا به مذاق عرفا از نتایج افکار آن نحریر سخن‌پرداز درمیان[4]. تخلّص آن عارف معارف، عارف است.[۳] از آن جمله چند بیتی را طراز این دفتر می‌سازد:

اشعار

رقم بر صفحه ایجاد عالم تا مقدّر شد
زاوّل سرنوشت‌ما به می چون‌خط ساغر شد
تواند محفل آرای جهان چون شمع گردیدن
چو گل بر سر نشان داغ هر سر را که افسر شد
زشوق منصب پروانگی در بزم او امشب
طپیدنهای دل در سینهٔ من بال دیگر شد
نمی‌سوزد چراغ هیچ‌کس تا صبح حیرانم
که چون داغ دلم را هر شب این دولت میسّر شد
نشینم غنچه دل تا کی درین فصل خزان عارف
که بر من عیش از مهجوری یاران مکدّر شد

---

۱. عمر طبیعی.
۲. به ادراک صحبت بسیاری از علماء و اتقیا فایز گردیده بود.
۳. بر صفحه روزگار.
۴. آن نحریر سخن‌پرداز در میان شعر فارسی.

و له

به خانهٔ تو چو دوراست خانه‌ای که ندارم
چسان به کوی تو آیم بهانه‌ای که ندارم

و له

قانع ز دیدنت به شنیدن نمی‌شوم
هرگز شنیده‌ای که کند گوش کار چشم

و له

عاشق کجا و این همه طاقت در انتظار
یک شمع تا به صبح قیامت نمی‌رسد

منه

رو به هند آوردن روشندلان بی‌وجه نیست
روزگار آئینه را محتاج خاکستر کند

منه

لب تشنهٔ سهیل فروزان لعل یار — سیراب از عقیق مکیدن نمی‌شود
بالیدن از ترقّی بالقوه بدنماست — پرواز چشم بال پریدن نمی‌شود[1]

الفاضل المحقّق الحقّانی

الشّیخ ابراهیم‌ابن الشّیخ عبدالله الزّاهدی الجیلانی

عمّ عالی مقدار این خاکسار است. مظهر شوارق انوار و مؤیّد به تأییدات کردگار[2] و از نوادر روزگار بود، جامع علوم دینیّه و معارف یقینیّه و حاوی کمالات صوریّه و معنویّه، تلمیذ والد بزرگوار خود است. متوطّن بلدهٔ طیّبهٔ لاهیجان و مرجع افاضل گیلان. صیت فضایل و[3] مناقبش به اعالی و ادانی و اطراف و اکناف رسیده و نوبهار

۱. این بیت را نسخهٔ «پ» ندارد.
۲. تأییدات پروردگار.
۳. فضایل و معارفش.

فیض سرمدی و گُل خلق محمّدی[۱] از ریاض طبع فیّاضش دمیده، فضائل حقیقیه نفسانیّه را با محاسن ظاهریّه جمع داشت.

حسن تقریر و تحریرش دلپذیر و در شعر و انشا و لغز و معمّا بی‌نظیر و جمیع خطوط را به غایت خوش و دلکش می‌نگاشت.

از جملهٔ مصنّفات شریفه‌اش حاشیه‌ایست مسمّی به «رافع‌الخلاف» بر کتاب مختلف علاّمه حلی علیه‌الرحمة و حاشیه دیگر موسوم به «کاشف‌الغواشی»[۲] بر «کشّاف» که تا سورهٔ مبارکه احقاف رسیده و رسالهٔ دیگر در توضیح کتاب اقلیدس.

فقیر در سن ده سالگی که در خدمت والد مرحوم از اصفهان به لاهیجان رسیده قریب به یکسال توقف رو داده، شرف حضور آن عمّ بزرگوار دریافته به اشارهٔ والد علاّمه قدس‌الله[۳] روحه «خلاصة‌الحساب» را از خدمت ایشان استفاده نمود.

قصائد غرّا در مدح آل‌عبا و مراثی نیکو در تعزیت سیدالشّهدا و اشعار و معمّیات ستوده از مآثر طبع وقّاد ایشان در صفحه روزگار باقی است.

در سال یک‌هزار و یک‌صد و نوزده هجری به عالم بقا انتقال فرمود و در لاهیجان مدفون گردید.[۴] چون این خبر به اصفهان رسید مرثیه[ای] وارد خاطر فقیر شد، [۲] به ذکر چند بیت از آن مبادرت می‌نماید.

مرثیه

این واقعه رنگ از رخ گلزار فرو ریخت | بلبل دل خون گشته زمنقار فرو ریخت
پیمانه سرشار کشیدی تو و ما را | هوش از سر این‌ساغر سرشار فرو ریخت
پیوند نفس از لب اعجاز ترنّم | بگسستی و شیرازهٔ گفتار فرو ریخت
چون گنج تنت تا به دل خاک دفین شد | بام و در گنجینهٔ اسرار فرو ریخت
در ماتم تو ناصیهٔ صبح کبود است | بر صفحهٔ این آینه زنگار فرو ریخت

---

۱. گل خلق عظیم محمّدی.
۲. حاشیه دیگر به کاشف الغواشی.
۳. به اشاره والد علامه خلاصة‌الحساب را از خدمت ایشان استفاده نمود.
۴. در لاهیجان مدفون شد.

بی‌باد بهار نفست گشت خزان دل　　برگ وبر این باغ به یک‌بار فرو ریخت
تا گلشن جان پرور عمر تو خزان شد　　در پیرهن طاقت ما خار فرو ریخت
بال و پر مرغان چمن گشت شکسته　　زین طرفه‌خزانی‌که به‌گلزار فرو ریخت

* * *

امروز که از لطمه رخ صبح کبود است　　در ماتم علاّمه اصحاب شهود است

از اشعار بلاغت‌آثار آن عالی‌مقدار چند بیتی که اکنون به‌یاد است ایراد می‌نماید.

اشعار

شبی برخیز و بر رویت در صد مدّعا بگشا
چو بال جبرئیل از یکدگر دست دعا بگشا

منه

برافکن پرده از رخسار وکوته‌ساز دعوی را
به هفتاد و سه ملّت جلوه ده شمع تجلّی را

منه

با چراغ مه و خورشید چکار است مرا
نفس سوخته شمع شب تاراست مرا
حیرتم بست[1] چو تصویر ره گفت و شنود
خاطرم شاد که در بزم تو بار است مرا
من به امید وفای تو به دام افتادم
ورنه با سلسلهٔ زلف چکار است مرا[2]

دیگر

یقین دارم که یاقوت لبش آب صدف دارد
به لعل نازک او دیده‌ام تا جای دندان را

---

۱. حیرتم بسته چو تصویر.
۲. این بیت در نسخه «پ» ذکر نشده است.

منه

اشکی که از دل تو نشوید غبار من
خاکش به سر اگرچه جگرگوشهٔ دل است

وله

تا چند اضطراب کند دل به سینه‌ام   این مرغ را ازین قفس آزاد می‌کنم

منه

میهمانی‌های خلقم در جوانی پیر کرد   غصّه‌خوردنها مرااز زندگانی سیر کرد

الفاضل‌العارف مظهرالعواطف
شیخ [خلیل[1]الله طالقانی] قدّس‌الله‌روحه

از افاضل اصحاب ایقان و مستغرق بحر عرفان، زلال[2] انفس و آفاق و از حضیض به اوج اطلاق رسیده بود. مدت چهل سال[3] یاکم و بیش در یک خرقه و شبانروزی به یک دو لقمه چربش اکتفا نموده. کیفیت ریاضات و سلوک زندگانی آن زنده جاودانی، اتّساع مقامی عظیم می‌خواهد. علوم ظاهر و باطن را جامع و نور شهود از سیمای او لامع بود، گوشه عزلت در اصفهان اختیار[4] [کرده بود] و از آنجا به ملاءاعلی انتقال نمود.

خطوط را زیبا می‌نوشت و مجلدات بسیار کتب نافعه[5] را به قلم مبارک خود کتابت فرموده وقف بر طلبه نموده بود.

به قدم مصادقت و وداد که با والد؛ اعلی‌الله مقامه؛ داشت، در [بدایت][6] صبا قبول تربیت این بی‌سواد و بستان استعداد فرمود، چنانکه بسیاری از مقدّمات

---

۱. خلیل‌الله طالقانی. در نسخه «ت» جلیل‌الله طالقانی است.   ۲. زلال چشمهٔ انفس.
۳. مدت یک سال.   ۴. اختیار کرده بود در نسخه «ت» فعل «کرده بود» ذکر نشده است.
۵. کتب نافع.   ۶. در بدایت صبا. در نسخه «ت» کلمهٔ «بدایت» ذکر نشده است.

علمیّه را تلقین از آن عارف ربانی یافته و پرتو التفات او بر مشاعر این قاصر تافته گاهی به انشای اشعار زبان مقالش ترجمان حال شدی. [۵]

این چند بیت از آن جمله است.

رباعیات

ای شوخ بیا[1] درون درویش نشین کان نمکی بر جگر ریش نشین
در هجر تو دامنم گلستان شده است یک دم به کنار کشنه خویش نشین

منه

از گفت و شنید خویش درهم نشدی شرمنده ز روی اهل عالم نشدی
صد مرتبه بیش خر شدی دانسته یک بار چرا به سهو آدم نشدی

منه

تا کی ز غمش[2] چو شمع گریان باشم در آتش عشق او فروزان باشم
تا چند در انتظار او آینه‌وار سر تا به قدم دیدهٔ حیران باشم

و له

ما باده‌کشان شنبه و آدینه ندانیم جز جام شراب و دل بی‌کینه ندانیم

ایضاً

به گلشنی که مرا بخت رهنمایی کرد نسیم هم نتواند گره‌گشایی کرد

و له

فیض نیکی بین‌که آخر شد چراغ تربتم زاستخوان شمعی که در راه همامی داشتم

منه

کوچه‌ای را دویده‌ام که مپرس جاده‌ای را بریده‌ام که مپرس
گشت در جستجوی او چندان اشک بر دور دیده‌ام که مپرس
در سر کوی او به رسوایی جامه چندان دریده‌ام که مپرس
به همین چشم کم که می‌بینی آنقدر چون تو دیده‌ام که مپرس[3]

---

۱. ای دوست بیا در دل. ۲. تا کی به غمش. ۳. دو بیت آخر را نسخهٔ «پ» ندارد.

المولی الهمام ظهیرالانام رحمةالله علیه

فاضل عالی‌مقام و ملک الکلام بود. خلف فاضل مرحوم ملّامراد[1] تفرشی است که از مشاهیر علما و صاحب حواشی متداوله است بر کتب احادیث و اصول و فروع و غیرذلک و خدام ظهیر به ذکاء و حدّت فهم و استقامت طبع و جامعیّت [به] فنون[2] علمیّه خصوصاً علم حساب و هندسه و هیئت موصوف و بین‌الافاضل به تبحّر معروف، طبعش محکّ ناقص وکامل و نقّاد رایج وکاسد، رد و قبول او را مسلّم می‌داشتند.

و چون لطافت طبع و علو همّت و فضایل نفسانیّه‌اش پایهٔ کمال داشت به معاشرت ابنای عهد راضی نشده و از وسائل دنیوی معرِّض و به افاده علوم هم چندان التفات نکرده، گوشهٔ منزل خمول[3] را پسندیده[تر] می‌داشت.

بنابر آن بین‌الجمهور آن معرفت و اشتهاری که فرومایه‌تران[4] از منزلت او به وسیله خودنمایی و سعی و تلاش در حصول جاه و وسعت معاش داشتند خدمتش را حاصل نگشت و به انس و الفتی که با والدین[5] خاکسار داشت پیوسته به منزل ایشان رسیده، ایام و لیالی به صحبت گذرانیدی و فقیر از مستفیدان آن مجلس عالی بودی. در شعر و سخن‌سنجی یگانه و به فطرت بلند از نوادر زمانه.[۶]

این چند بیت از واردات خاطر فیض مآثر اوست. روح‌الله روحه وکثر فتوحه.

اشعار

ز خود می‌رفتم از دورت اگر نظاره می‌کردم

بسیابان در بیابان خویش را آواره می‌کردم

---

۱. فاضل مرحوم ملاّ تفرشی.

۲. جامعیّت به فنون علمیّه. حرف «به» در نسخه «ت» نیامده است.

۳. گوشهٔ منزل خود و خمول را پسندیده‌تر می‌داشت در نسخه «ت» تر نیامده است.

۴. فرومایگان بر آن منزلت.

۵. به انس و الفتی که با والدین این خاکسار.

به‌خون بخت‌سیه را همچو داغ لاله می‌شستم
گریبان را به‌دست شوق چون گل پاره می‌کردم
به مژگان تا سحرگه گوهر نایاب می‌سفتم
زاشک خود شمار ثابت و سیاره می‌کردم

و له

دل افسردهٔ ما را به نگاهی دریاب   تا کی از خرمنم ای برق شتابان گذری
لب زخمم گل خمیازهٔ آغوش شود   تیغ بر کف اگر از خاک شهیدان گذری

و له

گستاخ به گلشن نتوان دیده گشودن   وزبوی گل و باد صبا بلکه تو باشی

و له

هر سر مو به‌تن آمادهٔ زخم‌نگهی‌است   تا نصیب که شود خنجر مژگان کسی

السیّد الجلیل قوام‌الدّین
محمّد یوسف[1] الحسینی القزوینی علیه‌الرحمة

احوال سلسلهٔ سادات سیفی حسینی قزوین و اصحاب کمالی که در آن خانواده بودند بر واقفان سیر مخفی[2] نخواهد بود. بالجمله میرزا قوام‌الدّین مذکور سلالهٔ آن خاندان و از مشاهیر افاضل زمان بود. در علوم عربیّت خلیل‌العصر و در فقه و حدیث[3] جلیل‌القدر و منشرح‌الصدر،[4] متحلّی به اجناس فضایل و نقاوهٔ [اتقیای][5] کامل بود. پیوسته ملجای غربا و ضعفای هر دیار و کف دریا نوالش رشک ابر بهار.

---

۱. محمّد السیفی الحسینی.
۲. بر واقفان سیر مستور نخواهد بود.
۳. در فقه و حدیث و تفسیر جلیل‌القدر.
۴. منشرح الصدر بود. نسخه «پ» دارای خط‌خوردگی است.
۵. نقاوهٔ اتقیای کامل بود. در نسخه «ت» ابقا آمده است.

قلم از اوصاف کمالش به عجز و انکسار اعتراف دارد.

فقیر چندی در اصفهان و باری در قزوین فیض صحبتش دریافته.[۱] شعر عربی و فارسی به غایت سنجیده می‌گفت. متن کتاب لمعه دمشقیّه را که در فقه مشهور است در کمال بلاغت منظوم نموده، در [نظم][۲] تواریخ مهارت عجیبی[۳] داشت. مکتوبی در مشهد مقدّس طوس از آن سیّد جلیل‌القدر[۴] به این احقر رسیده بود و در آن بعضی اشعار خود را قلمی فرمود.[۷]

چند بیت از آنکه به خاطر فاتر مانده اثبات می‌شود:

ابیات

شد وقت آنکه باز به میخانه رو کنم
دل را به شط باده[۵] دگر شست و شو کنم
دامان زکار ماند و گریبان ز دست رفت
تا چند چاک سازم و تا کی رفو کنم
دیگر زبان به طعن کسم[۶] وا نمی‌شود
یک لحظه عیب خویش اگر جستجو کنم
یک قطره می به ساغر دوران نمانده است
خود را از انفعال مگر سرخ‌رو کنم

وله

تا چند به سیلی بتوان روی خود افروخت
شمعی که فروغی ندهد چند توان سوخت

* * *

هیچ کس از کلفت ایام فارغ‌بال نیست
هیچ روزی نیست کورا شام در دنبال نیست

---

۱. فیض صحبتش یافته.
۲. در نظم تواریخ. نسخه«ت» کلمهٔ «نظم» را ندارد.
۳. مهارت عجیبی داشت.
۴. از آن جلیل‌القدر. لفظ سیّد در نسخه «پ» حذف شده است.
۵. دل را به شرط باده.
۶. به طعن کسی وا نمی‌شود.

ولـه

در دلم صد حرف و تقریرش نمی‌دانم که چیست
دیده‌ام خوابی و تعبیرش نمی‌دانم که چیست
گه به تیرش می‌زنی گاه از تغافل می‌کشی[۱]
عاشق بیچاره تقصیرش نمی‌دانم که چیست

ولـه

به چه دل شاد شود و زچه توان خرّم بود
کهنه شد هر خبر تازه که در عالم بود

المولی الادیب الفصیح
محمّد مسیح رحمةالله علیه

از اهالی کاشانه کاشان و از تلامذه علاّمی آقا حسین خوانساری و به مصاهرت‌ایشان نیز ممتاز بود به‌علوم متداوله ممارس و فارس مضمار اشعار، در انشا مهارت تمام داشت. به آراستگی و شایستگی محفل‌آرای انجمن افاضل و مصاحب دانشوران کامل و صاحب در شعر تخلّص ایشان است.

فقیر در مجلس والد علامه طاب‌ثراه ادراک صحبت آن صاحب کمال بسیار نموده، تتبع قصیدهٔ لامیه طغرائی فرموده ابیات خوش[۲] در آن قصیده دارد. و شعر فارسی بسیار گفته[۳] اشعار عالی رتبه در آن میان از طبع مستقیمش بر صفحه روزگار به یادگار است[۸] از آن جمله این چند بیت ثبت افتاد:

بلبل به‌گل نشان دهد از رنگ و بوی تو پروانه با چراغ کند جستجوی تو
تا با شدم[۴] بهانه‌ای از بهر بازگشت دل را به جا گذاشته رفتم زکوی تو

---

۱. گه به تیرش گه به شمشیرش تغافل می‌کنی.
۲. ابیات خوب.
۳. و شعر فارسی هم گفته.
۴. تا باز شد.

منه

رفتی زبزم و رنگ به رخسار ما شکست همچون حباب شیشهٔ دل بی‌صدا شکست

وله

در بزم دوش یار مرا بی‌نقاب سوخت باز این ستاره سوخته را آفتاب سوخت

وله

از بس که دلم در ره شوق تو نفس سوخت از نالهٔ من زمزمه در کام جرس سوخت

وله

تا من بنای جور تو ویران نمی‌کنم از گریه منع دیدهٔ گریان نمی‌کنم

وله

زبان داغ دلم را بر لب اظهار می‌آرد زگلشن برگ گل را بلبل از منقار می‌آرد

وله

یاد آن روز که دل در خم گیسوی تو بود پیچ و تاب رگ جانم شکن موی تو بود

وله

ناله دامن به چراغ دل پر داغم زد باد نگذاشت چراغان کنم این صحرا را

منه

چون‌شمع سوخت یکسر جانی که‌بود ما را تا عقده خموشی از لب گشود ما را

منه

چون‌شیشه چند باشم‌مست شراب غفلت تا کی هوا فزاید از هر سجود ما را

وله

چون موجهٔ سرابیم در شوره‌زار عالم کز بود بهره‌ای نیست غیر از نمود ما را

هنگامی که راقم حروف وارد کاشان بود میرعبدالحی کاشی حکایت کرد که حضرت علاّمی آخوند مسیحای فسائی قدس‌الله روحه وارد کاشان شده بود فصل تابستان بود و عقرب در آن فصل در کاشان بسیار و در عوام اشتهار دارد که عقرب کاشان غریب را نمی‌گزد بنابراین چون شب شود کسی که غریب باشد به آواز بلند

می‌گوید که من غریبم غریب[۱] و این سخن را به منزلهٔ افسون کژدم دانند.[۲]

شبی من[۳] و جمعی از مردم کاشان که مسیحای کاشی هم از آن جمله بود درخدمت علاّمی بودیم چون وقت خواب رسید حضرت علاّمی به آواز بلند فرمود که من مسیحای فسائی‌ام، غریبم غریب، شما دانید و مسیحای کاشی خود.

الفاضل الکامل کمال‌الدّین حسینی الفسائی

از افاضل شاگردان حضرت علاّمی مسیح الانام فسائی بود. توفیق استفاده از بسیاری علمای اعلام دریافته به مساعدت الطاف الهی وکمال استعداد ذاتی به مراقی مجدوعلا و اعلی رتبهٔ علم و تقویٰ صاعد گشته، کاشف معضلات اوایل و حلاّل غوامض مسائل بود و در علوم منقوله تتبّع کامل و در معقولات قسطی وافی حاصل نموده، تا پایان عمر سعادت فرجام به افاضهٔ افاضل و تحریر قواعد[۴] و مصنّفات عالیه اهتمام می‌فرمود و از مآثر قلم مشکین رقم او کتاب «شواهد» است که بر مطوّل نوشته و در مقام خود مثل آن نسخه تدوین نیافته، و حاشیه بر «معالم اصول» تحریر فرموده و رسالهٔ شریفهٔ دیگر که در حلّ شبهات کاتبی قزوینی نوشته. راقم حروف کتاب «مغنی اللبیب» را با تفسیر صغیر عروة الاسلام شیخ ابوعلی طبرسی علیه‌الرحمة و بعض مقاصد دیگر در حضور باهرالنورش قرائت و استفاده نموده تا آنکه هنگام محاصرهٔ اصفهان در سال یک‌هزار و یک‌صد و سی و چهار به دارالقرار و جوار رحمت آفریدگار مقام اختیار فرمود. چون از بدایت تحصیل پرورش یافته حجر تربیت حضرت علاّمی[5] علیه‌الرحمة بود به غایت خوش تقریر و نیکو تحریر و در انشاشعر انگشت‌نما و ید بیضا می‌نمود.[۹] تتبّع[۶]

---

۱. به آواز بلند می‌گوید که من غریبم.

۲. این سخن را به جای افسون کژدم دانند.

۳. من و جمعی از مردم کاشان.

۴. تحریر مصنّفات.

۵. حضرت علیه الرحمة بود.

۶. جواب.

قصیدهٔ خاقانی را که صدرش این است، مصرع:

دل من پیر تعلیم است و من طفل زباندانش

خوش به سامان فرموده و به صیقل اندیشه[1] زنگ از دلهای سخن‌سنجان[2] زدوده و اشعار متفرقهٔ دیگر نیز دارد که معدودی از آن را درین صفحه می‌نگارد.

اشعار

خوش آن زمان که دلم کامیاب عزلت بود
حصار عافیتم از کمند وحدت بود

وله

زاستغنا تغافل در شکارم کرد ازین غافل
که صید لاغر من در کمین صیّادها دارد

وله

بکش بسوز که عاشق شدن جزاش[3] این است
کسی که دل به تو ظالم دهد سزاش[4] این است

ایضاً

آب می‌گردد دل و از سینه می‌آید برون
یار تا از خانهٔ آئینه می‌آید برون

وله

گرد کلفت در دلم از بس به خود پیچیده‌است
ناله‌ام چون گرد باد از سینه می‌آید برون

وله

ز دوستان گرامی جدا فکند مرا
ز بی وفایی دوران بی مدار مپرس

---

۱. وبه صیقل زنگ از دلهای ... کلمهٔ اندیشه حذف شده است.

۲. زنگ از دلها زدوده. کلمه سخن‌سنجان حذف شده است.

۳. سزاش.

۴. جزاش.

نه خون گذاشت به دل نی به دیده قطرهٔ اشک
ز باد دستی مژگان اشکبار مپرس

جامع‌الفضائل[۱] المیرزا علیخان
علیه‌الرحمة والغفران

از اعاظم بلدهٔ گلپایگان و از مستفیدان رئیس العلما آقا حسین خوانساری بود. به فضایل صوری و معنوی آراسته، ذهن دقیقش کشّاف غوامض حقایق و سلیقهٔ مستقیمش در هر فن به استقلال و به استحقاق فایق. تعلیمات شریفه و فوائد ارجمند دارد[۲] و در شعر و انشا افاضت مآب، به‌غایت دقیقه‌سنج و نکته‌یاب بود.

هنگامی که[۳] از اصفهان عزم گلپایگان داشت به منزل والد علامه اعلی‌الله مقامه آمده روزی[۴] مقام نموده وداع فرمود. در آن ایام فقیر را سعادت حضور ایشان حاصل آمد. دیگر چند سال[۵] هم به صفای خاطر در گلپایگان زندگانی نموده در همان بلده به‌جنت جاودان انتقال فرموده.[۱۰]

این چند بیت از نتایج طبع آن فاضل حمیده‌خصال است:

چون صبح در جوانی اگر پیر می‌شدم   مانند آفتاب جهانگیر می‌شدم
زین بیش بود قابل پرواز شهپرم[۶]   هم آشیان اگر به پر تیر می‌شدم

ولـه

اگرچه هست صرّاف عمل بینا به هرنقدی   ز روی لطف می‌گیرد زر سرخ خجالت هم[۷]

---

۱. جامع‌الفواضل.
۲. سلیقهٔ مستقیمش در هر فن استحقاق و استقلال تعلیقات شریفه و فواید ارجمند داشت.
۳. کلمه هنگامکه در نسخه «پ» حذف شده است.
۴. روزی چند مقام نموده.
۵. دیگر هم به صفای خاطر.
۶. قابل پرواز شهرتم.
۷. خجالت را.

و لـه

لبـــــریز زنـــظّارهٔ مـــن گشت دو عـــالم
از بس بـــه تــماشای تـــو بـــالید نگـاهم
جز عکس تـو [بـر لوح][1] دل خـویش نـدیدم
چـــندانکـــه دریـــن آیـنه گـردید نگـاهم

و لـه

شب هجر تو در فانوس تـن چـون شـمع کـافوری
فـــروزان اســتخوانـم شـد زتـاب گـرمی تـبها

السیّد العالم العامل الفاضل[2]

السیّد مرتضی العاملی

از احفاد امجاد سیدالفقها والمحدثین سیدمحمّد مشهور است که صاحب کتاب مدارک شرح شرایع است و آن فـاضل عـالی‌مقام[3] صـبیه‌زادهٔ شـهید ثـانی و زنـده جاودانی الشیخ زین‌الدین علی‌العاملی است قدس‌الله روحه.

بالجمله مولد سیّد مرتضی و والدش[4] در دارالسلطنه اصفهان است.[5]

او اکتساب علوم دینیه و اقتنای معارف یقینیه در آن بلده فیض توأمان نموده از افاضل زمان بود. به علوم عربیّت و فقه و حـدیث کـه مـیراث ایشـان است مـاهر و طبعش به انشای شعر قادر و علم تخلّص آن نقاوهٔ اکابر است.

پیوسته رقم مودّت و اشفاق این سراپا وفـاق را بـر لوح خـاطر عـرفان ذخـایر

---

۱. در نسخه «ت» مصرع به شکل زیر آمده است: «جز عکس تو من پرتو دل خویش ندیدم.»
۲. السیدالعالم العامل زین‌الافاضل.
۳. و آن فاضل صبیه‌زاده.
۴. و پدرش.
۵. در دارالسلطنه اصفهان و اکتساب علوم دینیه.

نگاشتی و هرگز قدم از پرستش و نوازش این خاکسار نکشیدی[1] و دست از تسلیه خاطر بازنداشتی تا آنکه لوای سفر به عالم بقا برافراشت[2] و حسرت بی‌پایان و داغ حرمان بر دل دردمندان گذاشت.[۱۱]

این چند بیت از ایشان است:

اشعار

اوقات صرف دوستی عیب‌جو مکن
بازشت روی آینه را روبرو مکن
پیراهن دریده چو گل زینت تن است
زنهار چاک سینهٔ خود را رفو مکن
گم‌گشتگان به منزل مقصود می‌رسند
از خویش تا برون نروی جستجو مکن

ایضاً

کم نمی‌گردد زدریا هرچه بردارد سحاب
چشم من تا می‌توانی گریه کن دریاست دل

وله

از دل روشن چو صبح آئینه‌ای می‌خواستم
صاف ازگرد کدورت سینه‌ای می‌خواستم

وله

خود را به شمع[3] و هرگل رویی نمی‌زنم   ما بوالهوس چو بلبل و پروانه نیستیم

وله

بخیه‌ای بر خرقهٔ صدچاک هستی می‌زدم   گر دماغ بستن بند قبای می‌داشتم[4]

---

۱. بر نکشیدی.   ۲. تا آنکه لوای علم سفر افراخت.

۳. خود را چو شمع.

۴. بخیه‌ای بر خرقهٔ صد چاک هستی می‌زدیم   گر دماغ بستن بند قبا می‌داشتیم

الفاضل العصر[1] المولی محمّد علی السکاکی الشیرازی رحمة‌الله‌علیه

حاوی بسیاری از فنون علمیّه و متحلّی به اوصاف شریفه و اخلاق فاضله بود. در اواخر، تدریس دارالعلم شیراز به ذمتش موکول و مشربی صافی و آراستگی و آزادی عجیب داشت.

از شاگردان نمایان حضرت علاّمی، مسیح الانام علیه‌الرحمة والرضوان بود و ادراک صحبت[2] بسیاری از علما و موحدان نموده به صیقل هدایت و فیض سعادت زنگار کلفت از آیینه دلها[3] زدوده از سخن دلپذیر و حسن‌تقریرش فیض سحرگاهی هویدا و از ضمیر[4] مهر تنویرش دم جان‌بخش مسیحایی پیدا. تا این نیازمند درگاه[5] اکثر در شیراز بود پیوسته هنگام سحرگاه به فیض بخشی منزل فقیر آمدی و تا ارتفاع نهار به مصاحبت گذرانیدی.

در فرقت او مپرس احوال دلم

تا آنکه ازکمال سعادتی که شامل حال فرخنده مآل آن صاحبدل بلنداقبال بود در استیلای افغان و آشوب شیراز در سال یک‌هزار و یکصد و سی و پنج[6] به دست اشرار قوم بدسگال در مراحل سنّین شربت شهادت چشیده در خانه خویش مدفون گردید. اسکنه‌الله فی جواره.

تخلص آن بلیغ‌الکلام شکیب و خلف محمّد امین سکاکی شیرازی[7] است.[۱۲] اشعار رشیقه[8] از آن جمله این چند بیت است:

---

۱. الفاضل الاوحد محمّدالعلی.

۲. ادراک بسیاری از علماء و موحدان نمود.

۳. زنگار کلفت از آیینهٔ ضمیر زدوده بود.

۴. و از صبح ضمیر.

۵. این نیازمند درگاه الهی در شیراز بود.

۶. در سال هزار.

۷. و خلف محمّدامین سکاکیست شیرازی.

۸. اشعار شیفه دارد؟

پرافشانی چو کاکل سنبل از جیب صبا افتد
بگردانی چو نرگس فتنه در میخانه‌ها افتد
هوای تاج زر گردنکشان را پست می‌سازد
چو روشن گشت شمع بزم در یک شب زپا افتد

ولـه

چو نور و سایه می‌خواهد دلم تا متصل باشد
سر من در کنار او سر او در کنار من

ولـه

گر به فریاد من خسته نه هوش تو رسد
چقدر ناله کشد قد که به گوش تو رسد

ولـه

به ارباب جهان کی می‌رسد فریاد مسکینی
که مانند صدف دارند از دُر گوش سنگینی

ولـه

ز عالم گرچه[1] با صد داغ حسرت رفته‌ام شادم
که چون طاووس کردم ز آشیان پرواز رنگینی

ولـه

دو عالم را جزای قاتل من ده خدای من
که بس باشد همین ذوق شهادت خونبهای من
چو نفی نفی اثبات است از مردن نمی‌ترسم
بقای من چو شمع کشته باشد در فنای من

---

۱. زعالم بسکه با صد داغ.

گـــذشتن از ســـراب دهـــر دامـــن چـیدنی دارد
زآب هـــفت دریـــا تـــر نگـردد پشت پـای مـن
بدن مصر و هوا فرغون و هامان نفس و من موسی
خـیال و وهـم‌ها سـحر و دلیـل مـن عـصای مـن
بـــزرگان را شکـــیب از حـالم آگـاهی نـمی‌باشد
دریـــن کـــهسارها هـرگز نـمی‌پیچد صـدای مـن

المؤید بالفیض الربّانی المیرزا هاشمی الهمدانی علیه‌الرحمة

فاضل [همه‌دان][1] و از فصحای شیرین‌زبان بود، فکرتش صحیح و خدمتش صریح. در علوم عقلی و نقلی بارع و حدّت شعورش سیف قاطع. در هر [فنی[2]] نکته طراز و در سرعت فهم و استحضار ممتاز. مولدش همدان و سالها در اصفهان به جدّ موفور تحصیل علم فرموده به ذروهٔ کمال ارتقا یافت و در علم بقراط زمان شد.

محبّتی خالص و ودادی به افراط به این ذرّهٔ ناقص داشت. بعد از تکمیل و فراغت از تحصیل به همدان رفته به افاده مشغول بود تا در سانحه و قتل‌عام که لشکر روم بر آن مرز بوم استیلا یافته در آخر عام هزار و یکصد و سی و شش به سعادت شهادت فائز گشت. [۱۳]

این چند بیت[3] از اشعار آن غریق رحمت پروردگار است.

اشعار

کی بود کی سبزهٔ خط از عذارش گل کند گـلشن عـاشق تـوازیـها بـهارش گـل کـند

۱. فاضل همه‌دان. در نسخه «ت» فاضل همدان آمده است.
۲. در هر فنی نکته طراز. در نسخهٔ «ت» وقتی است.
۳. این چند اشعار آن غریق رحمت پروردگار است.

ولـه

بی آبله ماند کف پایی که در این راه　　از سـرزنش خـار جـفایت گـله دارد

ولـه

ز آهی[1] می‌کنم چون شمع روشن پیکر خود را
به دست خویش بر سر می‌کنم خاکستر خود را

فرد

خمیازه کشیدیم به جای قدح می
ویران شود آن شهر که میخانه ندارد

فرد

دوری میان ما و تو صورت‌پذیر نیست
نقاش سرو و فاخته همراه می‌کشد

فرد

نیست ظالم را پس از مظلوم چندان فرصتی
شمع با پروانه در یک شب زمحفل می‌رود

ولـه

بر امید آنکه شاید یک دمت بینم به خواب
دوش تنهایی به صد افسانه‌ام در خواب کرد

ولـه

غم دوستان دشمن جان من شد　　خوشا حال او کاشنایی ندارد

فرد

از هلال خم ابروی تو دل رفت زکار
حل شد این عقده و از ناخن تدبیر چکید

---

۱. از آهی می‌کنم.

ذوالمناقب و المفاخر المیرزا باقر طاب مثواه [۱۴]

به قاضی‌زادهٔ عباس‌آباد[۱] معروف و به فضایل ظاهری و باطنی موصوف. مولد و موطنش اصفهان و از اعیان زمان بود. استفادهٔ منقول از حضرت مجتهدالزمان مولانا محمّدباقر خراسانی علیه‌الرحمة و معقول از سیّد الحکما میرقوام[۲] قدس‌الله‌روحه نموده. مصاحبتی دیرینه با والد علاّمه رحمة‌الله[۳] و عطوفتی تمام[۴] به حال راقم این مقاله داشت.

مناسبت[۵] سلیقه‌اش با دقایق صناعت شعر از اکثر افاضل دیگر بیشتر و نی کلکش را در شکرریزی قیمتی اوفی و اوفر بود. در عشر سبعین از مراحل زندگانی این جهان فانی را بدرود نموده به حظایر قدس ارتحال فرمود. این ابیات از مآثر قلم آن سنجیده رقم است.

فردیّات

عینک در انتظار تو با دیده یار شد   چشم سفید گشته به راهت چهار شد

وله

بگذار بود مهر خموشی به دهانم   پیداست چو آیینه زدل راز نهانم
با آنکه میان من و تو موی نگنجد   چون بهله تهیدست از آن موی میانم
آوارگیم منزل و مقصود ندارد   چون تیر هوایی به نظر نیست نشانم

وله

مپسند زدیدار تو محروم بماند   از دیده برآید به صد امید نگاهم
نور نظرم شعله جواله شد از بس   برگرد سرا پای تو گردید نگاهم

---

۱. قاضی‌زادهٔ عباس‌آباد به علم و عمل معروف.
۲. میر قوام‌الدّین.
۳. والد علاّمه علیه‌الرّحمة.
۴. عطوفتی تمام با راقم این کلام داشت.
۵. مناسب سلیقه‌اش.

و لـه

روشـنش مـی‌گردد احـوال دلم‌در پیش یـار
هرکه‌چون پروانه یک‌شب می‌شود مهمان شمع

بیت

نبستم هیچگه از اختلاط دوستان طرفی		به رنگ رشتهٔ گلدسته پامال عـزیزانـم

و لـه

زعکس‌او گـلی هـرلحظه درباغی‌نظر دارم		گل‌افشان شعله‌ای از داغ سودایی به‌سر دارم
به چشم‌کم مبین اشک به خون غلطیدهٔ ما را		که من از نخل‌امید دوعالم[این] ثمر دارم[1]

و لـه

جان در تنم به رقص روانست از نشاط		گویا تـو یـاد ایـن دل مـهجور مـی‌کنی

و لـه

شکست شـیشهٔ یکـدل چـنانست		کـه چـندین کـعبه ویـران کـرده بـاشی
زعشـق آن روز لذّت مـی‌توان بـرد		کـه داغـی را نـمکدان کـرده بـاشی[2]

و لـه

کـورانـه پـی مـصلحت‌انـدیش نـرفتم		ازکـوی تـو هـرگز قـدمی پـیش نـرفتم
دوری نـتوانـد بـه مـیان پـای گـذارد		بی هـمرهی یـاد تـو از خـویش نـرفتم

العارف باللّه المولی حبیب‌اللّه طاب ثراه

ساکن عباس‌آباد اصفهان و در عقلیّات مشهور زمان بود. نتایج افکار حکما را با معارف اصحاب شهود تطبیق نموده و به مشرب و مسلک صوفیه انس و عـادت

---

۱. که من از نخل امید دو عالم این ثمر دارم. در نسخه «ت» این ذکر نشده است.
۲. این بیت را نسخهٔ «پ» ندارد.

گرفته[1]، شورش دماغش را مرضی سوداوی علاوه شده چندی از معاشرت وتدریس بازماند و به معالجت مفیده به حال خود آمده[2] باز به افاده مشغول شد. با فقیر انس تمام داشت. در آن بلده[3] به جوار رحمت الهی رسید.[۱۵] این ابیات از مآثر کلک‌گهر سلک اوست:

فردیات

درآ در بزم رندان تا ببینی عالم دیگر[4] بهشت دیگر و ابلیس دیگر آدمی دیگر

* * *

ما را ز خداوندی لطف تو همین بس کز بندگی همچو منی عار نداری

وله

مسجد خراب کردم و میخانه ساختم تسبیح را گسستم و پیمانه ساختم

وله

به دل زخم نمایان از تو دارم چه منت‌ها که بر جان از تو دارم

الأدیب المتأدب المبادی المولی محمّد هادی[۱۶]

از مشهد مقدس رضوی [و][5] در اصفهان مقام اختیار نموده. روزگاری دراز در آن بلده به صفای وقت به مصاحبت اصدقا و به افادهٔ[6] معارف سپری ساخت و الحق از جملهٔ اعاظم ارباب عمائم[7] بود. خصائل حمیده‌اش به کمال و به غایت خوش صحبت و شیرین مقال و با راقم این مقال سالها انس و اتصال داشت. در سال

۱. عادت و انس گرفته بود.

۲. به معالجات مفیده به حال خود باز آمده.

۳. در همان بلده.

۴. عالمی دیگر.

۵. مشهد مقدس رضوی و در اصفهان. در نسخه «ت» حرف (و) نیامده است.

۶. به مصاحبت اصدقا و افادهٔ معارف سپری ساخت.

۷. اعاظم ارباب عوائم بود.

هزار و یک‌صد و سی و چهار ازین[1] دار بی‌قرار به عالم انوار پیوست. اگرچه طبع به انشاء شعرگاه‌گاه می‌گماشت اما از بدایت حال به این شیوه میل و رغبت نموده و هر ضعفی که در سخن‌سرایی داشت تدارک آن به سخن‌رسی و التذاذ از آن فرموده. [۱۷] این چند بیت از ایشان است:

اشعار

به‌سینه چنگ زدم دل[2] به‌اضطراب آمد به دیر حلقه زدم کعبه در جواب آمد

دیگر

باز [مستم][3] ترانه‌ای دارم غزل عاشقانه‌ای دارم

عشقم آخر خراب خواهد کرد در ره سیل خانه‌ای دارم

وله

نشان مرد ره گم کرده از منزل چه می‌پرسی

حدیث کشتی طوفانی از ساحل چه می‌پرسی[4]

وله

در ترقّی سفله را جز خودنمایی کار نیست

ابر بر دریا کند عرض تجمل در هوا

وله

منت تردستی احسان کم از سیلاب نیست

از خرابی نیست بهتر هیچ تعمیری مرا[5]

---

۱. از این جهان بی‌قرار. ۲. دل در اضطراب.

۳. باز مستم. در نسخهٔ «ت» باز رستم آمده است.

۴. بعد از این بیت بیتی در نسخهٔ «پ» ذکر شده است که مصرع اوّلش خوانا نیست:

۵. این بیت را نسخهٔ «پ» ندارد.

السیدالالمعی سیّد قاسم البروجردی

از سادات عالی درجات[۱] بروجرد است که بلده‌ای است دلگشا قریب نهاوند. فقیر در بلده به خرم‌آباد[۲] لرستان بود که آن سیّد سعادت بهر از شهر خود که مسافت بیست فرسنگ است به خرم‌آباد رسیده از صحبت او مسرّت تمام حاصل شده و با آنکه بیست و دو سال از عمر او گذشته بود از موطن خود به جایی سفر نکرده، او را از افاضل دریافت. تحصیل نزد[۳] فضایل مآب حاجی عبدالغفور بروجردی نموده و حال آنکه او را فقیر[۴] دیده و به رتبه او واقف گردیده، سیّد مذکور را فایق بر استاد یافت. ذلك فضل‌الله یؤتیه من یشاء. بی‌تکلّف جوانی بود از نوادر جهان به آن[۵] لیاقت و استعداد و استقامت سلیقه وجودت ذهن و سرعت فهم و حدّت شعور و استحضار به علوم[۶] متداوله که دیده بود کمتر اتفاق افتد. مدت سه چهار ماه پیوسته حاضر و معاشر بود و به شعر و معمّا[۷] چنان آشنا که به اندک تأمّل گفتی و پسندیده گفتی. باز به وطن خود عود نموده، ده دوازده سال قبل از وقت تحریر شنیده شد که به جنّت جاودان انتقال نموده.[۱۸]

این ابیات از او به یاد است.

اشعار[۸]

ای زتو هر لحظه [سودایی][۹] دل شوریده را

در تماشای تو هر ساعت فروغی دیده را

---

۱. عالی‌مقدار. ۲. بلدهٔ خرم‌آباد.

۳. او را از افاضل تحصیل نزد فضایل مآب. این قسمت در نسخهٔ «پ» مغلوط است.

۴. حال آنکه فقیر او را و به رتبه او واقف گردیده.

۵. از نوادر جهان لیاقت و استعداد و استقامت. ۶. استحضار علم متداوله.

۷. به شعر و معمّا چنان که به اندک. ۸. ابیات.

۹. سودایی سر شوریده را. در نسخه «ت» سودای آمده است.

قدر ما را گر نمی‌دانید یاران دور نیست
فهم هر کس درنیابد نکتهٔ سنجیده را

ولـه

نم فیض تو ساقی حل نماید مشکل ما را
به یک پیمانه می دریای آتش کن دل ما را

ولـه

به زخم کاریم چون رنجه گردان دست و خنجر را
عبیرافشان نمود از شوخی آن زلف معنبر را

القاضی الفاضل مجدالدّین الدزفولی

دزفول بلده‌ای است از توابع شوشتر. قاضی مجدالدّین مذکور[1] از بدایت تحصیل مطالب علمیّه را نزد علماء شوشتر[2] طی نموده، فقه و حدیث را از سیّد نعمت‌الله جزایری علیه‌الرحمة استفاده نموده به مرتبهٔ کمال رسید و مکرر به اصفهان آمده در صحبت علما و ارباب هنر به‌سر برده درجهٔ بلند یافت. بسی نیکوخصال و ستوده‌افعال و لطیف طبع[3] بود. در انشا به غایت ماهر و در شعر نیز سلیقهٔ درست داشت، اگرچه کم می‌گفت لیکن آنچه می‌گفت خالی از لطفی نبود. مدتها به این فقیر انیس و جلیس[4] بود و در بعض اسفار رفاقت نموده. چند سال پیش[5] از تحریر، وفاتش مسموع شد. اسکنه‌الله فی جواره مع‌الصدیقین.[۱۹]

این چند بیت از واردات اوست.

---

۱. قاضی مجدالدین مذکور قاضی آنجا بود.

۲. مطالب علمی را نزد علمای حویزه و شوشتر طی نموده.

۳. لطیف‌الطبع بود.

۴. مدتها به این فقیر جلیس و انیس و در بعضی اسفار.

۵. چند سال قبل از تحریر.

اشعار

درهم شکست رتبهٔ ما را کمال ما
بر ما و بال گشت چو طاوس بال ما

وله

به فکر پرده‌پوشی نیستم چاک گریبان را
نمک پاشم چرا از بخیه این زخم نمایان را

وله

گرچه فرش خانهٔ زاهد به ظاهر بوریاست
نیست فارغ باطنش از خارخار سوزنی



تکیه بر دوستی اهل جهان نتوان کرد تا چو پشتی‌نکنی پر شکم[ایشان[1]] را

العالم المتبحر القاضی نظام‌الدین الخوانساری

در اصفهان تحصیل علوم نموده[2] به موطن[3] خود بازگشت. والی لرستان فعلی به کمالات او اطّلاع یافته بنابر التماس و اشتیاق او به خرم‌آباد که دارالامارهٔ آن ملک است توجه نموده شغل قضا و مرافعات آن دیار به خدمتش مرجوع شد.

به فضیلت و جودت طبیعت اتّصاف داشت و در حسن [صوت[4]] و مهارت به موسیقی[5] از نوادر عهد بود. چون راقم این رقوم وارد آن مرز بوم گردید از حوادث و تقلّبات روزگار به غایت افسرده‌دل و شوریده دماغ، قاضی فرخنده خصال به

---

۱. شکم ایشان را. در نسخه «ت» شکم انسان آمده است. ۲. علوم نمود.
۳. از وطن. ۴. حسن صوت در نسخه «ت» حسن صورت آمده است.
۵. موسیقی و حساب نوادر عهد بود.

دل‌آسایی میان بربست و راضی به قصور نگشته هر روز حاضر شدی و اصول کافی و حاشیه قدیم را شروع[۱] به قرائت نمود. تا پایان ایام اقامت[۲] با فقیر آن مذاکره در میان بود.
الحال[۳] از حیات و ممات او اطّلاع نیست.[۴] فکرش به شعر آشنا و به معمّا رسا.[۵] [۲۰] و این ابیات زاده طبع اوست.

نظم

به عشق آشنا پرور هوس بیگانه می‌آید
برو ای آرزو از دل که صاحبخانه می‌آید

وله

عنان گسستگی موج در کنار من است
تو را گمان که به دست من اختیار من است

وله

تا دم حشر چو خورشید فروزان داغ است
دل گرمی که از آن آتش سوزان داغ است

وله

چه حاصل چون به ملک مصر قدردان باشد
گرفتم اینکه صد یوسف تورا در کاروان باشد

المولی صدرالدین الجیلانی

از بلدهٔ رشت است که تختگاه سلاطین اسحاقیهٔ گیلان بود. سالها در [مدارس][۶]

---

۱. حاشیهٔ قدیم را به قرائت نموده. ۲. تا پایان اقامت فقیر آن مذاکره.
۳. کلمه الحال را ندارد. ۴. عبارت اطّلاع نیست محذوف است.
۵. فکرش در شعر آشنا و در معمّا رسا.
۶. سالها در مدارس دارالسلطنه. در نسخه «ت» کلمهٔ مدارس ذکر نشده است.

دارالسلطنه اصفهان به اکتساب علوم مشغول[۱] و حاوی فروع و اصول گشته، معاودت به گیلان نمود. سودایی عالی به غایت تمکین در مزاجش بود و راقم حروف در سنهٔ تسع و ثلثین و مأة بعد الف که به گیلان رفت[۲] عزم خراسان داشت. نوبت دیگر در بلدهٔ رشت با مولانا ملاقات نموده، عمرش به هشتاد رسیده شیخ‌الاسلامی آن بلده به وی تعلّق داشت و در خلال فراغ از مشاغل به انتظام نظم همت می‌گماشت و اشعار خود را نزد این خاکسار آورده می‌خواند و بر[۳] اصلاح آن می‌کوشید بینا تخلّص اوست.[۲۱]

این چند بیت که به خاطر مانده ثبت نموده.

نظم[۴]

وعدهٔ وصل سحر را از تو باور داشتم

چشم بر راه تماشایت چو اختر داشتم

وله

قطع پیوند ز زلف تو محال است [محال][۵]

عمرها شد که به این سلسله محرم شده‌ام

وله

چراغ مهراو در سینه‌ها مردن نمی‌داند　　گل داغ جنون عشق پژمردن نمی‌داند

رباعی

ای مرد رهی جز ره بیچون نروی　　از جاده حق به مکر و افسون نروی

زنهار که همچو دانه‌های تسبیح　　از حلقهٔ ذکر دوست بیرون نروی

* * *

---

۱. مشغول بود.　۲. به گیلان رفته.　۳. در اصلاح آن.

۴. ابیات.　۵. محال است محال. در نسخهٔ «ت» محال است مرا ذکر شده است.

فرقه ثانیه

در ذکر شعرای معاصر[1]

وحیدالزمان میرزا [محمّد] طاهر[2] علیه‌الرحمة

یگانهٔ روزگار و از غایت اشتهار بی‌نیاز از تعریف است. موطن و مولدش[3] دارالسلطنه قزوین. در بدایت حال تحصیل مقدّمات علمیه نموده، به فن سیاق و ممارست مهام دفتری و دیوانی [رغبت[4]] نموده، سرآمد ارباب علم استیفا شد و در مهارت و اقتدار به انشا و حسن تحریر بی‌نظیر آفاق گشت.

صفای خطش رونق‌شکن بنفشه‌زار بناگوش دلبران و طوطی کلک شکرشکنش زنگ‌زدای آینهٔ خاطر دانشوران. زلال طبعش رشک‌افزای کوثر و نسیم و رای عقده‌گشایش شکنج غنچه دلها را فردوس نسیم.

در شعر، طرز تازه که مختار بعض متأخرین است رواج یافته و رونق بخشیدهٔ او است، در اقسام نظم داد سخنوری داده و دیوانی که از شصت هزار بیت زیاده باشد

---

۱. در ذکر السایر للشعراء معاصر.

۲. وحید الزمان میرزا محمّد طاهر وحید. در نسخه «ت» کلمه محمّد نیامده است.

۳. مواطن ابا و مولدش.

۴. مهام دفتری و دیوانی رغبت نموده. در نسخه «ت» ترغیب آمده است.

به یادگار گذارده. تاریخی که در ضبط احوال وقایع صفویّه نوشته بر حسن تقریرش گواه و فصول منشآت بلیغه‌اش ثبت دفاتر و نیز دائرالسنه[۱] و افواه است.

در بدایت اشتغال به امور دنیوی به دستور اعظم[۲] میرزا تقی پیوستهٔ دخیل بعض مهمّات او[۳] شد و به قدرشناسی او رتبه‌اش بلندی گرفت[۴] و بعد از رحلت آن وزیر روشن‌ضمیر به اعتمادالدوله خلیفه سلطان توسّل نمود. از غایت ظهور کمالات و مهارت در مهمّات منظور نظر عاطفت پادشاه عالی[۵] جاه عباس ثانی گشته به منصب واقعه‌نویسی مرتبه تقرّب و اختصاص یافت. در زمان سلطان سلیمان صفوی بر حسب استقلال به وزارت اعظم رسیده به آن شغل خطیر اشتغال داشت، تا آنکه پس از انقضای چند سال از سلطنت شاه‌سلطان حسین خود از منصب مذکور مستعفی شده دست از مهامّ دنیوی کشید.

در مدّت العمر، با این همه مشاغل پیوسته از اکابر افاضل اقتنای[۶] معالم و معارف نموده فواصل اوقات را صرف استفاده و افاده[۷] استکمال فضایل می‌ساخت و انصاف آن است که در زمن دولت صفویه من جمیع‌الوجوه به استعداد وکمالات او کسی پا[۸] به میان مهام دنیوی نگذاشته و به ملازمت ملوک سر فرو نیاورده، اگر مذلّت چاکری و لوث دنیاداری تشریف لیاقت وکمال[۹] او را شوخگن و آلوده نمی‌ساخت[۱۰] هرآینه در سلک افاضل نامدار منسلک و در ذیل آن والاگهران عالی‌مقدار در شمار آمدی.

فقیر آن دبیر دانشور را چهار پنج نوبت بعد از استعفا از وزارت[۱۱] در منزل والد مرحوم دیده‌ام، عمرش قریب به صد سال رسیده بود که رحلت نمود. [۲۲]

---

۱. ثبت دفاتر و دائر برالسنه افواه است.
۲. به دستور میرزا تقی.
۳. پیوسته دخیل بعض مهمّات شد.
۴. رتبه‌اش بلندی گرفته.
۵. منظور نظر عاطفت پادشاه والاجاه.
۶. از صحبت اکابر و افاضل اقتضاء معالم و معارف.
۷. افاده و استفاده.
۸. کمالات او کسی پای در میان.
۹. کمال و لیاقت.
۱۰. نمی‌ساختی.
۱۱. استعفاء وزارت.

این ابیات[1] از افکار آن سخن‌گزار حالیا به قلم آمده[2].

نظم

هـر جـا دلیست در پـی چشـم سیاه تست
عـالم تـمـام زیـر نگـین نگـاه تست
یا رب چه آفتی تـو کـه مـجنون بـه روز وصـل
رویش به‌سوی[3] لیلی و چشمش بـه راه تست

ایضاً[4]

چو لاله خامم و در خون برشته‌اند مرا — حدیث زشتم و نیکو نوشته‌اند مرا
چـو لاله روزن گـلخن بـود گـریبانم — از این چه سود که در باغ کِشته‌اند مرا

و لـه

تا نخوانی از درون حالِ درون تنگ را — شرم مـی‌گردانـد اوراق کـتاب رنگ را

و لـه

عـاشق بـه درد چـاره کـند بـاز درد را — شویم به اشک چشم خود از چهره گَرد را

و لـه

از هم چو باز شد مژه‌ام خون دیده ریخت — گفتی مگر که بخیهٔ زخمم ز هم‌گسیخت

و لـه

ما طائران شوقیم آرام نـیست جـان را — بـر بـال خـود نـهادیم بـنیاد آشـیان را

و لـه

زیاران کینه[5] هرگز در دل‌یاران نمی‌ماند — به روی آب جای قطرهٔ باران نمی‌ماند

و لـه

چنان کز سنگ وآهن آتش سوزان شود پیدا — دو عالم را اگر بر هم زنی جانان شود پیدا

---

۱. اشعار. ۲. می‌آید. ۳. رویش به روی لیلی.

۴. بیت زیر را نسخهٔ «ت» ندارد.

باور مکن وحید ملولی از طـلب شـود — پایش زکار مانده ولی سر به راه تست

۵. زیاران گفته.

ولـه

ره مـده در خـط مشکین شانهٔ شمشاد را
نیست‌حاجت حکّ و اصلاحی خط استاد را
چـرخ را آرامگـاه عـافیت پـنداشتم
آشـیان کـردم تـصوّر خـانهٔ صیّاد را

ولـه

الهـی جلوه ده در دیـده‌اش حـیرانـی مـا را
بـه گـوشش آشـنا کـن نـالهٔ پـنهانی مـا را
زبی‌قدری به وصـل او گـرم لایـق نـمی‌دانـی
بـه خـاک آسـتانش روی ده پـیشانی مـا را

ولـه

[اگر[1]] نـالم ز زخـم خـار در پـا رفـته نـامردم
ولی در زیر پای من شکست این می‌کند دردم

ولـه

چه‌غم گر تلخ شد چون زهر بر لب جان شیرینم
ولیکن چـون بـه کـام دشـمنانم مـی‌کشد ایـنم

ایضاً

افسوس می‌خورم زغم روزگار خویش	بر آسیای دست نهادم مـدار خـویش

ولـه

خوردند باز با چشم از رشک مردمانم	با آنکه توتیا کـرد درد تـو استخوانم

ولـه

هرچند که خود گم شـده‌ام راه نـمایم	در قـافلهٔ عشـق تـو آوازِ درایـم

---

۱. اگر. در نسخه «ت» گر آمده است.

ایضاً

نمی‌دانم چرا آهو نگاه من رمید از من
چو من هرگز نبودم درمیان یا رب چه دید از من
نه شمعم هر زمان کردی غلط پروانه در محفل
که سرافکنده بودم پیش و آتش می‌چکید از من
خوشا حال جوانمردی که گیرد دامن صحرا
به آب زندگی چون خضر شوید دست از دنیا
زبان از دل در اقلیم سخن طرفی نمی‌بندد
نگردد پخته ماهی هرگز از جوشیدن دریا

وله

در روز عید وصلش من هم برای زینت　　پوشیده‌ام به صد رنگ حال خراب خود را

وله

چون شاخ که از میوهٔ بسیار شود خم　　از بار هنر بر دل خود نیز گرانم

وله

به همواری توان خاموش کردن هرزه‌گویان را
صدا گردد بیابان مرگ از همواری صحرا

فرد

نیست جان پاک را بعد از فنای تن زوال　　از شکست کوزه در دریا چه‌نقصان آب را

وله

مرا غیر از ندامت از عبادت بهره‌ای نبود　　ز خائیدن کنم مسواک انگشت ندامت را

وله

ای راز دل چه آمده‌ای بر سر زبان　　بیرون نمی‌رود ره ازین کوچه بازگرد

ایضاً

به قدر شق قلم گر زهم جدا مانیم　　به دست غیر فتد راه یک کتاب سخن

ولـه

همچو نرگس به‌چمن زآمدن‌فصل بهار چشم وامی‌شود از مقدم مهمان ما را

ولـه

مانندشان موم که ریزند شمع[۱] ازو شد خانها خراب که سروت نهال شد

ولـه

ز بـار مـنّت احـسـان دریـا ابـر نـیسانی

کند افغان چو مجروحی‌که زخمش آب بردارد

میرزا داوود

از اکابر سادات عالی درجات خلف میرزا عبدالله مستوفی موقوفات است. به جلالت شأن معروف و به اقتنای فضایل وکمالات موصوف. به منصب رفیع[۲] تولیت روضهٔ رضویه علی مشرفها افضل الصلوة والتحیة و به مصاهرت[۳] دودمان صفویه مشرف و ممتازگردیده بر جلالت شأن و عظمت وقار آن عالی‌مقدار افزود.[۴] در شاعری دستگاهی وسیع و رتبه‌ای منیع داشت. از هر نوع اشعار بسیار دارد و با این خاکسار مصادقت و مودّت صمیمی می‌ورزید و در سنهٔ ثلث[۵] و ثلثین و مأة بعد الف در اصفهان به جنت جاودان خرامید.[۲۳]

نظم[۶]

روشـنی از خـویش مـی‌باشد دل پـرنور را

شعله شمع از رگ[۷] سنگ است کوه طور را

۱. مانندشان موم که ریزند شهد ازو.
۲. به منصب تولیت روضهٔ رضویّه.
۳. و به مصاهرت.
۴. افزوده.
۵. در سنهٔ ثلاث.
۶. ابیات
۷. دل‌سنگ.

و له

خاکساریهای ما را طرفه اوجی داد عشق
آسمان ماند به زیر افتد اگر دیوار ما

و له

جام گل کاسه دریوزهٔ بلبل گردد به چمن آرد اگر باد صبا بوی تو را

و له

به جزء لایتجزی کند حکیم اقرار ببیند ار متکلم دهان تنگ تو را

و له

دل مفتون دنیا هرگز آسایش نمی‌داند ز مخمل هرکجا زردار شد بی‌خواب می‌گردد

و له

قرض از مرتبهٔ مردمی انداخت مرا بسکه این بارگران بود سبک ساخت مرا

و له

اگر صاحب‌سخن کامل شود خاموش می‌گردد
گره چون از زبان غنچه وا شد گوش می‌گردد

و له

زخط پنداشتم حسنت زاوّل بیش می‌گردد
چه دانستم که این جن‌وار آخر نیش می‌گردد

میرزا مهدی مستوفی [خلف[1]] موقوفات
میرزا محمّد شفیع حسینی علیه‌الرحمة

به کمالات صوری آراسته و به فضایل اخلاق موصوف بود. اگرچه گاهی[2] رغبت به گفتن شعر می‌نمود لیکن سنجیده می‌گفت و بسیار سخن‌رس بود. با راقم حروف

---

۱. در نسخه «ت» کلمه خلف ذکر نشده است.
۲. اگرچه رغبت.

ربط[1] تمام داشت.

در سال یک هزار و یک‌صد و بیست و نه در اصفهان به روضهٔ رضوان انتقال نمود. [۲۴]

این چند بیت از آن مرحوم [به خاطر[2]] بود.

فردیات

یک کس خبر از جلوهٔ جانانه ندارد کونین از آن پر شد و او خانه ندارد
عشق تو چه داندکه دل ما[3]به چه حال است آتش خبر از سوزش پروانه ندارد
غم را چه غم‌است اینکه خراب‌است‌دل ما سیلاب بسهاری غم ویرانه ندارد

رباعی

ای در سر شوریدهٔ من شور از تو وی چشم جهان‌بین مرا نور از تو
مانند چراغ صبح ای جان جهان نزدیک به‌مردن شده‌ام‌دور از تو

میرزا محمّد امین ازل

برادر مرحوم میرزا مهدی است اگرچه در سال[4]کهین برادر بود لیکن در فضایل حظش اوفر و بر اکثر مستعدان و اخیار روزگار تفوّق داشت.

جودت طبع و استقامت سلیقه‌اش به کمال و در شاعری قدوهٔ امثال بود. از فرط علو[5] همّت و تقوی هرگز به مشاغل دنیا آلوده نشد و با وصف تجملات سلسلهٔ عالی‌شأن خود دامن از معاشرت و مشاکلت آنهاکشیده به وضع گوشه‌نشینان معاش می‌نمود و در الفت و وداد با این داعی اهل سداد به پایهٔ اتّحاد رسیده بود تا در سال هزار و یکصد و سی و پنج به ملأ اعلی اتّصال جست. اعلی‌الله‌مقامه. این درر غرر از

۱. با راقم حروف ربطی تمام داشت.
۲. این بیت از آن مرحوم به خاطر بود. در نسخهٔ «ث» کلمه به خاطر ذکر نشده است.
۳. دل من. ۴. اگرچه کهین برادر بود. ۵. از فرط علوی همت.

اشعار آن والاگهر است.[۲۵]

نظم

شنیدم از زبان شمع و روشن گشت بر من هم
که یک شب اختلاط خلق جان بگدازد و تن هم

وله

از هجر در دلی که غم جاودان نشست
یکدم برای خاطر ما می‌توان نشست
چون تیر پا به وادی بیچارگی[۱] [گذار]
درخانه تا به‌چند توان‌چون‌کمان‌نشست

وله

غمش با هر که می‌گویم زدل بیگانه می‌گردد
سر مهر از می پر زور این پیمانه می‌گردد
ازل الفت به دنیا از برای آخرت دارم
که مفلس زآرزوی گنج در ویرانه می‌گردد

ایضاً[۲]

آنچه دل در خم آن زلف گره گیر کشید
نتوان گفت که دیوانهٔ زنجیر کشید
گر خرابم کنی ای عشق چنان کن باری
که نباید دگرم منّت تعمیر کشید
دل اسیر نگهش از عدم آمد به وجود
چون شکاری که‌مصوّر به سر تیر کشید
شب که در بزم حدیث رخ گلرنگ تو بود
می‌توانست گلاب از گل تصویر کشید
دل زچنگ مژه آن خال سیه‌فام گرفت
دانه را مور به زور از دهن شیر کشید
بود معلوم زآغاز که بی‌درمان است
درد ما کی زدوا منّت تأثیر کشید

---

۱. چون تیرپا به وادی آوارگی گذار. در نسخه «ت» گذارد ذکر شده است.

۲. بیت زیر را نسخه «ت» ندارد.

چنان بیزارم از زهد ریایی کرد مخموری
که گر تسبیح سازید از گلم پیمانه می‌گردد

سر خط بندگیم داد چو مجنونم کرد / باز در گوش مرا حلقهٔ زنجیر کشید
هر نشاطی که دل از عشق جوانان اندوخت / انتقامش همه از من فلک پیر کشید
پیش تشریف رسای کرم دوست ازل / خجلت از کوتهی قامت تقصیر کشید

میرزا ابراهیم

برادر میرزا نجف‌خان صدرا از احفاد فاضل مشهور میرزا ابراهیم همدانی که علاّمه زمان بود و از غایت شهرت بی‌نیاز از ذکر اوصاف است.[۱] مجملاً[۲] میرزا ابراهیم ثانی تحصیل معالم [و] معارف[۳] به قدر فرصت و استعداد نموده، تولیت مزار امامزاده سهل‌بن علی و ریاست آن بلده که از[۴] لواحق همدان است به او مفوض بود. طبع موزون داشت. ایشان را در خدمت والد مرحوم دیده‌ام و در همان مجلس شعری چند از خود خواند.[۲۶] این چند بیت از آن به یاد است:

نظم

چه گزند است[۵] ز دلسردی افلاک مرا / نگه گرم تو برداشته از خاک مرا

وله

در آتشی که بی‌تو دل داغدار سوخت / می‌سوخت آن چنان‌که دل روزگار سوخت
هریک در آتشی من و پروانه سوختیم / او را وصال شمع و مرا هجر یار سوخت

میرزا اشرف خلف مرحوم میرزا عبدالحسیب صبیه‌زادهٔ سیّد الحکما امیرمحمّد باقر الداماد الحسینی قدس‌الله روحه

به علو حسب و نسب معروف و به فضایل [نفسانیّه[۶]] موصوف بود. روزگاری

---

۱. بی‌نیاز از اوصافست.
۲. مجملاً آنکه میرزا ابراهیم.
۳. بی‌نیاز از اوصافست.
۴. ریاست آن بلده که لواحق همدان است.
۵. چه گزندست به دل سردی.
۶. به فضایل نفسانیّه. در نسخه «ت» نفائس ذکر شده است.

به عزّت و احتشام در اصفهان گذرانید. در سنهٔ[1] ثلث و ثلثین و مأة بعد الالف به روضات جنان انتقال نمود.

او رفت و خوشدلی ز جهان خراب رفت

الطاف و اشفاق آن سیّد عالی‌مقدار[2] با این خاکسار نهایتی نبود. اللّهم احشره مع الائمة الطّاهرین. به حکم وراثت در مراتب علمی[3] افادت پناه و معارف ذوقی آگاه بود و در سخن فهمی صاحب دستگاه. گاهی التفات به گفتن شعر می‌فرمود. اشعار سنجیده دارد و از آن جمله این چند بیت است که زیب [این[4]] مجموعه نمود.[۲۷]

رباعی

آن ماه دو هفته دلبر جانی من — آن یار عزیز یوسف ثانی من
یک روز نکرد فکر شبهای غمم — یک بار نگفت پیر کنعانی من

فرد

مرگی‌است‌زندگانی درزیر بار منت — کو همّتی که از خضر آب بقا نخواهد

و له

سوختن سهل است ازین داغم که در روز جزا
بر ستم‌های تو مهر داغ محضر می‌شود

و له

پروانه‌وار می‌زنم آتش به جان ز رشک — چون شمع هر که سوختن آغاز می‌کند

و له

چون شمع صبحدم نفسی مانده از حیات — وقت است اگر عیادت رنجور می‌کنی

و له

نیست مشکل گذر از وادی پرخار جهان — گر زخود قطع تعلق کنی آسان گذری

---

۱. به تاریخ سنهٔ. ۲. آن سید عالی‌مقدار را به این خاکسار.
۳. به حکم وراثت در مراتب اعلی.
۴. که زیب این مجموعه نمود. در نسخه «ت» این ذکر نشده است.

میرزا غیاث الدین احمد

برادرزادهٔ میرزا اشرف مرحوم و خلف مرحمت و غفران پناه میرزا صدرالدین محمّدبن میرزا عبدالحسیب است. تحصیل علوم نموده در تقوا و حسن‌اخلاق یگانهٔ آفاق بود.

به موزونی طبع از بدایات عمر به شعر و شاعری رغبت نموده خیال تخلص ایشان‌است. هفت‌بندی[1] در منقبت انشا نموده بود که در مقام خود به غایت[2] شایسته می‌نمود و به نظر خدام ظهیرالانام تفرشی علیه‌الرحمة رسانیده، صفحه‌ای در تعریف آن به قلم جزالت رقم نگاشته،[3] در غزل و رباعی هم به موافقت[4] فقیر دری می سفت.

یک سال بعد از آنکه عمّ بزرگوارش جهان بی‌وفا را بدرود گفت این سیّد والا تبار هم دیدار گرامی در احتجاب نهفت. علیه‌الرحمة والغفران. این چند بیت از آن نازکخیال است: [۲۸]

نظم

هر که زیبای جهان است ز زیبایی‌تست   حسن هرجا که رود صید تماشایی‌تست

وله

آن گل رعنابه [طفلی[5]] صد چمن‌نیرنگ داشت
غنچهٔ امید ما نشکفته چندین رنگ داشت

وله

چون موی میانت خبر از هیچ ندارم   آورده عبث تهمت هستی به میانم

وله

شمع می‌داند به شبها محنت پروانه را   قدر عاشق راکسی داندکه داغش‌بر دل‌است

وله

احوال سال پیران پرسیدنی ندارد   راهی که می‌شود کم پیموده گو نباشد

---

۱. هفت‌بند در منقبت.   ۲. که در مقام خود شایسته می‌نمود.

۳. در تعریف آن به قلم رقم نگاشته.

۴. در غزل و رباعی هم گاهی به موافقت.

۵. آن گل رعنا به طفلی. در نسخهٔ «ت» لطفی ذکر شده است.

میرزا ابوالحسن

از سادات شیراز و با نواسنجان دمساز بود. در اوقات اقامت فقیر به شیراز پیوسته معاشر و انیس [بود[۱]]. سالها شد که ازین کهنه‌سرا به عالم بقا منزل‌گزید.[۲۹] این چند بیت از او بیاداند.[۲]

نظم

باز چشم ناتوانی برده از هوشم به زور
کرده است آیینه رخساری نمدپوشم به زور
در لباس زندگی راحت نمی‌دانم که چیست
این قبای تنگ را عمری است می‌پوشم به زور

وله

به غیر از اینکه صداع خمار هجر کشیدم
دگر زمستی صهبای عشق کهنه چه دیدم
گناه چرخ نبود اینکه سرفراز نگشتم
به‌قدر همتم این خانه پست[۳] بود خمیدم

وله

بستهٔ دام توام در کوی دلدار دگر   با قفس رفتم ازین گلشن به گلزار دگر

وله

می‌کشم از خود تمنا انتقام‌خویشتن   کرده‌ام وقف گریبان [دست[۴]]دامنگیر را

میرزا معزّ فطرت‌مشهدی

سیّد والانژاد و به فطرت اصلی از اهل استعداد بود.[۵] اکتساب متداولات نموده.

---

۱. پیوسته معاشر و انیس بود. در نسخه «ت» بود ذکر نشده است.
۲. این چند بیت ازو به یاد مانده.
۳. این خانه تنگ بود.
۴. دست دامنگیر. در نسخهٔ «ت» به‌جای دست، است ذکر شده است.
۵. به فطرت اصلی اهل استعداد اکتساب.

در شاعری طبعش مستقیم و فکرش لطیف افتاده، ابیات زیبا دارد و در عهد دولت اورنگ زیب به هند افتاد، مخاطب به موسوی‌خان شد و در شعر از فطرت به موسوی تغییر نموده و با حصول توفیق[1] عود به موطن که مشتاق آن بود رفیقش نگشته ازین سرای غربت درکهولت رحلت کرده به رحمت حق پیوست. فقیر اشعارش را دیده.[۳۰]

این چند بیت از آن جمله است:

نظم

به شوخی بس‌که الفت داده‌ای آن چشم جادو را
کند مشّاطه میل سرمه‌اش مژگان آهو را

برو گردیده[2] از شادی نگردد مانع اشکم
نسازد جنبش گهواره ساکن طفل بد خو را

وله

سدّ راه معصیتها شد پریشانی مرا داشت عریانی نگه ز آلوده دامانی مرا

وله

کشیدم محنت از جانان[3] و دیدم سرگرانی‌هم
وفا نگذاشت کز کویش[4] برانم ناتوانی هم

نگاه حسرتی[5] امشب به مژگان آشنا کردم
به رنگ خامهٔ نقاش رنگین گریه‌ها کردم

* * *

از بس شمردن غم دیدار کار ماست هر روز در فراق تو روزشمار ماست

---

۱. و با حصول بسی توفیق.

۲. به ره گردیده. در هردو ضبط معنی مصرع اوّل مختل است.

۳. کشیدم محنت هجران. ۴. وفا نگذاشت از کوی تو رفتن ناتوانی هم.

۵. نگاه حیرتی.

ملاّ حاجی محمّد گیلانی[۱]

به اکتساب علوم به اصفهان آمد.[۲] در سلک مستفیدان مجتهد عالیشان مولانای محمّدباقر خراسانی علیه‌الرحمة منسلک[۳] و به کمال مردمی و فضایل حمیده آراسته از اخیار روزگار و در شاعری [مسلّم[۴]] اقران و مشکل‌پسندان هر دیار بود.

مرحوم میرزا صائبا می‌گفته: اگرچه شعر کم دارد اما آنچه دارد منتخب است.

با والد علاّمه علیه‌الرحمة مصاحبتی دیرینه داشت و اکثر در منزل ایشان می‌بود. فقیر ادراک صحبت او در بدایات عمر بسیار نموده. در هفتاد سالگی از جهان گذران به عالم جاودان انتقال نمود.[۴۱] از اشعار اوست:

نظم[۵]

دل روشن به تقریب هوس عشق آشنا گردد
اگر خواهد که آب آتش شود اول هوا گردد

چنین‌کز خواهش پیکان تیر اوست جانم‌را[۶]
پس از مردن‌غبارم سنگ و سنگ آهن‌ربا گردد

طمع خواری قناعت سربلندی بار می‌آرد
به سر گل تا توان بودن چرا کس خارپا گردد

و له

از گداز شمع باشد شعله‌را پایندگی
می‌کند از پهلوی مظلوم ظالم زندگی

نی[۷] به کار خویش آیم نی به کار دیگری
چون چراغ روز می‌سوزد مرا این زندگی

---

۱. ملاّ محمّد حاجی گیلانی.
۲. به اکتساب علوم در اصفهان آمده.
۳. مسلک گردیده.
۴. در شاعری مسلّم اقران. در نسخه «ت» کلمهٔ مسلّم ذکر نشده است.
۵. شعر.
۶. پیکان تیر اوست در جانم غبارم سنگ و آهن را رها گردد
۷. نه به کار خویش می‌آیم نه به کار دیگری.

ما و قمری خانه‌زاد سرو دلجوی توایم
مدّتی شد در گلو داریم طوق بندگی

و له

بر تربت شهید تو ای گلعذار نیست
شمعی که رشته‌اش رگ ابر بهار نیست

و له

چون شمع عمر ما همه در تاب و تب گذشت
دستی به زیر سر ننهادیم و شب گذشت
من بعد [چهره][1] با سگ کوی تو می‌شوم
کارم دگر زشرم و حیا و ادب گذشت

و له

با همه سنجیدگی بی‌قدر و مقداریم ما
چون ترازوی دیار قحط بیکاریم ما

و له

رفت همچون تیر و از پی رفت عقل و هوش ما
خشک و خالی چون کمان حلقه ماند آغوش ما

و له

گوشه‌ای بنشین و ترک عالم اسباب کن
زیر سر بگذار دستار و فراغت خواب کن

و له

پاس دلهای خراب و چشم اشک آلوده دار
گنج در ویرانه‌ها می‌باشد وگوهر در آب

۱. من بعد چهره با سگ کوی تو می‌شوم. در نسخه «ت» چیره ذکر شده است.

ایضاً

افسوس که مانند حنای کف رنگین
آگاه نشد کس زبهار و ز خزانم

در خانهٔ خود چون قلم از دست تو امشب
من یاد ندارم که چه آمد به زبانم

وله

صبحدم در پای خم آمد مرا مینا به سنگ
در چنین روزی نیاید هیچ‌کس را پا به سنگ

وله

اهل دل کی زپی سلطنت و جاه رود
کیست کز تخت فرود آید و در چاه رود

بس که هر عضو[1] شد از عضو دگر شیرین‌تر
بخیه چون مور به زخم ستمت راه رود

مرحوم میرنجات

اسم شریفش [میر عبدالعال[2]] و از سادات کهکیلویه فارس بود. موطن آن جامع‌المحاسن اصفهان و انجمن دوستان را گل همیشه‌بهار و عالم از نکهت خلقش گلزار[3] از کمال اشتهار و ظهور آثار از شرح احوال و اطوار مستغنی است. انیسی بی‌سهیم و ندیمی عدیم‌النّظیر بود و در انشا ماهر و به غایت نیکو می‌نوشت. شعرش از جودت و لطافت و اسلوبش از غرابت افسانهٔ روزگار است. شبی در

۱. بسکه هر عضوی از عضو دگر شیرین‌تر.

۲. اسم شریفش میرعبدالعال. در نسخه «ت» عبدالمعالی ذکر شده است.

۳. حرف «ز» همه جا در نسخه «پ» «ذ» نوشته شده است. مثل همین کلمهٔ گلذار.

انجمن این خاکسار که آن سیّد سخن‌گزار هم از حضار بود گوینده غزلی از گفتار او خواند و این پرده‌نیوش در بدیهه این دو بیتی به گوش حاضران رساند: [۳۲]

رباعی

مطرب غزلی سرود چون آب حیات — از نادره‌سنج بی‌بدل میرنجات
در شکر سماع طرب‌افزا گفتم — قد انزل ربّنا علینا برکات

با آنکه عمرش از هشتاد مترافی شده طبع جوانش شکفته‌تر از گلزار و طرب‌افزاتر از خنده بهار بود. با این اقل الانام الفتی تمام و معاشرتی بر دوام[1] داشت تا آنکه لوای سفر آخرت برافراشت و در حظیرهٔ علاّمی آقا حسین خوانساری بالین راحت گذاشت. اللّهم احشره مع اولیائه الابرار والاطهار. کلیاتش قریب به ده‌هزار بیت بوده باشد. نواب وحیدالزمان بر آن دیباچه‌ای شایسته رقمی ساخته، این چند بیت که ذخیرهٔ خاطر بود از آن سفینه است.

اشعار

امشب که حسنش آینهٔ اهل دید بود — دل گلشن همیشه بهار امید بود
از گریه‌های مستیم آخر گشود دل — سیلاب قفل خانهٔ ما را کلید بود
روزی‌که خط بندگی از ما گرفت عشق — این لوح از نگارش هستی سفید بود
منعش‌مکن به‌پیری ز اخلاص کودکان — این قوم را نجات به طفلی مرید بود

وله

سحرگه[2] از تف دل آتشم به جان می‌سوخت
زقصّهٔ الم شمع را زبان می‌سوخت
نجات قصّهٔ باغ خلیل[3] نو می‌شد
اگر دلش به من آن شوخ سرگران می‌سوخت

---

۱. با این اقل‌الانام الفتی و معاشرتی دوام داشت.
۲. سحرکه از تف دل.
۳. قصّه باغ خلیل می‌شد باز.

ولـه

زگـرمی‌های یـار خـود مـن دلریش مـی‌سوزم
چو شمع انجمن از نور چشم خویش می‌سوزم

ولـه

ای زهد سالهاست که شـرمندهٔ تـوایـم گر عـاشقی امـان بـدهـد بندهٔ تـوایـم

ولـه

در باغ جلوه ده قـد مـحشر خـرام خـویش
کزپیچ و تاب حلقه کـند سـرو نـام خـویش

ایضاً

حاشا که ترک عشق کـنم از جـفای تـو گر کشـته‌ای مـرا کـه هـلاکـم بـرای تـو

ایضاً

آسـوده جـان شـدم ز دم واپسین نـجات آخر کشیدم آن نفسی را کـه خـواست دل

ولـه

خوشا شمعی که [سوزش[1]] شـعلهٔ یـاد تـو مـی‌باشد
هـجوم گـریه‌اش تسـبیح اوراد تـو مـی‌باشد
بـه مـزد یـاد خـود بـاغ بـهشتم وعـده فـرمودی
مگـر بـاغ بـهشتی بـهتر از یـاد تـو مـی‌باشد[2]

ولـه

شب از فـغان هـمهٔ خـلق[3] را زخـواب برآرم
برای آنکـه تـو را هـیچ‌کس بـه خـواب نـبیند

---

۱. خوشا شمعی که سوزش شعلهٔ. در نسخهٔ «ت» شورش آمده است.

۲. این بیت در نسخه «پ» به شکل زیر است:

مگر جانان به هستی بهتر از یاد تو می‌باشد به مزد یاد خود باغ بهشتم وعده فرمودی

۳. شب از فغان همه کس را.

و له

شد باعث غفلت مرا آگاهی از آمرزشت

بُردست خواب راحتم از سایهٔ دیوار تو

ایضاً

کوه و صحرا پر است از نامت　　بس که فریاد کرده‌ایم تو را

آنقدرها که یاد ما نکنی　　آنقدر یاد کرده‌ایم تو را

من غلام کسی که گفت نجات　　ما کی آزاد کرده‌ایم تو را

و له

بوی گل گفته‌ایم رنگ تو را　　خلق عاشق دهان تنگ تو را

خم ابروی تست محرابم　　قبله دانم رخ فرنگ تو را

بس‌که پرورده‌ام در آغوشش　　رگ جان کرده‌ام خدنگ تو را

و له

جان مست شهادت زحنای کف پایی است

صبح کفنم را شفق از رنگ حنایی است[1]

ایضاً

در موج شعله خال لب یار را ببین

این کافر مخلد در نار را ببین

یک شب سری به خانهٔ ما بی‌کسان بکش

گریان به روز ما در و دیوار را ببین

و له

بند بندم گر جدا سازی به جرم معصیت

از ندامت کی مرا از لب شود دندان جدا

---

۱. این بیت در نسخهٔ «پ» نیامده است.

غزل

جان مست نشاط است کجایی می غم های
آسوده دلی رفت زحد ذوق الم های
محنت‌طلبان های کجایید کجایید
افتاده متاع الم بر سر هم های
سیراب شود کشت من از تابش برقی
از من به تغافل مگذر ابر کرم های
خونابهٔ دل اندک و خرج مژه بسیار
پر درد سرم می‌دهد[1] این بادهٔ کم های
بار عجبی می‌کشم از زندگی خویش
باز آکه ضرور است وجود تو وغم های
از شرم در آیینه به خود رام نبودی
هم بزم رقیبان شده‌ای های ستم های

وله

در کمین‌لشکری از گریه دلا داشته‌ای
خوش‌لوای دگر از آه برافراشته‌ای
لاله خاکستری از خاک برون می‌آید
بس که در هر قدمی سوخته‌ای کاشته‌ای
سرمه کردند غزالان حرم خاکم را
می‌توان یافت که با ما نظری داشته‌ای
گنهت سخت عظیم است به چشم تو نجات
وسعت رحمت حق را تو چه پنداشته‌ای

۱. پر درد سرم ساخته این بادهٔ کم‌های.

شوکت بخارایی

خال رخسار دیار خویش و در زمرهٔ یاران سعادت کیش بود. بدایت احوالش را خود تقریر می‌نمود که پدری داشتم صرّاف مرا به دبستان فرستاد خط و سوادی آموختم چون سن رشد و تکلیف رسید پدر رحلت نمود ناچار بر سر بازار به شغل پدر نشسته وجه معاشی[1] حاصل می‌شد.

چون طبع موزون بود وکلام میرزا صایبا در آن دیار رواج یافته با انس[2] آن اشعار ذوقی حاصل می‌شد و مصرعی چند ناهنجارگفته بر اقران خویش می‌خواندم تارک تخلّص خود [ساخته بودم].[3]

روزی دو سوار ازیک نزدیک[4] مکان من به همدیگر[5] رسیده به سخن گفتن ایستادند و اسبان[6] پای بر بساط من نهاده از هم پاشیده[7] مرا در نکوهش آنان سخنی از زبان برآمد به ضرب تازیانه [و] ستم[8] آنچه خواستند کردند، مرا دل بشورید و هماندم بی‌راحله و زاد[9] از بخارا برآمده روی به خراسان نهادم.

مجملاً چون وارد[10] هرات گردید میرزا سعدالدّین محمّد راقم وزیر خراسان که از مستعدان و عالی‌همّتان جهان بود به حالش اطّلاع یافته نوازش و یاری نمود، گاهی به مجلس خود او را بار می‌داد چون انجمن شعرا بود[11] موزونی طبع او ظاهر شد، بیشتر مورد الطاف[12] گشته سالها در مشهد مقدّس[13] با آن وزیر صافی‌ضمیر

---

۱. بر سر بازار نشسته معاشی حاصل می‌شد.
۲. بانس آن اشعار.
۳. و نازک تخلّص خود ساخته بودم. در نسخهٔ «ت» تخلّص خود می‌کرده آمده است.
۴. نزد.
۵. به یکدیگر.
۶. اسبان ایشان.
۷. از هم پاشیدند.
۸. مرا به ضرب تازیانه و ستم. در نسخهٔ «ت» حرف «و» ذکر نشده است.
۹. و هماندم به ناگه و بی‌زاد راه.
۱۰. داخل.
۱۱. چون انجمن شعرا بود و موزونی.
۱۲. بیشتر مورد التفات گشته.
۱۳. سالها در هرات و مشهد مقدس به‌آن وزیر.

می‌بود و در [صحبت[۱] مستعدان] خراسان و عراق که در آن محفل فراهم بودند، خاصه مقیمای احسان مشهدی و عظمای نیشابوری[۲] تربیت و تعلیم یافته به راه و رسم سخنوری آشنا گشته[۳] از آصف[۴] عهد خطاب شوکت یافته و پیرایه شهرت گرفت و روز به روز از فیض تربیت، شعرش رتبه لطافت و سلامت[۵] یافته بر سنجیدگی وکمالش می‌افزود و چون به غایت نازکدل و وارسته طبیعت بود از الفت اهل دل ملالت نموده نمدی خراسانی ساترتن ساخته، سر و پای[۶] برهنه از خراسان عزم عراق کرده به اصفهان رسیده[۷] در مقابری که منسوب به مزار شیخ بزرگوار شیخ علی‌بن سهیل‌بن ازهر اصفهانی قدس‌الله روحه‌العزیز[۸] در خارج حصار آن شهر است مکانی مأنوس اختیار کرده مأوای خود[۹] ساخت.

چندی به صحبت نیکان و افاضل آن دیار و الفت با بعض شعرا رغبت می‌نمود و اکثر اوقات را به عزلت در آن مقام[۱۰] به سر می‌برد و رفته رفته به ریاضت و انزوا فزوده، ترک معاشرت با خلق نمود و بسیارکم تکلّم کردی و در دو سه روز یک بار به لب نانی اکتفا و افطار نمودی[۱۱] نحافت بدن وگدازش تن[۱۲] از حد درگذشته بود و همان نمد که در خراسان پوشیده چنان دریافت[۱۳] شد که در مدّت سی و چهار سال تبدیل نیافته، بعد از رحلت از تن او برآورده وکفن پوشانیدند.

و فقیر در کودکی روزی او را دید که وارد مجلس والد مرحوم گردید و آن والامقام[۱۴] او را احترام[۱۵] نموده در پهلوی خود جای داد، مرا از کسوت و حالت او

---

۱. در صحبت مستعدان. درنسخهٔ «ت» عبارت «در صحبت مستعدان» به صورت «صحبت او» آمده است که معنی را بکلی دگرگون می‌کند.
۲. عظیماء نیشابوری.
۳. گشت.
۴. عاصف.
۵. سلالت.
۶. سر و پا برهنه.
۷. رسید.
۸. رسید.
۹. مأوی ساخت.
۱۰. مقبره.
۱۱. به لب نانی افطار نمودی.
۱۲. نحافت بدن و گدازش از حد درگذشته بود.
۱۳. همان نمد که در خراسان پوشیده بود چنان دریافته شد.
۱۴. والاقتدار.
۱۵. اعزاز.

تعجّب آمد و از یکی محرمان[۱] پرسیدم او گفت شوکتا است.

در سال هزار و یکصد و هفت هجری[۲] به دار وصال انتقال نمود و در همان حظیرهٔ منوره که مسکنش بود مدفون شد و بعد از چند سال که عارف ربانی شیخ خلیل‌الله طالقانی، روح‌الله روحه، که احوالش در فرقه اولی سمت تحریر یافته رحلت فرمود متصل تربت او مدفون گردید.[۳]

و مکرّر این فقیر از آن عارف ربّانی ذکر احوال او شنید[۴] که به رأفت تمام یاد می‌نمود و روزی فرمود که چون شوکتا به این شهر آمد[۵] با ما انس گرفت و بعض شکوک و شبهات که در خاطرش بود آنها همه رفع شد.[۶] دیوانش مشهور و اشعارش بر السنهٔ جمهور دائر است. [۴۴] در این مقام به چند بیت اقتصار می‌نماید:

اشعار

خرابات است زاهد می‌شود مقصد پدید اینجا

سفید آب عروس جام کن موی سفید اینجا

متاع سرمه دارد کاروان ما سبکساران

جرس هم از دل خود ناله نتواند کشید اینجا

چو مستان هر طرف دیوار این ویرانه[۷] می‌افتد

مگر روزی مصوّر صورت تا کی کشید اینجا

و له

هستی ز یک وجود بود کائنات را باشد زیک هوا نفس اهل حیات را

و له

ناز از خاک دمد کشتهٔ مژگان تو را کفن از صبح بهارست شهیدان تو را

دهشت حسن نظر کن که جدا می‌بینم همچو مژگان زرخت سایهٔ مژگان تو را

---

۱. تعجب آمده از محرمی.
۲. هزار و یکصد هجری.
۳. شد.
۴. شنیده‌ام.
۵. روزی فرمود که شوکتا چون.
۶. شبهات که در خاطرش بود رفع شد.
۷. میخانه.

و له

پیاله نقش دگر زد رخ فرنگ تو را　　شراب روغن گل شد چراغ رنگ تو را

و له

لطافت تو حجابست جلوه‌گاه تو را　　بود حریر[۱] هوا پرده بارگاه تو را

و له

مسخّر کرده‌اند اهل جنون اقلیم هامون را
سواد چشم آهو مهر بادامی است مجنون را

و له

غریق بحر وحدت جلوهٔ کثرت نمی‌بیند
ز زیر آب نتوان دید موج آب دریا را

و له

به خاکم ای هما چشم طمع آهسته‌تر بگشا
مباد از باد مژگان تو شمع استخوان سوزد[۲]

و له

در دیر فنا با خاک یکسان بود از پستی
پی داخل شدن چون شمع دزدیدم قد خود را

ملاّ سعید اشرف رحمةالله علیه

خلف فاضل محقق مولانا محمّد صالح مازندرانی صبیّه‌زاده قدوةالفقها والمحدثین مولانا محمّدتقی مجلسی اصفهانی است. اکتساب علوم وکمالات نموده[۳]

---

۱. حریم.　　۲. میرد.
۳. اکتساب علوم وکمالات در بدایت حال.

در بدایت حال به شعر و شاعری رغبت[۱] نموده. طبعی رسا و سلیقه‌ای[۲] به سخن آشنا داشت. اشعار خوب و معمّیات مرغوب از آن مغفور به یادگار[۳] است.

به هند افتاده، مدتها به کام و ناکامی به سر می‌برد[۴] و در اواخر که عازم عود به ایران بود در راه بنگاله در سنهٔ سادس عشر و مأئة بعد الف داعی حق را لبیک اجابت گفت. راقم آثم به ملاقات ایشان فیض‌یاب نشده. [۳۴]

این چند بیت از اشعار املاء[۵] ایشان است:

اشعار

به هند تیره‌بختی رفتم از راه پریشانی
به تاریکی کشیدم خویش [را[۶]] از شرم عریانی

و له

از تغافلهای بی‌پایان مگر بیارش کنم
پا به بخت خود زنم چندانکه بیدارش کنم

و له

به سیر کعبه و دیریم گاه اینجا وگاه آنجا
که مطلب جستجوی اوست خواه اینجا و خواه آنجا

و له

اسیر محفلی[۷] کردم که هست از دلربایی‌ها
صف مژگان برگردیده طرفی کج کلاه اینجا

۱. به شعر و شاعری توجه نموده.
۲. سلیقهٔ با سخن.
۳. اشعار خوب و معمّیات مرغوب به یادگار است.
۴. مدّتها به کام و ناکامی به سر برده.
۵. از اشعار آبدار ایشان است.
۶. به تاریکی کشیدم خویش را از شرم عریانی. حرف اضافه «را» در نسخه «ت» ذکر نشده است.
۷. اسیری دلبری کردم که هست از دلربایی‌ها — صف مژگان برگردیدهٔ طرف کلاه آنجا

بــه بـزم بـاده‌نوشی وعـدهٔ هـم مشـربی دارم
که عذر پاک دانا نـیست بـدتر از گـناه اینجا
به صد حسرت زکویش پاکشم[1] لیکن ازاین حیرت
چو دود شمع خاموش است سرگردان نگاه اینجا
برای پرده‌پوشی کس چه دست و پا زند اشرف
به دیوانی که از اعضای خود باشد گواه اینجا

ولـه

جلوهٔ نـازش رسایی داد بـیداد مـرا کوه تمکینش دو بالاکرد فـریاد مـرا
کی شود آزاد از زلف گره‌گیرش کسی دانهٔ زنـجیر در دام است صـیاد مـرا

ولـه

حرف دوزخ چـه زنـی بـزم شـراب است اینجا
پــاک زآتش نــبود عــالم آب است ایــنجا
بـرگ بـرگ چـمن عـیش نشـاط‌انگـیز است
عـرق از هـرچـه بگـیرند شـراب است ایـنجا

ایضاً

با[2]خط ساغرم رنگ از خون بط ندارد گویا ز خشکسالی بغداد شط نـدارد
دیوان سرنوشتم چون نسخه‌های اصـلی هرچند بد نوشت است[3] اما غـلط نـدارد

ولـه

زکلفت بس‌که عالم خاطر مأنوس را مـاند جلاجل‌بر دف[4]مطرب کف افسوس را ماند
نمایم[5] از لباس پیکرت کـام نـظر حـاصل قـبای تـن نـمایت جـامهٔ فـانوس را مـاند

---

۱. به صد حسرت زکویش بازگشتم لیکن از حیرت.
۲. تا خط بساغرم. در هر صورت وزن و معنی مصرع مغشوش است.
۳. هرچند بد نوشت است لیکن غلط ندارد.
۴. جلاجل در کف مطرب کف افسوس را ماند.
۵. نمایم در لباس از پیکرت کام نظر حاصل.

ولـه

ز بس از [خـویش] سـرگردانیم بـیتاب[۱] مـی‌گردد
به هر آبـی کـه افـتد عکس من گـرداب مـی‌گردد
فرو مـی‌ریزد از یـاد تـو هـر ساعت چنان رنگـم
کــز آن روز سـیاه مـن شب مـهتاب مـی‌گردد
سـبک‌تر چـارهٔ مـن کـن کـه بی‌حد تشـنهٔ وصـلم
بـه ایـن تـمکین تـو تـا آیـی دل مـن آب مـی‌گردد
بهار [تازهٔ رویـی[۲] از] تـو دارد آب و رنگ اشـرف
زفیض خـامه‌ات کشت سـخن سـیراب مـی‌گردد[۳]

ایضاً

زیـبایی رخسـار تـو را مـاه نـدارد / غـوغای سـواری تـو را شـاه نـدارد
رفـتم بـه سـر سایهٔ دیـوار قـناعت / جـایی کـه هـما قـدر پـرکـاه نـدارد
پایم به کوی نامده چـون قـافله مـصر / صحرای جـهان طـالع مـا چـاه نـدارد
در قــافلهٔ راه فــنا تــوسن عـمرم / از هـمسفران مـانده مگـر راه نـدارد
از طـرهٔ هـندو پسـران دکـن اشـرف / دارم شب تـاری کـه سـحرگاه نـدارد

ولـه

یـار در سـینه نـهان بـود نـمی‌دانسـتم / دل به سویش نگران بود نمی‌دانسـتم
تا سحر سیری مهتاب جمالش بـودم / جـامهٔ صـبر کـتان بـود نـمی‌دانسـتم
قرب یک ماه به میخانه اقامت کـردم / اتـفاقاً رمـضان بـود نـمی‌دانستم[۴]

---

۱. زبس از خویش سرگردانیم بی‌تاب می‌گردد. در نسخه «ت» مغشوش و به شکل زیر ثبت شده است:
زبس از شور سرگردانیم جیاب من گردد.
۲. بهار تازه‌رویی از تو دارد آب و رنگ اشرف. در نسخهٔ «ت» مصرع به شکل زیر ذکر شده است:
بهار تازهٔ روی تو دارد آب و رنگ اشرف.
۳. بیت زیر را نسخهٔ «ت» ندارد:
ز بس آسایش عالم ز من پهلو تهی سازد / به دیواری که افتد عکس من مهتاب می‌گردد
۴. بیت آخر را نسخه «پ» ندارد.

میرزا محسن تأثیر

مولد و موطنش اصفهان و اجداد او از دارالسلطنه تبریزند. صاحب آداب حمیده و اخلاق پسندیده بود.[۱] نواب وحیدالزمان در مقام تربیت او برآمده دفتر اوارجهٔ عراق را به او مفوّض داشته[۲] و بعد از آن به وزارت دارالعباد یزد رسید.

در علم سیاق و انتظام مهامّ دیوانی و حسن معاشرت با انام بی‌قرینه و با این خاکسار، صدیق‌دیرینه بود. ودر اواخر مدّتی دست از مهمّات‌دنیا بازداشته به‌عزّت و احترام در اصفهان معتکف منزل خویش بود تا به جوار ملک اعلیٰ رحلت نمود.

از هر نوع شعر بسیار گفتی، فکرش به دقایق سخن‌رسا و به لفظ و معنی بیشتر از بعض یاران اقران آشنا بود و در اواخر به آن نزدیک رسید[۳] که شعرش به مرتبهٔ تمامی رسد و از فتور و قصور برآید[۴] لیکن فرصت نیافت. [۳۵]

این چند بیت[۵] از نتایج طبع آن مغفور است:

اشعار

گرچه از نیکان نیم خود را به نیکان بسته‌ام
در ریاض آفرینش رشتهٔ گلدسته‌ام

ایضاً

گره به کسار نه‌افتد گشاده‌رویان را
ندیده قفل کسی [برهٔ[۶]] بیابان را

و له

از بس گداخت عشق تن ناتوان مرا
شد صرفِ طفلِ اشک چو شیر استخوان مرا[۷]

---

۱. صاحب اخلاق حمیده و آداب پسندیده بود. ۲. داشتند.
۳. رسیده بود. ۴. قصور و فتور برآید. ۵. این ابیات.
۶. برّه. در نسخهٔ «ت» برّه ذکر شده است.
۷. از بس گداخت عشق تو تاب و توان ما شد صرف طفل اشک همه استخوان ما

ولـه[1]

همچون کتاب بیهده گویا نمی‌شویم تا همدمی به ما نرسد وا نمی‌شویم

ایضاً

بشکست چو دل چاره و تدبیر ندارد چسون رخنه شود آینه تعمیر ندارد

ولـه

در هر نظاره مطلب عاشق رواتر است هر عضو او زعضو دگر دلرباتر است

ولـه

دلم به دامنم از چشم اشکبار افتد چو تخته‌پاره که از بحر برکنار افتد

ولـه

مهربانانه زمن آن بت[2] محجوب گذشت
لله الحمد که این ماه به ما خوب گذشت

ولـه

دل آخر اشک شد از چشم خون پالا برون آمد
بحمدالله که زاب[3] این گهر دریا برون آمد

ولـه

با زر عشق تو دارم سر داد وستدی که دهم افسر شاهی به کلاه نمدی
هرگز از خار حسد پای دلم ریش نشد می‌توان برد از این راه به حالم حسدي

ولـه

با بخت تیره پرسش دل یار کی کند در شب کسی عیادت بیمار کی کند

ولـه

چندانکه روزگار گره زد به کار من گردید[4] باز دانهٔ دامی شکار من

---

۱. این بیت در اینجا در نسخهٔ «پ» آمده است:

برد اشک از رخم چون بینم آن حسن خدایی را چنین تا باز یابد ریخت اشک آشنایی را

۲. مهربانانه ز ما آن مه محجوب گذشت.

۳. بحمدالله که از لب این گهر دریا برون آمد.

۴. گردیده باز دانهٔ دامی شکار من.

خاکم بــه بـاد رفـت نـدارم شکـایتی　　شایـد به کـوی یـار نشینـد غـبـار مـن

ولـه

محبّت کار خود را می‌کند خسرو نمی‌داند　　که بخت خفتهٔ فرهاد دارد خواب شیرینی

ولـه

از بس‌که گـرم مـی‌گذرد کـاروان عـمر　　هرجا نشسته بر سـر آتش نشسـته‌ایـم

ولـه

چشمـم چـو رکـاب در پـیش بـود　　روزی کــــه سواری از پـیش بـود

امـــــروزی نـیست بـی‌وفـاییش　　بـــا مـــا دل مـهـربـان کـیش بـود

شفیعای اثر شیرازی

در نه سالگی به سبب عارضه‌ای باصره‌اش از حلیه نور عاطل و عاری گشته با آن حال تحصیل بعضی[1] مراتب علمیه نموده از مشاهیر شعرای عهد شد. مدّتی در اصفهان و فارس از معاشران راقم حروف بود. از مشهورات[2] است که هر اعمی ثقیل وگرانجان می‌باشد مگر او که سبک روح مشاهده شد.[3] پیرانه سر در بلدهٔ لار ازین سرای دو در سفری گشت. اللّهم اغفرله. در قصائد و غزلیّات[4] و قطعات مضامین خوب و ابیات مرغوب دارد. [۳۶]

این چند بیت اثبات یافت:

اشعار

بـــپرس از دل مــن رمــز آشـنایی را　　شکستگی است محک نقد مومیایی را

خموش‌باش چو زاهد کند مذمّت عشق　　که حرف خویش جواب است روستایی را

ز مدح خویش‌زبان جمله‌خلق می‌بستند　　تـــوهَم صـله‌گـر بـود خـودستایی را

---

۱. با آن حال تحصیل مراتب علمیّه نموده.

۲. مشهور است که.

۳. سبک روح مشاهده بود.

۴. در قصائد و غزل و مقطّعات.

و له

توانی در دل من کرد تخمین داغِ حرمان را
به علم رمل بشماری اگر ریگ بیابان را

ضرور است از پی تریاک خوردن جرعهٔ آبی
گوارا می‌کند می تلخکامی‌های دوران را

و له

نگیرد بخت دانا دامن صبح فراغت را
چو روز و شب حضوری نیست با هم عقل و دولت را

و له

به عمر[1] خضر تا بینم رخ جانانهٔ خود را
پر از آب بقا می‌خواستم پیمانهٔ خود را

ایضاً

دادیم به زلفش دل پر درد و فغان را — بستیم به این دستهٔ گل رشتهٔ جان را

دارند گمان خلق که زر قوّت بازوست — افزون نکند نقش طلا زور کمان را

در راه توکّل چه کنی سنگ قناعت — جو بند اثر نابلدان سنگِ نشان را

و له

از عارضش دمید خطی همچو مشک ناب
یعنی که شد به سنبله تحویل آفتاب

و له

بی‌نفس بدآسوده به دنیا نتوان شد — فریاد سگ افسانهٔ آرام شبان شد

ایضاً

به چندین رنگ روید داغ حسرت از غبار من
گل صد آرزو بر سر زند خاک مزار من

---

۱. در نسخه «پ» مصرعهای این بیت جابه‌جاست.

ولـه

به هر محفل حدیث می‌پرستی در میان دارم
به رنگ شمع هر آبی که خوردم بر زبان دارم

ایضاً

فلک از رشک نگذارد به حال هم دو همدم را
به سنگ از یکدگر سازد جدا بادام توأم را

ولـه

می‌کند بیدار اشک از خواب غفلت دیده را
آب بخشد سرفرازی نرگس خوابیده را
دوستان را خلعت تجرید پوشاند خدا
شاه می‌بخشد به خاصان خلعت پوشیده را

منه

به کیش هوشمندان خود نمایی هست منظورم
کسی آگه نباشد چون کمان حلقه از زورم

منه

ندارند اهل دل ذوقی اگر باشند دور ازهم
چو موج بحر می‌آیند سرمستان به شور از هم
به بزم وصل هم پیوسته از راه سیه‌روزی
من و آن بی‌وفا شب در میان بودیم دور از هم

ولـه

به فریادم رسد یا رب حریف نغمه‌پردازی
زند زخم دلم را بخیه از ابریشم‌سازی

ولـه

پری‌رویی که می‌گشتم اسیر حسن آوازش
نباشد رشتهٔ جان قابل ابریشم سازش

و له

دلم گرفت ز زاهد کجاست مینایی فسرده است مرا طرفه خشک سرمایی

و له

صید حسنش نشوم تا بود از خط ساده
وعده عاشقی من به بهار افتاده

منه

برای معنی رنگین طلب کن لفظ مأنوسی
که در فهمش نباشد حاجت فرهنگ و قاموسی

منه

ز بهر شکر تنهایی به مردم آشنایی کن
درآ در بزم الفت یاد ایام جدایی کن
مبادا نیم‌جو منّت پذیر دوستان گردی
خدا ناکرده هر جا احتیاج افتد گدایی کن
به قدر دردمندی با تو باشد ربطشان چسبان
اگر باور نداری خویشتن را مومیایی کن
به هر کاری که رو داد امتحانِ دوستان کردی
اثر عبرت اگر نگرفته‌ای باز آشنایی کن

مخلصای کاشی

میرزا محمّد نام داشت. مرد هموار نیکوخصال بود. طبعی به سخن آشنا و رغبت و میلی مفرط[1] به شعرا داشت. اشعار خوب دارد. سلیقه‌اش را در شعر قصوری نبود، لیکن چون از سرمایهٔ دانشوری عاری است و صنعت ابهام را به جد

۱. رغبت و میلی به شعر داشت.

گرفته گاهی بلکه اکثر سخنش با وجود تناسب الفاظ سبک و خام می‌افتد و اگر او را تربیت افاضلِ فیض‌گستر[۱] و ملوک دانشور فرا رسیدی[۲] و نفس او را کیفیّتی حاصل آمدی از فارسان و [سابقان[۳]] مضمار سخن‌گستری گشتی. به وسیلهٔ بعضی قصائدش اعتمادالدوله محمّد مؤمن‌خان شاملو او را از کاشان به اصفهان طلب فرموده رعایت نمود.[۴] مدّتی در آن شهر بود و با راقم حروف آشنا و انیس شد تا آنکه در مراحل ستین وداع جهان بی‌بقا نموده در مقبرهٔ جامع عتیق اصفهان مدفون گشت. [۳۷]

این چند بیت از دیوان اوست:

اشعار[۵]

کرد بیجا دلم از طرهٔ جانانه جدا دست مشّاطه الهی شود از شانه جدا

برق در جان هواداری فانوس افتد تا به کی شمع جدا سوزدوپروانه جدا

وله

امانت‌دار نتوان گفت [خاک[۶]] عالم دون را

که یکجا خورد این صاحب دیانت مال قارون را

رباعی

نظر به نامهٔ این خاکسار نیست تو را دماغ خواندن خط غبار نیست تو را

اگر وفای تو[۷] نسپرده‌ام مرنج از من از اینکه عمر منی اعتبار نیست تو را

وله

عشر ششم از عمر سبک دست[۸] به در رفت

بی‌صید چنین ناوکی از شست به در رفت

---

۱. تربیت افاضل‌گستر. ۲. دانشور رسیدی.

۳. از فارسان و سابقان مضمار. در نسخه «ت» سایفان ذکر شده است.

۴. رعایت نموده. ۵. ابیات.

۶. نتوان گفت خاک عالم. در نسخه «ت» جای ذکر شده است.

۷. اگر وفا به تو نسپرده‌ام. ۸. سبک سیر.

ولـه

به دلسوزی[1] منـه ای همنشین مرهم بـه داغ مـن
کـه بـاشد روزهـا پـیمانـه و شبها چـراغ مـن

منه

کـجـا آرام گـیـرد خـاطـر وحشت قرین من
نشد زین خاکدان جز گرد کلفت دلنشین من

ایضاً

بتان سازند اگر با تـیغ قـسمت عـضو عـضوم را
شوم ممنون که شاید زان میان چشمم به یار افتد

منه

به آسانی نکـردم قـطع راه زنـدگی مـخلص
بسی افتادم و برخاستم از خواب و بـیداری

نجیبای کاشی

نورالدّین محمّد نام داشت. به اصفهان آمده به وسیلهٔ آشـنایی مـیرزا ابـراهـیم مستوفی الممالک وکمال‌التفات او اشتهار یافت و مستوفی مذکور تا بود در رعایت و حمایت[2] به قصور راضی نشده در پرورش او مبالغه نمود. صاحب منزل و سامان شده،سکنا اختیار کرد تا در عشر سبعین از مراحل‌زندگانی به‌مرض فالج درگذشت. در اواخر که به سبب آن عارضه لکنتی فاحش داشت چند دفعه با راقم ملاقاتی شد، در سخن از اقران و اشباه خود کمی نداشت بلکه به طرز شـاعری آشـناتر[3] بود.[۳۸]

این ابیات از اوست.

---

۱. ز دلسوزی. ۲. در حمایت و رعایت. ۳. بلکه به طرز شاعری آشنا بود.

اشعار[1]

خـــدایـــا تـلـخ‌کامیهای دنـیا بس دل مـا را
پس از مردن به چشم یار شیرین کن گـلِ مـا را
ورای کـعبه و بـتخانه مأوائی است عـاشق را
دو مـنزل را یکـی کـن تـا بیابی مـنزل مـا را

ولـه

دل غـلطیده در خـونم شکسـتن آرزو دارد
به بازیگاه طفلان می‌برم این تخم رنگـین را
چو داغِ لاله رویش از سیاهی بـر نـمی‌آید
خجالت گر نسازد چهرهٔ روی سخن‌چین را

ولـه

نـــفروختست کس بـــتر از او مـــتاع حســن
خود را به مهر و ماه [نسنجی[2]] که ننگ تست
زنـــهار از شکست دل مـــا مشـــو مـــلول
کین شیشه عمرهاست که مشتاق سنگ تست

ولـه

صد حـیف کـه خـط از لب او زود بـر آمـد
از آتش جـــــانسوز دلم دود بـــرآمـــد
چون شـمع سـحرگاه هـنوزم نـفسی هست
هـرچـند کـه از هسـتی مـن دود بـرآمـد

منه

خـمارم مـی‌کُشد تـا سـاقی از مـیخانه مـی‌آید
دلم خـون مـی‌شود تـا بـاده در پیمانه مـی‌آید

---

۱. ابیات.

۲. نسنجی. در نسخه «ت» بسنجی ذکر شده است.

نجیب امشب مبارکباد کن در سوختن جان را
که آتشپاره‌ای می‌آید و مستانه می‌آید

منه

به آیینی که می‌پاشد کتان را ماهتاب از هم
زتاب آفتاب عارضت ریزد نقاب از هم
به تار زلف او شیرازه بندم دفتر دل را
اگر صد بار ریزد جزو جزو این کتاب از هم

وله

من نقد دل به دست تو جاهل نمی‌دهم
تا ضامنی به من ندهی دل نمی‌دهم
عمر ابد به لذّت احسان نمی‌رسد
تا جان بود جواب به سائل نمی‌دهم
تا کشتی امید مرا ناخداست عشق
چون موج بوسه بر لب ساحل نمی‌دهم

* * *

ز غفلت تا گشودم دیده را تعبیرها[1] کردم
رساندم تا به صبح این شام را شبگیرها کردم
عجب دارم که ابر رحمتم نومید بگذارد
که من عمری به امید کرم تقصیرها کردم
کجا بودی که امشب تا سحر در فکر گیسویت
دلم خواب پریشان دید و من تعبیرها کردم

وله

گیرم به یار نامه نویسم برنده کیست جز رنگ آفتاب به کویش پرنده کیست[2]

---

۱. تدبیرها کردم. ۲. برنده.

نه ناله مـاند در دل و نـه آه در جگـر[1] دیگر مرا به خاطر یار آورنده کیست[2]

ولـه

هـر عاشقی کـز و گله بنیاد مـی‌کند اول زنـاامـیدی مـن یـاد مـی‌کند
دربند آن نیم که به دشنام یا دعاست یـادش بـخیر هـرکه مـرا یـاد مـی‌کند

ولـه

هر چشم که نوری زحیا داشته بـاشد جامی‌است‌که می زآب بقا داشته‌باشد
از اوج مـحال است فـتد طـائر دولت تا بال و پر از دست دعا داشته بـاشد
سر زنده زکوی‌تو محال است گذشتن گیرم‌که کسـی قـوّت پـا داشـته بـاشد
شهرت نکند دست کرم بی کف سائل یکدست‌محال‌است صدا داشته‌باشد
جز چرخ‌که هم‌کین بودش‌با من و هم مهر یک بام نـدیدم دو هـوا داشـته بـاشد

ولـه

دارم بتی به جلوه دل سـنگ آب کـن از عکس خویش آینه عالی جناب کن
بتخانه سوز خود بت چندین هزارکس آتش‌پرست و شـعله آتش کـباب کـن
داغی به‌دست خود نه و عاشق تمام‌سوز آتش به شاخ گل زن و بلبل کباب کن
یک وعـدهٔ نـیامده را روز وصـل گـو یک بوسهٔ نداده به صدجا حساب کن
مست از می رقیب وگزک از نجیب خواه ساغر ز غیر گیر و مـرا دل کـباب کـن

میرزا بدیع اصفهانی

خلف میرزا طاهر نصرآبادی، ازکودکی در حجر تربیت پدر سخنور چون سرو به موزونی علم گشته تا پایان زندگانی که از هفتاد در گذشته بـود بـه سـخن مأنـوس

---

۱. نی ناله ماند در دل و نی آه در جگر.

۲. در اینجا بیت زیر در نسخه «پ» آمده است:

خود سعی کن نخست که گردی به گرد یار ورنـه برای همچو تویی حج خرنده کیست

و شاعری را پیشهٔ خود ساخته در تاریخ‌گویی و معمّا مهارت داشت. تواریخ بسیار گفته، همگی لطیف و بدیع است و در قصائد و غزل نیز ابیات خوب دارد.

شاه سلطان‌حسین صفوی او را به خطاب ملک‌الشعرا و اقطاع اراضی نصرآباد نوازش نمود. با فقیر ربط قویم[۱] داشت.[۳۹]

این چند بیت از اوست:

اشعار[۲]

گلچین داغ عاشقی از خارخار باش　　گلبن طراز ناله چو باد بهار باش
از چاک زینتِ دلِ آشفته ده بدیع　　چون شانه درگشایش[۳] زلف نگار باش

و له

من به سر غلتم اگر آید کسی را پا به سنگ
جامم از گردش فتد هرجا خورد مینا به سنگ

میرزا حسن غیور

از اعیان کرمان و باکمال[۴] و طبعی شکفته داشت. در شعر ماهر و مضامین تازه در کلامش بسیار است. مثنوی داشت اکثر ابیاتش به کیفیت و لطافت.

در علم سیاق شهرهٔ آفاق بود. مدتی به وزارت گرجستان به تفلیس مأمور شده در آن حدود به‌سر برد و باز به اصفهان آمد.[۵] با این قاصر معاشر بود. سالهاست که ازین عالم بی‌ثبات رخت بربست. تغمّده‌الله برحمته.[۴۰] این ابیات از اوست:

اشعار

خار این گلزار بودن گلستان سازد مرا　　با زمین هموار بودن آسمان سازد مرا[۶]

۱. با فقیر ربط قدیم داشت.　۲. ابیات.　۳. چون شانه در کشاکش.　۴. و با کمال حدّت.
۵. باز به اصفهان آمد.　۶. بیت مغلوط زیر در نسخهٔ «پ» آورده شده است:
یک کاسه بهتر است شود احتیاج　　قانع به نام و آب‌ام و شکر می‌کنم

و لـه

به کارخویش چونرگس [همیشه[1]] حیرانم　　　از اینکه راست قلم دیده است دورانم

و لـه

قدم حسنت اگر رنجه نگردد دیگر　　　خانه را آینه بهر که صفا خواهد داد

و لـه

بر سراپای وجود خود خط باطل مکش
در ریاض زندگی چون سرو بی‌حاصل مباش[2]

لطفعلی بیگ شامی

والدش اسماعیل‌بیگ نام داشت. اصل از طایفه چرکس و در سلک غلامان[3] آستان صفویّه منسلک بود. در مردمی و تقوا و عبادت یگانهٔ اشباه و اقران و لطفعلی‌بیگ از پدر نیک‌اختر[4] [و] سعادتمندتر بود. به اکتساب[5] کمالات صوری و خصال ستوده نشانی ممتاز و در چشم اعیان زمان چون مردم دیده به اعزاز بود.

با والد علاّمه نورالله مرقده به اخلاص آشنا و با این داعی اصدقا صدیق سراپا وفا به نکته‌سنجی اشتهار یافته، خاطر [معانی][6] ذخایرش درج لآلی شاهوار و خامهٔ حقیقت مآثرش مشّاطهٔ عرایس ابکار است.

اقتداری تمام برگفتن تاریخ داشت و تواریخ شایسته بسیار دارد. و در ترکی هم غزلهای خوب گفته، مجموعهٔ منظوماتش تخمیناً چهارهزار بیت باشد. سال هزار و یکصد و بیست هجری در اصفهان به جنّت جاودان رحلت نمود. [۲۱]

---

۱. چو نرگس همیشه حیرانم. در نسخهٔ «ت» به جای همیشه عبارت «همین نه» ذکر شده است.

۲. این بیت در نسخهٔ «پ» نیامده است.　　۳. در سلک ملازمان صفویّه.

۴. از پدر نیک‌اختر و سعادتمندتر بود. در نسخه «ت» حرف واو ذکر نشده است.

۵. و به اکتساب.　　۶. در نسخه «ت» معنی آمده است.

این ابیات از آن خجسته صفات است.

اشعار[۱]

مردم فریب چشمی ای مردمان خدا را — در عین گوشه گیری از ما گرفت ما را

وله

بس‌که با سر و قدت ذوق دو بالاست مرا — دل جدا دیده جدا بر سر سوداست مرا
در ره عشق[۲] تو از بس‌که قدم فرسودم — جوش تبخالهٔ لب آبلهٔ پاست مرا

ایضاً

سعادت‌سرمه سازد درنظرگرد کدورت را — بود از دود مشعل دیده روشن اهل‌دولت‌را

وله

رفتی وکشیدم زتو [دزدیده] نگاهی — چون تیر که [دزدند] زترکش‌سفری‌را[۳]

وله

به حدّ دانش خود در زمانه دانستم — که استراحت دنیا به قدر نادانیست

وله

این عقده به کار دل ما از هنر افتاد — آخر گهر ما گره رشتهٔ ما شد

وله

گرفته ننگ گرفتن[۴] چنان زبان مرا — که عار دارم اگر از کسی خبر گیرم

ایضاً

دل ودین گشت ویران ازنگاه خانه پردازش
دو عالم رابه‌هم‌زد همچو مژگان چشم غمازش

منه

رخش از نور ایمان آفریدند — خطش از جوهر جان آفریدند

---

۱. ابیات. ۲. در ره شوق تو.

۳. رفتی وکشیدم زتو دزدیده نگاهی. در نسخه «ت» به جای «دزدیده» «دردیده» و در عوض «دزدند» «دوزند» ذکر شده است. ۴. گرفته ننگِ گرفتن.

بــه عــالم‌نام رعـنایی عـلم شـد　　چــو آن سـرو خـرامـان آفـریدند

افراسیاب خان

برادر رستم‌خان ایلچی حاکم جام به ریاضات[1] ورزیده، به شعور و حسن سلیقه معروف و به کمالات صوریّه موصوف[2] بود. به سخن‌شناسی و لطف طبیعت اشتهار یافته، اشعار لطیف عالی دارد و مدّتها است که در اصفهان رحلت کرد.[3] [۴۲]

این چند بیت که روزی از او استماع نموده به خاطر مانده است، نگاشته شد.

اشعار

خورم صد زخم اگر بـر دل تـمنای دگـر دارم
زتـیغ غـمزه‌اش امـید جـوهر بـیشتر دارم

و لـه

گـــل افشــان شـــعلهٔ آتش نـقابی آرزو دارم
چـــو خـــورشید قـــیامت آفـــتابی آرزو دارم
به یک دزدیده دیدن از تو راضی کـی تـوانـم شـد
زمـــژگان تـــو زخـــم بـــی‌حسابی آرزو دارم
رسـد لعـــل لبت شاید به درد تشنه‌کامیها
بـــه رنگ آتش یـــاقوت آبـــی آرزو دارم

و لـه

ز چشم شـور انـجم بـی‌قرارم در دل شـبها
نگـه‌دارد خـدا داغ مـرا از چشم کـوکبها

---

۱. حاکم جام به ریاضیّات ورزیده.
۲. به کمالات صوریه موصوف به سخن‌شناسی.
۳. رحلت کرده.

عوض خان حاکم لار

معدلت شعار و درکمال سنجیدگي و مردمي و مروت روزگار به سر برد.[۱] شاعر سخن‌سنج بود. این ابیات از او به یاد[۲] است:

اشعار

ز آه جهانسوز بستم دهان را چو خورشید در دل شکستم سنان را
سلیمانی من همین[۳] بس که هرگز به آزار موری نبستم میان را

وله

نمک پروردهٔ داغ جنونم شورها دارم
از آن کان ملاحت در جگر ناسورها دارم

وله

دلم را بس‌که چین جبههٔ زاهد غمین دارد
نمی‌خواهم ببینم[۴] روی زلفی را که چین دارد

وله

شب که از جام حریفان مست من سرشار بود
دل زخون لبریز و چشم از اشک گوهربار بود

حکیم محمّد تقی شیرازی

از حذاق اطبا و همدم مسیحا بود. از مستفیدان خدمت علامی مسیح‌الانام فسائی علیه‌الرحمة و در ایّام اقامت این نیازمند در شیراز همواره یار دلنواز بود. در شاعری و سخن‌فهمي رسا و با عرایس معنی آشنایی داشت. در شیراز به رحمت الهی پیوست. [۴۳]

---

۱. به سر برده. ۲. ازو در یاد است. ۳. سلیمانی من بود بس که هرگز.
۴. نمی‌خواهم که بینم.

این ابیات[۱] از اوست:

دوش در بزم تو ذوق گریه‌ام بی‌تاب کرد
آنچه آتش می‌کند با شمع با من آب کرد

خون دل از پرده‌های دیده‌ام گردید صاف
آتش حل کرده را چشمم شراب ناب کرد

و له

در باغ دهر گرز مکافات آگهی منشان نهال ظلم که افغان شود بلند

و له

من از داغ محبّت در کف دریا کشی مستم
که جز ساغر گرفتن برنیاید کاری از دستم

حکیم محمّد رضا عرب[۲] بروجردی

در بلدهٔ خرم‌آباد با فقیر معاشر بود. از کهنه شاعران و در طبابت حذاقت داشت. عمرش از هفتاد سال گذشته بود که به وطن خود رفته شربت ناگزیر ممات چشید.[۴۴]

این چند بیت از اوست:

اشعار

زخون تا پردهٔ آواز گلرنگ است می‌نالم
به من[۳] تا نالهٔ بلبل هم‌آهنگ است می‌نالم

و له

جلوه‌ای در دل از آن قامت رعنا دارم
خبر تازه از آن[۴] عالم بالا دارم

---

۱. از اوست ابیات.
۲. محمّدرضا عشرت بروجردی.
۳. به می تا نالهٔ بلبل.
۴. خبر تازه‌ای از عالم بالا دارم.

ولـه

رگ جان در تنم چون رشتهٔ پرتاب مـی‌پیچد
نفس در سینه‌ام چون حلقهٔ گرداب مـی‌پیچد

ولـه

به هرکس دولت دنیا بـه آیینی اثـر بـخشد
به هر برجی رسد خورشید تأثیر دگر بخشد

ولـه

فروغ بخت و طالع[1] تا چـه بـاشد طـبع کـامل را
که یک پـرتو بـود شمع مزار و شـمع مـحفل را

حکیم شاه معصوم لاری

در خطهٔ لار از معاشران این خاکسار[2] و سیّد صافی طویّتِ تقوی شعار و طبیب آن دیار بود و ذوق [شعر[3]] بسیار داشت و درگفتن هم به کیفیّت و اسلوب مستقیم ادا می‌نمود، لیکن مشغلهٔ طبابت و رغبت مفرط به شکار او را از صید غزالان سخن بازداشته گاهی در عرصهٔ ماهی، یک دو بیت از دشت خیالش بـه صـفحهٔ اظـهار جلوه‌گر می‌گشت.

در همان دیار به رحمت کردگار اتصال یافت. خلف حمیده خصالش شاه[4] باقر که در طب ماهر و از سعادتمندان،[5] یادگار اوست.

هنگام نگارش، حافظه مساعدت نکرد که از افکار شاه معصوم چیزی به زبان قلم دهد.[۴۵] قصیده‌ای در منقبت گفته بود که مطلعش این است:

---

۱. فروغ بخت طالع تا چه باشد.
۲. این خاکـسار بود.
۳. ذوق شعر. در نسخه «ت» به‌جای شعر «اشعار» آمده است.
۴. خلف حمیده خصال او.
۵. سعادتمندانست.

فرد[۱]

بس‌که در عشق تو خورد از پنجهٔ سختی فشار

استخوانم‌شد به‌رنگ شاخ آهو تابدار

حاجی محمّد صادق صامت اصفهانی

طبع بلند و فکر رسا داشت، شعرش یکدست وکلامش را نشست دیگر است. فقیر دو سه نوبت او را در خدمت والد علاّمی طاب‌ثراه دیده‌ام.

مجموعهٔ اشعارش قریب سه هزار[۲] بیت به نظر آمده بود. اکنون زیاده از پنجاه سال گذشته که رحلت نموده.[۴۶] این یک دو بیت از او حالیاً به‌خاطر است:[۳]

عزلتی در دام بال پرشکن[۴] می‌خواستم

نیست عالم جای پروازی که من می‌خواستم

بعد مرگم نیست تاب بار منت از کسی

آتش تن را زخاکستر کفن می‌خواستم

و له

خوبان همه درقتل من‌خسته شریکند تا خون مرا رنگ به دامان که باشد

میر عبدالغنی تفرشی

از احفاد فاضل مرحوم[۵] و از نوادر روزگار بود. فقیر به شعر فهمی و سخن‌شناسی او کسی[۶] ندیده‌ام . در ذکا و استقامت سلیقه بی‌نظیر و تحصیل متداولات علوم

---

۱. مطلع. ۲. به سه هزار بیت. ۳. ازو به‌خاطر است.

۴. بال و پرشکن. ۵. فاضل مرحوم میرعبدالغنی تفرشی.

۶. مثل.

نموده، در جوانی وداع دیر ناسوتی نموده داغ جدایی بر دل مستمند گذاشت.[۱]

اگر فرصت می‌یافت یکی[۲] از افاضل اعلام می‌شد. طبع مشکل‌پسندش به گفتن شعر کمتر التفات می‌نمود. [۴۷]

این ابیات از افکار ابکار[۳] او است:

گل گل زباده چون پر طاوس گشته‌ای   آمادهٔ هزار دهن‌بوس گشته‌ای

و له

شد از رسوایی عاشق یکی صد شهرت حسنت

هنوز ای بی‌وفا قدر گرفتاران نمی‌دانی

و له

زچشم سرخوشت ذوق نگاه غافلی دارم

تغافل کردن ای ظالم چرا من هم دلی دارم

رباعی

عمری به ره وفا نشستیم عبث

دل جز تو به دیگری نبستیم عبث

در کوی تو قدرِ[۴] هر سگی بیش از ماست

ما این همه استخوان شکستیم عبث

میرزا مهدی عالی مشهدی

شاعر سنجیده عالی‌سخن بود. فقیر او را ندیده امّا کلامش[۵] بر اقران او برگزیده.

---

۱. تحصیل متداولات علوم نموده، جدایی بر دل مستمندان گذاشت. جملهٔ وداع دیر ناسوتی نموده، داغ را ندارد.

۲. اگر فرصت می‌یافت از افاضل اعلام می‌شد.

۳. ابکار افکار.

۴. در کوی تو قرب هر سگی بیش از ماست.

۵. بر بعضی اقرانش.

ساکن مشهدمقدّس بود تا پیرانه‌سال در همان مکان جنّت[۱] مثال رحلت نمود.
شعر بسیاری گفته لیکن قلیلی بر افواه [دایر[۲]] است. مجموع آن نزد خودش منضبط بود. بعد از وفاتِ آن نکته‌سنج، بعض یاران و نزدیکانش اخلاف ابکار[۳] او را در نهانخانهٔ ضنّت مستور ساختند.[۴] نسخهٔ آشکارا نشده، این یک دو بیت هنگام تحریر از او به یاد آمده. [۴۸]

نیست ممکن که تواند دگری بر دارد آن چنان کز نظر انداخته‌ام دنیا را

وله

پرتو حسن تو گر جلوه کند در رگ سنگ
شعلهٔ طور نماید به نظر[۵] هر رگ سنگ
ریخت از بس گهر آبله از پای دلم
در ره عشق تو شد رشته‌گوهر رگ سنگ

میرزا ابوالمعالی مشهدی

خلف سیّدالسّادات میرزا ابومحمّد و از رؤسای خدام عالی‌مقام روضهٔ رضویه [علی ساکنها السّلام[۶]] و سیّد عالم عابد فرشته‌خصال بود. در مدت سه سال شرف [مجاورت][۷] آن آستان ملائک پاسبان که این فقیر را مرزوق شد آن سید والاقدر از معاشران و در مصادقت و مؤانست قصور نداشت. طبعش به سخن راغب و اشعار دلپذیر دارد. شنیده شد که در آن ارض اقدس به جوار الهی آرمیده. طوبی له و حسن مآب. [۴۹]

---

۱. در همان مکان رحلت نمود.
۲. بر افواه دایر است. در نسخه «ت» به‌جای دایر کلمه دهر ذکر شده است.
۳. اخلاف افکار. ۴. ساختنه. ۵. در رگ.
۶. علی ساکنها السّلام. رسم‌الخط در نسخهٔ «ت» السّلم است.
۷. مجاورت. در نسخهٔ «ت» مجاورات ذکر شده است.

این ابیات از آن والاتبار است:

اشعار

زبس یاد تو در دل نقش ما شد چون نگین ما را
نمی‌گردد بجز نام تو حرفی دلنشین ما را[۱]
زدولت نیست جز تشویش خاطر حاصلی دیگر
بزرگی مایهٔ طوفان بود پیوسته دریا را

وله

دارم زخلوت دل پردرد و داغ خویش آیینه خانه‌ای که به عالم برابر است

ایضاً

سفر کردن ما صدایی ندارد ز خود رفتن آواز پایی ندارد
از این درد جانم رسیده است بر لب که بی دردی من دوایی ندارد

سیّد عبدالله حسابی

از سادات حایری و به فضایل وکمالات باطنی و ظاهری مُحلّیٰ بود. ساکن عباس‌آباد اصفهان و با راقم این مقاله معاشرت و صداقتی به کمال داشت.

چون به صحبت میرزا صایبا[۲]رسیده بود تشبیه تمام [در[۳]] احوال و اطوار آن مرحوم می‌نمود. خط نسخ را به غایت خوب و نیکو[۴]می‌نوشت وبه کتابت کلام‌الله موفق بود و در شعر سلیقه‌اش[۵]مستقیم و اشعار عذب سنجیده بسیار دارد و مجموعهٔ منظومه‌اش تخمیناً پنج‌هزار بیت[۶]به نظر آمد. در حالت‌کهولت به‌اصفهان

---

۱. نمی‌گردد بجز نام تو هرگز دلنشین ما را.
۲. مرحوم میرزا صایبا.
۳. تشبیه تمام در احوال و اطوار آن مرحوم می‌نمود. در نسخه «ت» حرف «در» ذکر نشده است.
۴. خط نسخ را بغایت نیکو می‌نوشت.
۵. در شعر سلیقهٔ مستقیم.
۶. مجموعهٔ منظومه‌اش تخمین را پنج‌هزار بیت به نظر درآمد.

جهان‌فانی بدرود نموده[1] به عالم‌بقا پیوست.[۵۰] این چند بیت از او است:

اشعار

نشانی نیست جایی از تو ای جان جهان پیدا
جهان را جانی و جان را نمی‌باشد نشان پیدا
تپد در سینه‌ام دل از خیال حلقهٔ زلفش
چو گنجشکی که ماری گرددش [در][2] آشیان پیدا

وله

به قدر پی کمان را زور باشد سخت حیرانم[3]
زجوش رهروان بتوان کشید از راه کج[4] ما را
به مقصد گر رسد سالک همان در جستجو باشد
کی از منزل رسیدن جاده از ره می‌کشد ما را

وله

وقت دولت غفلت از حالم فزود احباب را
بالش پر شد پر و بال هما این خواب را
بی‌ریاضت مرگ را نتوان گوارا ساختن
رنج تن در دیده شیرین می‌نماید خواب را

وله

چون کنم با سرو نسبت قد دلجوی تو را
سرو بی‌حاصل کجا دارد بر و روی تو را

وله

داغ بر دل گر زفوّت مدّعا باشد تو را به که بر جان منت یک آشنا باشد تو را[5]

---

۱. جهان فانی را بدرود نموده.
۲. در آشیان پیدا. در نسخهٔ «ت» از آمده است.
۳. سخت می‌ترسم.
۴. از راه کج پا را.
۵. یک آشنا باشد مرا.

ولـه

پس از گلگل شکفتن غنچه گشتی چون مرا دیدی
تغافل کردنت را عذر بسیار است می‌دانم[۱]

ولـه

شفق در دامن شب بیش بر دل می‌زند ناخن
مکش[۲] گاهی به زلف خویش این دست نگارین را

میر معصوم اصیل

خلف ارجمند[۳] سید شیرین مقال میر سیّد علی مهری حایری است. از دوستان و معاشران این ناتوان بود. به استعداد و استقامت سلیقه موصوف و به صحبت شعرا[۴] مشعوف بود. در چهل سالگی به رحمت حق پیوست.[۵۱] این چند بیت از اشعار اوست:

اشعار

آنچه آید از ضعیفان کی توانند اقویا
بر زمین پرواز دارد سایهٔ مرغ هوا

در جهان آسایشی گر هست از درویشی است
خانه از کوتاهی دیوار باشد خوش هوا

ولـه

معنی مردی جدا و قوّت بازو جداست
هر کرا شمشیر باشد صاحب شمشیر نیست

---

۱. در نسخه «پ» دو بیت آمده است:

تغافل کردنت را عذر بسیار است می‌دانم — تو را با یک جهان عاشق سر و کار است می‌دانم
پس از گلگل شکفتن غنچه گشتی چون مرا دیدی — تو را رغبت به صحبت‌های اغیار است می‌دانم

۲. بکش. ۳. خلف الصدق. ۴. و به صحبت شعر مشعوف بود.

منه

ترک دنیا بود از لذّت دنیا بهتر　　مرگ‌زن‌هیچ کم از لذّت‌دامادی‌نیست

ایضاً

با آنکه دو عالم همه آتش زدهٔ اوست　　شمعی است جمال تو که پروانه ندارد

میرزا سیّد رضا اصفهانی

خلف میرزا شاه تقی از سادات حسینیّه[1] اصفهان است و آن[2] سلسله رفیعه به عزّت و جلالت شأن معروف و به قِدَم دودمان موصوفند. سالهای بسیار با مسود این[3] اوراق شیرازهٔ مودّت و وفاق مستحکم داشت.

در حسن سلیقه و رنگینی صحبت بی‌نظیر و در سخن‌فهمی[4] و نکته‌سنجی مسلّم هر صغیر وکبیر بود. گاهی به [انشاء شعر[5]] رغبت نموده ابیات بلند از طبع مشکل‌پسندش سامعه‌افروز می‌شد سیّد تخلّص می‌کرد. در سنهٔ ثلث و ثلثین و مائة بعدالالف که انجام روزگار آرام و انتظام بود در اصفهان به ملاء اعلی ملحق شد. روح‌الله روحه‌العزیز. [۵۲] این چند مصرع از ایشان به یادگار ثبت نمود.

اشعار

داغ عشق تو فراموش نخواهد گردید
این چراغی است که خاموش نخواهد گردید

وله

دگر چون شمع اشک از دیدهٔ نمناک می‌ریزم
به دامان وگریبان باز رنگ خاک می‌ریزم[6]

---

۱. سادات حسینی.　۲. این سلسله رفیعه.　۳. سالهای بسیار با مسوّد اوراق شیرازهٔ.
۴. رنگینی صحبت بی‌نظیر و نکته‌سنجی مسلّم هر صغیر.　۵. به انشاء شعر رغبت نمود. در نسخه «ت» عبارت به انشا و شعر ذکر شده است.　۶. بیت زیر را نسخهٔ «ت» ندارد:

نمی‌داند ز طفلی قدر گوهرهای اشکم را　　عبث در پیش چشمش آبرو برخاک می‌ریزم

رباعی

در دل زغــم تــو خــار خــاری دارم   از داغ بـــــه ســـینه لاله‌زاری دارم
افســرده شـده است گـلشن بـاغ نـظر   ای گــریه بــیا کــه بـا تـو کـاری دارم

میرزا ابوطالب حیات

خلف میرزا نصیر اصفهانی[1] از سنجیدگان و اخیار روزگار بود. به غایت صاحب همت و بلند فطرت و در علم استیفا[2] مهارتش به کمال به مهمّات دیوانی و خدمات سلطانی قیام داشت.

در سال هـزار و یک‌صـد و سـی‌وپنج[3] وداع جـهان فـانی نـموده[4] بـه سـعادت جاودانی فائز گشت. در روزگار معاشرت اشعار بسیار از آن سخن‌گذار استماع شده لیکن اکنون به غیر از این یک[5] بیت ذخیرهٔ خاطر نبود. [۵۴]

فرد

لب خواهش نگشودیم واز آن خشـنودیم   کــه مــراد دو جــهان قــابل اظـهار نـبود

میرزا زاهد علی سخا

ولد میرزا سعدالدین لاری است که سالها ضابط مالیات بنادر فارس[6] [بود] بعد از پدر میرزا زاهد علی به همان خدمت مأمور گشته[7] به سخاوت مـوصوف و بـه لطف طبیعت و شاعری معروف بود. اگرچه درگویایی اقتداری نداشت لیکن ابیات

---

۱. خلف میرزا نصیر اصفهانی است.
۲. بلند همّت و در استیفا مهارتش به کمال.
۳. در سال هزار و سی و پنج؟
۴. وداع جهان فانی نموده در روزگار معاشرت.
۵. اکنون بغیر از این بیت.
۶. بنادر فارس بود. در نسخه «ث» کلمه بود ذکر نشده است.
۷. به همان خدمت مأمور شده.

خوب دارد.[1] طبعش شکفته و خیالش را طراوتی.[2] مدّتها خود و پدر و سلسله‌اش با این خاکسار معاشر بودند و در اوان انقلاب اوضاع از رؤسای متغلّبهٔ زمان خائف شده ترک[3] ضبط بنادر و ایالت لار نموده به هند افتاد و بعد از سالی چند در دهلی نقد حیات از کف داد.[۵۴] از اوست:

اشعار

در شب هجر تو شرمندهٔ احسانم کرد — دیده از بس گهر اشک به دامانم کرد

سرگذشت شب‌هجران‌تو گفتم با شمع — آنقدر سوخت که از گفته پشیمانم کرد

خارخاری به دل از لاله وگل بود مرا — دل من خون شد و فارغ زگلستانم کرد

شمهٔ از گل روی تو به بلبل گفتم — آن تُنک حوصله رسوای گلستانم کرد[4]

زلف او بود سخا حاصل سرمایهٔ عمر — شانه آخر زکفم برد و پریشانم کرد

وله

گردش چشم تو می در قدح هوش‌کند — یاد اندام تو جان در تن آغوش کند

میرزا نصیر خراسانی نصرت

از بلدهٔ ترشیز و در حکمیات ماهر بود. فقیر او را در اصفهان دیده‌ام اطوار غریبه داشت. باز در[5] ترشیز رفته در سن کهولت رحلت نمود.[۵۵] اشعار خوب دارد، از آن جمله این چند بیت است.

اشعار

خرابات است هر هشیار دارد طبع[6] مست اینجا

درستی چشم دارد مومیایی از شکست اینجا

---

۱. لیکن ابیات خوب بسیار دارد.

۲. خیالش را طراوتی بود.

۳. خائف شده ضبط بنادر.

۴. این بیت را نسخه «پ» ندارد.

۵. باز به ترشیز رفته درکهولت رحلت نمود.

۶. هر هشیار دارد طعنه مست.

وله

دندان طمع کنده از آن رو شده ما را دیده است ترشرویی ارباب سخا را[۱]

وله

شدیم از خود تهی همچون غلاف تیغ از [این حسرت[۲]]
که آید روزی از شمشیر او آبی به جو ما را

شاکرا تهرانی

ساکن اصفهان و به تحصیل علوم مشغول و در شعر قدم راسخ داشت. اکثر اوقات معاشر و انیس این خاکسار بود. مدتی است که به عالم بقا[۳] ارتحال نمود. [۵۶]
این چند بیت از اشعار اوست:

اشعار

رفیقان موافق را فروغی نیست دور از هم
به رنگ رشته‌های شمع می‌گیرند نور از هم
هر آن کو حسرت مژگان گیرایی به دل دارد
نریزد پیکرش را بعد مردن خاک گور از هم
به رنگ برگهای غنچه از باد فنا شاکر
رفیقان را جدایی می‌شود آخر ضرور از هم

وله

دوش از هجوم شوق سرم مست شور بود یادت به دل چو باده به جام بلور بود
انداختی به دور چو تیر از برت مرا پیوسته چون کمان همه کار تو زور بود

۱. ترتیب مصرعهای این بیت در نسخه «پ» برعکس است.
۲. غلاف تیغ ازین حسرت. در نسخه «ت» حیرت ذکر شده است.
۳. مدّتی است که از دار فنا به عالم بقا.

هر زخم کرد تشنه لب زخم دیگرم گویا که آب خنجرِ نازِ تو شور بود
در پیش چشم من به‌دل مدّعی نشست این شیوه از خدنگ تو بسیار دور بود
شاکر به ناله کوش که از صبح وصل یار محروم ماند آنکه به شبها صبور بود

نورس دماوندی[1]

محمّد حسین نام داشت. خط نستعلیق نیکو می‌نوشت خاصه هرگاه قلمش اندکی خفی بود. به شاعری مشهور و عمری به آن پیشه مغرور و از امائل خود کمی نداشت. لیکن بلاغت و حلاوت[2] سخن نصیبی است شگرف که هرکس را میسّر نیاید و هر مرغکی انجیر نخاید.

در حضور نورس مذکور میرنجات می‌گفت که خوشنویسان این را شاعر می‌دانند و شعرا این را خوشنویس. [۵۷] در اصفهان مقام نموده به شاعری و خوشنویسی زندگانی سپری ساخت.

اشعار

پنهان نمودم از خلق سوز وگداز خود را
هر جا نمی‌توان کرد افشای راز خود را
بگذشت روزگاری در خواب تیره‌بختی
کردیم صرف غفلت عمر دراز خود را
از پیچ و تاب چون نیست فیض گشایش کار
بردم به کعبهٔ دل روی نیاز خود را
در گلشنی که باشد غماز هر نسیمی
پنهان نمی‌توان کرد چون غنچه راز خود را

---

۱. در نسخه «پ» اشعار متعلّق به ملاّمحمّد نصیر فایض ابهری اصفهانی (که نامش در نسخه «پ» ذکر نشده) برای نورس دماوندی آورده شده است.

۲. بلاغت و کیفیت سخن.

نورس دریـن غـریبی از تـیره‌روزی بـخت
یک شب ندید در خواب مسکین نواز خود را

وله

نگـهدارد خـدا از چشـم بـد خـاک صـفاهان را
کـه هـرسو جلوه‌گـر بـینم سپاه کـج کـلاهان را
زدی بسـتی شکسـتی سوختی از روی افکـندی
جـوابت چـیست فـردای قـیامت داد خـواهـان را

زایرای شوشتری

به اصفهان آمده بود و به منزل این داعی با دوستان یکدل آمد و باز به وطن رفته رحلت نمود. بسیار آرمیده و شکفته و سبک روح بود به سخن انس و التیامی داشت و اشعارش یکدست هموار بود.[۵۸]

یک بیت از او به یاد است.

بیت

نیست عیب هیچ معشوقی به عـاشق آشکـار
زال دنـیا پـیش چشـم اهـل دنـیا پـیر نـیست

میرزا محمّدتقی قهرمانی همدانی

تحصیل بعض مراتب علمیّه نموده در حساب و نجوم و سیاق مهارت داشت و از هوشمندان و اتقیای زمانه بود. کتابی در جمیع فواید علمیّه و نکات شریفه ترتیب داده که استقامت سلیقه و ادراکش از آن هویداست.

در معاشرت این خاکسار اشعار خوب انشا نموده بود. بیست سال شده باشد که به ملک بقا پیوست. این بیت از او به‌خاطر است:

هـر دلیـلی بـی‌بصیرت را نگـردد خـضر راه
کور کی روشن شود گر صد عصا آرد به دست

میرزا هاشم آرتیمانی

نوادهٔ میرزا ابراهیم ادهم، واقفان سیر واحوال‌ادوار را اطّلاع بر سادات سلسله مرحوم میررضی آرتیمانی حاصل بود. مجملاً میرزا هاشم مذکور از اصحاب فتوت و شجاعت و سخاوت و طبعش به‌سخن نسبتی فطری‌داشت. اگر فرصت ممارست می‌یافت به درجهٔ عالی ارتقا می‌نمود. مخالصتی تمام با راقم این کلام داشت.

هنگامی که در اصفهان انیس بود، چنانکه ناظمان را رسم است خواستار تخلّصی داشت، فقیر آن سلاله اصحاب قلوب را دل گفت. تا در سال هزار و یکصد و سی و چهار به اقتضای غیرت و شجاعت فطری با لشکر همدان عازم دفاع افغان شده در محاربه به درجهٔ شهادت رسید. [۵۹] از افکار اوست.

اشعار

قفس درهم شکن تـا خـویش را در لامکـان بـینی
بـسـرآ از دام تـا خـود را هـمای پـرفشان بـینی

ایضاً

شهیدم چشم قربانی کجایی — شب وصل است حیرانی کجایی
لباس هستیم بار است بر تن — سبکساری و عریانی کجایی
در صبح سعادت بسته گردید — گشاد چین پیشانی کجایی
خمار هستیم از دردسر گشت — شراب بزم روحانی کجایی

میرزا اسماعیل ایما

مولد و مسکنش اصفهان و از مشاهیر موزونان بود. لطف طبعی داشت و به

تجارت مدار می‌گذرانید. با راقم حروف به اخلاص آشنا و با سخن‌سرایان همنوا بود. در سال هزار و یکصد و سی و دو سفر عالم بالا اختیار نمود.[۶۰]

این چند بیت از او است:

اشعار

بالا نمی‌رود زترقی دماغ ما
چون آفتاب دود ندارد چراغ ما
خونی که بار در دل ایام کرده بود
آورد روزگار برون از دماغ ما
حق با نگار ماست که از ماست بی‌خبر
خود را کنیم گم چو بگیرد سراغ ما

وله

کاری زچرخ ناید جز بی‌دماغ کردن این کاغذ کبودی‌است از بهر داغ کردن

وله

دوشم به یار جرأت عرض نیاز بود چون مد عرضه داشت زبانم دراز بود

وله

از دولت سپهر ز قارون گذشته‌ایم از بس به جای مال به ما خاکمال داد

وله

امروز ز آفتابم پرتو به محفل افتاد آتش به پنبهٔ داغ از شیشهٔ دل افتاد

میرزا باقر حضوری قمی

در جوانی به اصفهان آمده ساکن شد و به تحصیل علم دماغی می‌سوخت. آخر به موزونی طبع در سلک شعرا افتاده اوقات به همان مصروف نموده، به صحبت همان فرقه مشعوف بود تا به شاعری معروف گشت. باز به وطن رفته، در آن خاک پاک مدفون شد. مودّت تمام با راقم این کلام داشت و به غایت نیکوسرشت

و خوش‌اخلاق بود.[۶۱] این چند بیت از اوست:

اشعار

هر جاده مرا در طلب راهنمایی است　　هر چشمه نشان قدم آبله پایی است

وله

ساقی به گردش آر شراب دو ساله را　　مگذار همچو شاخ تو از کف پیاله را

وله

عدو را زیر دست خود به ضرب دست احسان کن
نباشد حربه‌ای جز مشت پر ارباب همّت را

میرعسگری قمی

از طائفهٔ معماران قم و سیّد ساده‌لوح صافی طویّت بود. در آن بلده او را دیده‌ام. در انتظام نظم سرخشتی به پای کار می‌آورد. اهالی قم او را از کهنه شاعران شهر می‌دانستند.

گاهی بیت استواری از قلمش پیرایهٔ ظهور می‌یافت وگاهی چون نسج عنکبوت می‌بافت. [۶۲] این رباعی از او به یاد است:

رباعی

سبطین کز انبیا فزون مقدارند　　چون والد خویش محرم اسرارند
زایشان باشد مزاج اسلام قوی　　در تقویت دین نبی جِد دارند

میر نور اکسیر کهین

برادر میرعسگری و در شعر از او پایهٔ برتری داشت. مدّتی در اصفهان به هوس کیمیاگری افتاده سرمایهٔ عمر را در بوتهٔ بی‌حاصلی سوخت و چهره از پرتو نور مرادی نیفروخت لیکن ابیات خوش‌عیار دارد،[۶۳] از آن جمله این چند بیت است:

اشعار

بـر وحـدت وجـود تـو کـثرت نشـانه‌ایست
عـالم بـرای ذات تـو تـوحید خـانه‌ای است

هر قـطره را زفـیض تـو بـحری است درکـنار
هر ماهیئی زفلس تو صاحب خزانه‌ای است

روزی‌رسـان مـاهی و مـرغی زآسـمان
هر قطره کز سحاب چکد آب و دانه‌ای است

و لـه

دید چـون رخسـارهٔ زرد مـرا بـا خـویش گـفت
اینکه می‌گویند بیمار است صحّت داشته‌است

منه

ببـبینید چشـمش فـرنگی نـباشد
به مـژگان دلارام جـنگی نـباشد

مکـانی بـرایت بـه از دل نـدارم
اگر عیب این خانه تنگی نـباشد

عبدالمولی اصفهانی

از دوستان و معاشران دیرینهٔ این خاکسار و قدوهٔ مستعدان روزگار بود. به عیب و هنر می‌رسید و سخن می‌فهمید به قدر فرصت تحصیلی کرده فطانت و ذکای عالی داشت. روزگاری به صفا و خوشدلی گذرانید. در ایام آشوب هم از اصفهان به جایی نرفت و از حالت خویش نگشت. چون با سادات سیچان؛ که موضعی است خارج آن شهر؛ نسبت داشت در آن مکان با صفا می‌بود. خط نسخ و شکسته را خوب می‌نوشت و شعر را به حلاوت و شکستگی می‌گفت. کهن سال بود و مزاجش به اعتدال جوانی، چند سال قبل از تحریر رحلتش مسموع شد. اللّهم ارحمه واحشره مع اولیائك.[۶۴]

این چند بیت از اشعار او است:

اشعار

چنین که تکیه به دست نگار دارد گل دگر کجا سر و برگ بهار دارد گل

وله

عجز من و غرور تو شد آشنا به هم رسم نُویست الفت شاه وگدا به هم

پا در حریم محفل دلها شمرده نه آهسته باش تا نزنی شیشه‌ها به هم

وله

تا کی برای گریه جگر خون کند کسی خرج پُرو مداخل کم چون کند کسی

در زیر آسمان بود آسودگی محال خود را مگر زدائره بیرون کند کسی

* * *

صفای ساعدش با صبح محشر می‌زند پهلو

سهی بالای من در آستین دارد قیامت را

وله

چه منتها که بر گردن گذاری می‌پرستان را

اگر ای باغبان باری زدوش تاک برداری

ملا محمّد نصیر فایض ابهری اصفهانی

ابهر مذکور قریه‌ای است در دو فرسنگی اصفهان و فایض مزبور فیض خدمت بسیاری از اعیان و اذکیا و شعرای آن بلده روح‌پرور را دریافته، مرحوم میرزا صایبا خطاب فایض به او عطا فرموده از کهنه شاعران و بلند پروازان و به سخن خویش نهایت نازان بود.

در مبادی احوال مدرسه‌نشینی اختیار و قلیل تحصیلی نموده در علم هیأت و اصطرلاب خالی از ربطی نبود سالها با این خیرخواهِ اصدقا، رفیق صدیق و طریق موافقت می‌پیمود. در سال هزار و یکصد و سی و چهار در عمر نود سالگی ارتحال نمود.

در اطوار وگفتار اعجوبهٔ وقت و نادرهٔ روزگار بود و در محفل‌آرایی و معرکه‌سازی

و قصّه‌پردازی شبیه و انباز نداشت. در سخن‌شناسی هم بر اهل زمان مقدّم و نسبت به افسرده نفسان زنده دم بود. قلم به صفت رقم در چهره‌گشایی مقالش این‌قدر باز می‌نماید که اگرچه به‌اصطلاح عامّه کلامش شترگربه می‌نمود و راه ابتذال می‌پیمود اما از اکثر امثال اشباه، شعرش به رونق‌تر و اسلوبش به طمطراق‌تر و اتّفاق لفظش بیشتر بود. ابیات سنجیدهٔ غرّا بسیار دارد. نود ساله زندگانی را در سخنوری باخته و در این راه بسی نفس گداخته، شکرستان مصر در بزم بیانش روشنایی و سواد شهرستان نظمش رشک صفاهان در دلگشایی. [۶۵]

این چند بیت از مآثر طبع آن مجاور کوی آشنایی است:

اشعار

باغ و بهار بی‌تو نیاید به کار من　　شد بیشتر زدیدن گل خارخار من
مشاطه سرمه‌می‌کشد این چشم مست‌را　　تا بیشتر سیاه کند روزگار من
عمرم به سر رسید و به سویم گذر نکرد　　شد موسم خزان و نیامد بهار من

وله

نمی‌پرسی نمی‌جویی نمی‌گیری سراغ من
چرا ای دین من ایمان من چشم و چراغ من
نظر کن از شکاف سینه تا داغ دلم بینی
توان از رخنهٔ دیوار کردن سیر باغ من

وله

شور بلبل می‌دهد یادم که مستی پیشه کن
عکس گل در آب می‌گوید که می در شیشه کن

منه

بی تو نظّارهٔ گل بیشترم می‌سوزد　　لاله می‌بینم وگل گل جگرم می‌سوزد

وله

کشم چو آه دمی آن‌بلای جان پیداست　　شود چو دود بلند آتش نهان پیداست

منه

گر شب دوش به طول از غم آغوش گذشت لیک زلف سیهش آمد و از دوش گذشت
نه همین شمع به سر کرد کف خاکستر شب هم از ماتم پروانه سیه‌پوش گذشت

وله

هر دم خدنگی از دل افکار می‌کشم گویا نفس زسینه من زار می‌کشم
اوقات عمر بس‌که به غفلت گذشته است شرمندگی زصورت دیوار می‌کشم

وله

قماش برگ گل و آن عذار آل یکی است
زهرچه جلوه کند حسن را مآل یکی است
بساط عیش چو برچیده می‌شود آخر
به پیش جام زر وکاسهٔ سفال یکی است

وله

چنان رنجور دارد ماه نو را طاق ابرویی که در یک ماه می‌گردد زپهلویی به پهلویی
کدورت آورد مویی که در شق قلم باشد نمی‌باید که گنجد در میان دوستان مویی

وله

گدازد ماه را آخر تمنای ضیا کردن
نه پیش چون خودی سخت است عرض مدّعا کردن
اگر دانسم که پرچین می‌شود ابروی موج او
مرا قطع نظر می‌باید از آب بقا کردن

وله

نکردم عشقبازی تا ندیدم ماه رخسارش
دل مشکل پسند است این که می‌بینی گرفتارش

ایضاً

نسیفشانم به روی بستر او گل از آن ترسم
که سازد گردش رنگ گلی از خواب بیدارش

عاشق اگر بیند ستم کی شکوه از یارش کند
بلبل نمی‌رنجد زگل هرچند آزارش کند
از خاک بردارد اگر طرز خرامش جاده را
گردن کشد کبک دری تا سیر رفتارش کند
حرفی که یکبار از لبش کسب حلاوت می‌کند
قند مکرر می‌شود هرگاه تکرارش کند

منه

خلق چو کردند رد کرد قبولم خدا
در کف صاحب کند درهم رد کرده جا
سفله نیاید تورا وقت ضرورت به کار
پشت نخاراندت ناخن انگشت پا

* * *

فایض نادیده وصل دوش که با یار بود
داشت ز پرواز رنگ عنبر شب در طلا

و له

من ازّه‌ام چه منّت احسان کس کشم
پابم اگر ز پیش رود باز پس کشم

ملا محمّد باقر فایض مازندرانی[1]

ساکن قطن[2] و شاعر پاکیزه‌سخن بود. فقیر او را ندیده‌ام، چند دفعه مراسلاتش با مسوّده غزل می‌رسید تا در سال یک‌هزار و یکصد و بیست و هشت هجری[3] در بلدهٔ

۱. در نسخه «پ» نام این شخص بعد از نورس دماوندی ذکر شده است.
۲. مازندرانی وطن. ۳. در سال یکهزار و بیست و هشت.

بارفروش مازندران رحلت کرد. [۶۶] از اشعار اوست:

اشعار

تا قامت رعنای تو در جلوه‌گری شد — نقش قدمت دام ره کبک دری شد
ما و تن چون کاه کجا و ستم عشق — کوه از غم این بار کشیدن کمری شد

وله

اختران درطلبت عاجز و حیرانی چند — آسمانها به رهت آبله پایانی چند
گل که پیمان‌شکنی عادت دیرینهٔ اوست — خنده می‌آیدش از سستی پیمانی چند
می‌کنم سرخ به خوناب جگر مژگان را — تا ننازند[1] به خود پنجهٔ مرجانی چند
ماه من لطف کن از خانه برون آی دمی — که به جان آمدم از منّت دربانی چند
پادشاهان جهان طرفه گدا طبعانند — که ستانند خراج از ده ویرانی چند
همچو بر قندگه جلوه نکویان فایض — برحذر باش از این آتش سوزانی چند

ملا محمّد تقی تعظیم مازندرانی

در جوانی به اصفهان آمده به تحصیل مشغول شد و در صحبت راقم حروف به بعض مقاصد علمی و مراتب شعری[2] مأنوس شده زبانش را روانی حاصل آمد.

سخنش خالی از لطف و صفایی نبود. باز به وطن خود رفت. دیگر از وی اطلاعی نیست. [۶۷] از اوست:

اشعار

ای گدای نمک حسن تو سلطانی چند
بندهٔ مور خطت گشته سلیمانی چند
یک گریبان زغمت چاک نموده است رقیب
دسترس بود مرا کاش گریبانی چند

---

۱. تا بنالند. ۲. به بعض مراتب علمی و مقاصد شعری مأنوس.

دل جمعی است اسیر خم زلف تو چرا
غافلی این همه از حال پریشانی چند
هیچ‌کس زآتش عشق تو چو تعظیم نسوخت
ای فدای تو چو من بی‌سر و سامانی چند

و له

مرا سرگشته دارد تا به کی در حسرت کویی
الهی آتش آهی به جان آسمان افتد

* * *

عشق را در سینهٔ اهل هوس نبود قرار
کی گذارد شیر در هر بیشه پهلو بر زمین

ملاّمحمّد امین واصل گیلانی

از دارالسلطنهٔ لاهیجان[1] در جوانی به اصفهان آمده به تحصیل و استکمال کوشیده در علم و معارف درجهٔ بلند و رتبهٔ[2] والا یافت. اکثر اوقات در صحبت والد علاّمه قدّس‌الله روحه می‌بود و در شعر و انشا از مشهوران و مسلمانان عهد بود. پنجاه سال گذشته باشد که در اصفهان به رحمت حق متواصل گشت.[3] [۶۸]

از اشعارش این دو بیت که به یاد بود ثبت افتاد.

فرد

چون شمع سربسر مژهٔ اشکبار باش حیرت‌فزا چو دیدهٔ شب زنده‌دار باش
بی‌رنگیت‌چو روی‌تماشا به‌خود نکرد چون کودکان مقید نقش و نگار باش

---

۱. از لاهیجان به جوانی در اصفهان.
۲. در معالم و معارف بلند و رتبهٔ والا یافت.
۳. به رحمت حق پیوست.

آقا رضا

خلف مجتهدالزمان مولانا محمّد گیلانی مشهور به سراب[۱] چون والد مرحومش از تنکابن توابع لاهیجان[۲] به اصفهان آمده متوطن گردید تولّد ایشان در اصفهان شده.[۳] در خدمت والد خود تحصیل علوم نمود. رغبت تمام به [انشاء شعر[۴]] داشت و ابیات خوب از ایشان استماع شده بود.[۵] سی سال گذشته باشد که رحلت نمود. [۶۹]
این چند بیت از ایشان است:

اشعار

هرگز طبیب فکر من مبتلا نداشت — گویا برای درد دل من دوا نداشت
محکم نگشت با تو اساس محبّتم — ازبس‌که‌حرف سست‌تو هرگز بنانداشت
هر بی‌وجود چهره‌به می‌گشت همچوعکس — بر روی من کرا که جفای تو وا نداشت[۶]
خاموشیم نبود زآسودگی رضا — از بس‌که تنگ بود دلم ناله جا نداشت

محمّدمحسن طالع گیلانی

در اصفهان مسکن گزیده به‌قدر تحصیلی کرده بود. به موزونی طبع به شاعری علم شد. ابیات[۷] لطیفه دارد. تا بود از معاشران فقیر بود. مدّتی است که از این خاکدان کرانه گرفت. [۷۰] از اوست:

اشعار

قرین صافدلان شو که بی‌صفا نشود — هزار سال اگر آب در گهر ماند

---

۱. مولانا محمّد گیلانی علیه‌الرحمة مشهور است به سراب.
۲. چون والد مرحومش از توابع لاهیجان. ۳. تولد ایشان در اصفهان شد.
۴. رغبت تمام به انشاء شعر داشت. در نسخه «ت» انشاء و شعر ذکر شده است.
۵. از ایشان استماع بود. ۶. این بیت در هر دو نسخه مغشوش نوشته شده است.
۷. ابیاتش لطیفه دارد.

وله

صاف از سینه خدنگت بگذشت سخت [پیکان تو[1]] دلگیرم کرد

وله

دل افسرده را [یکسان[2]] بود آگاهی و غفلت

ندارد دیدهٔ تصویر بیداری و خواب از هم

محمّد سعید ماهر گیلانی

فقیر او را در بلدهٔ رشت که وطنش بوده دیده در حالتی که عمرش از هشتاد درگذشته بود. شوری در دماغ داشت و همچنان سرگرم شاعری و با آنکه عامی[3] بود منظوماتش کتاب ضخیمی به نظر درآمد. [۷۱] اشعار سنجیده روان هم بسیار داشت.[4] این بیت او فقیر را خوش آمد.

شب وصال نبود آنقدر که دامن یار به دست دل دهم و دامن سحر گیرم

وله

در بزم سخن خنجر مژگان بتانم خاموشم و خون می‌چکد از تیغ زبانم

مشهور به عالم شده‌ام از سخن خویش انگشت‌نما چون قلم از دست زبانم

فواره آتش شودم آه جگرسوز برداری اگر مهر خموشی ز دهانم

عمریست که در انجمن وصل تو چون شمع می‌سوزم و یک حرف نیاید به زبانم

مولانا شمس‌الدّین محمّد گیلانی

خلف ارجمند مجتهدالزمان مولانا محمّد سعید گیلانی علیه‌الرحمة، به حدّت

---

۱. سخت پیکان تو دلگیرم کرد. در نسخه «ت» به صورت «سخت از پیکان دلگیرم» ثبت شده است.

۲. یکسان. در نسخه «ت» به جای یکسان آسان ذکر شده است.

۳. با آنکه امی بود. ۴. بسیار دارد.

شعور آیتی بود. جامع فضایل نفسانی و مورد فیوضات ربّانی. مولدش اصفهان و با این قدردان مستعدان الفتی خاص و صداقتی به اخلاص داشت و الحق نادرهٔ زمان بود. اگر روزگار امهال می‌کرد سرآمد ارباب فضایل[1] وکمال می‌شد.[۷۲] لیکن در عنفوان شباب به دارالوصال ارتحال نمود و این غزل فقیر که مطلعش این است مناسب مقال.

فرد

یکایک از نظرم نور پیکران رفتند　　　ستاره‌های شب‌افروزم از جهان رفتند

در شعر و انشا رتبهٔ عالی یافته فصول [نفیسهٔ][2] منشیانه و اشعار لطیفهٔ عارفانه دارد.

حالا این بیت از آن والاگهر در سلک سطور این دفتر درآمد.

فرد

امروز بخشش از پی فردا خزانه‌ایست　　　دست کرم به راه عدم پیش خانه‌ایست

میررضی فاتح گیلانی

به اصفهان آمده به عبادت و ریاضت خوی گرفته[3] به عزلت و قناعت در لباس فقر می‌زیست. بعض یاران معاشر او حالات خوش از او حکایت می‌کنند. آخر به هند افتاده در راه گجرات تقریباً بیست سال قبل از هنگام تحریر، دزدان[4] او را به طمع مالی که نداشت مقتول ساختند. قدری از اشعارش راکسی نزد خاکسار[5] خواند خالی از حالتی[6] وکیفیّتی معنوی نبود. پیروی سخنان مشایخ نموده به آن عالم وگفتگو آشناست.[۷۳] این رباعی از اوست:

---

۱. سرآمد ارباب فضل.
۲. فصول نفیسه. در نسخه «ت» نفسیّه ذکر شده است.
۳. به ریاضت و عبادت خوگرفته.
۴. دزدان به طمع مالی که نداشت.
۵. اشعارش راکسی نزد این خاکسار.
۶. خالی از کیفیّتی معنوی.

رباعی

از روز ازل رضـا بـه تـقدیر شـدیم صد جا سگ نفس را گـلوگیر شـدیم
بر خوان کسی چشم طمع نگشـودیم خوردیم زبس گـرسنگی سـیر شـدیم

ملا مختار نهاوندی[1]

ستوده اطوار، آرمیدهٔ روزگار بود. مدّتی با این قاصر معاشر و در سفر خراسان همراه بود. شعرش هموار و اکثر[2] قلم‌خوردهٔ این خاکسار است. [۷۴]
این چند بیت دریادبود.

اشعار

کی به کشـتن آرزوی وصـلش از دل مـی‌رود
روح من چون [سایه[3]] از دنبال قاتل می‌رود
آنچه با گنج [و[4]] گـهر نـتوان بـرابـر کـردنش
قـطرهٔ آبـی بـود کـز روی سـائل مـی‌رود

ولـه

به نـور پـرتو خـورشید آشـنا نشـوی فـریب‌خوردهٔ ایـن گـرد آسـیا نشـوی
مرا ز آتش‌وآب این‌نصیحت‌است‌به‌یاد که با مصاحب نـاجنس آشـنا نشـوی

میرزا باقر مرجع اصفهانی[5]

جوان صالح پسندیده خصال بود با راقم حروف صدیق و در سفر خراسان رفیق

---

۱. این نام در نسخهٔ «ت» دوبار ذکر شده است.
۲. و اکثر از آن قلم‌خوردهٔ.
۳. روح من چون سایه. در نسخه «ت» سائل ذکر شده است.
۴. آنچه با گنج وگهر. در نسخه «ت» سوء ذکر نشده است.
۵. این عنوان در نسخهٔ «پ» آمده و در نسخهٔ «ت» به اشتباه برای دومین‌بار ملّامختار نهاوندی آورده شده.

و چندی در اردوی سلطانی بعض خدمات دیوانی به وی مرجوع و در خط و سیاق قصب‌السبق از اقران ربوده و در شعر جودت بیان و طبع ریان داشت.

اشعارش چون اکثر یاران اصلاح‌یافته این قاصر است چند سال گذشته که این سرای بی‌ثبات گذاشت.[۷۵] از اوست.

در قید زلف پرشکن افتاد کار من — آشفته‌تر ز موی تو شد روزگار من

زافسردگی چو غنچهٔ پیکان شده است دل — رفتی تو و بهار نیامد به کار من

میرزا تابعا

نامش غلامرضا و از کهگیلویه آمده در اصفهان ساکن شد تا رحلت نمود. تا بود در دو فکر بود یکی شاعری و دوم کیمیاگری، خود در صرف فکر[1] کوتاهی نکرد اما نارسایی فکر را چه علاج. این چند بیت از اوست:

اشعار

چرب و نرمی‌های مرهم داردم رنجورتر — پنبه‌کاری[2] می‌کند داغ مرا ناسورتر

وله

پیغام بوسه از تو تقاضا نکرده‌ام — مکتوب [سر به مهر[3]] تو را وا نکرده‌ام

دارم هنوز دست به مژگان اشکبار — غمنامهٔ فراق تو انشا نکرده‌ام

میرزا مهدی الهی تبریزی

در اصفهان نشو و نما یافته قدری از اوقات[4] خود را صرف تحصیل نموده ذکا و

---

۱. خود در صرف اوقات کوتاهی نکرد. ۲. پنبه‌داری می‌کند.

۳. مکتوب سر به مُهر تو را. در نسخه «ت» -وعده‌های- ذکر شده است.

۴. قدری اوقات تحصیل علوم نمود.

شعوری قوی داشت. در هیأت و نجوم خاصّه احکام مهارت به هم رسانیده مشهور شد و سر از خدمت افاضل و فیض[1] استفاده تافته، هر رطب و یابس که به خیالش می‌رسید آن را حقایق و معارف پنداشته از بوالهوسی و خودرأیی در هر فن دخل نمود.

مستقلاًنه، سخنان بی‌سر و بن درهم می‌بافت و اعوجاجی سخت در سلیقه‌اش پیدا بود. قدم در هیچ مقام و مذهب استوار نداشت گاهی خویش را به حکما بستی وگاهی به صوفیّه تشبّه جستی وگاه از متکلّمان گفتی و در سلک هیچ فرقه درشمار نیامدی، آخر به تباهی عقاید شهرت یافت. هوشمندان از حالش نفرت کردند.

از دانشوران و اذکیا کناره گرفته با ساده‌دلان و بی‌خردان بی‌خبر الیف[2] بود، آنها را مذمّت می‌کرد و اینان را ستایش می‌نمود. مصداق حال این قسم اشخاص است آنچه عارفی گفته: جمعی افسار تقلید از سر بیرون انداخته فطرت اصلی را سرنگون ساخته‌اند به ظواهر نبوّت و توابع آن قانع نباشند و از خود سخنی چند بیهوده تراشند، نه طبعشان گذارد که با هر تقلید روند و نه توفیقشان باشد که بوی تحقیق شنوند، مذبذبین بین ذلك لاالی هولاء و لا الی هؤلاء، بالجمله الهی مذکور به شعر مربوط و ابیات شایستهٔ بلند دارد. تا چندی قبل از این در سن کهولت رحلت نمود. در اصفهان مدفون شد. تجاوز اللّه عنه. [۷۶] این چند بیت از او است:

اشعار

به خوبان غمزهٔ خونخوار دادند　　به ما هم دیدهٔ خونبار دادند

نمی‌گردید از جنّت تسلی　　به عاشق وعدهٔ دیدار دادند

نهال آفرینش بی‌ثمر بود　　محبّت را به دلها بار دادند

وله

به مشکین طرّه‌ای پیوندکردم رشتهٔ جان را

ز تو شیرازه بستم نسخهٔ خواب پریشان را

---

۱. از خدمت افاضل فیض استفاده یافته.　　۲. الیف شد.

به یاد تو[۱] زبس چون غنچه سر در جیب پیچیدم
چو گل لبریز نکهت ساختم چاک گریبان را

ایضاً

سخت می‌ترسم به حیرت[۲] انتظارم بگذرد
رفته باشم از خود آن ساعت که یارم بگذرد
ای که خاکم را به باد از جلوهٔ خود داده‌ای
آنقدر بنشین که از پیشت غبارم بگذرد

وله

بر سر راهم الهی کیست پرسیدی زغیر کشتهٔ تیغ تغافل زندهٔ نظّاره‌ای

ملک معین خرم‌آبادی

به شغل انشای والی آنجا مأمور [و چون طبع آراسته بود[۳]] مربوط می‌نوشت و قدری مقدّمات علمیّه را دیده بود.[۴] در شعر سلیقهٔ مستقیمه داشت. ابیات روان[۵] از او گوشزد این هنرسنج گردیده در اوان اقامت در آن شهر معاشر بود. [۷۷] از اوست:

ای من هلاک نرگس نیرنگ ساز تو روی نیاز هر گل داغم نیاز تو[۶]
هرچند همچو نافه دلم پرده‌دار شد پنهان چو بوی مشک نگردید راز تو
روید [ز[۷]] تربتم گل بادام تا به حشر بر خاکم ار فتد نگه دلنواز تو
برچید سرو دامن رعنایی از چمن تا جلوه کرد سرو قد سرفراز تو

---

۱. به یاد او. ۲. سخت می‌ترسم به حسرت.
۳. و چون طبع آراسته بود. در نسخه «ت» عبارت - جوان آراسته - ذکر شده است.
۴. مقدّمات علمیّه را دیده در شعر سلیقهٔ مستقیم داشت. ۵. ابیات روان او.
۶. روی بناز پر گل داغم بناز تو.
۷. روید ز تربتم. در نسخه «ت» - به - ذکر شده است.

روشن شد از غم تو چراغ دل معین　　گل ازگلش چو شمع سحر ازگداز تو[۱]

ملاعلی اعلی اصفهانی

یگانه عهد و نادرهٔ روزگار بود. در خطاطی به جایی رسید که قلمش دست خوشنویسان و استادان همه خطوط را بر چوب بست و حسن‌صوت و مهارتش در موسیقی به مقامی کشید که نغمه‌سنجان روزگار و پرده‌سرایان هر گوشه وکنار را بلندی آوازه درگلو شکست.

الحق آن دست ونقش را ید بیضا و دم مسیحا توانستی گفتن و در این دو شیوه شریک و شبیهی نداشت. به هریک از فنون و علوم متداوله بی‌ربط نبود.

قوّت حافظه‌اش به درجهٔ کمال و در طرز صحبت[۲] به غایت شیرین‌مقال و در علم قرائت و حسن‌تلاوت آیتی و در عبارت و صفات ستوده صاحب سعادتی، به شعر آشنا و سخن می‌شناخت.[۳] آنقدر اشعار رایقه به‌خاطر داشت که بی‌نیاز از سفاین می‌ساخت.

ازکودکی تا پایان عمر با این کهن مشق دبستان دانش معاشر بود. فرزند ارجمند زین‌العابدین بنّاست؛ روستازاده کوسارکه قریه‌ای است به یک فرسنگ[۴] از اصفهان؛ استعداد ذاتی و فیض الهی درهای شهرستان هنر بر رخش گشوده یوماً فیوماً بر عزّت و منزلتش افزوده تا در سنهٔ ست و ثلثین و مأة و الف هنگام استیلای رومیّه[۵] همدان آن نادره زمان در آن شهر غریب به شهادت فائزگردید. حشره‌الله مع‌الشهدا. در انشا و حسن سیاقت تحریر ماهر و [به انشاء شعر[۶]] قادر بود. [۷۸]

۱. دو بیت آخر را نسخه «پ» ندارد.
۲. و در صحبت.
۳. به شعر انشا و می‌شناخت.
۴. یک فرسنگی.
۵. استیلای رومیّه بر همدان.
۶. به انشاء شعر. در نسخه «ت» عبارت «انشاء و شعر» ذکر شده است.

این چند بیت از مآثر آن مشکین رقم است.[1]

اشعار

ضعیفان را دم مردن زآفت پاسبان باشد
شکوه نعرهٔ شیران حصار نیستان باشد

وله

شمع با پروانه یار وگل به بلبل آشناست[2]
آن گل آتش طبیعت با تغافل آشناست

وله

با غبار اشک من از چشم آب آید برون
سیل گردآلود دایم از خراب آید برون

وله

خار مژگان که درین دامن صحرا مانده است
رگ ابریست که از قطره زدن وامانده است
لالهٔ خاک شهیدان گل داغ غم تست
یا سیه [خیمه[3]] لیلی است به صحرا مانده است
کی ز می سینهٔ[4] ما صافدلان گیرد زنگ
خون تقوی است که در گردن مینا مانده است
خار خار گل رخسار تو از دل نرود
از گِلم گل کند آن خار که در پا مانده است
گل شکفته است که خود را به گریبان تو ریخت
لاله داغی است که در سینهٔ صحرا مانده است

---

۱. مآثر قلم مشکین رقم. ۲. شمع با پروانه و هم گل به بلبل.
۳. یا سیه خیمهٔ لیلی. در نسخه «ت» کلمه - خانه - ذکر شده است.
۴. کی ز می شیشه.

می‌گذارد همه کس پا به سرش چون پرگار
هر که چون نقطه درین دائره تنها مانده است
خاک شد عالی و آمد زگِلش بوی تو باز[1]
خرد شد شیشه ولی نشئه صهبا مانده است

محمّد علی بیک دیهیم

از غلام زادگان سلاطین صفویّه و مولدش اصفهان، طبع موزون و شعر ریّان داشت. در مجموعهٔ چند صفحه شعر خود را ثبت نموده بود به نظر رسید و از یکی خویشاوندان او مسموع شد که در سنهٔ خمس و مأة و الف رحلت نمود.[۷۹] یک بیت از او به یاد است:

فرد

لبی تر از تراوشهای داغی می‌توان کردن
ازین ته جرعه تر طبیب دماغی می‌توان کردن

محمّدعلی بیک‌افسر

او نیز از غلام‌زادگان آن آستان و مولدش اصفهان و در سلک موزونان بود. شنیده شد که در شباب عازم هند گشته دیگر خبرش معلوم نشد.[۸۰] کسی از او این بیت خواند.

فرد

چنان دلسرد از اهل جهانم که چشم گرمی از آتش ندارم

۱. آید زدلش بوی نیاز.

ابراهیم ضابط اصفهانی

به موزونی طبیعت و کثرت صحبت مربوط به سخن شد. بعض ابیاتش به سلاست و لطافت بود.[۸۱] از اوست:

اشعار

مطلع خورشید رخسار تو را ای مه‌سرشت
بر بیاض دیده می‌باید به خون دل نوشت

وله

صلای عشق و رسوایی دهم چون شمع تا هستم
گریبان تا به دامن می‌کند فریاد از دستم

وله

حیرتی دارم که با این ناتوانیها چرا
آنچه بر طبع تو می‌آید گران یاد من است

میرزا محمّد جعفر راهب

از سادات طباطبا و نوادهٔ فاضل مشهور میرزا رفیعای نایینی است. مولود و موطنش اصفهان و سیّد حمیدهٔ[۱] عالیشان است. از بدایت جوانی با راقم[۲] آشنا و طبعش لطیف و سلیقه‌اش در شعر[۳] درست است. در این اوان گویند در همان شهر می‌باشد.[۸۲] اشعار خوب دارد لیکن غیر از این رباعی که در خاطر فاتر بود[۴] نمی‌نگارد.

رباعی

راهب خم باده پیر دیری بوده است   پیمانه حریف گرم سیری بوده است

---

۱. و سید حمیده صفات عالی شأنست.
۲. از بدایت جوانی با راقم بود.
۳. در شعر سلیقه درست داشت.
۴. لیکن در خاطر فاطر نبود که نگارد.

این مشت‌گلی که هست خشت سرخم میخوارهٔ عاقبت به‌خیری بوده است[1]

میرزا فتح‌الله خوزانی

خوزان که قریه‌ای است در دو فرسنگی اصفهان[2]. به فن سیاق آشنا شده خالی از شعور و ادراکی نبود. به هند افتاده در مهمّات بعض بنادر آن درآمد و اکتساب مالی فراوان نموده به وطن خود بازگشت و مساکن شایسته در آن قریه ترتیب داده روزگاری به سامان گذرانید تا در ایام انقلاب و فتن به ضرورت با سران رؤسای هر قوم از دوست و دشمن اتصال جست و آخر به سیاست یکی از ناکسان درگذشت به صناعت شعر متتبّع و شائق بود، از هر نوع اشعار دارد پاره‌ای از آن خالی از استواری نیست.[۸۳] چیزی از او به خاطر نبود که اثبات یابد.[3]

امینای زعفرانی اصفهانی

زعفران فروختی. آزادگی فطری[4] و به غایت شکفته‌رو و بدیهه‌گو بود. در شعر ماهرو صحبتش کیفیّت خوشی داشت.[۸۴] این چند بیت از اوست:

اشعار

رنجیده‌ای زمن بت نامهربان من حرفی شنیده‌ای تو مگر از زبان من
خونم حلال باد به دشمن اگر کند یک حرف در حضور تو خاطرنشان من

وله

چون سیاهی مرا ز داغ[5] افتد چشم پروانه بر چراغ افتد
گریه گلشن گذر کنم بر یار[6] گل و بلبل زچشم باغ افتد
آفتابی کند طلوع از ماه عکس رویش چو در ایاغ[7] افتد

---

۱. نسخه «پ» این رباعی را ندارد.
۲. در دو فرسنگی از اصفهان.
۳. اثبات نماید.
۴. آزادگی فطری او.
۵. چون سیاهی مرا به داغ.
۶. با یار.
۷. چو در چراغ.

سعید قصاب

شعر بسیاری [از] مردم [در] حفظ داشت[۱] و به مجلس شعرا رفته در گفتن غزلها با ایشان موافقت کردی. مکرر شعر خود را در خدمت مرحوم میرزا صایبا خوانده و با آنکه خط و سواد نداشت دیوان اشعارش بیست‌هزار بیت باشد. هرگز در قوافی و استعمال لفظ به موقع خود غلط نکردی و سلیقه‌اش با عدم‌بضاعت از عهده ربط کلام و روانی سخن برآمدی[۲] در مراتب دیگر، خود فوق طاقت موزونان صاحب سواد است. ابیات خوب که آن را با کلام شاعر چندان فرقی نباشد دارد. آخر ترک‌پیشهٔ خود کرده ساکن مشهد مقدس شده درکهن سالی در آن مشهد[۳] مقدس مدفون شد. [۸۵]

اشعارش بر السنه دایر و در این مقام حفظ قاصر بود.

میرزا صائبا

از بلدهٔ کاشان و در اصفهان نشو و نما یافته، در سلک شعرا معدود و معروف بود. طبعش استقامتی و فکرش جودتی داشت. ابیات نیک[۴] دارد.

صحبتش خالی از حالتی نبود. مدّتی شد که در اصفهان رحلت کرد. [۸۶]

از اوست:

اشعار

از سینه[۵] و دل ما نشنید کس صدایی — مردیم از جدایی ای سنگدل کجایی

محمل گذشت و لیلی نشنید زاری ما — تاگردکاروان است ای‌ناله دست‌وپایی

در مذهب نکویان کفرست چین ابرو — چون‌گل‌شکفته‌روباش‌گرهمدم‌صبایی

---

۱. شعر بسیاری از مردم در حفظ داشت. در نسخه «ت» عبارت به صورت «شعر بسیاری مردم حفظ داشت» ذکر شده است.

۲. روانی سخن برآمدی و در مراتب دیگر.

۳. در کهنسالی در آن ارض اقدس.

۴. ابیات پاک دارد.

۵. از شیشهٔ دل.

ملا رضا اصفهانی

پدر و خود نیر در اوایل پیشهٔ جولاهی داشت[1]، آخر هم که دست از آن شغل کشیده[2] به جولاه اشتهار داشت. به غایت ظریف و لطیف الطبع و نکته‌سنج و شعرش در کمال ملاحت و استواری و ذهنش در نهایت رسایی و در معاشرت و آیین صحبت بی‌بدل. غزلها دارد، در آن ابیات بلند واقع شده.[۸۷]

این مطلع از اوست:

فرد

نالهٔ پنداشت که در سینهٔ ما جا تنگ است رفت و برگشت سراسیمه که دنیا تنگ است

شریف شیرازی اصفهانی

حداد بود و از عباد پارسایان روزگار. فیّاض متعال سلیقه‌ای در شعر او را کرامت نموده[3] بود که اگر همت بر آن می‌گماشت یکی از مشاهیر شعرا می‌شد لیکن به قدر ضرورت اوقات صرف کسب خود نموده باقی را به طاعت و عبادت به‌سر می‌برد و اصلاً در آن فتور و قصور روا نمی‌داشت و در خلال اوقات شریفهٔ خود به حکم طبیعت چند بیتی می‌گفت.

فقیر به حالش اطّلاع یافته[4] او را طلب کرده از ابرار و نوادر روزگار یافت.[۸۸]

قریب به چهل سال گذشته که به عالم بقا ارتحال نموده از اوست:

اشعار

زهی دیر و حرم آیینه‌دار شمع رخسارت جهان یک‌چشم حیران در تماشاگاه دیدارت

دل شیخ حرم روشن سواد از مصحف رویت برهمن را رگ جان در شکنج زلف زنارت

در این گلخن خلیل آذرفروز شعلهٔ شوقت در این گلشن مسیحای نسیم صبح بیمارت

---

۱. در اوائل پیشهٔ جولاهی داشته.

۲. آخر هم که دست را از آن کشیده بود.

۳. او را کرامت کرده بود.

۴. فقیر اطلاع به حالش یافته.

عبدالله شفق قمی

در بدایات عمر به اصفهان آمده چون کفشگر بود در همان پیشه شاگردی می‌کرد[۱] و پاره‌ای از روز را به مکتب[۲] رفته تعلیم می‌یافت تا اندک سوادی روشن نمود.[۳] چون طبع موزون داشت به گفتن شعر و صحبت شعرا مشغول شد، یاران چون لطف طبعش یافتند او را از جرگهٔ کفشگران برآورده به لباس دیگر آراستند. آخر به کثرت صحبت درین[۴] شهر روح‌پرور به سخن آشنا و به شیوهٔ مردمی و آرمیدگی موصوف شده به شاعری معروف گشته مکرر خیالات خود راگوشزد راقم این سواد نموده، خالی از اسلوبی و لطافتی نبود. عازم زیارت مشاهد منورهٔ عراق شده در آرتیمان که منزل مرحوم میرزا هاشم بود رحلت نمود. [۸۹] از اوست.

بیت

برآمد از چمن دل هزار نخل امیدم — به یاد قد تو از بس الف به سینه کشیدم

وله

گرم است ز بس که الفت تو — در آتشم از محبت تو
کردی تمهید با رقیبان — کشتند مرا ز رخصت تو

سیّد محمّد حسرت

از خدمهٔ روضهٔ رضویه علی ساکنها التحیّة و به شعر معروف بود. عادت به کثرت صرف افیون نموده نصف اوقاتش در نعاس و نیمی در ذکر مدح و ذم ناس[۵] مصروف بود. ولادتش در هند اتفاق افتاده، خالی از ملاحتی نبود. در کهنسالی رحلت نمود.[۶] [۹۰] از اوست:

---

۱. در همان پیشه شاگردی و پاره از روز.... ۲. به مکتبی.
۳. روشن شد. ۴. به کثرت صحبت در آن شهر روح‌پرور.
۵. در ذکر مدح و ذمّ أُناس مصروف بود.
۶. در کهن سالی رحلت نموده، در آن آستان مدفون شد.

فرد

بکر دولت نیست در عقد کسی بیش از دو روز
اینقدر خوشحال از آن ایام دامادی مباش

نورالدین محمّد کرمانی

به اصفهان آمده با فقیر آشنا شد. به سخن مأنوس و ابیات شایسته از طبعش سر می‌زد. درخواست تخلّص داشت، فقیر او را منیر خطاب نمود. باز به وطن خود رفته سفر آخرت اختیار نمود.[۹۱] از اوست:

اشعار

پیش ازین بود شبم را سحری بهتر از این	داشت آهم به دل او اثری بهتر از این
غم آزادی و محرومی صیّادم سوخت	کاش می‌داشتمی بال و پری بهتر از این
باز می‌آید و من می‌روم از خویش منیر	هیچ‌کس یاد ندارد سفری بهتر از این

محمّد مؤمن[۱] صاحب مشهدی

در بازار به فروختن کرباس نشستی. متّقی و متعبّد بود. به قدر تحصیل نموده شعور قوی و استعداد تمام داشت.

خط نسخ و شکسته را به غایت خوب[۲] می‌نوشت و در حسن معاش دستورالعمل دیگران[۳] توانستی بود. طبعش موزون و دریافت دقایق لفظی و معنوی نمودی.

در انقلاب روزگار به نجف اشرف رفته به صفای وقت ساکن شد. به استکمال علوم دینیّه و عبادت مشغول شد. چون فقیر به مجاورت آن روضه فائز گشت[۴] هر

---

۱. حاجی مؤمن‌خان. ۲. خوش.
۳. در حسن‌معاش دستورالعمل توانستی بود. ۴. فائز شد.

روز حاضر شده قرائت حدیث و استکشاف حقایق آن نمودی. شنیده شد که سعادت رحلت در همان مکان اقدس یافت.[۹۲] از اوست:

بیت

دلیل و سنگ نشان جذبهٔ رسا چه کند
عنان گسستگی سیل رهنما چه کند
به بوالهوس همه مهر و به عاشقان همه کین
کسی به آن دل بیگانه آشنا چه کند

سراجا محمّد قاسم نصاص اروسانی[۱]

طبعش بیشتر از یاران خاص[۲] مشتهر خود به‌سخن‌آشنا بود و کلامش پخته‌تر. اگرچه کم گفتی لیکن شایسته گفتی.[۳] کهنسال بود که در مشهد با فقیر ملاقات نمود به غایت گدازیده و قانع و بی‌ساخته در آن ارض اقدس[۴] مدفون شد. [۹۳] از اوست:

فرد

صرف گداز کردم عهد جوانی خویش   چون شمع درعذابم زآتش زبانی خویش

میرزا عبدالرّزاق نشاء تبریزی[۵]

سخن‌شناس بود و عمر در صحبت شعر با شعرا صرف نموده آنچه گفتی

---

۱. عنوان به اشتباه در نسخه «پ» محمّد مؤمن صاحب مشهدی ذکر شده است که در نسخهٔ «ت» مربوط به نفر قبل از سراجا محمّد قاسم نصاص اروسانی است.

۲. طبعش بهتر از یاران حاضر مشتهر.   ۳. لیکن شایستهٔ کهن سال بود.

۴. در آن ارض مقدس مدفون شد.

۵. در نسخه «پ» عنوان شاعر قبلی که سراجا محمّد قاسم نصاص اروسانی است برای این شاعر ذکر شده است.

درست[1] و سنجیده گفتی. فقیر او را در سن صبا دیده‌ام. مدّتها است که در اصفهان رحلت نمود.[۹۴] از اوست:

فرد

در پای خمی دیده پیمانه ضیا یافت   کوری به قدمگاه می ناب شفا یافت

میرزا محمّد رضا بروجردی[2]

از اولاد جهانشاه ترکمان و جوان مستعدی بود. در اصفهان [با فقیر[3]] ملاقات نموده، اکثر در خدمت حکام آذربایجان به سر می‌برد. طبعش[4] خالی از طراوتی نبود.[۹۵] از اوست:

فرد

در سوختن تست علاج طمع تو   داغ‌است همان‌چارهٔ دردی‌که کهن شد

میرزا حسین خالص[5]

به وزارت لرستان رسیده به احترام و احتشام زیست. کریم النفس و شکفته طبع و در شعر ماهر بود و در خرم‌آباد رحلت کرد.[۹۶] از اوست:

فرد

مانع رعشهٔ پیری نشود طول امل   این‌تب لرزه به این رشته نگردد بسته

---

۱. آنچه گفتی درست گفتی.

۲. در نسخه «پ» عنوان عبدالرزّاق نشاء تبریزی ذکر شده است.

۳. در اصفهان با فقیر ملاقات نمود. در نسخه «ت» عبارت «با فقیر» ذکر نشده است.

۴. در خدمت حکام آذربایجان به سر می‌برد خالی از طراوتی نبود.

۵. در نسخهٔ «پ» عنوان محمّدرضا بروجردی است.

میرزا محمود شیرازی[۱]

کهین برادر میرزا محمّدباقر[۲] وزیر قورجی در جوانی بعد از وفات[۳] برادر که شاعر لطیف‌الطبع بود به هند افتاده منصب و خدمات یافت. در آخر عمر عزیمت عود به اصفهان نموده در بلاد سند[۴] مقتول شد.

خالی از استعدادی نبود، اشعار ریّان دارد. به ملاقات فقیر نرسیده و در وقت املا چیزی از او به یاد نبود که ثبت شود مگر این مطلع از غزل مشهور اوست:

فرد

باده‌نوش جان آن شد خون عاشقان نوشی بعد از این چو می با او می‌توان زدن‌جوشی

میرزا محمّد شیرازی[۵]

از سادات رفیع‌القدر بنی‌مختار بود. مدّتها در اصفهان [با[۶]] صدیق معاشر و خطوط را خوش می‌نوشت و در سیاق ماهر و مراتب علمی را دیده. طبع موزون روان داشت. به غایت حمیده‌خصال و شیرین‌مقال. تخمیناً[۷] سی سال گذشته که در مشهد رضویّه؛ علی مشرفها التحیّة؛ سعادت رحلت نمود.[۸] [۹۷] از اوست:

اشعار

من افتاده را صدایی نیست در نی بوریا نوایی نیست
جلوه‌ای بوالهوس به ما مفروش گل باغ تو را وفایی نیست

---

۱. عنوان در نسخه «پ» به اشتباه میرزا سیدحسین خالص آمده است.

۲. کهین برادر میرزا باقر. ۳. بعد از فوت برادر.

۴. عزیمت عود اصفهان نموده در سند مقتول شد.

۵. در نسخه «پ» عنوان میرزا محمود شیرازی ذکر شده است.

۶. مدّتها در اصفهان با صدیق معاشر. در نسخهٔ «ت» حرف «با» ذکر نشده است.

۷. تخمین را. ۸. رحلت یافت.

چه گشاید زمسجد و محراب طاق ابروی دلگشایی نیست
دل رنجور من شفا چه کند چشم بیمار را شفایی نیست
چه زنم دست و پا که درکف من چون قلم هم شکسته پایی نیست
رزق پیرانه سرگلوگیر است چکنم نان که اشتهایی نیست
کوه و صحرا گرفت جلوهٔ یار شهر عشق است و روستایی نیست
سخنم گوش می‌توان کردن جز دعای تو مدّعایی نیست

ربّ العزّة تعالی مجده و الهمنا شکره و حمده فرصت بخشید که در مدّت نه روز بعض ساعات لیل نهار را با افسردگی کمال و تفرقه مآل[1] که هوشی با سر نیست مصروف و خویش را مشغول تسوید این اوراق داشته یکصد کسی از دوستان هم نفس و یاران سخن رس را در این محفل گرامی و انجمن سامی فراهم آورد و از سخنشان آنچه خاطر آشفته مسامحت نمود به زبان قلم آورد.[2]

الهی عاقبت محمودگردان نمقةالواثق بعروةالله الوثقیٰ ابوالمعالی محمّد المشتهر بعلی بن ابی‌طالب بن عبدالله بن عبدالزّاهدی[3] عامله‌الله فی لسانه بالحسنی از دوستان معنوی چشم آن دارد که به دعای مودّت یاد آرند. فقط.

---

۱. با افسردگی کمال و تفرقه‌البال.
۲. به زبان قلم داد.
۳. علی الزّاهدی الجیلانی.

تعلیقات

* ص ۹۷: **سیّد علیخان مدنی** (تولد: ۱۰۵۲ هـ.ق، مرگ: ۱۱۱۷ یا ۱۱۱۸ هـ.ق یا ۱۱۲۰ هـ.ق.[۱])

صدرالدّین علی مشهور به سیّدعلیخان کبیربن نظام‌الدّین احمدبن محمّد معصوم ابن نظام‌الدّین احمدبن ابراهیم بن سلام‌الله بن مسعودبن محمّدبن صدرالحقیقة‌بن غیاث الدّین منصور دشتکی بن صدرالدّین محمّد شرف‌الملة ابراهیم‌بن صدرالدّین محمّدبن عزالدّین اسحق‌بن ضیاءالدّین علی‌بن عربشاه[۲] از بزرگان و مفاخر فارس در قرن یازدهم و اوایل قرن دوازدهم هجری است.

وی در شب شنبه ۱۵ جمادی‌الاولی سال یکهزار و پنجاه و دو (۱۰۵۲ هـ.ق) در مدینه (محل اقامت پدرش) به دنیا آمد و پس از کسب آموزش مقدّماتی در سال

---

۱. در کتاب روضات، ص۴۱۳ و همین‌طور در ذیل ص۸۳ آثارالعجم فرصت الدوله شیرازی سال مرگ وی ۱۱۲۰ ضبط گردیده است ولی نبیرهٔ ایشان حاج میرزا حسن فسائی مؤلف فارسنامهٔ ناصری در گفتار دوم این کتاب سال وفات جدّ خود را ذیحجّه ۱۱۱۸ هـ.ق ثبت کرده است و در ص۲۹ از همان گفتار نوشته است که شیخ یوسف بحرانی تاریخ وفات سیدعلیخان را در جمله «سر مقرّ شیراز» یافته است.

۲. این نسب‌نامه از دیباچه مؤلف در کتاب ریاض‌السالکین که به شماره ۱۲۰۱۱ـ۵۶ در کتابخانهٔ مجلس نگهداری می‌شود نقل شده است ولی صاحب نزهةالخواطر در جلد پنجم کتابش نسبت او را چنین ضبط کرده است: سیّد شریف علی‌بن احمدبن محمّدبن احمدبن ابراهیم بن سلام‌اللّه‌بن مسعودبن محمّدبن غیاث‌الدّین منصور شیعی دشتکی. آنگاه می‌نویسد که نسب وی به جعفربن زیدبن علی‌بن الحسین می‌رسد.

۱۰۶۸ هـ.ق در شانزده سالگی همراه پدرش عازم هندوستان شد.

از محضر استادانی چون شیخ محمّدبن علی حشری عاملی و شیخ جعفربن کمال‌الدّین شیعی بحرانی در حیدرآباد علم حساب، فقه و حدیث را فراگرفت و به مرور زمان به بالاترین مقامات علمی دست یافت.

وی علاوه بر دارا بودن مقام علمی و معنوی از مقامات دنیوی نیز بی‌بهره نبود چنانچه بعد از فوت پدرش سیّد نظام‌الدّین که در اثر حادثه‌ای سیاسی رخ داد مورد توجه عالمگیر پسر شاه‌جهان پادشاه هندوستان قرار گرفت و مدتها تصدّی امور شهرهایی چون اورنگ‌آباد، ماهور و برار به وی واگذار شد.

بنابر گفته فسائی در فارسنامهٔ ناصری وی به سال ۱۰۶۶ هـ.ق به هندوستان رفت و در سال ۱۱۱۳ هـ.ق به مکّه معظّمه بازگشت، بنابراین مدّت اقامتش در هندوستان نزدیک به چهل و هفت سال طول کشید.

در سال ۱۱۱۶ هـ.ق بنابر خواهش شاه‌سلطان حسین صفوی از طریق بیابان نجد به عراق عجم آمد و بعد از بازدید از اصفهان به مشهد مقدّس رفت، لیکن هوای مشهد با مزاجش سازگار نشد و دوباره به اصفهان بازگشت، سپس عازم شیراز که موطن اصلی اجداد او شد و بعد از اندک زمانی به سال ۱۱۱۸ هـ.ق دعوت حق را لبیک گفت و جسد پاکش را در بقعهٔ حضرت سیّدمیراحمدبن موسی‌الکاظم(ع) مشهور به شاهچراغ به خاک سپردند.

در زلزله‌ای که حدود یکصدسال پیش رخ داد قسمتی از بقعه خراب شد و قبر وی محو گشت. میرزا سیّدعلیخان در فقه و اصول و حکمت الهی استادی بی‌نظیر و در ادبیات عرب و لغت متبحّر بود، دیوان وی تحت شمارهٔ ۵۱۲۴ در جلد نهم جزو سوم کتاب الذریعه معرّفی شده است.

وی دارای تألیفات زیادی است که عبارتند از:

۱. الکلم الطیّب والغیب الصیب (در ادعیه و اوراد مأثوره)

دو نسخه از این‌کتاب درکتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار به شماره‌های ۲۵ و ۸۵ مضبوط است. این کتاب با مشخصات زیر به چاپ رسیده است:

تهران. ۱۳۲۶ ق، سنگی، رقعی، ۱۵۰ص.

۲. انوار الربیع (در علم بدایع)

این کتاب شرح بدیعیّه سیّد علیخان کبیر و از معاریف کتب در این فن است. شارح به سال ۱۰۷۷ هـ.ق در دوازده شب قصیده‌ای در مدح حضرت ختمی مرتبت(ص) در ۱۴۷ بیت سروده است. این قصیده مشتمل بر ۱۵۳ نوع از صنایع بدیعیه است که نام هر یک از آنها ذکر شده است.

سیّد خود به شرح این قصیدهٔ بدیعیّه پرداخته و نام آن را «انوار الربیع فی انواع البدیع» گذارده و در ذیل هر یک از ابیات به شرح کامل آن پرداخته و به ابیاتی از شعرا و ادباء معروف استشهاد کرده است و در بعضی از موارد به شرح مختصری از زندگانی آن شاعر نیز پرداخته است. آغاز این کتاب چنین است:

بسمله. الحمدلله بدیع السموات والارض والصلوة علی نبیّه وآله الهادین....

حسن ابتدایی به ذکر جیرة الحرم   له براعة شوقی یستهلّ دمی...

این کتاب در حیدرآباد و تهران با مشخصات زیر به چاپ رسیده است:

حیدرآباد. ۱۲۷۳ ق. سنگی. رحلی. ۸۲۶ ص.

تهران. ۱۳۰۴ق. سنگی. رحلی. ۸۲۷ ص.

۳. الدرجات الرّفیعه فی طبقات الشیعه

جرجی زیدان در جلد سوم تاریخ «آداب اللغة العربیة» می‌نویسد:

نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانهٔ برلن موجود است. وابن‌یوسف در جلد دوم فهرست کتب خطی کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار نوشته است.که ارگانی نمایندهٔ خوزستان در مجلس شورا یک نسخه از آن را در اختیار دارد. این کتاب با مشخصات زیر به چاپ رسیده است:

نجف. ۱۳۸۲ق. سربی. وزیری. ۵۹۶ص.

۴. سلوة الغریب واسوة الادیب فی غرائب البحار وعجائب الجزائر

شرح سفرنامهٔ وی به حیدرآباد است. بنابرقول ابن‌یوسف، میرزا محمّد علیخان نسخه‌ای از آن را در اختیار داشته است و نسخه‌ای از آن در برلین موجود است.

۵. احوال الصّحابة والتّابعین

ابن‌یوسف به نقل از روضات الجنات و صاحب روضات به نقل از ریاض‌العلما می‌نویسد این کتاب به اتمام نرسیده و فقط یک مجلد آن در احوال بعضی از صحابه مدون شده است.

۶. رساله در اغلاط قاموس اللغهٔ فیروزآبادی

۷. الزّهره (در نحو)

۸. التذکرة فی الفوائد النادره

میرزا محمّد طاهر تنکابنی ضمن مجموعه‌ای، رساله‌ای از سیدعلیخان کبیر دارد که شامل پنج حدیث مسلسله به آباء است وجامع گوید: در احادیث امامیّه کم اتفاق افتاده که مسلسل به آباء به ۲۷ واسطه باشد و من توفیق یافته‌ام که این پنج حدیث را جمع نمایم وبرای آن دیباچه وخاتمه‌ای با تصریح به اسم مؤلف تهیه کرده است سپس از درایه شهید نقل کرده که در آنجا پس از حدیثی که مسلسل به ۱۴ پدر بوده فرموده است: این حدیث بیشترین حدیث مسلسل به آباء است که به دست ما رسید پس از آن سید گوید: واتفق توضیح مالعلّه یحتاج الی التوضیح عجالةً حالما رقم هذه الاخبار فی هذه التذکرة ولَمْ اقف علی شیئ من ذلك لِأَحد من السلف فان اصبت فبیرکات اهل‌البیت والله یقول الحق وهُوَ یهدی السبیل والیه المرجع والمآب.

«به نظر نگارنده (ابن یوسف) از کلمهٔ فی هذه التذکره محتمل است که این رساله جزء کتاب تذکره باشد و مانعی ندارد که خود رساله‌ای جداگانه باشد، چنانچه ظاهر این را مقتضی نیست.

آغاز رساله این است:

بسمله. الحمدلله الّذی اکمل بنبیّه احمد نظام الدین وشرح بوصیه علی صدرالدین صلی‌الله علیهما وعلی ابنائهما الهادین ائمة الائمه والخلفا والراشدین... الخ.

رساله در حدود ۱۵۰ بیت است.[1]

---

۱. فهرست کتابخانهٔ سپهسالار، ابن‌یوسف شیرازی، ص ۲۰۶.

۹. شرح ارشاد
۱۰. نظم کافیه
۱۱. دیوان اشعار عربی

نسخه‌ای از این دیوان در کتابخانهٔ تنکابنی موجود است؛ و نیز در جلد ۹ بخش سوم کتاب الذریعه به شمارهٔ ۵۱۲۴ معرفی شده است.

۱۲. رسائل متفرّقه
۱۳. غنیة الاغانی

این تألیف در معاشرت اخوان است و نسخه‌ای از آن در تصرف حاج میرزا حسن فسائی بوده که ابیاتی از آن را نقل کرده است.

۱۴. ریاض‌السالکین (شرح صحیفهٔ سجّادیه به نام شاه سلطان حسین صفوی)

یحیی نوری نویسندهٔ کتاب «ستارگان فروزان» دربارهٔ این کتاب از قول صاحب روضات می‌نویسد که یکی از آثار گرانبهای سیّد شرح بر صحیفهٔ سجّادیه است، وی برای این شرح بسی رنجها برده و زحمتها کشیده تا آن را به نیکوترین وجهی به اتمام رسانیده است.

ولی یکی از معاصرین وی به نام آقا حسین گیلانی شرحی فارسی بر صحیفه می‌نویسد وچکیدهٔ مطالب شیرین و مفید سیّد را در شرح فارسی خود بیان می‌کند وبدون آنکه از گویندهٔ آن نامی ببرد کتاب را به نام خود منتشر می‌کند، سیّد از این سرقت به شدّت آزرده و متأثر شده در صدد جوابگویی بر می‌آید. به همین دلیل صفحاتی از کتب تاریخ در نتیجهٔ این خیانت وقف نقل این واقعه و توبیخ و دشنامهایی است که نثار سارق شده است.

این کتاب با مشخصات زیر به چاپ رسیده است:

تهران. ۱۲۷۱ق. سنگی. رحلی. بی‌شمارهٔ صفحه.

تهران. ۱۳۰۴ق. سنگی. رحلی. ۵۸۷ص.

تهران. ۱۳۱۷ق. سنگی. رحلی. ۵۸۷ص.

تبریز. ۱۳۳۴ق. سنگی. رحلی. ۵۸۷ص.

در ضمن تلخیصی، این کتاب با عنوان و مشخصات زیر به چاپ رسیده است:
تلخیص الریاض تحفةالطالبین (اوالمقتطف من ریاض السالکین فی شرح صحیفةالسّاجدین). سیّد علیخان مدنی. تلخیص سیّدابوالفضل‌بن محمّد ریحان سعیدی. تهران. ۱۳۸۱ ه‍ ق. سربی. وزیری. ۴۱۷ص.

۱۵. سلافة العصر من محاسن اعیان العصر

جرجی زیدان در جزء سوم از کتاب «تاریخ آداب اللغة العربیة» این کتاب را به شرح زیر معرفی می‌کند:
تشتمل علی تراجم شعراء القرن الحادی عشر وهی ذیل لریحانة الالباء تنتهی سنة ۱۰۸۲ه‍.ق، جمع فیها اخبارالشعراء المعاصرین، ونخبا من اقوالهم، اومِمّن تقدمهم نحو ما فعل الثّعالبی وغیره. اطلع علی ریحانة الالباء: لِلْخَفَاجِی، فنحا نحوه، ولکنّه اغفل کثیرین، وزاد غیرُهُم، وقسمه اِلیٰ خمسة ابواب:
الباب الاوّل: محاسن اهل الحرمین.
الباب الثانی: محاسن اهل الشام و مصر.
الباب الثالث: محاسن اهل الیمن.
الباب الرّابع: محاسن العجم والبحرین والعراق.
الباب الخامس: محاسن اهل المغرب. منه نسخة فی دارالکتب المصریه فی ۶۸۰ صفحة. وقد طبع بمصر سنة ۱۳۲۸ه‍.ق.

این کتاب با مشخصات زیر به چاپ رسیده است:
مصر ۱۳۲۴ه‍.ق. سربی. وزیری. بنفقة عزیز بیک زند ۶۰۷ ص.
قطر ۱۳۸۲ه‍.ق. سربی. وزیری. الطبعة الثانیة ۶۰۷ص.
تهران ۱۳۴۶ه‍.ق. سوق بین الحرمین. پاساژ مهتاش. المکتبة المرتضویة.

۱۶. الحدائق الندیه (شرح کبیر بر الفوائد الصّمدیه)

شرح کبیر بر «الفوائد الصمدیه» شیخ‌بهایی است که بحثهای عمدهٔ ادب و نحو را جمع‌آوری کرده است.
تألیف این کتاب به سال ۱۰۹۹ه‍.ق به پایان رسیده و نام آن «الحدائق النّدیه فی

شرح الفوائد الصمدیه» است. این کتاب دارای شرحی مزجی است.
شرح مذکور چند نوبت با مشخصات زیر به چاپ رسیده است:
تهران. ۱۲۷۴ ق. سنگی. رحلی. خط محمّدبن حسین همدانی. بی‌شمارهٔ صفحه.
تهران. ۱۲۹۷ق. سنگی. رحلی. ۲۷۶ص.
تبریز. ۱۳۰۵ق. سنگی. وزیری. ۵۸۳ص.
تهران، ۱۳۱۲ ق. سنگی. رحلی. ۲۸۰ص.
نسخه‌ای از این کتاب به خط شارح با تاریخ کتابت ۱۰۷۹ه.ق در کتابخانهٔ فخرالدین نصیری ذیل شمارهٔ ۱۴۹ موجود است.

۱۷. طرازاللغة (در لغت عربی است و تاریخ تألیف آن بین سالهای ۱۱۰۷ و ۱۱۰۹ ه.ق بوده است) چنانکه مندرجات آن شهادت می‌دهد یکی از کتب بسیار باارزش است و مؤلف در دیباچه تصریح کرده است که نام آن را «الطراز الاوّل» نهادم و در ص ۴۱۳ روضات به نقل از ریاض العلماء نام این کتاب «الطراز الاوّل فیما علیه من لغة العرب معوّل» ضبط شده و در فارسنامهٔ ناصری «الطراز اللغة» و در نسخهٔ این کتابخانه[1] در آخر باب الهمزه و باب‌الباء بدین نحو از خط مؤلّف نقل گردیده است: «تمّ باب الهمزه (باب‌الباء) من‌الطراز الاوّل والکناز لما علیه من کلام العرب المعوّل». خلاصه اینکه پیش از این مؤلّف، بدین‌گونه کسی لغت ننوشته و صاحب روضات در ص۴۱۲ از ریاض‌العلماء که مؤلّف آن معاصر با مؤلف طرازاللغه بود نقل نموده است که تألیف این کتاب از نصف نگذشته بود که زندگانی مؤلف آن به آخر رسید و گوید که نزد ما از این کتاب نسخه‌ای است که گویا تا حرف صاد مهمله باشد.

روش مؤلّف در تألیف این است که در ابتدا لغات را موافق «صحاح اللّغه» و قاموس به ترتیب حروف اواخر قرار داده و ابتدا به حروف همزه به نام باب‌الهمزه کرده و هریک از ابواب را بر فصولی به شمارهٔ حروف تهجّی تقسیم نموده است و چون لغتی را نام برد معانی آن را در ذیل می‌نگارد و در بعضی موارد به اشعار فصحا

---

۱. فهرست کتابخانهٔ سپهسالار، ابن یوسف شیرازی، صص ۲۰۴-۲۰۸.

و اقوال ائمه لغت هم استشهاد می‌کند پس از آن اگر این لغت و یا مشتقّات آن در قرآن‌کریم به کار برده شده باشد، در ذیل عنوان «الکتاب» به آن آیه یا آیات اشاره می‌کند و به شرح و تفسیر آنها می‌پردازد.

پس از آن اگر این لفظ یا مشتقّی از آن در اخبار و احادیث آمده باشد در زیر عنوان «الاثر» آنها را نیز ذکر و به بیان آنها می‌پردازد و در مرحلهٔ چهارم اگر این لغت یا یکی از مشتقّات آن اصطلاحات خاصی از قبیل فقهی، اصولی، منطقی، ریاضی و یا حکمی و یا غیر از اینها را شامل شود در ذیل عنوان «المصطلح» از آن یاد می‌کند و چون آن لغت یا یکی از شاخه‌ها و یا ریشه‌های آن در مثلی آمده باشد تحت عنوان المثل آن را بیان و به شرح مراد و معنی می‌پردازد.

وی در ذکر لغات عرب توجه به غریب بودن آن داشته و در موارد بسیاری به اغلاط فیروز آبادی در قاموس تصریح کرده است.[۱]

۱۸. شرح متوسّط بر صمدیه

این شرح بعد از شرح صغیر بر صمدیه نوشته شده و نسخه‌ای از آن در اختیار میرسیداحمد مهذّب نوادهٔ ایشان بوده است.

۱۹. شرح صغیر بر صمدیّه

تألیف این کتاب پس از شرح کبیر وی بر این کتاب است که دارای ۶۸۰۰ بیت می‌باشد. نام آن را «الفوائدالبهیّه فی شرح الفوائدالصمدیه» گذاشته، این کتاب از مأخذ درسی طلاب علوم قدیمه است. این کتاب با مشخصات زیر دو بار به چاپ رسیده است:

تهران. ۱۲۷۰ق. سنگی. خشتی. ۱۷۲ص.

تهران. ۱۲۷۴ق. سنگی. ۲۵۱ص.

۲۰. مخلاة (نظیر کشکول شیخ‌بهائی)

چند نمونه از اشعار عربی وی:

---

۱. فهرست کتابخانه سپهسالار، ابن‌یوسف شیرازی، صص۲۰۴-۲۰۸.

فی تعریف الصدق والصداقة

قالوا الصدیق من صدق — فی حبه وما مذق
و قیل من لم یعطنا — فی قوله انت و انا
وقیل لفظ لایری — معناه فی هذا الوریٰ
وفسروا الصداقة — بالحب حسب الطاقة
اذا صحبت فاصحب — ذاحسب ونسب
رب صلاح وتقی — ینهاه عما یتقی
من خیبه و غدر — وخدعة و مکر
مهذب الاخلاق — تطرب للتلاقی
یحفظ حق غیبتك — یصون ما فی غیبتك
یظهر منك الحسنا — ویذکر ما ستحسنا
تلقاه بالامان — من حادث الزّمان
صداقة الاخوان — الخاص الاعوان
لها شروط عدّة — علی الرخا والشدة
الرفق والتلطّف — والودّ والتعطف
و کثرة التعهد — لهم لکل معهد
البرّ بالاحباب — من اعظم الاحساب
دع خدع المودّة — للوجه مسودّة
فالمحض فی الاخلاص — کالذهب الخلاص
حفظ العهود والوفا — حق لاخوان الصّفا
حقیقة الصدیق — تعرف عندالضیق
یختبر الاخوان — اذا جفا الزمسان
لاخیر فی اخاء — یکون فی الرخاء

ترجمه شعر فی تعریف الصدق:

گفته‌اند دوست آن است که در دوستی صادق باشد و ناراستی نکند.

و گفته‌اند دوست آن است که در گفتارش (تو و من) نکند.
و نیز گفته‌اند واژه‌ای است که معنایش را در این مردم نبینی.
و آن را به دوبیتی در خور توان و طاقت تفسیر کرده‌اند.
چون هم‌نشینی کنی با نژادگان و نیکان کن.
که آراستگی و پرهیزکاری بسیار او را از ناشایستگی‌ها باز دارد.
کسی باشد که نیرنگ و ترفند و فریب او را فرو گذاشته باشد.
پاکیزه‌خوئی باشد که به دیدار دوستان به طرب آید.
از تو حفظ غیبت کند و از آنجه در حرز تست نگهداری کند.
نیکوییهایت را آشکار کند و خوبیهایت را بر زبان راند.
با او در امن و آسایش از حوادث روزگار بنشینی.
دوستی دوستاران و یاران یکدله را در آسایش و سختی شرطهایی است فراوان.
نرمش و مهرورزی و دوستداری و مهربانی.
و بسیار پای‌بند دوستان بودن در هر محفل.
نیکویی با دوستان از بزرگترین وسیله‌هاست.
و خیراندیشی برای برادران برترین نکوکاری است.
نیرنگ در دوستی را به روسیاهان واگذار.
زیرا دوستی بی‌آلایش زر بی‌غش است.
بر سر پیمان وفاداری بودن سزاوار دوستان یکرنگ است.
حقیقت دوست در سختیها شناخته شود.
چون روزگار کجرفتاری کند حقیقت دوستان آشکار شود.
در آن دوستی که به هنگام خوشی باشد هیچ خیری نیست.

* * *

یقول راجی الصمد — علیُّ ابنُ احمد
حمداً لمن هدانی — بالنطق والبیان
واشرف الصلوة — من واهب الصلات

على النبى الهادى	و آله الامجاد
وبعد فالكلام	لحسنه اقسام
والقول ذوفنون	فى الجد والمجون
رواية الاشعار	تكسو الاديب العارى
وترفع الوضيعا	وتكرم الشفيعا
وتذهب الاحزانا	وتطرب الاخوانا
وتقدم الجبانا	وتعطف الغضبانا
وهذه الارجوزة	فى فنّها وجيزة
بديعة الالفاظ	تسهل للحفاظ
ابياتها قصور	ماشأنها قصور
ضمّنتها المعانى	فى عشرة الاخوان
تشرح للالباب	محاسن الآداب
فان حسن العشرة	ماحاز قوم عشرة
واكثر الأخوان	فى العصر والاوان
صحبتهم نفاق	مازانها وفاق
بظاهر مموّه	وباطن مشوّه
فهذه صحبة من	تراه فى هذا الزمن
فلا تكن معتمداً	على صديق ابدا
فان قصدت الصحبة	فخذ لها الاهبة
وان اردت علمها	وحدّها و رسمها
فاستمله من رجزى	هذا البديع الموجزى
فانه كفيل	بشرحه خصيل
فَصَّلْتُه فصولاً	تقرب الوصولا
سميته - اذ طربا	بنظمه واغربا
بغنية الأغانى	فى عشرة الاخوان

ترجمه شعر یقول راجی:
چنین گوید امیدوار به رحمت خداوند علی فرزند احمد.
سپاس خدایی راکه مرا به نطق و بیان رهنمون گشت.
وگرامی‌ترین درودها از خداوند عطا بخش.
بر پیامبر راهنما و خاندان بزرگوارش.
اما بعد، زیباییهای سخن راگونه‌هایی است.
گفتار را شیوه‌های است در جد و هزل.
روایت شعر ادیب برهنه را زینت بخشد.
و فرد پست را برافرازد و کریم را گرامی دارد.
غم را بزداید و یاران را شادمان کند.
بزدلان را به اقدام و انجام عمل برانگیزد و مهاجمان و خشمگینان را مهربان سازد.
این ارجوزه (شعری که در بحر رجز باشد و عمدتاً کوتاه وزن) که در نوع خود کوتاه است.
واژگانی تازه دارد که برای از برکنندگان آسان است.
ابیات آن کوتاه است گرچه کوتاهی در خور آن ابیات نباشد.
در میهمانی و شادمانی دوستان معانی فراوان را در آن در پیوستم.
نیکوییهای ادب را بر خردمندان بازگو کند.
همانا خوبی و حسن معاشرت چیزی است که بیش از ده نفر از یاران به آن دسترسی ندارند.
و بیشتر دوستان در این عصر و روزگار.
همنشینی‌شان دورویی است و از زیور همدلی برهنه.
ظاهر آراسته و نهاد و سرشت آلوده.
بلی چنین است هم‌نشینی اینان که در این روزگار می‌بینی.
پس هرگز بر هیچ دوستی اعتماد مکن.
واگر سر مصاحبت داشتی ابزار آن بساز.

و اگر دانش و حد و رسم آن را خواستی.
آن را از این شعر تازه و کوتاه من برگیر.
که آن تو را بسنده است و شرحی بارور دارد.
آن را برای دستیابی به معانی مورد نظر تفصیلی شایسته دادم.
چون یاران از نظم آن شگفتی نموده به طرب آمدند.
آن را در محفل دوستان غنیة الاغانی (بی‌نیازکننده از الحان) نامیدم.

منابع

ارمغان.جواهرالکلام. سال۸. صص ۲۶-۲۹؛ اسماءالمؤلفین. اسماعیل‌پاشا بغدادی. ص ۷۶۳؛ اعیان‌الشیعه. محسن امین. ج۸ صص ۱۵۲ - ۱۵۳؛ امل‌الآمل. محمّدبن حسن (حرّ عاملی). ص ۱۷۶؛ تاریخ ادب اللّغة العربیه. جرجی‌زیدان. ص ۳۰۶؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس. محمّدحسین رکن‌زادهٔ آدمیّت. صص ۲۱۳ - ۲۲۲؛ الذّریعه. محمّدمحسن آقابزرگ‌تهرانی.ج۹ ۳/ صص ۷۵۴ - ۷۵۵؛ روضات‌الجنّات. محمّد باقر موسوی خوانساری. ج۴ ص ۳۹۴؛ ریاض العلماء. عبدالله افندی اصفهانی. ج۳ صص ۳۶۳ - ۳۶۷؛ ریحانةالادب. محمد علی مدرس ج۲. ص ۹۱؛ ستارگان فروزان. یحیی نوری. صص ۲۷ - ۲۹؛ سرو آزاد. غلامعلی آزاد بلگرامی. صص ۲۸۶ - ۲۸۸؛ سلافةالعصر، سیّد علیخان مدنی. صص ۳ - ۴؛ الغدیر. عبدالحسین احمد الامینی. ج ۱۱ ص ۳۴۶؛ فارسنامهٔ ناصری. حسن حسینی فسایی. صص ۱۰۳۵ - ۱۰۴۸؛ فهرست کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار. ابن‌یوسف شیرازی. ج۲. صص ۱۰۳، ۲۰۴ - ۲۰۹، ۳۵۳ - ۳۵۴، ۳۸۱، ۴۰۱ - ۴۰۲، ۴۱۱، ۴۲۸؛ فهرست کتابهای چاپی (عربی - فارسی). خانبابامشار. صص ۱۰۰، ۲۱۴، ۳۰۶، ۳۴۸، ۵۰۰، ۵۲۲، ۶۷۹، ۷۴۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی. احمد منزوی. ج۲(۱). ص ۱۱۶۳؛ فوائد الرّضویه. عباس قمی. صص ۲۶۹ - ۲۷۳؛ الکنی والالقاب. عباس قمی. ج ۲ ص ۴۱۲؛ مجالس المؤمنین، نورالله شوشتری. ص ۱، مصفی‌المقال. محمّد محسن آقابزرگ تهرانی. ص ۲۶۹؛ نجوم‌السّماء. محمّدعلی کشمیری. صص ۱۷۶ - ۱۸۱؛ نسمةالسّحر. یوسف‌بن یحیی صنعانی. صص ۱۷۰ - ۱۷۲.

* ص ۱۰۱: محمّد مسیح‌بن اسماعیل فسایی (مرگ ۱۱۱۵ و یا ۱۱۲۷ هـ.ق.[1])

محمّد مسیح‌بن اسماعیل فسائي مشهور به آخوند مسیحا و میرزا مسیحا فسائی از بزرگان علم و دانش در قرن یازدهم است.

محل تولد وی قصبهٔ فسا از محال شبانکارهٔ فارس بود، با آنکه همهٔ اقوام و خویشان وی از اشراف و بزرگان آن دیار و صاحب مشاغل دیوانی بودند وی از همهٔ آنها روی‌گرداند و در ابتدای جوانی زادگاه خود را ترک کرد و در شیراز به خدمت آقا حسین خوانساری رسید و در زمرهٔ شاگردان وی درآمد و به تحصیل علوم مشغول گشت تا اینکه سرانجام موفق به دریافت درجهٔ اجتهاد شد و سالها در مقام شیخ‌الاسلامی فارس مشغول خدمت بود. او به سال ۱۱۲۷ هـ.ق در قریهٔ فدشکو پس از نزدیک به نود سال عمر وفات یافت.

مسیحای فسائي صاحب قلم و دارای طبع شعر بود. تخلّص وی در عربی «مسیح» و در فارسی «معنی» است.

وی دارای تألیفات متعدّدی است که به ترتیب عبارتند از:

۱. تحفه سلیمانیه (ترجمهٔ ارشاد شیخ مفید)

این کتاب با مشخصات زیر به چاپ رسیده است:

تهران. ۱۳۰۳ ق. سنگی. رحلی. ۵۳۷ ص. به اهتمام علي محمّدبن معصوم مشهدی.

۲. قصیدة الطنانة (شعر عربی در مدح علی(ع))

صاحب فوائد الرضویّه در ص ۶۴۳ گوید: این قصیده در حاشیهٔ نهج‌البلاغه مطبوعه در ایران ثبت شد هر که خواهد به آنجا رجوع نماید. من در کرمانشاهان زیارت کردم حواشی او را بر حواشی خفری بر شرح تجرید به خط سیّد اجل عالم آسید جعفر موسوی و تاریخش سنه ۱۱۵۴ هـ.ق.

۳. سفینه

---

۱. همهٔ منابع مرگ وی را ۱۱۲۷ هـ.ق ذکر کرده‌اند مگر نصرآبادی که در ص۱۷۴، سال ۱۱۱۵ هـ.ق را ذکر می‌کند.

فیلم به شمارهٔ ۲۴۴۴ در دانشگاه تهران به خط وی موجود است.

۴. حاشیه شرح تجرید طوسی

خطی به شمارهٔ ۱۹۶۵ دانشگاه تهران.

۵. حلیة الآداب و حلبة الکتاب

خطی به شمارهٔ ۲۴۵۴ دانشگاه تهران.

۶. قصر و اتمام نماز

۷. دیباجهٔ ترجمهٔ مصائب النّواصب

۸. مجموعهٔ اشعار فارسی و عربی

(نام شماره‌های ۶ و ۷ و ۸ در تذکرهٔ حزین آمده است.)

۹. اثبات واجب و توحید او

نسخهٔ خطی این کتاب فراوان است:

نسخهٔ ۳۰۲ کتابخانهٔ آستان‌قدس.

نسخهٔ ۸۵۵ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران.

نسخهٔ ۶۲۹۶ کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار.

اثبات واجب و توحید توسط عبدالله نورانی با استفاده از سه نسخهٔ مذکور با ضمیمهٔ ذیلی به چاپ رسیده است.

این رساله در کتاب «آرام‌نامه» به کوشش مهدی محقّق از ص۱۱۲-۱۵۳ به چاپ رسیده است.

آغاز رساله چنین است:

بسمله و به ثقتی یا من منه المبدء و الیه المنتهی... چنین گوید: ابن اسماعیل الفسائی محمّد المدعو به مسیح... این چند کلمه‌ایست مختصر در بیان اثبات واجب وتوحید او.

انجام: او را شریکی در واجبیّت بالذّات و در ایجاد ممکنات نیست. واللّه اعلم بحقیقة‌الحال.

چند نمونه از اشعار فارسی وی که از سایر تذکره‌ها جمع‌آوری شده است:

سیه‌بختی که دارد در نظر لعل می آشامش

چو داغ لاله از خون جگر رنگین بود جامش

نفس برگرد آن چون رشتهٔ گلدسته می‌گردد
زبان هرگاه گل بر سر زند از بردن نامش

* * *

دلی از نار در آزار خود بی‌تاب‌تر دارم
نوآموز غمم دیوانگیها در نظر دارم
چو ابری گرد از خاکم به چندین رنگ برخیزد
چنین کزاختلاف طور او خون در جگر دارم

* * *

همچو داغ لاله بخت ما نقاب وصل ماست
گر در آغوش توایم از پیرهن در آتشیم

* * *

به پیری پیش گیرند اهل دنیا دامن خواهش
قد این خارها چون خم شود قلاب می‌گردد

* * *

خون به قدر چهره رنگین کردنی در دل نماند
این‌قدر هم نیست رنگ از چرخ زنگاری مرا

* * *

چون نگاه عینک آن رهرو که روشن‌دل بود
سنگ راهش باعث نزدیکی منزل بود

* * *

رنگش ز شوخ چشمی نظاره بشکند بر روی او به دیدهٔ معنی نظر کنید

منابع:

آثار العجم. فرصت حسینی شیرازی ص۸۳: آرام‌نامه. مهدی محقق. ص۱۱۲-۱۵۳؛ تاریخ ادبیات در ایران. ذبیح‌الله صفا. ج۵. صص۳۱۶-۳۱۷؛ ریحانةالادب. محمّدعلی مدرس.

ص۳۱۴؛ شمع انجمن. محمّد صدیق حسنخان. صص۴۳۰ ـ ۴۳۱؛ فارسنامه ناصری. حسن حسینی فسائی. صص۱۳۹۲ ـ ۱۳۹۳؛ فهرست کتابخانه دانشگاه تهران. ج۳. ص۱۳۳؛ فهرست کتابهای چاپی مشار. خانبابامشار. ص۱۰۸؛ فوائدالرضویه. عباس قمی. ص۶۴۳؛ مرآة الفصاحة، شیخ مفید، ص ؛ مؤلفین کتب چاپی مشار. خانبابا مشار. ج۶ صص۱۹۰ ـ ۱۹۱؛ نجوم‌السّماء. محمّدعلی کشمیری. صص۱۹۵ ـ ۲۰۱؛ نصرآبادی. محمّدطاهر نصرآبادی. صص۱۷۴ ـ ۱۷۵.

*** ص ۱۱۱: شاه محمّد شیرازی**

احمد گلچین معانی در کتاب کاروان هند صص ۸۵۰ـ۸۵۴ را به شرح حال وی اختصاص داده است و تذکرهٔ «لطایف الخیال» و رسالهٔ «لطیفهٔ غیبیّه» در شرح مشکلات دیوان حافظ و «مقامات السّالکین» در مصطلحات موسیقی و آرای دانشمندان اسلامی در بارهٔ روایی و ناروایی غنا را از آثار وی می‌داند.

در ریاض‌الشعرا و ریاض‌العارفین آفتاب رای‌لکهنوی از شخصی به نام عارف شیرازی نام برده شده و در ذیل شرح حالش آمده است که در اوایل سلطنت شاه‌صفی در لباس فقر به اصفهان آمده سکنی گزید، می‌گفته است که خاله‌زادهٔ مولانا عرفی‌ام و معلوم نیست که این شخص شاه‌محمّد عارف شیرازی است یا اینکه کس دیگری است.

منابع

ریاض‌الشعراء علیقلی‌خان‌واله‌داغستانی‌ذیل عارف‌شیرازی؛ ریاض‌العارفین. آفتاب رای لکنهوی. ص۳؛ شمع‌انجمن. محمّدصدیق‌حسن‌خان. صص۳۲۱ ـ ۳۲۲؛ منتخب‌الاشعار، مردان علیخان مبتلا. ص۷۸؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۳۶۷. کاروان هند، احمد گلچین معانی صص ۸۵۰ـ۸۵۴؛ نصرآبادی، محمد طاهر نصرآبادی ص۱۸۶.

*** ص ۱۱۳: شیخ ابراهیم گیلانی** (مرگ ۱۱۱۹ هـ .ق)

شیخ‌ابراهیم‌گیلانی فرزند شیخ‌عبدالله‌وعموی‌محمّدعلی حزین‌لاهیجی‌است. وی نسبتش با چهارده واسطه به شیخ زاهد گیلانی می‌رسد. از تاریخ ولادت و عمر وی

اطّلاعی در دست نیست، رضا قلیخان هدایت تاریخ وفاتش را به سال ۱۱۲۲ ه.ق[1] درکاظمین ذکر کرده است. اما حزین در این تذکره تاریخ مرگ وی را سال ۱۱۱۹ ه.ق و مدفن او را لاهیجان می‌داند. ولی مقبرهٔ او نامعلوم است. در شیخانه که در چند کیلومتری لاهیجان واقع شده، در ضلع غربی بنای عظیم وکهنی که به آرامگاه شیخ زاهد معروف است گوری باکاشی سبز به طرز خاصی دیده می‌شود که دیر سالان آن سامان می‌گویند: پیری به نام زاهد در دل این گور آرمیده است. متأسفانه هیچ نوع کتیبه و سنگ نبشته‌ای که مؤید این بیان باشد به نظر نمی‌رسد.[2] یک نسخه از اثر وی موسوم به رافع‌الخلاف که حاشیه برکتاب مختلف علاّمه حلّی است در فهرست کتابخانهٔ عمومی معارف به شمارهٔ ۷۱ ذکر شده است.[3]

رباعی

عمری به در مدرسه‌ها بنشستیم با اهل ریا وکبر وکین پیوستیم
از یک نظر عاشق رمزی آخر هم از خود و هم ز غیر خود وارستیم

منابع:

ارمغان. ۳۸ (۱۳۴۸) صص ۳۴۶ ـ ۳۵۰؛ اعیان الشیعه. محسن امین. ج۲، ص ۲۵۳. شمع انجمن. محمّد صدیق حسن‌خان. ص ۶۱؛ صحف ابراهیم. علی ابراهیم‌خان خلیل. صص ۵ ـ ۶؛ مخزن‌الغرائب. احمدعلی خان هاشمی سندیلوی. صص ۲۶۰ ـ ۲۶۱؛ نامها و نامدارهای گیلان. جهانگیر سرتیپ‌پور. ص ۸؛ نجوم السّماء. محمّد علی کشمیری. صص ۱۷۵ ـ ۱۷۶.

*** ص ۱۱۶: شیخ خلیل‌الله طالقانی** (مرگ ۱۱۱۴ ه. ق)

وی از عرفای بزرگ روزگار خویش بود و بنابر گفته هدایت در ریاض‌العارفین، در سن پنجاه سالگی در اصفهان زاویه‌نشین شد و مدّت سی سال را به انزوا گذرانید. در سال

۱. ریاض‌العارفین، رضا قلی‌خان هدایت، ص ۲۱۶.
۲. ارمغان، فریدون نوزاد. شمارهٔ ۳۸ صص ۳۴۶-۳۵۰.
۳. دائرةالمعارف بزرگ اسلامی. علی بنه‌کن. ذیل ابراهیم گیلانی، ج۲، ص ۵۳۱.

۱۱۱۴ هـ.ق زندگی را وداع گفت و در بقعهٔ علی‌بن سهل اصفهانی به خاک سپرده شد.
آثار وی عبارتند از: رسالهٔ زادالسبیل در آداب سلوک و رسالهٔ علم مناظر و مرایا و متن کافیه ابن حاجب که به فارسی آن را سروده است.

منابع

اعیان الشیعه. محسن امین. ج ۵. ص ۳۵۵؛ رجال اصفهان. عبدالکریم جزی. صص ۲۱۰ـ۲۱۱؛ ریاض العارفین. رضا قلی‌خان هدایت. ص ۷۴؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۱۳۴؛ فوائد الرّضویه. عباس قمی. ص ۷۵؛ مینو در یا باب الجنة. محمّد علی گلریز. ج ۲ ص ۹۴۶؛ نجوم السّماء. محمّدعلی کشمیری. ص ۱۹۵.

* ص ۱۱۸: ظهیرالانام تفرشی

نصرآبادی[1] در تذکره‌اش به این نکته اشاره می‌کند که: بنابر وفور قابلیت نظارت وپیش‌نمازی ولایت‌گرجستان به‌وی مفوّض شده به اتفاق عالیجاه شاه نظرخان والی کاخت روانه آن ولایت شد و الحال در آنجاست حسن سلوکش به مرتبه‌ای است که عالیجاه معزی‌الیه از سخن و صوابدید او یکسره عدول نمی‌نماید. اشعار زیر از او در تذکره نصرآبادی آمده است:

در نرد طریق دین منم دریدری | در ششدر حیرانیم از بی‌خبری
نقشی که دوشش نشسته از من اینست | کزجان و دلم شیعهٔ اثنی‌عشری

* * *

آنکس که زفهم وهوش نامی دارد | نه مسا حضری ونه طعامی دارد
امروز ز روشنان که بتوانم گفت | روز است که چاشتی و شامی دارد

* * *

امشب که رخ تو شمع بزم‌آرا بود | وزحیرت دیدار توام صهبا بود

---

۱. مطالب تذکرهٔ نصرآبادی با تذکرهٔ حزین مغایرت دارد.

در آینهٔ خویش نظر می‌کردم جز من همه چیز اندرو پیدا بود

* * *

عرفان به گفتگو نگشاید نقاب را مینا زسنگ‌سرمه کند این شراب را
ناراست را ز مالش دوران گریز نیست از رشته پیچ و تاب برد پیچ و تاب را
گو می‌رود از خمارونبیند کسی به چشم ابرو بلند کردن موج سراب را
میخانه را ز مدرسه نتوان شناختن از بس که رهن باده نمودم کتاب را

* * *

نی نیست درین بیشه که لبریز شکر نیست
سنگی نه درین دست که سنگین ز گهر نیست
این طرفه حدیثی است که از ظاهر و پنهان
در هیچ نشد داخل و از هیچ به در نیست

* * *

از دانش مبدأ و معاد اشیا
بشنو سخنی که نشنوی جز از ما
عالم ز ابد تا به ابد یک سخنست
گویندهٔ آن خدا نیوشنده خدا

* * *

تلاش رشته را با گوهر ناسفته می‌ماند
به فکر سستِ عقل از راز عشقش سر به‌در بردن

* * *

زبان صوفی دلمرده را حکایت عشقت
چو نقش آینه مصحف بود به لوح مزاری

منابع

ریحانة‌الادب. محمّدعلی‌مدرس. ج۴ ص۷۳؛ صبح‌گلشن. علی‌حسن. ص۲۶۵؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیّامپور. ص۳۶۳؛ قاموس الاعلام. شمس‌الدین سامی. ص۳۰۲۵؛ نجوم السّماء. محمّد علی کشمیری. ص۲۰۳ـ۲۰۴؛ نصرآبادی. محمّد طاهر نصرآبادی. ص۶۷۰ـ۶۷۱.

*** ص ۱۱۹: قوام‌الدّین محمّد قزوینی (مرگ ۱۱۵۰ هـ. ق)**

قوام‌الدّین قزوینی از بزرگترین ادیبان نیمهٔ اول قرن دوازدهم هجری است که در اواخر سدهٔ یازدهم به دنیا آمد. پس از فراگرفتن تحصیلات مقدماتی و سطوح، محضر آیت‌الله شیخ جعفربن عبدالله ابراهیم (حویزه‌ای‌الاصل کمره‌ای، متوفی ۱۱۱۵هـ.ق) را برای تکمیل دانسته‌های خود انتخاب کرد و پس از گذشت سالیانی چند در علوم اسلامی و ادبیّات عرب مقامی والا یافت و به نظم بسیاری از ارجوزه‌ها از جمله صرف و نحو، فقه و حساب توفیق یافت.

قوام‌الدّین مورد اعتماد شاه‌سلطان‌حسین صفوی‌بود وبه خواهش وی سفری به رودبار قزوین کرد و درخت خونبار را واقع در دهکدهٔ «رزآباد» که عامهٔ مردم در باره‌اش می‌گفتند در روزهای عاشورا از آن خون جاری می‌شود از نزدیک دید و در بازگشت رساله‌ای به نام «چنار خونبار» تألیف کرد و برای شاه مذکور فرستاد. وی در تاجگذاری نادرشاه که در روز پنجشنبه ۲۴ شوال ۱۱۴۸ هـ.ق رخ داد حضور داشت.

مرگ وی در سال ۱۱۵۰ هـ.ق اتفاق افتاد و در امامزاده حسین به خاک سپرده شد. بعدها در سال ۱۳۰۷ هـ.ق که سعدالسلطنه (باقرخان اصفهانی) حاکم قزوین به خرج میرزا علی‌اصغرخان اتابک به تعمیر و تجدید بنای امام‌زاده حسین(ع) پرداخت قبور بسیاری از بزرگان شهر را مانند مولی رفیعا و آقارضی و قوام‌الدّین محمّد و امثالهم را که خراب شده بود تغییر داد و استخوانهای آنها را در طاق بزرگی که روبروی در ورودی امام‌زاده‌حسین(ع) است قرار داد، بنابراین آرامگاه بزرگان نامبرده از میان رفته است.

آثار وی عبارتند از:

۱. ارجوزة فی‌الاخلاق: در حاشیهٔ «نهایةالتحریر» توسط سیدتقی نامی ذکر شده‌است.

۲. ارجوزه فی‌الاسطرلاب: نظمی است در صحیفةالاسطرلاب شیخ بهایی.

۳. ارجوزه فی‌اصول‌الفقه: نظم زبدةالاصول شیخ بهایی، این منظومه هزار و سی و یک بیت است که نظم آن در سال ۱۱۰۴ هـ.ق پایان یافته است.

شروع آن:

الحمدلله العلی العالی ذوالنور والبها والافضال

پایان:

والحمدالله مصلّیاً علی ختم الرساله وآل العلا

۴. ارجوزه فی اصول الفقه نظم مختصر اصول حاجبی است

۵. ارجوزه فی‌البیان

این ارجوزه در علم بیان و شامل ۲۷۴ بیت که این چنین آغاز می‌شود:

افصح قول بسط اللسانا حمد الّذی علمنا البیانا

تا آنکه گفته است:

وبعد فالعبد قوام اتقنا منظومة البیان نظماً حسنا

نسخهٔ آن بنا به‌گفته صاحب «الذریعه» در ضمن مجموعه‌ای از موقوفات حاج‌علی محمّد نجف آبادی در کتابخانهٔ حسینیّه پیدا شده که نام «منظومةالبیان» تاریخ آن‌است (۱۱۳۵هـ.ق.)

۶. ارجوزه فی‌التجوید (نظم شاطبیه)

۷. ارجوزه فی‌الحساب. نظم خلاصة الحساب شیخ بهایی.

۸. ارجوزه فی‌الخط نظم شافیه ابن حاجب به نام: «رمح‌الخط فی نظم علم الخط» که در سال ۱۱۲۳ هـ.ق در اصفهان به پایان رسیده است.

۹. ارجوزة فی‌الصرف

۱۰. ارجوزة فی‌الطبّ. نظم قانونچه به نام مفرّح القوام

۱۱. ارجوزه فی‌الفقه. نظم لمعهٔ دمشقیّه به نام تحفةالقوامیه اصل این کتاب از مصنّفات شیخ جلیل شمس‌الدین محمد شهید مکّی است و از معتبرترین کتابهای فقه امامیّه است. این کتاب با مشخصات زیر به چاپ رسیده است:

سنگی. رحلی. به‌خط محمّدبن‌مصطفی موسوی مازندرانی. ایران ۶۵-۱۳۶۶ هـ.ق. بی‌شمارهٔ صفحه. در خاتمه روضةالبهیه.

۱۲. ارجوزه فی‌النحو به نام صافیه (نظم کافیه). کافیه ابن‌حاجب را در سال ۱۱۳۳ هـ.ق به نظم درآورده است.

۱۳. حاشیه بر شفای بوعلی سینا.

۱۴. چنار خونبار

۱۵. ترجمهٔ خلاصةالافکار فیض که برای شیخ علیخان وزیر ترجمه کرده است.

۱۶. قصاید دوازده‌گانه

۱۷. مدایح و مقطّعات در ستایش پیغمبراکرم(ص)

۱۸. الأنوار القوامیّة فی اسرار الکلامیّه

۱۹. دوازده امام

۲۰. تقریظ به ذخرالرّائع

۲۱. حاشیه بر شفای ابوعلی سینا

۲۲. تجلّیات هفتگانه

۲۳. ساکب العبرات

۲۴. قصیدهٔ تائیه در وقایع یوم الطّف

۲۵. شکّیات منظوم. فارسی در چهل بیت لطیف این کتاب در گنجینهٔ سیّد حسن صدر کاظمی محفوظ است.

منابع:

اعیان‌الشیعه. محسن امین. ج۸ ص۴۵۲؛ الذریعه. محمّد محسن آقابزرگ تهرانی. ج۱

صــــص ۱۵۴، ۴۵۲، ۴۵۵، ۴۶۱، ۴۶۴، ۴۷۱، ۴۸۴، ۴۸۶، ۴۹۰، ۵۰۴، ج۹، ص۴۸۷، ج۱۱، ص۲۴۸، ج۱۴، ص۲۱۹، ج۱۵، صص۵ و ۲۱. روز روشن. محمّد مظفر حسین صبا. ص۶۶۶؛ ریاض‌الجنة. زنوزی. ص۶۷۲؛ ریاض‌الشعراء. واله داغستانی. ذیل نام قوام‌الدین قزوینی؛ ریاض‌العارفین. آفتاب رای‌لکهنوی. ج۲ ص۱۲۹؛ ریحانة‌الادب. محمّدعلی‌مدرس.ص۳۲۲؛ فرهنگ‌سخنوران و سرایندگان قزوین. محمود خیری. ص۲۵۷؛ الکنی والالقاب. عباس قمی. صص۹۰-۹۴؛ میبنودر. محمّدعلی گلریز. ج۲ صص۶۰-۶۳، ۸۱۴-۸۱۷؛ نجوم‌السّماء. محمّدعلی کشمیری. صص۱۹۴-۱۹۵.

*** ص ۱۲۱ محمّد مسیح کاشانی**

میرزا محمّد طاهر نصرآبادی درباره‌اش چنین اظهار نظر می‌کند:

از عزیزان کاشان است جامع جمیع علوم و حاوی آداب و رسوم. در نظم و نثر عربی و فارسی، خیالش کمال قدرت و لطافت دارد و نهایت ملاحت و سلامت، اما از نظم عربی دندان به فارسی نمی‌گذارد چنانچه در شکارگاه منشآت عربی به دوستان ارسال داشته بودند که غزالان الفاظش بی‌کمند سطور قاموس و صراح به تصرف هیچ خاطری درنیاید، عبارات وصاف نسبت به‌الفاظش مکالمه‌روستایی وترک و به‌صورت ومعنی دلنشین کوچک و بزرگ.

معرفی دیوان: دیوان وی در الذریعه به شمارهٔ ۳۱۷۷ درج ۹/۲ ص۵۷۶ و همین‌طور در فهرست نسخه‌های خطی فارسی ج۳ ص۲۳۹۹ وبالاخره در مجلس به شمارهٔ ۲۴۵۱ ج۸ ص۱۵۲ به ترتیب زیر معرّفی شده است:

این نسخه به خط شکسته نستعلیق غلامحسین سدهٔ ۱۳ وشامل غزلیات ورباعیات و در حدود ۷۰۰۰ بیت است:

... کــنم آن ســرو قــد دلجــو را   هرچه‌گویم به از آناست چه‌گویم‌او را

آغاز:

در آینه خانه رو نمود این معنی   معنی چو یکی بود دلت گفت یکی

* * *

اشعار زیر از صاحب کاشانی در سایر تذکره‌ها ذکر شده است:

گیرد به قرض هر چه زهرکس نمی‌دهد
دشنام اگر دهند به او پس نمی‌دهد

* * *

پر مکن خون در دلم تا دوستی ماند بجای
شیشه چون از باده پرشد از هوا خالی شود

* * *

سنگ از دل شکسته خورد شیشهٔ حیات
تا برخوری زعمر مخور بر دل کسی

* * *

هرکس که دم زهوش بر یار می‌زند   سر را هزاربار به دیوار می‌زند

* * *

دل بهرچه در بزم تو ما داشته باشیم   درکعبه چرا قبله‌نما داشته باشیم

* * *

نبود عجب زنازکی پای آن نگار   رنگ حنا اگر کف پایی بر آن زند

* * *

باده کی بی‌ابر مستان را دماغ تر دهد   نخل عیش می‌کشان از آب‌باران بر دهد

* * *

کجا فکر شکست بی‌دل و دین دگر دارد
که در دل هر چه دارد با من آن بیدادگر دارد
زبس کاهیده‌ام دوراز تو هیچ از من‌نمی‌ماند
زچشم ناتوانم عکس اگر آیینه بردارد

* * *

بسکه خوش زلف وکاکل افتاده است
تاب در جان سنبل افتاده است

یار سرگرم عشق همچو خودیست
برق در خرمن گل افتاده است

* * *

گل من تا شنیدم از تو بوی بی‌وفایی را
بهم چون غنچه پیچیدم بساط آشنایی را
پریدنهای چشمم بردی از جا گر نمی‌کردم
نگهدار تن کاهیده رنگ کهربایی را

* * *

خار از پایی‌بکش شاید که همراهت شود
نان درویشی بپز تا توشهٔ راهت شود

* * *

در گرد راه گرم روان برق سوده‌است چشم کسی مباد پسی کاروان ما

* * *

چو صیدی کو به لشگرگاه افتد دلم افتاده در دام نظرها

* * *

من یک از معتکفان حرم دل بودم یوسف حسن تو آورد به بازار مرا

* * *

از بر لیلی‌روشان مگذر که مجنون می‌کنند
چون اسیرشان شدی، از شهر بیرون می‌کنند

* * *

شکر لله که درین گلشن پر گل صاحب یک قفس وار به دل جای طپیدن دادند

* * *

بر زخم مشک بستم و بر دل نمک زدم آسودگی به طالع من بیشتر نبود

* * *

بر نهال قد او باد اگر تند وزد خون بلبل چکد از شاخ گل نسرینش
تا من بنای جور تو ویران نمی‌کنم از گریه منع دیدهٔ گریان نمی‌کنم

* * *

خود را ندید تا به رخت دیده باز کرد آیینه‌دل به‌دست تو دادوزخویش رفت
زور شراب عشق نگردد حریم یار آمد فقیه جانب مسجد به دوش رفت

* * *

خوش فتادست خرابی به پی‌منزل من من‌ندانم که چه‌دیده‌ست درآب‌وگل من
اشکم از دیده به دامن همه خونین آمد شسته‌شمشیر درین چشمه‌مگر قاتل من

* * *

شد گرم جگر سوزیم آن رند شرابی مستیش بر آن داشت که گردید کبابی
در کورهٔ غم شیشهٔ صاف دلم آخر از جوش تف آبله‌ها گشت حبابی
از پرورش آب حیای گل رویش فرداست که این سیب ذقن گشته گلابی

منابع

الذریعه. محمّد محسن آقابزرگ تهرانی. ج۲/۹. ص۵۷۶؛ ریاض‌الشعراء. علیقلی‌خان واله داغستانی. ذیل مسیح کاشانی. ریاض‌العارفین. آفتاب رای لکهنوی. ص۳۷۶؛ روز روشن. محمّد مظفر حسین صبا. ص۴۵۶؛ ریحانة‌الادب. محمّدعلی مدرس. ج۵ ص۳۱۳؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۳۲۲؛ فهرست کتابخانهٔ مجلس. فخری راستکار. ج۸ ص۱۵۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی. احمد منزوی. ج۳ ص۲۳۹۹؛ مردان بزرگ کاشان. کوروش‌زعیم. صص۵۶-۵۸؛ نصرآبادی. محمّدطاهر نصرآبادی. صص۱۷۵-۱۷۶.

* **ص ۱۲۳ کمال‌الدین حسینی فسائی** (مرگ ۱۱۳۴ هـ.ق)

در تذکره‌های‌مختلف مطلبی علاوه برآنچه که حزین ذکر کرده بود یافت نشد.

منابع

روضات‌الجنات. محمّدباقر موسوی خوانساری. ج۵ ص۳۸؛ شمع انجمن. محمّدصدیق

حسن‌خان. صص۳۹۹ـ ۴۰۰؛ فارسنامهٔ ناصری. حسن حسینی فسائی. ص۱۳۹۴؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۴۹۰؛ الکنی والالقاب. عباس قمی. ص۲۲۷؛ مرآت الاحوال جهان‌نما. آقا احمد بهبهانی. صص۱۰۲، ۱۱۱، ۲۴۶، ۲۶۱، ۲۷۴، نجوم‌السّماء. محمّدعلی کشمیری. ص۲۲۰؛ نصرآبادی. میرزا محمّدطاهر نصرآبادی. صص ۲۰۱ـ ۲۰۲.

*** ص ۱۲۵ میرزا علیخان گلپایگانی**

بنابر نقل تذکرهٔ نصرآبادی به علت دارا بودن تقوا و حسن‌اخلاق به شیخ‌الاسلامی گلپایگان برگزیده شد ولی به علت آزار و اذیّت مردم این شهر استعفا داد. نقل است که این شهر در تیول شخصی به نام حسین قلیخان بود، وی ملازمی داشت که به آدم‌خوار مشهور بود، حسین‌قلیخان حاکمیت شهر را به این شخص واگذار کرد کسی در مجلس آقاحسین خوانساری می‌گفت که شخصی آدم‌خوار نام داروغه گلپایگان شده است ایشان فرمودند که از گرسنگی خواهد مُرد.

چند بیت زیر در تذکره حزین نیامده است:

چون توان بااهل‌دنیا صاف‌کردن سینه را / کز دورویها گل رعنا کند آیینه را

* * *

دور از تو خون مرده نماید چراغ من / می همچو لاله خشک شود در ایاغ من

* * *

بس که از رشک او گداخته شد / سر مویی دماغ فاخته شد

* * *

از بس گلش به آب تزاکت سرشته‌اند / بی بهله گل به‌دست نگیرد نگار من

* * *

دور از تو مدّ آه مرا شمع محفلست / مژگان به دور دیدهٔ من خط باطلست

* * *

پنهان نکند مرگ ز ما قاتل ما را / چون پردهٔ چشمست کفن بسمل ما را

* * *

داریم بی تو چشم زمردم رمیده‌ای | خنجر به خویش از مژهٔ خود کشیده‌ای
نومید نیستیم که چون داغ لاله هست | با هر شبی چراغ خدا آفریده‌ای

* * *

بس که بی او چهره‌ام با سیلی غم آشناست
خانهٔ آیینه او تمثال من چینی نماست

* * *

رخسار ترا نیل خط سبز ضرور است | چشم‌همه‌کس‌ازنمک‌حسن‌تو شور است

* * *

دور از تو ز رشته‌های آه سحری | بستم کمر خویش به عزم سفری
دانم که به پای خود به جایی نرسم | چون خار روم مگر به پای دگری

منابع

روز روشن. محمد مظفر حسین صبا. ص۵۶۵؛ شمع انجمن. محمّدصدیق حسن‌خان. ص۳۲۰؛ صبح گلشن. علی حسن. ص۲۹۲؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۴۰۳؛ قاموس الاعلام. شمس‌الدّین سامی. ص۳۱۹۳؛ نجوم‌السماء. محمّدعلی کشمیری. صص۲۰۲-۲۰۴؛ نصرآبادی. محمّدطاهر نصرآبادی. صص۱۸۵-۱۸۶.

*** ص ۱۲۳ سید مرتضی علم عاملی**

صاحب شمع انجمن او را برادر رضی شارح شافیه در صرف وکافیه در نحو می‌داند.

منابع

اعیان‌الشیعه. محسن امین. ج۱۰ ص۱۱۷؛ ریاض‌العارفین. آفتاب رای لکهنوی. ج۲ ص۴۱؛ شمع انجمن. محمّدصدیق حسن‌خان. ص۳۲۰؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. صص۳۹۹-۴۰۰؛ نجوم‌السّماء. محمّدعلی کشمیری. صص۲۲۲-۲۲۳.

*** ص ۱۲۸ محمّد علی سکّاکی شیرازی** (مرگ۱۱۳۵هـ.ق)

مولانا محمّدعلی‌شکیب شیرازی معروف به‌سکاکی(چون‌پدرش شمشیرساز وکاردگر بود به این نام شهرت یافت) بود.

رضا قلیخان هدایت در ریاض‌العارفین او را منسوب به سلسلهٔ ذهبیّه کبرویّه می‌داند و می‌گوید:

مثنوی در فتوحات شاه‌سلطان‌حسین منظوم کرده است.

هدایت مرگش را این‌گونه وصف می‌کند:

در استیلای افاغنه در شیراز زخمی منکر یافت، دیرگاهی در خون‌طپان و به کلمهٔ طیّبه رطب‌اللّسان بود عاقبت ذکرش به مذکور انجامید.

منابع:

آتشکدهٔ آذر. آذر بیگدلی، به تصحیح جعفر شهیدی. ص۳۸۶؛ ریاض‌الجنة. زنوزی. قسم دوم ص۸۴۹؛ ریاض‌العارفین، رضاقلیخان هدایت ص۴۵۶؛ شمع انجمن. محمّدصدیق حسن‌خان. ص۲۱۷؛ صحف ابراهیم. علی ابراهیم‌خان‌خلیل. ص۸۶؛ فارسنامه ناصری. حسن حسینی فسائی. ص۱۱۷۱؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۳۰۴؛ قاموس الاعلام. شمس‌الدّین سامی. ص۲۸۶۵؛ نجوم‌السّماء. محمّدعلی کشمیری. صص۲۲۶-۲۲۷.

*** ص ۱۳۰ میرزا هاشمی همدانی** (مرگ۱۱۳۶ هـ. ق)

ریاض‌الشعرا دربارهٔ وی می‌نویسد:

میرزا هاشمی همدانی اهل همدان و متخلّص به احیا عارفی عظیم‌الشأن و فاضلی همه‌دان بود. به شوق استفاده و ادراک علوم به دارالسلطنه اصفهان آمده قریب به ده سال در آن بلده به فراغ‌بال خلاصهٔ اوقات شبانروزی را صرف معاصر و مذاکره‌نموده.

در هر کمال به درجه‌ای رسیده به فنون حکمیّات حتّی ریاضیّات و طب و موسیقی مهارتش به‌حدّ ریاست و حسن‌اخلاق واطوارش دستور ازکیای روزگار بود. از اصفهان عازم مشهد مقدس رضوی علی مشرفه‌السلام دیده به شرف زیارت

مشرّف و بافضلا و مستعدان آن دیار مدّتی گذرانیده مراجعت به همدان نمود. و تدریس آن بلده از اولیای دولت قاهره حسب‌الاستحقاق با ایشان مرجوع شده با وجود شغل تدریس خود را از معالجهٔ بیماران معاف نداشته طبابت نفوس و ابدان را با هم جمع ساخته... تا آنکه استیلای افاغنهٔ باغیه و اختلال نظام دولت صفوت نشان که رومیّه نیز نقص صلح دستور قدیم نمود پاشایان و سرداران عظیم‌الشأن به عزم تسخیر و تخریب ولایات و سرحدات ایران لشکر کشیدند و شهر همدان محصور پاشای بغداد وگروه انبوه عساکر روم گردیده و جمهور آن شهر از غایت غیرت و حمیّت هیچگونه راضی به سازش و مصالحه نشده به ممارست شهر پرداخته، مستعدّ پیکار شدند و آخرالامر به حسب تقدیر مغلوب شده قتل عام در آن شهر رواج گرفته و هرکس را یافتند کشتند وگروهی از رومیّه به خانهٔ فاضل مذکور آمده او را با جمعی از منسوبانش از همان شربت چشاندند این رباعی از نتایج افکار ایشان در خاطر بود ثبت نمود:

در کور دلی اگرچه بی‌انبازم   جمله چشمم به راه لطفش بازم

بر من به حقارت منگر گر مورم   من ساختهٔ صنع سلیمان سازم

منابع:

اعیان‌الشیعه. محسن امین. ج۱۰. ص۲۶۰؛ ریاض‌الشعرا. علیقلی‌خان واله داغستانی. ذیل هاشمی همدانی؛ شمع انجمن. محمّدصدیق حسن‌خان. صص۵۳۱-۵۳۲؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۶۲۸؛ نجوم‌السّماء. محمّدعلی کشمیری. ص۲۲۲.

* ص ۱۳۳ میرزا حبیب‌الله اصفهانی

در آتشکدهٔ آذر[1] این رباعی از وی نقل شده است:

دو شینه که یار بر سر یاری بود   آن نرگس مست در وفاداری بود

در خواب نرفته بود آن غمزه هنوز   ای مرغ‌سحر چه وقت‌بیداری بود

---

۱. آتشکده آذر، آذربیگدلی، جعفر شهیدی، ص۱۷۹.

منابع:

آتشکدهٔ آذر. آذربیگدلی. به تصحیح جعفر شهیدی. ص۱۸۰؛ اعیان‌الشیعه. محسن امین. ج۴ ص۵۵۹؛ تذکرةالشعراء. محمّد عبدالغنی خان. ص۴۲؛ الذریعه. محمّد محسن آقابزرگ تهرانی. ج۹/۱ ص۲۳۰؛ شمع انجمن. محمّدصدیق حسن‌خان. ص۱۲۸؛ صحف ابراهیم. علی ابراهیم‌خان خلیل. ص۵۳؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۱۵۱؛ قاموس الاعلام. شمس‌الدّین سامی. ص۱۹۲۷؛ لغت‌نامه دهخدا. علی‌اکبر دهخدا. ص۲۵؛ نجوم‌السّماء. محمّدعلی کشمیری. صص ۲۲۱-۲۲۲.

*** ص ۱۳۴ محمّد هادی مشهدی** (مرگ ۱۱۳۴ هـ . ق)

واله داغستانی در ریاض‌الشعرا وی را این‌گونه معرفی می‌کند:

محمّد هادی مشهدی متخلّص به ایما از طالب علمان نمایان بود و فی‌الحقیقه در علوم ادبیه و فقه و حدیث کمال متانت و مهارت داشت. در اوایل سانحهٔ انقلاب ایران فوت شد و الحال خلف ارشدش محمّد اشرف نام جوانی در نهایت استعداد و قابلیّت است، تحصیلات را به مرتبهٔ کمال رسانیده اگر فرصت یابد از مشاهیر فضلا خواهد شد. مولوی مرحوم به صحبت شعر بسیار مایل وگاهی که خود فکر می‌نمود خالی از کیفیّت و متانت نبود.

منابع:

ریاض‌الشعراء. علیقلی‌خان واله داغستانی. ذیل محمّدهادی مشهدی؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۵۲۲.

*** ص ۱۳۶ سیّد قاسم بروجردی**

مطالب سایر منابع در بارهٔ این شاعر رونویسی از تذکرهٔ حزین است.

منابع

فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور، ص۴۶۲؛ نجوم‌السّماء. محمّدعلی کشمیری، ص۲۲۲.

*** ص ۱۳۷ قاضی مجدالدّین دزفولی**

رباعی زیر در ریاض‌العارفین از وی نقل شده است:

رنگم کاهی زرنج و اشکم یمنی‌است / سرگشتگیم به عالم از بی‌وطنی است

جا برسرخوان دهرم از بی‌دهنی است / این تیر که دیده‌ایم از بی‌کفنی است

منابع:

اعیان‌الشیعه. محسن امین. ج۹ ص۴۵؛ تحفة‌العالم. عبداللطیف‌خان شوشتری. ص۱۰۸؛ الذریعه. محمّد محسن آقابزرگ تهرانی. ج۹/۳ ص۹۶۰؛ ریاض‌العارفین. آفتاب رای‌لکهنوی. ج۲ ص۱۷۰؛ صبح گلشن. علی حسن. ص۳۶۲؛ صحف ابراهیم. علی ابراهیم خان خلیل. ص۱۲۵؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۵۰۹؛ قاموس الاعلام. شمس‌الدّین سامی. صص۲۴۰، ۴۱۶۷ ؛ نجوم السّماء. محمّدعلی کشمیری. صص۲۱۹-۲۲۰.

*** ص ۱۳۸ قاضی نظام‌الدین خوانساری**

وی در خوانسار به دنیا آمد. و در ابتدای جوانی به جهت تحصیل به اصفهان رفت و سرانجام رتبهٔ مولویّت یافت. بیشتر اوقاتش را با شعرا می‌گذرانید. بعد از مدّتی به‌خرم‌آباد رفت وبنابر خواهش اهالی آنجا شغل قضاوت را پذیرفت.

با آنکه قاضی و متشرّع بود، بسیار درویش مسلک و ظریف بود و با موسیقی کاملاً آشنایی داشت و صدایش آن‌قدر دلنشین بود که بنابرگفتهٔ واله داغستانی: «اگر گاهی در تنهایی به مصرعی مترنّم می‌شد و علی‌الغفلة به گوش کسی می‌رسید بیهوش می‌گردید».

منابع:

ریاض‌الشعراء. علیقلی‌خان واله داغستانی. ص۳۱۲؛ شمع‌انجمن. محمّدصدیق حسن‌خان. ص۴۵۵؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرّسول خیامپور. ص۶۰۷-۶۰۸، نجوم‌السّماء. محمّدعلی کشمیری. ص۲۲۳-۲۲۴.

*** ص ۱۳۹ صدرالدّین گیلانی**

مولانا صدرالدّین در رشت به دنیا آمد و بعد از تحصیل مقدّماتی، راهی اصفهان شد و در مدارس آنجا به کسب علم پرداخت و در اکثر دانشها به مقام استادی رسید.

بعد از مدتی عازم هندوستان شد ولی دوباره به اصفهان بازگشت و از محضر استاد بزرگ شیخ عنایت گیلانی که از حکمای بزرگ دوران خود بود استفاده برد، سپس عازم گیلان شد و در آنجا به تدریس پرداخت. منصب شیخ‌الاسلامی رشت هم به وی واگذار گردید.

از نظر اخلاقی بسیار تند مزاج بود، به‌طوریکه همنشینان و معاشرانش همواره با احتیاط با وی صحبت می‌کردند تا کار به نزاع و خشونت نکشد. در اشعار وی خوب و بد در هم آمیخته است.

منابع:

الذریعه. محمّد محسن آقابزرگ تهرانی. ج۹/۱ ص۵۵۵؛ روز روشن. محمّد مظفّر حسین صبا. ۴۷۳؛ ریاض‌الشعراء. علیقلی‌خان واله داغستانی. ذیل صدرالدین گیلانی؛ ریحانة‌الادب. محمّدعلی مدرّس. الف. ص۲۲۲؛ صحف ابراهیم. علی ابراهیم خان خلیل. ص۲۲؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرّسول خیامپور. ص۹۹؛ قاموس الاعلام. شمس‌الدّین سامی. ص۱۴۲۴؛ نامها و نامدارهای گیلان. جهانگیر سرتیپ‌پور. ص۷۲؛ نتایج الافکار. محمّد قدرت‌الله گوپاموی. ص۱۰۹؛ نجوم‌السّماء. محمّدعلی کشمیری. ص۲۲۲.

*** ص ۱۴۱ میرزا محمّد طاهر وحید قزوینی** (تولد: ۱۰۱۵ه.ق[1]؛ مرگ: ۱۱۱۲ه.ق[2])

میرزا محمّد طاهر فرزند میرزا حسین‌خان قزوینی ملقّب به وحید. منشی، ادیب، مورّخ و شاعر سدهٔ یازدهم و اوایل سدهٔ دوازدهم هجری است.

وی در قزوین به دنیا آمد، پس از فراگرفتن تحصیلات مقدّماتی وممارست در

---

۱. جاویدان خرد. وحید قزوینی به کوشش محمّدتقی دانش‌پژوه، ش۲، صص۱۵ - ۱۷.

۲. تذکرهٔ خوشگو سال وفات وی را ۱۰۸۲ ذکر کرده است.

امور محاسبه و دفترداری به خدمات دیوانی روی آورد و به نوشتن جلدی از دفاتر مالیاتی پرداخت و لیاقتی کامل از خود نشان داد تا اینکه مورد پسند «اعتمادالدوله»؛ وزیر «شاه صفی» (۱۰۳۸-۱۰۵۲ه.ق) و شاه‌عباس ثانی (۱۰۵۲-۱۰۷۷ه.ق) واقع گشت و به واسطهٔ درستی وکار آمدیش دستیار و مشاور وی گردید.

پس از کشته شدن «اعتمادالدوله» سیّد علاءالدّین حسین خلیفه سلطان، صدراعظم جدید ایران او را به منصب مجلس‌نویسی و یا وقایع‌نگاری گماشت و در سال ۱۰۵۵ه.ق مورخ رسمی دربار شاه‌عباس دوّم و مأمور نوشتن تاریخ سلطنت این پادشاه شد.

بعد از مدتی مورد غضب واقع گشت ولی در سال ۱۱۰۱ه.ق بنابر نقل رضا قلیخان هدایت بعد از مرگ شیخ علیخان زنگنه وزیر شاه سلیمان‌بن عباس شاه (۱۰۷۸-۱۱۰۵ه.ق) میرزا طاهر بر مسند وزارت تکیه کرد و مرجع امرا و شعرا و مورد توجّه عرب و عجم و ترک و دیلم گردید و تا جلوس «شاه سلطان حسین» (۱۱۰۵-۱۱۳۵ه.ق) بر سر کار بود. بعد از این به واسطهٔ زیادی سن از کار کناره گرفت و بنابه نوشتهٔ نصرآبادی در سال ۱۱۱۲ه.ق جهان را بدرود گفت.

وحید قزوینی شاعری پرکار و سرودهایش اعم از قصیده و غزل و مثنوی بالغ بر هزاران هزار بیت است.

او خود را شاعری بسیار توانا می‌دید و از آنجاکه دوست صائب تبریزی بود سعی بر آن داشت که از شیوه و سبک او پیروی کند.

معاصران به مناسبت موقعیّت و مقامی که وحید داشت از شیوه وروش او در اشعار خود پیروی می‌کردند.

نصرآبادی دربارهٔ او می‌گوید:

حقاً مجموعهٔ کمالاتش از زیب و زینت مستغنی و دیباچهٔ استعدادش از سر لوح بیان مغنی است:

تا قلمش گشته ثریا گسل — کرده عطارد رقمش را سجل

در کف او خامه چو کاوش کند — بسی‌حرکت نکته تراوش کند

یا قوتی که از آفتاب طبعش چراغ افروخته، شمع گوهر شب چراغ از او روشن و نهالی که به آبیاری سراب خاطرش سرکشیده روضهٔ رضوان ازو گلشن، طبعش درترتیب نظم و نثر مجمع بحرین رموز غیبی و قلمش در نگارش معانی قرین خانهٔ لاریبی است.

با اینکه در تحصیل علوم از احدی استفاده ننموده و هیچ‌گاه فرصت آن نداشته باز به قوّت ادراک از جمیع علوم بهرهٔ وافی برده در ترتیب نظم قوهٔ بدیهه‌اش به حدّی است که تا کسی نام بیت برد معمار خاطرش به دستیاری خامه به عمارت آن پرداخته...

محمود افضل سرخوش در کلمات‌الشعراء می‌گوید: «با صائب همسر بود و همعصر. هر بیتش ورد زبان سخنوران است و دیوانش محراب نماز معنی‌گستران، فکرهایش همه تلاشی و الفاظش مزیّن به خوش قماشی».

لطفعلی‌بیک در آتشکده آذر چنین اظهار نظر می‌کند: «به مراتب علمی مربوط و نود هزار بیت دیوان ایشان به نظر رسیده و به علّت مناصب دیوانی تحسین بسیار در هر شعری از شعرای زمان شنیده به رغم فقیر اگر خوف منصب نبود از هیچ‌کس تحسین نمی‌شنود.»

رضاقلی خان هدایت در مجمع‌الفصحا ج۲ ص۵۰ می‌گوید: «نود هزار بیت دیوانش در شیراز دیده شد که مشتمل بر نظم و نثر ترکی و فارسی و رسالات در هر فن بود اما ملاحتی نداشت».

ملک‌الشعرا در سبک‌شناسی از او به عنوان شاعر و منشی دربار صفوی اسم می‌برد.[1]

ادواربراون می‌گوید که «این شاعر را نمی‌توان جزو شعرای درجهٔ اول محسوب داشت ولی فوق‌العاده در راه سخن‌سرایی جدّیت نمود.»

وی از خوشنویسان مشهور زمان خویش بود.[2]

آثار وی به ترتیب عبارتند از:

۱. دیوان وحید قزوینی:

دو نسخه از این دیوان در فهرست کتابخانهٔ سپهسالار با شماره‌های ۱۲۹۰ و ۱۲۹۱

۱. سبک‌شناسی، محمّدتقی بهار، ج۳، ص۲۷۶.

۲. نمونه‌ای از خط او در مجلهٔ یادگار، سال پنجم، شماره یکم و دوم، ص۱۱۹ چاپ شده است.

در صص ۷۰۱-۷۰۲ معرفی شده است. همین‌طور در فهرست خطی ایندیا آفیس دو دیوان و یک مجموعه از آثار وی در ج ۱ صص ۹۰۰ و ۹۰۱ تحت شماره‌های 1655, 1654, 1653 و همینطور ج ۲ ص ۱۳۰ ثبت شده است.

در الذریعه ج ۹/۴ ص ۱۲۶۶ نسخه‌ای از دیوان وحید به شمارهٔ ۸۱۲۳ معرفی شده است.

۲. کلیات وحید قزوینی:[1]

مجلس ۱۱۶۳: شکسته نستعلیق روزگار سراینده، شاید این نسخه همان انتخاب کردهٔ صائب و نویسنده از خویشان نزدیک صائب باشد، دیوان دارای غزل و رباعی و فردیات و چند نامه پیرامن ۱۳ هزار بیت، ۱۲۰گ ۵۲ بیت [ف.مجلس ۳:۶۱۷]

مجلس ۱۱۶۱: نستعلیق ۱۰۸۱، شاید خامهٔ میرزا رضی پسر شفیعای خراسانی باشد وگویا دستخوردگیها از سراینده باشد. پیرامن چهل هزار بیت دارد: ناز و نیاز، مثنوی آغاز وانجام افتاده، خلوت راز، عاشق و معشوق، فتح قندهار، آلات جنگ، وصف نرد، وصف طنبور، وصف عمارت شاهی، وصف همایون تپه، گلزار عباسی، دیوان دارای قصیده و قطعه و غزل و رباعی ۳۴۲گ ۸۵ بیت [ف.مجلس ۳:۶۱۱]

مجلس ۱۱۶۲: نستعلیق اوایل سدهٔ ۱۲، پیرامن ۱۳۱۰۰ بیت دارد: خلوت راز، ناز و نیاز، ساغر سرشار، عاشق و معشوق، فتح قندهار، آلات جنگ، دیوان دارای قصیده و رباعی، ۲۶۴گ و ۱۸ بیت [ف. مجلس ۳:۶۱۵]

تبریز، حاج آقا حسین نخجوانی: نسخه کهن تاریخ یاد نشده [نسخه‌ها ۴: ۳۴۰]

۳. منشآت:

مجموعهٔ منشآت وحید در حدود دویست وپنجاه نامه است که به مناسبت شغل ومقامی که داشته به امرا وسلاطین وبزرگان نوشته‌است. این‌مجموعه به خط زیبای محمّد مسیح کمره‌ای است که با عبارات زیر آغاز می‌شود: «حسب‌الفرموده جناب‌محمدت ومکرمت مآب آخوندی مخدومی مولوی مولانا محمّد که‌محبوب‌ـ القلوب خاصّ وعام ومراعی بیچارگان گمنام است این نسخه در منتصف ربیع‌الثانی

---

۱. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی، ج ۳، ص ۱۸۹۹.

در دارالسلطنه اصفهان مرقوم قلم شکسته رقم محمّد مسیح کمره‌ای گردید.»
مشخصات چاپی این مجموعه به شرح زیر است:[۱]

کلکته، ۱۸۲۶م، ۱۲۴۲ق، سنگی.

نول کشور، لکهنو، ۱۸۴۴م، ۱۲۶۰ق، سنگی.

کلکته، ۱۸۲۶م، وزیری، ۲۴۴ص.

منشآت وحید.

کلکته، ۱۲۴۲ق، ۱۸۲۶م، سنگی.

نول کشور، لکهنو، ۱۲۶۰ق، سنگی، وزیری، ۱۸۳ص.

لکهنو، ۱۸۶۸م، سنگی، وزیری، ۱۸۳ص.

لکهنو، ۱۸۷۳م، سنگی، وزیری، ۱۸۳ص.

گانپور، ۱۳۰۹ق، سنگی، وزیری، ۱۸۴ص.

هند، بی‌تاریخ، سنگی، وزیری، ۱۲۸ص.[۲]

۴. عباس‌نامه[۳] یا تاریخ شاه‌عباس ثانی یا تاریخ طاهر وحید:

که در آن وقایع را از آغاز پادشاهی این شهریار تا سال بیست و دوم سلطنت او به دست داده است. این کتاب با مشخصات زیر به چاپ رسیده است:

عباس‌نامه، عمادالدّین محمّدطاهر بن حسین خان قزوینی متخلص به وحید، به تصحیح ابراهیم دهگان. اراک، ۱۳۲۹ش، سربی، وزیری، ۳۵۳ص.

در ج۱ ص۲۱۸ فهرست خطی فارسی ایندیاآفیس چند نسخه از این کتاب به شماره‌های ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷ معرفی شده است.

۵. ساقینامه:

تهران، دانشگاه ۴۳۴۴، نستعلیق سدهٔ ۱۱، در دیوان او که در فهرست کتابخانه به استناد این بیت از رضوان دانسته شده است:

---

۱. فهرست کتب چاپی مشار، خانبابامشار، ص۱۳۶۱.

۲. مؤلفین کتب چاپی مشار، خانبابا مشار ج۳، صص۳۷۴، ۵۹۱.

۳. نسخه‌ای از این تاریخ در کتابخانهٔ ملک‌الشعراء بهار موجود است.

بده می که رضوان شود بنده‌ات　　توان ریخت نقل از شکر خنده‌ات

[ف. دانشگاه۱۳: ۳۳۰۰]

۶. شهر آشوب:

مثنوی است در بحر متقارب به نام شاه سلیمان صفوی، که هر یک از پیشه‌وران و صنعتگران روزگار را در چند بیت تعریف و توصیف می‌کند: توحید، مناجات، منقبت، ستایش شاه، بیان میخانه، صفت تصویر و مصوّر، روایح، حوض و فواره، طنبور، کمانچه، باغ، پیرمغان، حکیم، منجّم، فقیه، ادیب، صوفی، مهندس، طبیب، بذله‌سنج، منطقی، زاهد، خزان، چهارباغ اصفهان، حصار شهر و بازار و قیصریه، میدان ضرابخانه هندویان، چیت‌سازان، فیل‌خانه، کرگدن، گاومیش، حمام، مسجد، نقاره‌خانه، دهل، جواهری، عطار، تیرگر، کمانگر و دهها عنوان دیگر.

تهران، دانشگاه ۴۳۴۴: نستعلیق سدهٔ ۱۱، آغاز در دیباچه وانجام.[۱]

۷. وصف نرد:

مثنوی است در پیرامن ۶۰ بیت.

آغاز:

بود بازی نرد باب شهان　　که در بزم از رزم دارد نشان

تهران، مجلس ۱۱۶۱/۷: در کلیات او نوشته ۱۰۸۱ه.ق (ص۱۳۳ - ۱۳۴) ۶۰ بیت

[ف.مجلس۳: ۶۱۳]

۸. وصف همایون تپه:

مثنوی است در توصیف همایون تپّهٔ اشرف در ۶۰ بیت.

آغاز:

همایون تپه جای باده‌نوشی است　　که‌آنجا فیض گرم گل‌فروشی است

تهران، مجلس ۱۱۶۱/۱۰: در کلیات او نوشته ۱۰۸۱ ه.ق (ص۱۴۱-۱۴۲)

[ف.مجلس۳: ۶۱۱]

---

۱. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمدمنزوی، ج۳، ص۲۹۷۳.

۹. وصف طنبور:

آغاز:

نیست سازی به خوبی طنبور — هیچ سر را نبوده است این شور

تهران، مجلس ۱۱۶۱/۸: در «کلیّات» او نوشته ۱۰۸۱ (ص۱۳۹ ـ ۱۴۰) ۶۸ بیت است [ف.مجلس۳:۶۱۳]

۱۰. وصف آلات جنگ:

مثنوی است در پیرامن ۸۰۰ بیت.

آغاز:

به نام طرازندهٔ مغز وپوست — که خورشید یک چشمهٔ صنع اوست

تهران، مجلس۱۱۶۱/۶: درکلیات 18031،اونوشته ۱۰۸۱ (ص۱۱۹ـ۱۳۳) کامل وپیرامن ۸۰۰ بیت است [ف.مجلس۳:۶۱۳]

تهران، مجلس ۱۱۶۲/۶: در «کلیات: 18032» او از سدهٔ ۱۲ (ص۳۹۰ـ۴۱۹) انجام افتاده، ۵۴۰ بیت دارد [ف.مجلس۳:۶۱۶]

۱۱. ناز و نیاز:

مثنوی است بزمی در عشق ناز و نیاز

تهران، مجلس ۱۱۶۱/۱: نستعلیق ۱۰۸۱، در «کلیات» او (ص۲ـ۴۹) ۳۸۶ بیت از نسخهٔ ۱۱۶۲ مجلس از آغاز وانجام کم دارد. [ف. مجلس ۳:۶۱۲]

تهران، مجلس ۱۱۶۲/۲: نستعلیق آغاز سدهٔ ۱۲ در «کلیات» او (ص۱۲۴ـ۲۹۵)، پیرامن ۳۲۰۰ بیت وگویا کامل است ولی سرآغاز مشخّصی ندارد.

آغاز: (به احتمال)

خدایا سینه‌ای بی‌سوز دارم — ولی همچون چراغ روز دارم

سپس:

پریشان می‌شود چون غنچه پیوست — اگر دل را نگهدارم به صد دست

انجام:

اگرچه ساقیت باشد جم وکی (بمانند نل و دمن)

اینک عنوانهای آغاز نسخه: مناجات در عرض حال، در صفت نای، نعت پیامبر، صفت معراج، منقبت امیر، ستایش پادشاه زمان عباس ثانی، صفت تیغ‌شاه، صفت تیرشاه، صفت اسب شاه، تعریف سخن، آغاز داستان ناز و نیاز، غزل از زبان عاشق، غزل از زبان معشوق، رفتن نیاز به کوی معشوق وگرفتار شدن، تدبیر پرستاران ناز، نامه نوشتن ناز به نیاز و به قاصدی فرستادن عتاب، جواب نوشتن نیازنامهٔ ناز را ... تا به آخر [رؤیت]

مشهد، گلچین معانی: سدهٔ ۱۱ همراه با «عاشق و معشوق» از همو [شهرآشوب در شعر فارسی:۶۸]

۱۲. گلزار عباسی:

مثنوی است در پیرامن ۶۸۰ بیت به نام شاه عباس دوم (۹۹۵-۱۰۳۷ هـ.ق).

آغاز:

خسروی بود در دیار عراق　　　همچو شمشیر خود به گیتی طاق

تهران، مجلس ۱۰/۱۱۶۱: نستعلیق ۱۰۸۱، شمارهٔ ۱۰ «کلیات» او (ص۱۴۵-۱۵۶)، در پیرامن ۶۸۰ بیت [ف.مجلس۳:۶۱۴]

تهران، سلطنتی ۴۸۷ (۶۴۱ف): در «کلیات» او همراه «دیوان»، از همو، سدهٔ ۱۱ [ف.دکتر بیانی: ۴۱۶]

تهران، دانشگاه ۳۳۴۹/۵: نستعلیق عجزی بهبهانی، سده ۱۱-۱۲، در جنگ زرین (ص۱۱-۳۸ هامش [ف.دانشگاه۱۱: ۲۳۵۰]

تهران، دانشگاه ۲۴۵۴/۱۶ شکسته نستعلیق سراینده‌ای با تخلص (تحسین) در دارابگر شیراز، نزدیک ۱۱۰۱، نزدیک به هفتصد بیت است (ص۱۳۲-۱۵۰) [ف. دانشگاه۹:۱۱۸۹]

موزهٔ بریتانیا (۳۷۶) Or.۴۷۷۲ : با تاریخ ۱۱۷۰ هـ.ق (۱۷۵۶م) در دفتر (گ۹۶) آغاز برابر نمونه [ریو، ذیل ۲۳۴]

این منظومه را به نام شاه‌عباس دوم به رشتهٔ نظم کشیده است. آغاز این منظومه ذکرتاریخ عمومی و اخبار انبیا و خلفا و پادشاهان و در آخر وقایع قزوین و نواحی اطراف آن.

۱۳. فتحنامه قندهار:

مثنوی است رزمی در پیرامن ۴۸۰ بیت.

در ذیل کلیات وحید قزوینی آمده است.

آغاز:

شهی را که خواهد خدا کامیاب　　　نخستش دهد سیر چون آفتاب

۱۴. عاشق و معشوق:

مثنوی است عشقی در داستان دوراجه زادهٔ هندی، در پیرامن ۱۳۰۰ بیت و چون آن دو به اصفهان می‌رسند سراینده به مناسبت (ششصد بیت به توصیف مردم و پیشه‌های آن شهر به روش شهرآشوب می‌سراید:

آغاز:

ای ذات تـو تـرجـمان اشـیاء　　　ماهیت (ماهی) خموش و بحر گویا

تهران، مجلس ۱۱۶۱/۴، نستعلیق ۱۰۸۱ در «کلیات» او (۷۸-۱۰۱) نسخه کامل و پیرامن ۱۳۰۰ بیت است [ف.مجلس۳:۶۱۳]

تهران، گلچین معانی، سدهٔ ۱۱، آغاز برابر نمونه، همراه «ناز و نیاز» او [شهرآشوب در شعر فارسی:۶۸]

تهران، سلطنتی ۴۸۷ (۶۴۱ف): در «کلیات» او از سدهٔ ۱۱، در فهرست آمده است: مثنوی داستان عشقی (مثنوی جانبخش) [ف.دکتر بیانی: ۴۱۶]

تهران، دانشگاه ۳۳۴۹/۶: نستعلیق عجزی بهبهانی، سدهٔ ۱۱-۱۲ ضمن جنگ زرین، (ص۳۹-۵۳) در فهرست آمده: مثنوی جانبخش یا عاشق و معشوق [ف.دانشگاه۱۱: ۲۳۵۰]

تهران، مجلس ۱۱۶۲/۴: نستعلیق آغاز سدهٔ ۱۲ در «کلیات» او (ص۲۹۶-۳۶۲) آغاز ۱۷ بیت افتاده، پیرامن ۱۲۰۰ بیت دارد [ف.مجلس۳:۶۱۵]

۱۵. خلوت راز:

مثنوی است در پیرامن ۲۲۰۰ بیت.

آغاز:

ای فــــرازنــــدهٔ ســــرای جــهان — بــه گــل وخشت آشکــار ونـهان

تهران، مجلس ۱۱۶۱/۳: نستعلیق در «کلیات» 18031 او نوشته ۱۰۸۱ آغاز افتاده [ف.مجلس۳:۶۱۱]

تهران، سلطنتی ۴۸۷ (۶۴۱ف): همراه «دیوان» 26949 او از سدهٔ ۱۱ [ف.دکتر بیانی: ۴۱۶]

تهران، مجلس ۱۱۶۲/۱: در «کلیات: 18032» او از سدهٔ ۱۲، نسخهٔ کامل با ۲۲۰۰ بیت، آغاز برابر نمونه [ف.مجلس۳:۶۱۵]

۱۶. حساب = رساله‌ای در...

رساله‌ای در سه مقاله: ۱ - حساب اهل هند در یک مقدّمه و دو باب، مقدمه در صور اعداد (بنگرید: حساب منسوب به شیخ بهائی)

مجلس ۲۱۷۳: نسخه، غرهٔ ع۱، ۹۹۹.

آغاز: حمدله... ۹۸ص، ۱۵س [ف.مجلس۶:۱۱۱]

مجلس ۲۱۳۶: تحریری، ۱۲۱۶.

آغاز: الحمدلله الذی یحاسب، ۱۴۲ص، ۱۳س [ف.مجلس۶: ۱۱۰]

مجلس ۲۷۶۷/۱۵: نسخ ۱۲۳۷ (۳۸۸-۴۱۲).

آغاز برابر نمونه [ف.مجلس۹:۱۸۴]

۱۷. مثنوی در تعریف عمارت شاهی:

۶۰ بیت در تعریف و توصیف عمارت شاهی

آغاز:

زهــــی خـــانهٔ شـــاه عــالم پـناه — که هـستی تو بـر خـانه‌ها پـادشاه[1]

۱۸. مثنوی ساغر سرشار:

از این مثنوی فقط هفت بیت باقیمانده و بقیهٔ آن از میان رفته است.

مــیوهٔ ایــن نــخل ســر عــاشقان — بــرگ وبــرش جــان ودل عــارفان

۱. مینودریا باب‌الجنة، محمّدعلی گلریز، ج۲، ص۸۸۲.

بیت آخر:

گشت در آن بـــاغ پـــی عـــارفان　　　مـیوهٔ مـقصود ز مـیمش عـیان[1]

۱۹. مثنوی بی‌نام:

چون از اول و آخر آن افتاده نام آن معلوم نشد. این مثنوی مشتمل بر داستانهای چندی است که در حدود یک هزار و سیصد و هشتاد بیت است. (۱۳۸۰)

آغاز:

چهره چنان صاف که شخص خیال　　　دیـده در آن آیـنه مـردم جـمال

پایان:

سـنگ گـران در کـف هـر کـینه‌ور　　　کـرده بـدان وزن مـتاع خـطر[2]

۲۰. قصاید:

یک هزار و صد بیت را شامل می‌شود.

آغاز:

خداوندا دلی‌ده پر ز گوهر چـون دل دریـا　　　که‌نتواند در او افکندکشتی خواهش دنیا[3]

۲۱. غزلیّات:

شامل سی‌هزار بیت است.

آغاز:

کرامت‌کن عیاری یا رب این ناقص عیاران‌را　　　بده دستی کـه گـیرم دامـن پـرهیزکاران را[4]

---

۱. فهرست کتابخانه مجلس. یوسف اعتصامی ج۱، ص۶۱۵؛مبنو دریا باب‌الجنة، محمّدعلی گـلریز، ج۲، ص۸۸۷.

۲. فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، یوسف اعتصامی ج۱، ص۶۱۳؛ مینودر یا باب‌الجنّه، محمدعلی گلریز، ج۲، ص۸۸۵.

۳. ریحانة‌الادب، محمّد علی مدرّس ج۵، ص۱۵۵ به نقل از تنقیح‌المرام؛ مینودر یا باب‌الجنّه، محمّدعلی گلریز، ج۲، ص۸۵۸؛ هدیة‌الاحباب، ص۳۵.

۴. فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، یوسف اعتصامی ج۱، ص۶۱۹.

۲۲. رسالهای در کلام[۱]

در این رساله می‌گوید چون دیدم دلایلی که در کتابهای کلامی در بارهٔ پنج اصل دین آورده‌اند بر پایهٔ باطل ساختن دور و تسلسل نهاده شده است و این خود مورد نزاع می‌باشد و سخنان فراوان در این باره گفته شده است، من خواسته‌ام آنها را از راه دیگری اثبات کنم که به تباه ساختن دور و تسلسل نیازی نباشد و این رساله را ساختم.

او در این رساله در پنج اصل دین راه دیگری پیش گرفته و اصل نیازمندی و بی‌نیازی موجودات را پایهٔ استدلال خود ساخته، هستی خداوند و یگانگی او را ثابت کرده است. در سه اصل دیگر پایهٔ استدلال او دانایی خداوند است که ناگزیر دادگر خواهد بود و هر چیزی را در جای خود خواهد گذارد و ناگزیر باید پیامبر و پیشوایی آموزنده از سوی او برای راهنمایی مردم بیاید و مردم را در برگزیدن آن دستی نخواهد بود و معاد و رستاخیز هم چون پیامبر گفته است راست خواهد بود و نیازی به دلیل نخواهد داشت.

منابع:

آتشکدهٔ آذر. آذر بیگدلی. به تصحیح جعفر شهیدی ۲۳۳؛ آثارالشیعه. جواهرالکلام. ج۴، ص۱۰۰؛ احوال و آثار خوشنویسان. مهدی بیانی. ج۳ ص۷۸۴، تاریخ ادبیات ایران. ادوارد براون. ج۴ صص۱۷۵، ۱۹۴، ۱۹۷؛ تاریخ ادبیات فارسی. هرمان اته ص۲۰۰؛ تاریخ تذکره‌های فارسی. احمد گلچین معانی. ج۱ صص۶۵۴-۶۵۵ و (۲)۱۴۸، ۶۱۸، ۶۹۳؛ تذکرهٔ خوشنویسان. غلام محمّد هفت قلمی. ص۱۱۷؛ تذکرهٔ حسینی. حسین دوست سنبهلی. ص۳۵۹؛ تذکرهٔ شوشتر. عبدالله شوشتری. ص۱۳۹؛ جاویدان خرد ۲(۱۳۵۵)، صص۱۵-۱۷؛ جشن‌نامهٔ مدرس رضوی. ضیاءالدین سجادی. صص۲۰۱-۲۲۵؛ دانشمندان آذربایجان. محمّدعلی تربیت. ص۸۰؛ الذریعه. محمّد محسن آقابزرگ تهرانی. ج۹/۴، ص۱۲۶۶؛ ریحانةالادب. محمّدعلی مدرس. ج۴ صص۲۸۱-۲۸۲؛ روز روشن محمّد مظفّر حسین صبا صص۹۰۱-۹۰۵؛ روضات الجنات. محمّدباقر موسوی خوانساری. ج۱ ص۱۹۵؛ سبک‌شناسی بهار. محمدتقی بهار. ج۳ صص۲۵۹،

۱. جاویدان خرد، الاصول الخمسه به کوشش محمّد تقی دانش‌پژوه، ش۲، صص۱۵-۱۷.

۲۷۶-۲۷۷؛ سرو آزاد. غلامعلی آزاد بلگرامی. صص۱۳۲-۱۳۶؛ سفینهٔ خوشگو. بندرابن داس خوشگو. حرف و؛ شمع‌انجمن. محمّدصدیق حسن‌خان. صص۵۱۲-۵۱۵؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۳۵۳؛ فرهنگ سخنوران و سرایندگان قزوین. محمود خبری. صص۲۷۴-۲۷۹؛ فهرست استوری. ج۱ صص۳۱۴ و ۱۲۸۲؛ فهرست بریگل. شماره ۸۸۸؛ فهرست چاپی ایندیاآفیس. صص۲۱۶، ۳۵۰، ۵۱۱؛ فهرست خطی فارسی ایندیاآفیس. ج۱ ص۲۱۸ ج۲ صص۱۳۰،۹۰۰-۹۰۱؛ فهرست فارسی ریو.ج۱ صص۱۸۹-۱۹۰؛ فهرست کتابخانه سپهسالار. ابن‌یوسف شیرازی. ج۲ صص۶۹۹-۷۰۱؛ فهرست کتابخانه مجلس. یوسف اعتصامی آشتیانی ج۱ صص۶۱۷-۶۲۰؛ ابن یوسف شیرازی، ج۳ صص ۴۴۱-۴۴۲ فهرست میکروفیلمهای دانشگاه تهران. محمّدتقی دانش‌پژوه. ج۲ ص۳۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی. احمدمنزوی. ج۱ صص۱۶۲-۱۶۳، ج۳ صص۱۸۹۸، ۱۸۹۹، ۲۸۰۰، ۲۸۹۰، ۲۹۷۳-۲۹۷۴، ۳۰۱۴، ۳۰۶۹، ۳۰۷۰، ۳۲۵۸، ۳۲۹۶، ۳۲۹۷،۳۳۰۰؛ فهرست کتابهای چاپی مشار. خانبابا مشار صص۳۷۴، ۱۳۶۱، ۲۲۸۳؛ قاموس الاعلام. شمس‌الدّین سامی. ص۱۹۹۳؛ کلمات الشعراء. محمّدافضل سرخوش. صص۱۱۹-۱۲۱؛ گلزار ادبیات ایران. ادواردبراون. صص۵۷-۵۹؛ مجمع‌الفصحا. رضاقلیخان هدایت. ج۲، ص۵۰؛ مؤلفین کتب چاپی (فارسی، عربی). خانبابامشار. ج۳ ص۵۹۱؛ مینودر یا باب‌الجنة. محمّدعلی گلریز ج۲ صص ۸۷۲-۸۷۴-۸۸۸، ۸۹۲-۸۹۳، ۹۰۰-۹۰۲؛ نتایج‌الافکار. محمّد قدرت‌الله گوپاموی. صص۷۴۰-۷۴۳؛ نصرآبادی. محمّدطاهر نصرآبادی. ص۱۷؛ یادگار سال ۵ شماره ۱ و ۲ صص۱۱۸-۱۲۰.

*** ص ۱۴۶ میرزا داوود متولّی** (مرگ ۱۱۳۳ هـ.ق)

میرزا داوود[۱] متولّی فرزند میرزا محمّد شفیع مستوفی است. وی در قطعه‌ای که در دیوانش ثبت شده تصریح می‌کند که به سال ۱۰۶۵هـ.ق در اصفهان متولّد شده‌است.[۲]

وی منسوب به خاندان صفویّه و از طرف مادر نوادهٔ شاه‌عباس ماضی بود و بنابر تصریح والهٔ داغستانی در ریاض‌الشعراء[۳] مادر وی شهربانو بیگم دختر شاه سلیمان صفوی و خواهر شاه سلطان حسین صفوی بود. وی مدتی طولانی به‌تولیت آستان

---

۱. در دیوانش این بیت آمده و اسمش بنابر تصریح خود او محمّد داوود ذکر شده است:

طالع بندهٔ سرگشته محمّد داوود — عاصی روسیه قابل عفو و غفران

۲. فهرست کتابخانهٔ سپهسالار، ابن یوسف شیرازی. ج۲ ص۵۹۶.

۳. ریاض‌الشعراء، واله داغستانی، ذیل میرزا داوود متولی.

قدس رضوی منصوب شده[1] و هنگامی که شاه‌سلطان حسین صفوی او را برای کسب مقام وزارت به اصفهان دعوت کرد وی این قطعه را برای او فرستاد:

دوش در واقعه با چرخ نزاعم افتاد
من تنگ حوصله در بحث و فلک هرزه دراست

بیع می‌کرد جهان را به من و در عوضش
ذرهٔ خاک در شاه خراسان می‌خواست

گفتم ای چرخ تو هر چند که پرزورتری
لیک در بیع و شرا جبر نمی‌آید راست

ذرهٔ خاک درش را به دو عالم ندهم
ذره خاک از من و عالم ز تو سودا به‌رضاست

وی پس از قتل شاه سلطان‌حسین، در مشهد به نام شاه‌سلطان صفوی مدّت چهل روز شاهنشاه ایران نامیده شد ولی بعد از مدتی به دست طرفداران نادرمیرزا کور گشت وبقیّه عمر را در انزوا به عبادت گذرانید و در حوالی سال ۱۱۳۳هـ.ق در مشهد درگذشت.[2]

دربارهٔ سال مرگ وی اتفاق‌نظر نیست ولی مسلّم این است که وی تا سال ۱۱۳۱هـ.ق زندگی می‌کرده چراکه مادّه تاریخ مرگش را میرزا محسن تأثیر با عبارت: آه از تأثیر آه = ۱۱۳۱ هـ.ق سروده است.

صاحب آتشکدهٔ آذر درباره شعر وی هجو ملیحی را بیان می‌کند: اکثر اوقات به صحبت فضلا و شعرا مشغول و خود نیز صاحب دیوان بوده، دیوانش مطالعه شد. این یک بیت از تمامی دیوان وی انتخاب گشت:

نگوید آنکه بداند چه گوید آنکه نداند
به حیرتم سراغ وصالت از که بگیرم

و صاحب تذکرهٔ نصرآبادی وی را این‌گونه می‌ستاید: با وجود حداثت سن از اکثر

---

۱. در مطلع الشّمش، ج۲، ص۲۳۷، سال احراز این مقام ۱۱۰۹ هـ.ق ذکر شده است.

۲. در شمع‌انجمن ص۱۵۵ محل مرگ وی اصفهان ذکر شده است.

کمالات بهرهٔ وافی برده و بادهٔ معنی از دست ساقی دانش خورده طبعش نهایت نزاکت دارد.

در فهرست کتابخانهٔ سپهسالار با استناد به بیت زیر، تخلّص وی عشق ذکر شده است:

زادهٔ عشق مصرعی خواند به رسم تعمیه
قصر جهان‌نما شده آیینه جهان‌نما[1]

آثار وی عبارتند از:

۱. دیوان: بالغ بر ۸۰۰۰ بیت است که این چنین آغاز می‌شود: لوامع حمد و ثنایی که چون کوکبهٔ تباشیر در مطلع بندگی ظهور نماید.

در این دیوان بعد از دیباچه چند قصیده، غزلیّات مرتب به حروف تهجّی بر حسب ردیفها، مثنوی مسافرت‌نامه از اصفهان تا مشهد مقدس (این مثنوی گذشته از اینکه ابیاتی لطیف دارد نام یک به یک منازل میان این دو شهر نامی ایران را در آن زمان تعیین می‌کند و بسیاری از امثال را در آن مندرج ساخته است).

این دیوان به شمارهٔ ۱۸۸۳ درالذریعه، ج۹/۱ ص۳۱۱ ثبت شده است.

مشخصات این دیوان به شرح زیر است:[2]

سپهسالار ۲۵۶: نسخه گویا پاکنویس اصل است برخی جایها را سفید گذارده که تکمیل کند. دارای: دیباچه، قصیده، غزل، سفرنامه، زبورالعاشقین، نمکدان دین، ترکیب‌بندی ترکی، زرین، ۳۱۹گ ۱۵س [ف.سپهسالار۲:۵۹۷ و ۴:۴۹۱]

۲. نمکدان‌دین: مثنوی‌است در بیان‌مجلس خصوصی شاه‌سلطان حسین صفوی و افراد آن و نقل مطالب دینی که در آن مجلس مطرح می‌شده است.

۳. زبورالعاشقین: مثنوی است در تعریف سر تا پای محبوب:

چو تعریف سراپا یافت اتمام زبورالعاشقینش ساختم نام

و آغازش این چنین است:

عزیزان دوستان مهرآفرینان شهیدان کشتگان محنت‌قرینان

---

۱. فهرست کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار، ابن یوسف شیرازی ج۲، ص۵۹۵. لازم به ذکر است که تخلّص پدر وی عشق بود.

۲. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی، ج۳، ص۲۳۲۵.

مشخصات این مثنوی به شرح زیر است:[1]

تهران، سپهسالار ۲۵۶: نسخهٔ پاکنویس اصل است از روزگار سراینده، همراه «سفرنامه» او [ف.سپهسالار: ۲: ۵۹۵-۵۹۷ و ۴: ۴۹۱]

تبریز، ملی ۲/۳۰۴۶: در جنگ مورخ ۱۰۶۷-۱۱۴۸ (ص ۱۵ هامش) [ف.ملی تبریز ۱: ۳۷۶]

تهران، دانشگاه ۴۴۷۶: شکسته نستعلیق، با تاریخ ۱۱۱۸ در جنگ (ص ۶۱-۶۳)، در فهرست به نام «سراپا» یاد شده، آغاز برابر نمونه، در ۵۵ بیت است [رؤیت]

تهران، دانشگاه ۸/۳۳۴۹: نستعلیق عجزی بهبهانی، سدهٔ ۱۱-۱۲ (ص ۶۳-۷۵) در جنگ، زرین [ف.دانشگاه ۱۱: ۲۳۵۰]

تهران، دانشگاه ۱۳۹/۲۵۹۱: ضمن مجموعهٔ آقا محمّد معینا اردوبادی، به خامهٔ خلیفه برهان‌الدین، محمّد دزماری پسر الیاس، یک رجب ۱۱۰۴ (ص ۶۴۷-۶۴۹) [ف.دانشگاه ۹: ۱۴۰۴]

موزهٔ بریتانیا (۳۷۶) Or۴۷۷۲: با تاریخ ۱۱۷۰ (۱۷۵۶م) در دفتر (گ ۲۵۳پ) آغاز برابر نمونه [ریو، ذیل: ۲۳۵]

تهران، دکتر مفتاح ۲/۲۶۴: با تاریخ ۱۲۳۰ به همان خامه در دفتر [رؤیت].

مشهد، رضوی ۲۲۹ (۴۴۸۵): تاریخ یاد نشده، در یک جنگ، آغاز برابر نمونه، انجام افتاده [ف.رضوی ۷: ۲۶۳]

سلطان‌الانساب[2] از میرزا داوود اصفهانی. سراینده از نزدیکان شاه‌سلطان حسین (۱۱۰۵-۱۱۳۵) بوده، در دیباچه گوید: این پادشاه مرا برای مقام صدرالصدوری دعوت کرده نپذیرفتم و چندسالی تولیت آستانهٔ مشهد را پذیرفتم و چندین‌سال در آنجا کار کردم. نژادنامهٔ منظوم صفویان است تا پیامبر و نیز سرگذشت نیاکان آن شاه برخی از رویدادهای بزرگ روزگار آنان، در قالب مثنوی.

آغاز:

---

۱. همان منبع، ج ۴، صص ۲۸۵۳-۲۸۵۴.

۲. فهرست نسخه‌های خطی فارسی. احمد منزوی ج ۶، ص ۴۳۳۸.

بـــه نـــام آنکـــه آدم را نسب داد   به نطق از کـائنات او را حسب داد

تهران، ملی ۲۳۵۴ ف: نستعلیق سده ۱۲، ۱۳۶ گ ۱۵ س [یادداشتهای دکتر جان لایونگود].

چند نمونه از اشعار میرزا داوود متولّی:

بر خاک‌درت ناصیه سودن سود است   آنکس که نه بنده‌ات بود مردود است

در شـعر خـوشت هـوش رود از دلهـا   حـــقّا کـه قـرین نـغمهٔ داوود است

* * *

از لعل لبت در تب و تاب است دل‌ما   در آتش یاقوت کباب است دل مـا

* * *

زشـادی خـندهٔ دنـدان‌نـمایی زد بـه شـمشیرش

چـو از لبـهای زخـم کـاریم شـد اسـتخوان پـیدا

* * *

چون‌گلم نیست زعریانی تن‌پروایی   دارم از خون جگر خلعت سـرتا پـایی

* * *

افتاده زکف زلف تو وکـام گـرفتیم   شب بر سر دست آمد و آرام‌گرفتیم

* * *

بی تـو از شـعلهٔ آه دل دیـوانـهٔ مـا   سیل دودی شد و برخاست ز ویرانهٔ ما

* * *

رنگ غم زینت فزاید خاطر بی‌کینه‌را   بال طوطی سرو باشد گلشن آیـینه‌را

* * *

در راه تو از بس که سر از پا نشناسم   تبخالهٔ حسرت به لبم آبلهٔ پـاست

* * *

مردمک می‌جهد از دیدهٔ آهو چو سپند   نگه گرم که بـر دیـدهٔ صـحرا افـتاد

* * *

قـبلهٔ مـن سـرای آن تـرساست   جـانم انـدر هـوای آن تـرساست

کـــــافرم در ره مســـــلمانی   گر مرا کس به جای آن ترساست

* * *

دارد به رخ این دخترک از پارهٔ دلها یزک
اشک یتیمانش زرک خون شهیدانش حنا

منابع:

آتشکدهٔ آذر. آذر بیگدلی. به تصحیح حسن سادات ناصری. بخش سوم. صص ۹۴۱-۹۴۲؛ آتشکدهٔ آذر. به تصحیح جعفر شهیدی. صص ۱۸۰-۱۸۱؛ تاریخ حزین. حزین لاهیجی. ص۶۴؛ تذکرةالشعرا. محمّد عبدالغنی‌خان. ص۵۲؛ الذریعه. محمدمحسن آقابزرگ تهرانی: ج۹/۱ ص۳۱۸؛ ریاض‌الجنة. زنوزی. روضه پنجم. ص۸۲۸؛ ریاض‌الشعراء علیقلی‌خان والهٔ داغستانی. ذیل میرزا داوود متولی. ریاض‌العارفین. آفتاب رای لکهنوی. ص۲۳۸؛ ریاض‌العارفین. رضاقلیخان هدایت. ص۱۹۵؛ سفینه خوشگو. بندرابن داس خوشگو. ص۹۹؛ شمع انجمن. محمّدصدیق حسن‌خان. ص۱۵۵؛ صبح گلشن. علی حسن. ص۱۶۰؛ صحف ابراهیم. علی ابراهیم‌خان خلیل. ص۶۲؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۲۰۵؛ فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار. ابن یوسف شیرازی. ج۲ صص۵۹۴-۵۹۵، ج۴ ص۴۹۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی. احمد منزوی. ج۳ صص۲۳۲۵، ۲۸۵۳، ۲۸۵۲-۲۸۵۴؛ قاموس الاعلام. شمس‌الدین سامی. ص۲۱۰۹؛ منتخب‌اللطایف. رحیم علیخان ایمان. ص۱۸۱؛ نتایج الافکار. محمّد قدرت‌الله گوپاموی. صص ۲۴۴-۲۴۵؛ نصرآبادی. میرزا محمّدطاهر نصرآبادی. صص۱۴-۱۵.

* ص ۱۴۷ میرزا مهدی مستوفی (مرگ ۱۱۲۹ هـ.ق)

در هیچ‌یک از تذکره‌ها نام او ثبت نشده است.

منابع:

فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۵۷۲.

* ص ۱۴۸ میرزا محمّد امین ازل (مرگ ۱۱۳۵ هـ.ق)

میرزا محمّد امین فرزند میرزا محمّد شفیع است.[۱] وی اغلب به انزوا زندگی می‌کرد مگر یک بار که برادرش میرزا محمّد مهدی مستوفی به سفر عتبات عالیات رفته بود و تا بازگشت وی عهده‌دار منصب استیفای موقوفات شد. به هنگام محاصرهٔ اصفهان درگذشت و در کنار برادر به خاک سپرده شد.[۲] این چند بیت از اوست:

گهی ز دست بتان گاه از زبان رقیبان — ازل تو بر سر این عاشقی چها نکشیدی

* * *

فغان که سوخت فراق تو جان ناشادم — کجاست وصل که گیرد ز دوریت دادم

* * *

به‌وصل دایمم چشم زخم هجر رسید — بـه عـین تـندرویها زپـا درافـتادم

* * *

به‌هجر خویش مده عادتم که می‌ترسم — خدا نکرده رود ذوق وصلت از یـادم

* * *

شنیدم از زبان شمع روشن گشت بر من هم — که یک‌شب اختلاط خلق جان‌بگدازد و تن‌هم

ازل مانند سیمابی که در آیینه مـی‌باشد — خلاص از صورت مردم نگشتم بعد مردن هم

منابع:

ریاض‌الشعراء. علیقلی‌خان واله داغستانی. ذیل نام میرزا محمّد امین ازل؛ ریاض‌العارفین. آفتاب رای لکهنوی ج۱ ص۵۵؛ شمع‌انجمن. محمّدصدیق حسن‌خان. ص۶۱؛ صحف ابراهیم. علی ابراهیم‌خان خلیل. ص۸؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۳۷؛ منتخب اللطایف. رحیم علیخان ایمان. ص۷۱.

* ص ۱۵۰ میرزا ابراهیم

نصرآبادی می‌گوید: که وی از جانب پدر نوادهٔ علاّمی میرزا ابراهیم همدانی است و

---

۱. صحف ابراهیم، علی ابراهیم‌خان خلیل، ص۸.

۲. ریاض‌الشعراء، علیقلی‌خان واله داغستانی، ذیل نام میرزا محمّدامین (ازل).

از طرف والده همشیره زادهٔ عالیحضرت میرزا بدیع مشهدی است. چون تولیت مزار فایض الانوار امامزاده سهل علی[1] با حضرت میرزا ابراهیم است هر سال یکمرتبه جهت ضبط حاصل موقوفات و نسق آستانه به آنجا تشریف می‌برند و باز مراجعت به اصفهان نموده به تحصیل علوم و تهذیب اخلاق مشغول است.

این چند بیت از اوست:

روزگاری‌شد که با دردت هم‌آغوشیم ما   همچو سیل از هستی‌خود خانه بردوشیم ما
چون‌سپند دور ازآتش‌درشب‌هجران یار   ناله‌ها در دل گره داریم و خاموشیم ما

* * *

چه گزند است زدلسردی افلاک‌مرا   نگه گرم تو برداشته از خاک مرا
بس که ایام به ناکامی من می‌گردد   گردش جام بود گردش افلاک مرا

* * *

بی‌تاب شوی چو پرسی از احوالم   سرگشته شوی مگرد در دنبالم
سرگشتگیم چنان مهیا گردید   کایینه فلاخن است در تمثالم

منابع:

الذریعه. محمّدمحسن آقابزرگ تهرانی. ج۹/۱ ص۱۶؛ شمع انجمن. محمّدصدیق حسن‌خان. ص۶۲؛ صحف ابراهیم. علی‌ابراهیم‌خان خلیل. ص۶؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور، ص۱۳؛ نصرآبادی. میرزا محمّدطاهر نصرآبادی. صص۹۷-۹۸.

* ص ۱۵۰ **میرزا اشرف میردامادی** (مرگ: ۱۱۳۳ ه.ق)

در شمع انجمن نام پدر وی عبدالحبیب و در صحف ابراهیم عبدالحنیف ذکر شده است.[2] دو بیت زیر در تذکرهٔ حزین نیامده است:

از عکس رویت آینه پرنور می‌شود   بر هر زمین که جلوه کنی طور می‌شود

---

۱. آقابزرگ تهرانی در ج۹/۱ ص۱۶ الذریعه می‌گوید که این امامزاده در جنوب شرقی تهران واقع است.

۲. شمع‌انجمن، محمّدصدیق حسن‌خان، ص۶۲؛ صحف ابراهیم، علی ابراهیم‌خان خلیل، ۲۵.

بشتاب که داری هوس کشتن اشرف ترسم که خبر یابد و از ذوق بمیرد

منابع:
ریاض‌العارفین. آفتاب رای‌لکهنوی. ج۱ ص۲۰۸؛ شمع‌انجمن. محمّدصدیق حسن‌خان. ص۶۲؛ صحف ابراهیم. علی ابراهیم‌خان خلیل. ص۲۰؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۴۴.

* ص ۱۵۲ خیال میردامادی

وی نوهٔ میرمحمّد باقر داماد و از شاگردان آقاجمال خوانساری بود. به هنگام فتنهٔ افغانها در اصفهان درگذشت.

دیوان وی به شماره ۱۸۴۴ در الذریعه ج۱/۹ صص۳۰۸-۳۰۹ معرفی شده است و همین‌طور در فهرست کتابخانهٔ دانشگاه تهران ج۲ ص۷۰۲.

چند نمونه از اشعار وی:

هر که زیبای جهان‌است ز زیبایی‌تست حسن هر جا که رود صید تماشایی‌تست
از ازل تا به ابد بینش هر بینایی همه یک بینش و در پردهٔ بینایی تست

* * *

ای ماه سپهر خَلقتُ الافلاک وزهرچه نباید و نمی‌شاید پاک
رمزی است که نیست سایه اندام تو را یعنی که شبیه تو نیفتاده به خاک

* * *

جز تماشای جمال تو تماشایی نیست هر که حیران جمالی‌است تماشایی‌نیست

منابع:
تذکرةالشعراء. محمّد عبدالغنی‌خان. ۵۱؛ الذریعه. محمّدمحسن آقابزرگ تهرانی. ج۱/۹ صص۳۰۸ - ۳۰۹؛ ریاض‌الشعراء. علیقلی‌خان والهٔ داغستانی. ذیل خیال میردامادی؛ ریاض‌العارفین. آفتاب رای لکهنوی. ص۲۳۲؛ ریاض‌العارفین. رضاقلیخان هدایت. ص۱۹۴؛ شمع‌انجمن. محمّدصدیق حسن‌خان. ص۱۴۳؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۱۹۹؛ فهرست کتابخانهٔ دانشگاه تهران. علینقی منزوی ج۲ ص۷۰۲.

*** ص ۱۵۳ میرزا ابوالحسن تمنّا** (مرگ: ۱۱۱۸ هـ.ق[1])

میرزا ابوالحسن دستغیب شیرازی فرزند میرزا جعفر متولّی امامزاده میرمحمّد از سادات دستغیب شیراز است. بنابر نقل نصرآبادی «آباء ایشان به غیر فضیلت حالتی داشته‌اند که اولیا را دست دهد.»

مدّتی در شیراز به خدمت ابوالولی تحصیل می‌نمود بعد از آن به اصفهان آمد، به اعتبار قرابت در منزل مرحوم میرزا هدایت حکیم بود بعد از فوت ایشان به جهت رفع دلگیری به زیارت عتبات عالیات رفته به سلامت مراجعت نمود.[2]

وی از شعرای عهد شاه‌سلیمان صفوی (۱۰۷۷-۱۱۰۵هـ.ق) و شاه‌سلطان حسین صفوی (۱۱۰۵-۱۱۴۰هـ.ق) بوده است.

تخلّص وی در ابتدا تسلّی و بعد از آن به تمنّا تغییر یافته است.

دیوانش قریب ده‌هزار بیت می‌شود.[3]

چند بیت از ابوالحسن تمنّا:

بر مراد دل نرفتم نیم گام از دست دل   همچو نابیناکه عمری دست ناییناگرفت[4]

* * *

با وجود آنکه چشم بزمش از من روشن است   قدر من چون شمع هر ساعت تنزل‌می‌کند

* * *

کبوتری به قفس بود شب به ناله در آمد   دل اسیر به یاد آمدم ببین چه کشیدم

* * *

حیات‌جاودان بخشد به‌عاشق چشم‌شهلایش   زرفتن باز دارد عمر را مژگان گیرایش

---

۱. طرائق‌الحقایق، معصوم علیشاه شیرازی، ج۳، ص۳۳۲.

۲. تذکرهٔ نصرآبادی، میرزا محمّدطاهر نصرآبادی، صص۱۸۷-۱۸۸.

۳. طرائق‌الحقایق، معصوم‌علیشاه شیرازی، ج۳، ص۳۲۲.

۴. مرحوم عبرت در تذکرهٔ «مدینةالادب» این بیت را چنین نوشته است:

بر مراد خود نرفتم نیم دام از دست دل   همچو نابینا که عمری دست نابینا گرفت

و به‌ابراهیم تسلّی شیرازی منسوب‌داشته است ولی تذکرهٔ روز روشن‌می‌نویسد ازابوالحسن تسلّی‌است. (نقل از دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج۲، صص۲۸-۲۹)

چو شمع دیدهٔ هجران کشیده آب شدآخر گل جدایی هم‌صحبتان گلاب شد آخر

* * *

کجا ثابت محبّت از دلایل می‌تواند شد دلیل عالم دل صاحب دل می‌تواند شد
زبس پیمانه در خونِ طپیدن سر خوشم‌دارد هلال عید من شمشیر قاتل می‌تواند شد

منابع:

دانشمندان و سخن‌سرایان فارس. محمّدحسین رکن‌زادهٔ آدمیّت. ج۲ صص۲۸-۲۹؛ ریاض‌الشعراء. علیقلی‌خان واله داغستانی. ذیل ابوالحسن تمنا؛ ریاض‌العارفین. آفتاب رای لکهنوی. ص۱۳۹؛ ریحانة‌الادب. محمّدعلی مدرّس. ج۱ ص۳۵۰؛ شمع انجمن. محمّدصدیق حسن‌خان. ص۹۹؛ طرائق الحقائق. معصوم‌علیشاه شیرازی. ج۳ ص۳۳۲؛ فارسنامه ناصری. حسن حسینی فسائی. صص۹۱۵، ۱۱۶۱؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور ص۱۱۸؛ قاموس الاعلام. شمس‌الدّین سامی. ص۱۶۶۹؛ نصرآبادی. میرزا محمّدطاهر نصرآبادی. صص۱۸۷-۱۸۸.

* **ص ۱۵۳ میرزا معزّ فطرت مشهدی** (تولد: ۱۰۵۰؛ ه.ق مرگ: ۱۱۰۱[1] ه.ق)

میرزا معزّالدین محمّد موسوی فرزند میرزا فخرا و دخترزادهٔ میرمحمّد زمان مشهدی که سرآمد علمای مشهد مقدس بود.

در ابتدای جوانی بر اثر اختلافی که با پدرش پیداکرد مشهد را ترک کرده و روانه اصفهان شد و مدت ده سال در مدرسهٔ جدّه در حلقهٔ درس آقاحسین خوانساری حاضر شد وکسب علوم عقلی و نقلی را به حد کمال رسانید.

به سال ۱۰۸۲ه.ق عازم هندوستان شد و به علت لیاقت ذاتی مورد توجه اورنگ زیب عالمگیر پادشاه واقع شد و شاه وی را به ازدواج دختر شاه‌نوازخان صفوی درآورد. او با این ازدواج موقعیّت بهتری به‌دست آورد و ابتدا به دیوانی صوبهٔ عظیم‌آباد -پتنه مأمور شد و چون با امیدخان ناظم پتنه پسر امیرالامرا شایسته‌خان

---

۱. سرو آزاد، غلامعلی آزاد بلگرامی، ص۱۲۷.

نتوانست کنار بیاید، اختلافشان بالا گرفت و سرانجام خبر این نزاع و دشمنی به گوش پادشاه عالمگیرشاه رسید. شاه وی را به حضور طلبید و در سال ۱۰۹۹ه.ق به خطاب موسی‌خان و «دیوان تن» سرافرازی یافت و بعد از یکسال به دیوانی مجموع ممالک دکن مأمور شد[1] و سرانجام در همین شهر درگذشت. عبارت «افضل اولاد زمانه» تاریخ ولادت و «کجا شدن موسوی‌خان» تاریخ وفات اوست.

تخلّص وی در ابتدا فطرت بود ولی بعدها آن را به «موسوی» تغییر داد.

نصرآبادی او را این‌گونه وصف می‌کند:

جوان قابل فاضلی است به صفات حسنه آراسته در تحصیل علوم سلیقه‌اش در کمال‌رسایی و ذهنش در نهایت خوش‌ادایی است.[2]

مجمع‌النفائس: از بزرگ‌زادگان ایرانست، صاحب کمالات صوری و معنوی است. شاعری دون‌مرتبه‌اش و امارت کمترین پایهٔ اوست، در ایران با میرزا صائب و غیره صحبتها داشته است.[3]

نتایج‌الافکار: کلامش در فصاحت و بلاغت به کمال طمطراق، نظم رنگینش گلشن‌سخن را آراسته و نثر متینش رونق انجم کاسته، طبع شریفش به مشاطگی عرایس نازک خیالی کف گشوده و فکر لطیفش به لآلی آبدار اشعار آویزهٔ گوش نازنینان خوش مقالی نموده طبع نقّادش قالب سخن را به معانی تازه روح بخشیده و فکر وقّادش بزم نظم را به مضامین برجسته گرم گردانیده الحق فاضلی بلند پایه است و ناظمی گرانمایه.[4]

چند نمونه از اشعار وی:

به خود یک لحظه بودن صد خطر در آستین دارد
خدا اجری دهد می را که بی‌ما می‌کند ما را

* * *

---

۱. سروآزاد، غلامعلی آزاد بلگرامی، ص۱۲۷.
۲. نصرآبادی، میرزا محمّد طاهر نصرآبادی، ص۲۷۶.
۳. مجمع‌النفائس، سراج‌الدین علی‌خان آرزو، ص۶۸.
۴. نتایج‌الافکار، محمد قدرت‌الله گوپاموی ص ۶۵۲.

زشـــوْر نـالهٔ مـن رفت بـیستون بـر بـاد
هنوز چشم تو در قصر خواب شیرین است

* * *

جلوه‌ای کردی که افتاد آفتاب از طاق چرخ
دستی افشاندی که مهتاب از کنار بام ریخت

* * *

در شبستان ازل شـمع یکـی بیش نبود بـزم را از پـر پـروانه چراغـان کـردند

* * *

مـوسوی گـر خویشتن را مـی‌کشی وقت است وقت
صـبح هـم روشـن شـد و آوازپـایی بـرنخاست

* * *

نـمی‌باشد نگـین قیمتی را نـقش در طـالع
هنر هرکس که دارد در جهان گمنام می‌گردد

* * *

اینکه از بی‌سخنی کشت مرا چیزی نیست
زنده‌ام کـرد بـه یک حـرف قـیامت این است

* * *

نو توبه‌ایم کهنه شرابی به جـام کـن ســاقی عـــیار ناقص ما را تـمام کـن

* * *

نباشد آشـنایی در جـهان غیر از می نـابم اگـر در خـانهٔ خـود نـیستم در عـالم آبـم

* * *

گـر انـدک قـوّتی مـی‌داشـتم مـی‌رفتم از یـادش
غــبار خـــاطر او گشــته‌ام از نـــاتوانـــیها
کجا فارغ توان شد یک نـفس از سـوز عشـق او
کـه دامـن مـی‌زند بـر آتش مـا دل طـپیدنها

تمام غفلتم از بندگی چه سود مرا   چو مخمل از رگ خواب است تار و پود مرا

* * *

بود تا حیرانیم آیینه‌دار روی او   از خراش ناله‌ام زلف سیاهش شانه داشت

* * *

رنگ رخسارش مگو از آه این دیوانه ریخت

بسکه پر شد بادهٔ حسن از لب پیمانه ریخت

* * *

جوش حسرت چاکها اندر دل آواره کرد

نامه‌ام را بی‌قراریهای مضمون پاره کرد

* * *

به خاموشی گذشت از بس‌که در غم روزگار من

پس از مردن غبارم سرمهٔ آواز می‌گردد

* * *

پیش قاصد چون دلم آغاز بی‌صبری کند   نامه را پرواز رنگم کاغذ ابری کند

* * *

نه تو تنگدست حسنی نه من از نظاره مفلس

ستم است بر نگاهم مژه را نقاب کردن

منابع:

ریاض‌الجنة. زنوزی. روضهٔ پنجم. قسم دوم. صص۹۰۰-۹۰۱؛ ریاض‌العارفین. آفتاب رای لکهنوی، ج۲. ص۹۵؛ سرو آزاد. غلامعلی آزادبلگرامی. ص۱۲۶-۱۲۸؛ شام‌غریبان. لچهمی نرائن شفیق اورنگ‌آبادی. ص۱۹۲؛ شمع انجمن. محمّدصدیق حسن‌خان. صص۳۶۷-۳۶۸، ۴۴۰؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۵۶۷؛ کاروان هند. احمد گلچین معانی. ص۱۰۲۶؛ مآثرالامرا. شاهنوازخان. ج۲ ص۶۳۳؛ مجمع‌النفائس. سراج‌الدین علی‌خان آرزو. ص۶۸؛ نتایج‌الافکار. محمّدقدرت‌الله گوپاموی. صص۶۵۲-۶۵۸؛ نصرآبادی. میرزا محمّدطاهر نصرآبادی. صص۲۷۶-۲۷۷.

*** ص ۱۵۵ ملا حاجی محمّد گیلانی**

اطلاعات منابع موجود دربارهٔ حاجی‌محمد گیلانی رونویس مطالب تذکرهٔ حزین‌است.

منابع

شمع‌انجمن. محمّدصدیق حسن‌خان. ص ۴۳۱؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۵۲۲؛ نجوم‌السّماء. محمّدعلی کشمیری. ص ۲۰۶.

*** ص ۱۵۷ میرنجات اصفهانی** (مرگ ۱۱۲۲ هـ.ق)

میر عبدالعالی نجات اصفهانی از شعرای نیمهٔ دوم قرن یازدهم و اوایل قرن دوازدهم هجری است. نامش در تذکرهٔ حزین نسخه مضبوط در دانشگاه تهران، عبدالمعال و در نسخهٔ پاکستان، تذکرهٔ آتشکدهٔ آذر، نصرآبادی و تذکرةالقبور عبدالعال ثبت شده‌است.ولی درریاض‌الشعراء، ریاض‌العارفین، تذکرةالشعراء و منتخب‌الاشعار (میر)عبدالعالی ثبت شده که از بقیهٔ اقوال صحیح‌تر به‌نظر می‌رسد و دلیل صحّت این ادّعا، بیت زیر است:

به عشق عالیم چون بود فرجام　　　پدر فرمود عبدالعالیم نام

میرنجات از سادات حسینی کهکیلویهٔ فارس بود که در اصفهان سکنی گزید و به اصفهانی مشهور شد با این حال بعضی او را قمی نوشته‌اند.

وی فرزند میرمحمّد مؤمن حسینی مستوفی میرزا حبیب‌الله صدر بود و بعد از آن مستوفی کهگیلویه شد و بعد از قدرت‌الله وردی‌خان مستوفی استرآباد گردید.

عبدالعالی در عهد شاه سلیمان صفوی از منشیان دربار شاهی بود و در زمان شاه‌سلطان حسین ریاست کتابخانهٔ سلطنتی به وی واگذار شد.

وی شاگرد صائب اصفهانی و یار و ندیم میرزا طاهر وحید قزوینی هم بوده است.

حزین لاهیجی می‌گوید که میرزا طاهر وحید بر دیوان میرنجات که مشتمل بر حدود ده‌هزار بیت است دیباچه‌ای نوشته است ولی آقای گلچین معانی در مجله وحید اینطور اظهار نظر می‌کند که: نسخه‌ای از دیوان او را که من دیده‌ام فاقد دیباچهٔ

مزبور بوده و تمام آن دیباچه را در منشآت وحید می‌توان یافت.

دربارهٔ شعر وی نظوات مختلفی ابراز شده است: حزین می‌گوید که وی در انشا ماهر و به غایت نیکو می‌نوشت، شعرش از جودت و لطافت و اسلوبش از غرابت افسانهٔ روزگار است.

تذکره‌نویسان اصولاً نظر مساعدی نسبت به شعر وی ابراز نمی‌کنند شعرش رابیمزه و غیر قابل درج در تذکره‌ها می‌دانند. تنها نصرآبادی‌است که او را با عبارات زیر می‌ستاید:

«در نظم بیت معنی پرداز است از سرو مصرعش خاطرها گلشن و از صفای سخنش طبعها روشن».

ولی به نظر من تنها نظر دقیق و نه صحیح درباره او از آن علیقلی‌خان واله داغستانی صاحب ریاض‌الشعرا است که بد و خوب شعرش را به نقد می‌کشد و این‌گونه اظهار نظر می‌کند: «در سخن‌سنجی و نادره‌گویی یگانهٔ آفاق و در خوش صحبتی و کوچک‌دلی در عالم طاق بوده، لطیفه‌های نمکین و نقلهای شیرین از وی برزبانهاست.

اما در شاعری آنچه مردم به او گمان دارند نبود بلکه می‌توان گفت که چون مذمّت شعر بعد از زلالی خوانساری و میرزا جلال اسیر و شوکت بخارایی در گردن میرنجات مرحوم است چه زلالی و میرزا جلال را در بعضی اشعار راه به وادی مهملات افتاده به اعتقاد خود این روش را نزاکت‌گویی دانسته‌اند و حال آنکه از فرط بی‌مایگی درین وادی پی غلط کرده و از منزل مقصود دور افتاده‌اند از عهدهٔ روش نزاکت‌بندی ملاظهوری ترشیزی به قوت طبع و زور مایه برآمده و هرکس تتبّع او کند البته کارش به مهمل‌گویی می‌انجامد، امّا میرنجات مرحوم ماورای روش آنها طرز تازهٔ اختراع کرده است که پسندیدهٔ طبع عوام شده یعنی تابع روزمره اجامر و اوباش و بازاریان گردیده و به طریق گفتگوی ایشان بنای شاعری راگذاشته است و چون اکثر خلق از دریافت دقایق مراتب سخنوری محروم و دست فکرتشان از دامن عرایس محله فصاحت و بلاغت کوتاه است و به آنچه مطابق سلیقه و موافق طبعشان اتّفاق افتاده باشد راغب می‌باشند، لهذا به روش او رغبت تمام پیدا شده اکثر به همان طرز مایل گردیده اگر موزون باشند تبع آن می‌نمایند والاّ به خواندن و شنیدن این قسم

قناعت می‌کنند.»

وی در حدود هشتاد سالگی دار فانی را وداع گفت و در محوّطهٔ آرامگاه آقاحسین خوانساری در اصفهان به خاک سپرده شد.

میرزا محسن تأثیر که از شعرای هم‌دورهٔ وی بوده در تاریخ وفاتش چنین گفته است:

نمکِ خوانِ شعر میرنجات — که نکوییش جمله را حالیست
از جهان رفت و بهر تاریخش — همه گفتند: «جای او خالیست»

که جملهٔ «جای او خالیست معادل است با سال ۱۱۲۲ه.ق. مجتبی کیوان در مجلّهٔ یغما اطّلاعاتی دربارهٔ قبر وی به‌دست می‌دهد که‌بیان آن‌خالی از فایده نیست.

در سایهٔ دیوار شرقی بقعهٔ آقاحسین خوانساری سنگ قبری است که دارای مشخّصات زیر است:

سنگ در شکل و هیأت و تراش وکتابت عیناً سنگ مزار مولانا صائب است که مزار میرنجات اصفهانی است و بیت زیر که سرودهٔ خود شاعر است در بالای سنگ به چشم می‌خورد:

شد باعث غفلت مرا آگاهی از آمرزشت — برده است خواب راحتم در سایهٔدیوارتو

و در حاشیهٔ راست و چپ سنگ نیز هر سوی پنج مصرع از آثار میرنجات با خط نستعلیق خوب نوشته شده است:

آن را که محبّت تو باشد — شایستهٔ حضرت تو باشد
من کیستم وگناه من چیست — تا مانع رحمت تو باشد
سررشتهٔ نیستی و هستی — در قبضهٔ قدرت تو باشد
از ذرّه گرفته تا به خورشید — در ظلّ حمایت تو باشد
پیوسته نجات لاابالی — مست می وحدت تو باشد

کاتب نقش سنگ محمّد صالح خوش‌نویس نامدار صفوی است که سنگ مزار مولانا صائب را نیز با خط نستعلیق خوب در جمادی‌الاول ۱۰۸۷ه.ق نوشته است.

میرنجات دارای آثار منظومی است که به ترتیب عبارتند از:

۱. دیوان میرنجات

دیوان میرنجات که متعلّق است به کتابخانهٔ عبدالحسین بیات. این نسخه‌قطع رقعی[۱] دارد و به خط نستعلیق متوسّط در اوایل قرن دوازدهم هجری نوشته شده و مشتمل بر مثنوی مسیرالسالکین. این دیوان شامل پنج‌هزار بیت است و بندرت می‌توان از غزلیات وی شعری که نسبتاً خوب باشد به دست آورد، اشعار زیر به زحمت انتخاب شده است:

بلندی آنقدر جو ای برادر		که چون افتی توانی باز برخاست

* * *

گرچه ما بندهٔ غمیم ولی		شادی آزاد کردهٔ دل ماست

* * *

تا چند روز و شب به تو فریاد ما رسد
یک ره چه می‌شود تو به فریاد ما رسی

* * *

به‌گلشن آمدی و همه سروها به تعظیمت		از آن زمان که زجا خاستند ننشستند

* * *

بر وضع روزگار چو گل خنده می‌زند		هرکس که دید عاقبت کار خویش را

این هم یکی از غزلیّات نسبتاً خوب اوست:

عمریست‌که با من نگهش گرم ستیزاست		خواری‌کش عشقم چکنم یارعزیزست
چون‌رشتهٔ بگسستهٔ گوهر شب هجران		از تاب جدایی نفسم آبله‌ریزست
خون من از آن ابروی خم گشته نریزی		با ما همه ناز تو به کج دارو مریزست
رام من و بیگانهٔ ارباب هوس شد		قربان سراپاش که از اهل تمیزست
گر روی دلی دیده‌ام آنجا عجبی نیست		خاک سر کویش زصفا آینه‌خیزست
گر وصل میسّر نشود آه طبیبا		جز مرگ علاج غم معشوق چه‌چیز است
چون نقد نظر تا شده خاک سر کویت		در دیدهٔ کونین نجات تو عزیزست

---

۱. ماهنامه وحید، احمد گلچین معانی، ۳۷ـ۳۸.

مشخصات دیوان وی در فهرست نسخه‌های خطی به شرح زیر است:[۱]

ـ دیوان میرنجات:لنین‌گراد، آکادمی علوم شوروی، Or.C ۸۵۹ نستعلیق محمّدعسکر فرزند زین‌الدین محمّدرحیم، سه‌شنبه ۲۱ شعبان ۱۱۲۸ در اصفهان فیلم آن در ملی ع ۳ـ۳۴۹۲ و ۷ـ۳۵۷۶ هست [فیلمها:۹۹]

ـ دیوان میرنجات اصفهانی: عبدالعالی فرزند میرمحمّد مؤمن حسینی به روزگار شاه‌سلطان حسین (۱۱۰۵ـ۱۱۳۵ه.ق)، در گذشته پیرامن ۱۱۴۰.

سپهسالار ۱۴۴: میرزا حسین منشی، تاریخ یاد نشده، تملک ۱۲۸۱.

آغاز: در کَبِ عشق هر آن نامه که دلخواه بود، ۱۶گ ۱۰س [ف.سپهسالار ۴:۵۳۶].

ـ دیوان نجات قمی: سرایندهٔ مثنوی گل کشتی

لنین‌گراد C۸۵۹: نبشتهٔ ۱۱۲۸، فیلم‌آن در تهران‌ملی هست [نسخه‌ها ۳:۱۰۲]

۲. مسیرالسالکین

این مثنوی به سال هزار و هشتاد وپنج هجری قمری سروده شده و آنچه از آن باقی‌مانده شامل یک‌هزار و دویست بیت است.

وی درین منظومه سرگذشت خود را از دوران طفولیت تا سال ۱۰۸۵ه.ق به تفصیل شرح داده و در ضمن آن از میزان تحصیلات و عاشقیها و سفرهای خود، همچنین اوضاع واحوال اجتماعی زمان و شهرهایی که دیده ورجالی که به صحبت ایشان رسیده و شعرای هر دیاری که بر آنجا گذشته یادکرده است.

میرنجات هر یک از شعرای خراسان وقم وکاشان وشیراز واصفهان را در یک بیت نام برده ولی در حق استاد خود مولانا صایب داد سخن داده واز میرزا طاهر وحید قزوینی به تفصیل سخن رانده است.[۲]

مسیرالسالکین فواید تاریخی بسیار دارد که از آن جمله است زنده بودن مولانا صائب در سال ۱۰۸۵ هجری قمری و در آنجا که به وصف محلهٔ عباس‌آباد

---

۱. فهرست نسخه‌های خطی فارسی. احمد منزوی. ج۳ ص ۲۵۶۷.

۲. تذکرهٔ منظوم رشحه، رشحه اصفهانی، مقدمه احمد گلچین معانی، ص ه.

مــی‌پردازد و از استاد خــود صـائب یـاد مـی‌کند او را زنـده‌نشان مـی‌دهد. وایـنکه تذکره‌نویسان ماده تاریخ وفات صائب را «صایب وفات یافت» و «بود با هم مردن آقا رشید و صایبا» نوشته‌اند که برابر با ۱۰۸۱ ه.ق است. بدون‌شک از هردو ماده تاریخ یک حرف «ه» که عدد آن پنج است ساقط شده و در اصل چنین بوده: «صایب وفات یافته» و «بوده با هم مردن آقا رشید و صایبا» که برابر با ۱۰۸۶ هجری قمری است.[۱]

۳. گل کُشتی

مثنوی است در بحر رمل محذوف بر وزن فعلاتن، فعلاتن، فعلاتن فعلن این کتاب از نظر اشتمال بر لغات و اصطلاحات ورزشی و فنون کشتی منبع مهمّی به‌شمار می‌رود و در نوع خود بی‌نظیر است. ابیات این مجموعه به‌طور پراکنده در فرهنگ بهار عجم و چراغ هدایت و مصطلحات‌الشعرا و تاریخ ورزش باستانی ایران مندرج است.[۲]

این کتاب چند بار در ایران و هندوستان به چاپ رسیده است.

ـگل کشتی: میر عبدالعلی اصفهانی لکهنو، ۱۸۸۱م، وزیری، ۴۲ص.

میرعبدالعلی اصفهانی، مرادآباد. سنگی. رحلی. ۷۲ص

ـگل کشتی: میرنجات قمی، به تصحیح حسین کوهی کرمانی

تهران [مطبعهٔ مظاهری] ۱۳۲۷ه.ش، سربی، ۳۱ص.

معرفی این مثنوی در فهرست نسخه‌های خطی فارسی به شرح زیر است:[۳]

ـگل کشتی: نجات قمی اصفهانی، سـید عـبدالعالی: مـثنوی است عشقی، در آن وصف کشتی رفته است. آغاز:

در گپ عشق هر آن نامه که دلخواه بود　　زیـنتش نـام خـوش حضرت الله بـود

موزهٔ بریتانیا(۳۷۶) Or.۴۷۷۲ با تاریخ ۱۱۷۰ (۱۷۵۶م) در دفتر (گ۲۶پ) [ذیل، ریو: ۲۳۵]

موزهٔ بریتانیا ۱۲۵۶۰/۵ Add: با تاریخ ۱۲۲۳ (۱۸۱۳م) (گ۱۲۲-۱۳۴) [ریو۲: ۸۲۱]

موزهٔ بریتانیا (۳۳۷) Or.۳۶۶۸: از سدهٔ ۱۹م، ۱۶گ [ذیل ریو: ۲۱۲]

تبریز، ملی ۲۸۶۶: نوشتهٔ ۱۲۸۳ [نسخه‌ها۴: ۳۰۹]

---

۱. وحید، میرنجات احمد گلچین معانی، ص۳۹.　۲. همان منبع، ص۳۵.

۳. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی، ج۳، ص۲۰۸۲.

تهران، ملک ۴۶۷۶/۱۰: نستعلیق سدهٔ ۱۳، (۲۶۷ ر ـ ۲۷۰پ) آغاز برابر نمونه، اکلیلی [رؤیت]

تهران، دانشگاه ۵۱۴۲/۶: در جنگ سدهٔ ۱۳ [ف.دانشگاه ۴۱۲۴:۱۵]

پاکستان، لاهور، پروفسور شیرانی ۶۳۲۰/۱: نوشتهٔ منگولعل درتونگ، ۲۴ج ۱۲۶۴/۲ (۱۸۴۸م) [ف. دکتر محمّد بشیر حسین ۱۶۶:۱]

تهران، دانشگاه ۴۸۵۸: نستعلیق سدهٔ ۱۳-۱۴، با دیباچه‌ای در سرگذشت او، ۱۲گ ۱۴س [رؤیت]

تهران، ملک ۵۱۰۵: نستعلیق یوسف شیرازی، ج۱۳۱۸/۲ در شهر ناصری برای آقا میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان صدراعظم، اکلیلی، آغاز برابر نمونه، ۱۴گ ۱۱س[رؤیت]

تهران، ملک ۵۱۳۸: نسخ علی فرزند عبدالرسول، صفر ۱۳۳۳، به دستور ملک‌التجار ممالک محروسهٔ ایران، آغاز برابر نمونه، ۱۳گ ۱۱س [رؤیت]

لنین‌گراد، آکادمی علوم شوروی C۱۱۳۲: تاریخ یاد نشده، (۶۲پ ـ ۶۸ر) [آکیموشکین ۴۷۴:۱]

منابع:

آتشکده آذر. آذر بیگدلی. به تصحیح حسن سادات ناصری. صص۱۰۳۲ـ۱۰۳۳؛ آتشکده آذر. آذر بیگدلی. به تصحیح جعفر شهیدی. صص۲۰۹ـ۲۱۰؛ تاریخ ادبیات فارسی. هرمان اته ص۱۹۹؛ تذکرةالشعرا. محمّدعبدالغنی‌خان. ص۱۳۳؛ رجال اصفهان. عبدالکریم جزی. ص۵۱۵؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس. محمّدحسین رکن‌زادهٔ آدمیّت. ص۶۵۲؛ روز روشن. محمّد مظفر حسین صبا. ص۸۰۴؛ ریاض‌الجنة. زنوزی. روضهٔ‌پنجم. قسم‌دوّم. ص ۹۳۱؛ ریاض‌الشعراء. علیقلی‌خان واله داغستانی. ذیل میرنجات؛ ریاض‌العارفین. آفتاب رای لکهنوی. ج۲ ص ۲۷۰ـ ۲۷۱؛ ریحانةالادب. محمّدعلی مدرّس. ج۶ ص۱۳۳؛ شعرای کشمیر. محمّداسلم‌خان سالم کشمیری. صص۴۸۰ـ۴۸۴؛ شمع انجمن. محمّدصدیق حسنخان. ص۳۶۵؛ صحف ابراهیم. علی ابراهیم‌خان خلیل. صص۱۳۱؛ ۱۱، ۱۲ح؛ فرهنگ‌سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۵۹۴؛ فهرست کتابهای چاپی مشار (چاپی.سنگی). خانبابامشار. ص۲۷۶۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی. احمد منزوی. ج۳ ص۲۵۶۷؛ قاموس‌الاعلام. شمس‌الدّین سامی.

صص ۴۵۶۱-۴۵۶۲؛ کلمات‌الشعرا. محمّدافضل سرخوش. ص۱۴۳ح؛ منتخب‌الاشعار. مردان علیخان مبتلا. ص۱۰۹؛ نصرآبادی. محمّدطاهر نصرآبادی. صص۲۷-۲۸؛ وحید. ج۱ ش۳، صص۳۳-۳۹؛ ش۵، صص۶۸-۷۰؛ یغما ۲۳ (۱۳۴۹): صص۶۱۱-۶۱۳.

*** ص ۱۶۲ شوکت بخارائی** (مرگ ۱۱۰۷ ه.ق)

میرزا محمّد اسحاق بخارائی از شاعران سدهٔ یازده و آغاز قرن دوازدهم هجریست. در منابع ترکی[1]، پدر وی را یکی از امیران بخارا معرفی کرده‌اند که شوکت پس از مرگ وی بر اثر آزار مخالفان و مدّعیان امیری مجبور به ترک بخارا شد و به مشهد گریخت. سرگذشت وی از این تاریخ به بعد در همه منابع اعم از ترکی و فارسی تقریباً مشترک است.

اما در تذکره‌های فارسی پدر وی را صرّافی بخارائی می‌دانند که به تربیت فرزندش همّت می‌گمارد و بعد از مرگش فرزند عهده‌دار شغل وی شده و همان طریق معاش را ادامه می‌دهد تا اینکه:[2]

«روزی دو سه سوار اُزبک پیش دکان او به یکدیگر رسیده ایستادند و به حرف‌زدن مشغول شدند. اسبان بساط او را پامال کرده از هم پاشیدند، شوکت حرف ناخوشی بر زبان آورده ناانصافان به دشنام و تازیانه اذیّتها رسانیدند شوکت به شور آمد، همان ساعت دل از وطن برداشته راه خراسان برگرفت و در سنهٔ ۱۰۸۸ه.ق به هرات آمده به خدمت صفی قلیخان شاملو که بیگلربیگی آنجا بود رسیده مهربانی بسیار یافت. از آنجا به مشهد مقدس آمد. میرزا سعدالدین محمّد راقم وزیر خراسان نیز کمال محبّت و رعایت نسبت به حالش مرعی داشته و وی نیز با قصائدی غرّا به مدح وی می‌پرداخت. در یکی از قصائد می‌گوید:

ستارهٔ فلک اقتدار سعدالدین — که سعد اکبر از او کرد استفادهٔ نور
بیاض شعر و سوادِ خط تو را نازم — که به ز شام هرات است و صبح نیشابور

---

۱. قاموس‌الاعلام شمس‌الدّین سامی ج۴ ص۲۸۸۱ و Turk Ansiklopedisi Cilt XXX.P.265.
۲. خزانهٔ عامره. غلامعلی آزاد بلگرامی صص ۲۸۱-۲۸۲.

شوکت سالها در هرات و مشهد مقدس به سر برد.

روزی میرزا سعدالدین کسی را در طلب شوکت فرستاد، شوکت در آن وقت بی‌دماغ بود. جواب رد داد میرزا آزرده شد و با حضار گفت: یاران ببینید من با شوکتا چه بد کردم این حرف به شوکت رسید، متأثر شد و این بیت فرو خواند:

منت اکسیر ما را زنده زیر خاک کرد   از طلا گشتن پشیمانیم ما را مس‌کنید

همان ساعت همه را پشت پا زد و نمد درویشی در بر کرد و سر به صوب اصفهان کشید و بقیّهٔ عمر در دارالامان انزوا به سر آورد[۱] و در مقابری که منسوب به مزار شیخ بزرگوار علی‌بن سهل‌بن اصفهانی رحمةالله که در خارج حصار آن شهر است مکانی مأنوس اختیار نموده بردباری ساخت و اکثر اوقات به عزلت در آن مقبره به سر می‌برد، رفته‌رفته به انزوا و ریاضت افزوده ترک معاشرت با خلق نمود:

تا به کی شوکت گریزی از میان مردمان   وحشتی‌از خویش‌کن آخر تو هم از مردمی

و در سه روز یک بار به لب نانی افطار نمودی و نحافت بدن وگدازش از حد گذشته بود، در همانجا بود تا اینکه به سال ۱۱۰۷ ه.ق در همان مزار که زندگی می‌کرد بدرود حیات گفت و در همانجا دفن شد، شیخ خلیل‌الله طالقانی پس از چند سال متّصل به تربت او مدفون گردید.[۲]»

دربارهٔ شوکت نکته درخور توجهی را ادواربراون ذکر می‌کند و آن اینکه: «وی نفوذ و عظمتی بزرگ در ادبیات ترکیّه دارد. گیب دربارهٔ وی می‌گوید که: «اختری بود که اکثر شعرای عثمانی را بیش از نیم قرن راهنمایی کرد، در حضور ذهن و کثرت اختراع و مجاز و تشبیهات تازه شهرتی عالمگیر داشت.»[۳]

استاد تارلان در مجلهٔ وحید[۴]، ضمن معرّفی شعرای ترک از شاعری به نام شیخ

۱. سروآزاد، غلامعلی آزاد بلگرامی، صص ۱۲۰ ـ ۱۲۲.

۲. تذکرةالقبور، عبدالکریم جزی، ص ۲۱۶.

۳. تاریخ شاعری عثمانیان، هامیلتون گیپ، ج ۱، ص ۱۳۰، ج ۴، صص ۹۶-۹۷ و ۱۸۵.پ.

A History of ottoman Poetry. London 1958.

۴. وحید، شماره هفتم، سال هفتم، صص ۸۵۱ ـ ۸۶۵.

غالب نام می‌برد و در ضمن معرّفی او می‌گوید:

او از شعرای درجه اول ما محسوب می‌شود، در نیمهٔ دوّم قرن هجدهم مسیحی می‌زیسته است تخیّل او مشعشع و دقیق و دارای احساس باریکی است. مثنوی حسن وعشق از زیباترین آثار عرفانی اوست. در طریقت پیر و مولوی شیخ و منظور نظر خاص سلطان‌سلیم ثالث بود. افسوس دیری نزیست. در سن ۴۲ سالگی بدرود حیات گفت.

در زبان فارسی اشعار بسیاری سروده است از شعرای سبک هندی پیروی کرده است. مخصوصاً عاشق اسلوب شوکت بخاری است.

براون در کتاب «گلزار ادبیات ایران»[1] ادّعا می‌کند که شوکت بخارائی در ایران مجهول‌الهویّه است و برای اثبات مدّعای خود می‌گوید که رضاقلیخان هدایت در مجمع‌الفصحا و ریاض‌العارفین سطور بسیار کمی را به وی اختصاص داده و فقط دو بیت از اشعار وی را نقل کرده است.

به نظر من این ادّعا براساس این دلیل نادرست است، چرا که حزین معترف این نکته است که دیوان وی مشهور و اشعارش بر السنهٔ جمهور دائر است. علاوه بر این، تذکره‌های معروف قرن ۱۱ و ۱۲ صفحات بی‌شماری را به این شاعر اختصاص داده‌اند و این دلالت بر ذهن دقیق و نکته‌یاب بعضی از تذکره‌نویسان دارد که متوجه عظمت و ذوق حساس و بی‌نظیر شوکت بوده‌اند. بهترین و جامع‌ترین کلام را صاحب «مرآةالصفا» بیان می‌کند که: «شوکت اکثر مضامین ادّعایی می‌بندد و معانی وقوعی کم دارد.»[2] نظر سایر تذکره‌نویسان دربارهٔ وی چنین است:

- میرعبدالرزاق خوافی در بهارستان سخن[3]: در فن شعر معنی آفرین صاحب تلاش است بلکه در جلوگاه سخن‌گستری چنین نازک‌خیال خوش‌فکر چهره‌نمای وجود نگشته. کلامش بسکه تازگی الفاظ در نگین عبارت و شوخی معنی و نزاکت خیال دارد می‌توان گفت شعرش معنی ندارد. دیوانش سراسر منتخب ارباب معنی است

---

۱. گلزار ادبیات ایران، ادوارد براون، ص ۶۰.

۲. شمع انجمن، محمّد صدیق حسنخان، ص ۲۲۳.

۳. تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح‌الله صفا، ج ۵، بخش دوم، ص ۱۳۳۴ - ۱۳۳۹.

و میان سخن‌سنجان دست به دست می‌گردد.

ـ صحف ابراهیم[1]: روز به روز از فیض تربیت، شعرش رتبهٔ لطافت و سلامت یافته بر سنجیدگی وکمالش می‌افزود. طرز خاصیت باریکی معانی و تازهٔ خیال را به اقصی مراتب رسانیده.

اگرچه بعضی اشعارش به‌فهم ارباب سلیم و ذهن مستقیم نیست. اما بیشتر ابیات مطبوع و برجسته دارد. و دیوانش مشهور و بر السنهٔ جمهور دایر است.

ریاض‌الشعراء[2]: در روش خود بی‌نظیر و در طرز خود بی‌بدیلست. نزاکت افکارش به حدّی رسیده که بعضی از آنها در هنج اعتدال نمانده است.

ـ نتایج‌الافکار: بعد عبور به سر منزل شعور، نقود نازک خیالی به بساط خوش مقالی فراچید و به جواهر معانی آبدار سخن را آرایش بخشید. به طبع در نزاکت کلام و تلاش تازه یگانه و به فکر و قت‌پسند در فصاحت و بلاغت منتخب زمانه.[3]

ـ سرود آزاد: معنی‌یاب دقت‌آفرین وگلدستهٔ بند خیالات رنگین است. از عنفوان شعور زلف سخن را شانه کشید. و چهرهٔ عرائس معانی را غازهٔ تازه مالید.[4]

ـ کلمات‌الشعراء: بسیار نازک‌خیال و صاحب تلاش و معنی‌یاب بوده است. گویند از خاک توران مثل او برنخاسته است.[5]

به نظر من ناشناس‌ماندن وی در میان ایرانیان ساکن ایران این است که شعر وی با ذوق ایرانی سازش و همخوانی ندارد همچنانکه بیدل با همهٔ زیبایی‌آفرینی‌هایش.

ابیات شوکت بخارایی:

بسکه از شش جهتم چشم به راه تو چو شمع

مـــــرکز دایـــــرهٔ نـــــور نـــظر گـــردیدم

---

۱. صحف ابراهیم، علی ابراهیم‌خان خلیل، صص۸۳-۸۴.

۲. ریاض‌الشعراء، علیقلی‌خان واله داغستانی، ذیل شوکت بخارایی.

۳. نتایج‌الافکار، محمّد قدرت‌الله گوپاموی، صص۳۸۶-۳۸۷.

۴. سرو آزاد، غلامعلی آزاد بلگرامی، ص۱۲۰.

۵. کلمات‌الشعراء، محمّدافضل سرخوش، ص۶۱.

دل عاشق وجود ازهرچه بایدزان فنا گردد
از آن آبی که گندم سبز گردد آسیا گردد
مانی.چو نقش آن صنم مست می‌کشد
چون می‌رسد به ساعد او دست می‌کشد

* * *

زهم نمی‌گسلد رشتهٔ نظارهٔ من   به عمر خود نکنم غیر یک نگاه تو را

* * *

از تعلّق بستگی درکار پیدا می‌شود   چشم سوزن حلقهٔ زنجیر عیسی می‌شود

* * *

دل از یاد دهانش آن چنانم تنگ شد امشب
که یکجا جمع شد چون برگهای غنچه داغ من

* * *

نموده باده فزون حسن شوخ‌وشنگ تو را
شراب روغن گل شد چراغ رنگ تو را
ز سایهٔ مژهٔ چشم موربست قلم
چو می‌کشید مصوّر دهان تنگ تو را

* * *

باده از خود رفت وناز چشم مدهوش تو شد
شد تکلّم خون ورنگ لعل خاموش تو شد
شیر انوار تجلّی را چو می‌کردند صاف
دُردآن مهتاب وشهد آن بناگوش تو شد

* * *

چو چشم بتانیم از خود خراب
توان کرد از سرمه تعمیر ما
فلک حسن تو را از حسن یوسف کرد گلگون‌تر
که رنگین‌تر کند شاعر زمطلع حسن مطلع را

از آب تیغ برگ گل عیش چیده‌ایم　　صبح بهار ما کف دریای خون ماست

* * *

کلبهٔ روشندلان را احتیاج فرش نیست　　خانه آیینه را از جوهر خود بوریاست

* * *

چهره تا رنگین زمی کردم بهار از دست رفت
تا به کف ساغر گرفتم لاله‌زار از دست رفت

* * *

عافیت بی‌تو بلای دل غمدیدهٔ ماست　　بالش مخمل ما فتنهٔ خوابیدهٔ ماست

* * *

به‌هر گلشن که آن سرو بلند اقبال می‌آید
گل از بالیدن خود بهر استقبال می‌آید

* * *

چنان زگردش آن چشم مضطرب گشتم
که رنگ من به نگاهش به نیم ره برخورد

* * *

الهی رنگ تأثیری کرامت کن فغانم را　　به موج اشک بلبل آب ده تیغ زبانم را
امید نکهت زخمی زبی‌پروا گلی دارم　　که آواز شکست رنگ پندارد فغانم را

* * *

سیه مستی که می‌گیرد به‌شبها دامن مینا
کند مستی به مهتاب بیاض گردن مینا
بهار زندگانی صحبت یاران موزونست
به‌پای سرو بگذار از کف‌خود دامن مینا

* * *

رگ ابر خدنگ او که از بحر کمان خیزد
کند همچون گهر در استخوانم آب پیکان را

برده است از بس خیال روی او ما را زخود
موی سر شد جوهر آیینهٔ زانوی ما
از خیال شمع رویش بسکه پُر گردیده‌ام
همچو فانوس است رنگ او عیان از روی ما

* * *

تا به زلف یار نسبت گشت روحانی مرا شد رگ جان شاخ سنبل از پریشانی مرا

* * *

لب تو بادهٔ گلگون ایاغ آینه را رخ تو مرهم کافور داغ آیینه را
لب تو ساخته جام شراب آیینه را حرارت نگهت کرد آب آیینه را
نمی‌کشند زکس صاف گوهران منّت بود فتیلهٔ جوهر چراغ آیینه را

* * *

گریه حسرت مجو مژگان خود فرسود را
نیست از باران خبر ابر شفق‌آلود را
هیچ‌کس از تیره‌بختی‌های من آگاه نیست
می‌کنم از شعلهٔ ادراک پنهان دود را

* * *

دیوانه کرد بسکه هوایت بهار را باشد کف از شکوفه به لب شاخسار را

* * *

آمادهٔ فنا نکنند زندگی قبول دست رد است رعشهٔ پیری حیات را
دل دوزنگاه تو ز مژگان سیاه است مژگان سیاه تو پر تیزنگاه است

* * *

عریان نئی است ما را پیراهن حریری
ازبسکه خوش قماش است تارش نمی‌نماید

* * *

همچو گندم زعدم زاد سفر می‌بندم نان ته کردهٔ خود را به کمر می‌بندم

* * *

باده از خود رفت و یار چشم مدهوش تو شد
شد تبسّم خون و رنگ لعلِ خاموش تو شد

* * *

نباشد آستین و ساعدش را امتیاز از هم
صفای ساعد او بسکه شد از آستین پیدا
نگه چون سرمه برگردد به مژگان تماشایی
به هرجا می‌شود آن شوخ جولان آتشین پیدا

* * *

هیچ مرگی نبود سخت‌تر از خودبینی
پیش صاحب‌نظران آینه خشت لحد است

* * *

می‌توان دادن از آن کنج دهن کام مرا
آرزویم گرچه بسیار است از کم بیش نیست

* * *

غنیمت است جوانی که مو سفید شدن
به قدر فرصت یک شیر گرم کردن نیست

* * *

عشق معشوق چو شد حسن کند تسخیرش
شیشهٔ سروپری‌زاد ز قمری دارد

* * *

هستی جاوید باشد ماتم خود داشتن
خضر پیراهن به مرگ خویش آبی می‌کند

* * *

خود آرا شوخ زاهد مشربی افکنده از پایم
که دستش سبحه از تخم گل رنگ حنا دارد

* * *

بود کوچک دلی سرمایهٔ عزّت بزرگان را
اگر دریا کند گردآوری خود را گهر باشد

* * *

قیمت گوهرم افزون زنگه می‌گردد گردش چشم خریدار کند غلطانم

* * *

سخن را قطع کن تا قطع راه دل توانی کرد
که من از قرص مُهر خامشی زاد سفر دارم
طمع در مذهب آزاد مردان کفر می‌باشد
چرا گیرم زناصح پند آخر همتی دارم
به مردن هم نیفتد از بلندی رتبهٔ نامم
به رنگ مردهٔ فیروزه تابوت از نگین دارم

* * *

در از بیگانگی شوخی به روی آشنا بندد
که از وحشت به شام دیدهٔ آهو حنا بندد

* * *

در شام غم خویش مرا صبح امید است
گر نقش نگین تیره بود نام سفید است

* * *

از برای سرخ رویی سعی بیش از پیش کن
چون گل رعنا خزان را زیردست خویش کن

* * *

نفس از بدن رهی سوی آن آستانه یافت
بو کرد خاک را سگ وراهی به خانه یافت

* * *

خون من صد بار می‌ریزی و می‌بندی حنا
نیست دلگیری دمی از کشتن و بستن تو را

نباشد آسمان را آفتی از لامکان سیران خطر از رنگ می بیرون زدنها نیست مینا را

* * *

یک مشت استخوان شدم از بس گرفته است
چون کعبتین داغ تو از شش جهت مرا

* * *

وقت آن شد که سبک روحیم از دست برد
چون حنای سرناخن شده‌ام پا به رکاب

* * *

دید و وادید بود مایهٔ سرگردانی گردش‌عید مرا سنگ فلاخن‌کرد است

* * *

صبح پیری بردمید از کف بنه پیمانه را مرهم کافور شد موی تو زخم شانه را

* * *

شراب قطع حیات است بی‌تو مستان را می دو ساله کند کار ذوالفقار اینجا

* * *

موج چون می می‌زند از بسکه رنگ از تن تو را
چون حباب باده گلگون است پیراهن تو را
می‌رسی گلگون بیاض دیده از سرّ چمن
بسکه رنگین شد نگاه از دیدن گلشن تو را

* * *

نشئه بادهٔ ایجاد بود هستی ما عنبر موج شراب است سیه مستی ما
سبزه‌زاریست زما دامن صحرای جنون دانهٔ آبله سبز است زتردستی ما

* * *

می‌شود سبز از زمینِ شعلهٔ من تخم آه
نیست جز بال سمندر سبزه گشتِ شعله را
ازپر پروانه شوکت گر نهی عینک به‌چشم
در شب تاریک خوانی سرنوشت شعله را

خدایا گردباد شعله گردان پیکر ما را غبار آسیای یادکن خاکستر ما را
بنای دیر ما از آب و خاک حرص می‌باشد بود طول امل زنّار نفس کارفرما را
ز تأثیر نم او سبز گردد خرمن آتش به دوزخ خشک نتوان کرد دامانِ ترِ ما را
رگ طول امل را قطع کردیم از ندامتها کف افسوس ما مقراض باشد رشتهٔ ما را

* * *

ندیدم‌بسکه‌از شوخی‌سمندپرشتابش را
خیال حلقهٔ چشم پری کردم رکابش را
رخ معشوق و عاشق را پس یک پرده جاباشد
پریدنهای رنگم واکند بند نقابش را
ز گرمیهای بزم ما کسی آگه نمی‌گردد
نباشد رنگ چون تار نظر دود کبابش را
به مجلس رنگ شوخی ریخت از بس گردش چشمش
رم آهو تصور می‌کنم موج شرابش را

* * *

مست من از جلوه کیفیت به هر راهی که ریخت
خاک او خاصیّت داروی بیهوشی گرفت
غنچهٔ عیش کسی خندد که چون رنگ حنا
دست گل پیراهنی بهر هم‌آغوشی گرفت
می‌خورم شوکت به یاد لعل او خون جگر
از دل من غنچه تعلیم‌ق دح نوشی گرفت

* * *

بوسیدم و نگشت صدایی ازو بلند خال لب تو سرمه آواز بوسه است

* * *

ترسم به‌یک‌تغافل بیجا خورد شکست
پاس دلم بدار که بسیار نازک است

* * *

خون جگر شراب ایاغ نگاه ماست چشم سپید پنبه داغ نگاه ماست
ما چون سپند گرم‌رو دشت شعله‌ایم خاکستری که ماند بجا گرد راه ماست

* * *

از رنگ باده بسکه صفا موج می‌زند خورشید در پیالهٔ ما موج می‌زند
نظّاره چون عرق به رخت آب می‌شود از چهرهٔ تو بسکه حیا موج می‌زند

* * *

چند چون‌مجنون سرم‌خاک ره‌سودا بود
گردباد من غبار دامن صحرا بود
کرده‌ایم ازاهل عالم‌گوشه‌ای رااختیار
چشم ما را سرمه از خاکستر عنقا بود

* * *

به‌صحرای غمش‌تنها نه‌من‌سرگشتگی دارم
که همچون گردباد اینجا سر افلاک می‌گردد

* * *

تن من بسکه پیکانها ز زخم تیرها دارد شکست استخوانم نالهٔ زنجیرها دارد

* * *

زند موج خموشی آب و خاکم از سیه‌بختی
چو سیل بی‌صدااز کوهسارِ سرمه می‌آیم

* * *

بسکه سر تا پای من شد محوِ سر تا پای تو
همچو فانوسم ز پیراهن نگاه آید برون

* * *

سوی من گاهی که می‌آرد نسیم آواز او افکنم از پرده‌های گوش پا انداز او

* * *

زلال گوهر از فوارهٔ یاقوت می‌جوشد کند از آستین بیرون چو آن گلگون قبادستی

* * *

معرفی نسخ خطی آثار شوکت بخارایی:

۱. کلیّات: رضوی ۴۵۱ (۸۷۹۳): شکستهٔ بی‌نقطه سدهٔ ۱۲، دارای دیباچهٔ بیاض، مثنوی، غزل، رباعی، یادداشتهایی به نثر

آغاز: خدایا رنگ تأثیر کرامت کن فغانم را ۲۰۶گ [ف.رضوی ۷: ۴۳۴]

آصفیه ۸۵۱ دیوان: تاریخ یاد نشده. درفهرست‌آمده: مجموعهٔ کلیّات شوکت بخاری و غیره [ف.آصفیّه ۳: ۳۰۲]

۲. دیوان: هرمان‌اته در تاریخ ادبیات فارسی ص۱۹۹ می‌گوید: دیوان وی مرکّب از غزلیّات و یک مثنوی عرفانی است که با یک شرح ترکی مزیّن است.

تهران. فخرالدین نصیری ۶۴: سدهٔ ۱۱

استکهلم، دانشگاه ۸: سدهٔ ۱۱ [نسخه‌ها ۵: ۷۱۴]

قاهره، دارالکتب ۲۵ـم ادب فارسی قوله: تعلیق نور محمّد فرزند شاه محمّد بلخی ۱۱۱۲ درمدرسهٔ حسین پاشا قسطنطنیه. ۲۰۲گ ۱۷س [مخطوطات ۱: ۱۷۳]

قاهره، دارالکتب ۲۰ـم ادب فارسی: تعلیق محمّد فرزند سلیمان ۱۱۱۶ زرّین، ۱۶۷گ ۲۰س

قاهره، دارالکتب ۲۱ـم ادب فارسی: تعلیق، رجب ۱۱۱۷، زرّین ۱۳۲گ ۳۱س [مخطوطات ۱: ۱۷۳]

بنگال، ایشیاتک ۸۱ دیوان (۳۴۷): نستعلیق ۱۱۲۶ [ف.بنگال: ۱۱۱]

استانبول، طوپقپوسرای R.۹۶۳: نوشتهٔ زین‌الدّین. ۱۱۲۷

آغاز: از بسکه ریخت رنگ جنون بر سرم هوا، ۱۷۸گ ۱۵س [ف.فهمی ادهم ۱: ۲۹۱]

استانبول، طوپقپوسرای R.۹۶۲: نوشتهٔ ۱۱۴۲، ۱۵۷گ ۲۱س

استانبول، طوپقپوسرای R.۹۶۷: نوشتهٔ حسن ۱۱۴۲، ۱۳۰گ ۱۷س [ف. فهمی ادهم ۱: ۲۹۲]

پاکستان، دانشگاه پنجاب، قصیده‌های اوست، ۴۴گ ۲۳س [ف. مخطوطات ۲: ۱۲۶]

استانبول، طوپقپوسرای H۹۸۰: ۹۳گ ۲۲س [ف.فهمی ادهم ۱: ۲۹۳]

استانبول، طوپقپوسرای R.966 ۱۶۰گ ۱۷س

این دیوان در الذریعه ج۹ ص۵۵۰ معرفی شده است. و مشخصات چاپی این دیوان به شرح زیر است: لکهنو، ۱۲۹۰ه.ق. سنگی. وزیری. ۱۰+۱۴۸ ص.

ذبیح‌الله صفا در کتاب «تاریخ ادبیات در ایران» ج۲/۵ ص ۱۳۳۶ می‌گوید که از دیوان وی یک نسخه در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا و سه نسخه در کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است و معترف است که نسخهٔ شمارهٔ Supp-761 کتابخانهٔ ملی پاریس را خوانده است.

منابع:

تاریخ ادبیات‌ایران. ادواردبراون ج۴ صص۱۸۹،۱۹۷-۱۹۸؛ تاریخ ادبیات درایران. ذبیح‌الله صفا. ج۵ بخش دوم. صص۱۳۳۴-۱۳۳۹؛ تاریخ ادبیات فارسی هرمان اته ص۱۹۹؛ تذکرهٔ حسینی. حسین دوست سبنهلی. ص۱۸۴؛ تذکرةالشعرا. محمّد قدرت‌الله گوپاموی. ص۷۴؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر. محمّداسلم‌خان سالم کشمیری. صص۱۸۰-۱۸۱؛ رجال اصفهان. عبدالکریم جزی. ص۲۱۶؛ خزانهٔ عامره. غلامعلی آزاد بلگرامی. صص۲۸۱-۲۸۴؛ دائرةالمعارف مصاحب. غلامحسین مصاحب. ج۲، ص۱۵۰۲؛ دانشوران خراسان. غلامرضا ریاضی. ص۲۸۸؛الذریعه. محمّدمحسن آقابزرگ‌تهرانی. ج۲/۹.صص۵۵۰-۵۵۱؛ ریاض‌الشعرا. علیقلی‌خان واله داغستانی. ذیل شوکت بخارایی؛ ریاض‌العارفین. آفتاب رای لکهنوی. ص۳۶۵؛ ریاض‌العارفین.رضاقلیخان‌هدایت. ص۲۱۳؛ سروآزاد. غلامعلی‌آزاد بلگرامی. صص۱۲۰-۱۲۲؛ شمع انجمن. محمّدصدیق حسن‌خان. صص۲۲۲-۲۲۴؛ صحف ابراهیم. علی‌ابراهیم‌خان خلیل. صص۸۳-۸۴؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۳۱۶؛ فهرست چاپی اینڈیاآفیس. ص۸۲۲؛ فهرست فارسی اینڈیاآفیس. ص۲۰۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی. احمدمنزوی. ج۳ صص۱۸۷۵، ۲۳۸۵-۲۳۸۶؛ قاموس‌الاعلام. شمس‌الدّین سامی. ص۲۸۸۱؛ کلمات‌الشعرا. محمّدافضل سرخوش. صص۶۱-۶۲؛ گلزار ادبیات ایران. ادوارد براون. ص۶۰؛ منتخب‌الاشعار. مردان علیخان مبتلا. ص۷۱؛ منتخب‌اللطایف. رحیم علیخان ایمان. صص۲۴۰-۲۴۱؛ مؤلفین کتب چاپی (فارسی. عربی). خانبابامشار. ص۴۵۴؛ نصرآبادی. میرزا محمّدطاهر نصرآبادی. ص۴۴۲؛ وحید. شمارهٔ هفتم. سال هفتم. صص۸۵۱-۸۶۵؛

A history of ottoman Poetry. Gipp.P.130

Turk Ansiklopedisi CILT XXX

Milli EGITIM BASIMEVI-Ankara 1961

*** ص ۱۶۵ ملا سعید اشرف مازندرانی (متوفی: ۱۱۱۶هـ.ق)**

ملامحمد سعید اشرف متخلص به اشرف مازندرانی فرزند محمد صالح مازندرانی و نوادهٔ دختری ملامحمد تقی مجلسی (متوفی ۱۰۷۱هـ.ق) است.

وی در اصفهان به دنیا آمد و از محضر پدر و استادانی چون میرزا قاضی و آقاحسین خوانساری بهره برد. اشرف در سال ۱۰۷۰ هـ.ق، در آغاز جلوس اورنگ زیب عالمگیر (۱۰۶۸-۱۱۱۹هـ.ق) بر اثر مرگ فرزندش محمد رفیع و وفات جد مادریش محمدتقی مجلسی به هندوستان رفت و معلم زیب‌النساء بیگم دختر بزرگ این پادشاه شد.

بعد از مدتی به یاد یار و دیار افتاد و در ضمن قصیده‌ای خطاب به زیب‌النساء بیگم درخواست بازگشت به وطن را از وی کرد:

یکباره از وطن نتوان برگرفت دل — در غربتم اگرچه فزونست اعتبار

پیش تو قرب وبُعد تفاوت نمی‌کند — گر خدمت حضور نباشد مرا شعار

نسبت چو باطنی‌است چه دهلی چه اصفهان — دل پیش تست تن چه به کابل چه قندهار

بالاخره در سال ۱۰۸۳هـ.ق به اصفهان بازگشت ولی بار دیگر به هندوستان رفت و در عظیم‌آباد پتنه به خدمت شاهزادهٔ عظیم‌الشأن بن شاه عالم‌بن عالمگیر که در آخر عهد جدّ خود به‌نظم امور آن سرزمین می‌پرداخت رسید. این شاهزاده او را گرامی داشت.

اشرف در پایان عمر قصد زیارت حج کرد و می‌خواست از راه بنگاله سوار بر کشتی شود و از این طریق به زیارت حرمین شریفین نایل آید، اما در شهر مونگیر از توابع پتنه به سال ۱۱۱۶هـ.ق درگذشت. گور وی در آنجا مشهور است. فرزندان وی در بنگاله ساکن بودند.[1]

---

۱. یکی از فرزندان وی علامه محمد امین بود که شرح مبسوطی بر قسم کلام تهذیب ملا سعدالدین تفتازانی نوشته است. اولاد او در زمان سلطنت ابراهیم برادر نادرشاه منقرض شدند. دیگری میرزا محمدعلی متخلص به داماد است که مدتی را در مرشدآباد بنگاله به عزلت گذرانید. دیگری زینب بیگم زوجهٔ مرحوم ملامحمد تقی فرزند ملا عبدالله بن ملامحمد تقی مجلسی علیهم‌الرحمه بود و صبیهٔ او مریم بیگم جلیلهٔ جدّ میرزا محمدتقی الماسی و والدهٔ والد مرحوم میرزا حیدرعلی بوده است. (نقل از مرآت

وی علاوه بر شاعری در خوشنویسی[۱] و نقّاشی نیز دستی داشته است، رباعی زیر این معنی را تصریح می‌کند:

اشرف تو کمیت نکته دانی رانی اسرار و رموز جاودانی دانی

هرچند که مانند نداری در خط در شیوهٔ تصویر به مانی مانی

در شعر و سخنوری به شیوهٔ صایب[۲] معتقد بود و از وی پیروی می‌کرد.

انواع شعر اعم از قصیده، غزل، مثنوی و قطعه را تجربه کرده است.

تذکره‌نویسان از او به نیکی یاد می‌کنند و سبک شاعری او را می‌ستایند.

صاحب شمع انجمن می‌گوید:[۳] سید فاضل صاحب جودت بود، شاعر والا قدرت، طبع چالاکش معانی تازه به هم رسانید و گلهای سخن رنگین در جیب و دامن سامعه می‌افشاند.

در تذکره‌های سرو آزاد و هفت آسمان[۴] مطالب مذکور عیناً تکرار شده است.

درکلمات الشعرا[۵] وریاض الشعرا[۶] باالفاظ زیر ازاو یاد وستایش شده است:

از خوش‌خیالان زمان بود، معنی‌یاب خوش‌خیال بود. اکثر تلاش به طرز ایهام می‌کند، عجب صاحب قدرت است. در ترتیب نظم طبعی به غایت عالی داشت. در سفینهٔ خوشگو[۷] هم از فضل و کمال او یاد شده است، تنها تذکرهٔ صحف ابراهیم[۸] است که دربارهٔ او نظری متفاوت ابراز می‌کند:

در بند الفاظ نابسته و مضمون تازه آنقدر همّت آن والاهمّت مصروف بود که

الاحوال جهان‌نما، تصحیح علی دوانی، صص ۱۳۲ - ۱۳۳)

۱. در خط شاگرد عبدالرشید دیلمی خواهرزادهٔ میرعماد سیفی حسنی قزوینی بود.

۲. با میرزا صائب و میرزا طاهر وحید قزوینی هم‌صحبت بوده است.

۳. شمع انجمن، محمّدصدیق حسن‌خان، صص ۳۲ - ۳۴.

۴. هفت‌آسمان، مولوی آغااحمدعلی احمد، صص ۱۵۸ - ۱۵۹.

۵. کلمات الشعرا، محمّدافضل سرخوش، ص ۷.

۶. ریاض الشعرا، علیقلی‌خان واله داغستانی، ذیل اشرف مازندرانی.

۷. سفینهٔ خوشگو، بندر ابن داس خوشگو، دفتر سوّم، صص ۱۷ - ۲۲.

۸. صحف ابراهیم، علی‌ابراهیم‌خان خلیل، ص ۹، ۵ح.

اشعارش کمتر چاشنی درد دارد.

اشعار ملا سعید اشرف که در تذکرهٔ حزین نیامده است:

گرد خط آخر برای چهره‌ات اکسیر شد
این غبار از بهر حسنت خاک دامنگیر شد

از پریشان‌حالی آخر کار من صورت گرفت
بس‌که آمد مو به کلکم خامهٔ تصویر شد

* * *

اشرف به خوش آمدش تکاهل نکنی   در هر وصفی به او تغافل نکنی
دلدار تو گر به بر کند گل بدنی   تو جامه به غیر چشم بلبل نکنی

* * *

در جوانی روش حالت پیری دارم   چون گل زرد بهارم به خزان می‌ماند

* * *

نقره چون انگشتری گردید می‌پیچد به لعل
می‌شود در وقت پیری حرص‌دنیا بیشتر

* * *

در نامهٔ زمانه بجز حرف جنگ نیست   گویا که از سیاهی لشکر نوشته‌اند

* * *

به غیر من که به تن نقش بوریا دارم   اتو کشیده که دارد قبای عریانی

* * *

داده پیراهن ودستار و قبا را به شراب   اشرف امشب به حرامی‌زدگان می‌ماند

* * *

چو آن آبی که شوید طفل در وی مشقی خود را
هزاران حرف در هر قطرهٔ اشکی نهان دارم

* * *

گویا در آرزوی نفس شیرین می‌رود   زان که نفس کوه‌کن امروز سنگین می‌رود

نشود شعر کس از معنی مردم رنگین زندگانی نتوان کرد به جان دگران

* * *

کاهلان را جز لگد کوب حوادث چاره نیست

مـی‌کند مـالیدگی سستی اعضا را علاج

* * *

همچو درویشی که شیرینی بر منعم برد

عاشقان پیش تو اول جانسپاری می‌کنند

* * *

از غم افلاس اوقاتم به بیهوشی گذشت

چون چراغ مفلسان عمرم به خاموشی گذشت

* * *

مهر خود را از تو ای بی‌مهر کی خواهم برید

تا جوانی عاشقم چون پیر گردیدی مرید

* * *

کار خود کن راست چون فواره بی‌امداد غیر

خود نهال خویش و خود آب روان خویش باش

* * *

چـو بـرگ لالـه نشینند گـرد هـم عشاق

به حصّه کردن داغ تو در میانهٔ خویش

* * *

آثار وی به ترتیب عبارتند از:

دیوان: نسخه‌ای از دیوان اشرف مشتمل بر انواع شعر به خط نستعلیق خوش و جلی خود شاعر، با تصحیحات و اضافات پیرامون هفت‌هزار بیت اشعاری که تا سال هزار و هشتاد و سه (۱۰۸۳هـ.ق) در ایران و هندوستان سروده در کتابخانه آستان‌قدس رضوی به شماره (۳۴۸) موجود است که در فهرست کتابخانه مزبور (۷:۳۶۳-۳۶۷)

معرفی شده است. در کتابخانه ملی نیز نسخهٔ دیگری از دیوانش مورّخ هزار و نود و شش (۱۰۹۶هـ.ق) به شمارهٔ (۲۰۰۶) مضبوط است که از نسخهٔ آستان‌قدس اشعار بیشتر دارد.[1]

نسخه‌ای از این دیوان در الذریعه ج۱/۹ ص۷۸ تحت شمارهٔ ۴۵۱ دیوان اشرف، معرفی شده است.

چاپی: الله‌آباد. ۱۲۹۰ق. سنگی. وزیری، ۱۴۰ص.

معرفی این دیوان به شرح زیر است:[2]

ـ رضوی ۳۴۸ (۴۵۸۹): مورخ ۱۰۸۳ و [ف.رضوی ۷:۳۶۳]

ـ تهران، ملی ۲۰۰۶ فهرست نشده: در «کلیات» مورخ ۱۰۹۶ [ف.رضوی۷:۳۶۶]

ـ موزهٔ بریتانیا Or۹۷۵۳ نوشته ۱۲۴۰ [نسخه‌ها ۴:۶۷۸]

کلیّات اشرف مازندرانی[3]: ملا محمّد سعید فرزند ملامحمّد صالح، نوهٔ مجلسی یکم، زاده در اصفهان و درگذشته ۱۱۱۶هـ.ق.

ـ رضوی۳۴۸ ادبیات(۴۵۸۹): نستعلیق‌ششدانگ‌خوش‌باسیزده سرلوح، نسخهٔ اصل با افزودگیهایی از خود سراینده. شعرهایی که تا ۱۰۸۳ سروده را دارد: ساقینامه، شهرآشوب، نصیحت به فرزند خود، مثنوی سوز وگداز نسبت به همسرش، قضا و قدر و جز آنها، ۳۱۳گ ۱۲س [ف. رضوی ۷:۳۶۳]

ـ تهران، ملی ۲۰۰۶ فهرست نشده: نوشتهٔ ۱۰۹۶، از نسخهٔ ۳۴۸ رضوی کامل‌تر است از آن میان ساقینامه‌اش در برابر ۴۱۴ (نسخهٔ رضوی) ۵۷۶ بیت دارد [ف. رضوی ۷:۳۶۶]

کلیّات سعید: ملا سعید اشرف محمّد صالح استاد زیب‌النساء دختر عالمگیر پادشاه [میرعثمان علی] باید همان اشرف مازندرانی، محمّد سعید فرزند صالح نوهٔ مجلسی یکم، درگذشته ۱۱۱۶ باشد.

---

۱. کاروان هند، احمد گلچین معانی، ص۶۷.

۲. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی، ج۳، صص۲۲۲۷-۲۲۲۸.

۳. همان منبع، ج۲، ص۱۸۴۶.

ـ آصفیه ۱۲۰۵ دیوان: نوشتهٔ خوش ۱۱۲۹ [ف.آصفیه ۴:۲۹۸]

ـ آصفیه ۱۲۴۷ دیوان: تاریخ یاد نشده.[ف. آصفیه ۴:۲۹۸]

معرفی ساقینامهٔ وی[1]:

ـ ساقینامه: از اشرف مازندرانی (م ۱۱۱۶هـ.ق). مثنویست و در پایان آن یک غزل.

آغاز:

دلا مژده بادت که نوروز شد　　چو می بوی گل عشرت‌اندوز شد

الذریعه ۱۲:۱۰۳

ـ مشهد، رضوی ۱/۳۴۸ (۴۵۸۹): در «کلیات» مورخ ۱۰۸۳ او آغاز برابر نمونه (ص ۱۹۳ـ۲۲۸) دارای ۴۱۴ بیت [ف. رضوی ۷:۳۶۳]

ـ تهران، ملی ۲۰۰۶ فهرست نشده: در «کلیات» مورخ ۱۰۹۶ او دارای ۵۷۶ بیت [ف ۷: ۳۶۶]

شهر آشوب[2]: از اشرف مازندرانی، محمّدسعید (۱۱۱۶هـ.ق) مثنویست در تعریف وبدگویی هولی هند، در بحر «حدیقه»ی سنایی در ۱۱۱۸ بیت (هولی یکی از جشنهای ملی هند در آغاز بهار است).

آغاز:

ساقیا پردهٔ حجاب بکش　　وز جمال حیا نقاب بکش

ذریعه ۱۹:۲۲۸

ـ مشهد، رضوی ۲/۳۴۸ (۴۵۸۹): در «کلیات» او مورخ ۱۰۸۳ (ص۲۲۹ـ۲۳۸) آغاز برابر نمونه [ف. رضوی ۷:۳۶۳]

معرفی مثنویهای ملا سعید اشرف مازندرانی:[3]

ـ سوز وگداز: اشرف مازندرانی (م۱۱۱۶). مثنویست در سوز وگداز از دوری

---

۱. تذکرهٔ پیمانه، احمد گلچین معانی، صص۹۱ـ۱۱۲.

۲. شهرآشوب در شعر فارسی، احمدگلچین معانی، ص۶۹-۷۵.

۳. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی، ج۳، صص ۲۸۵۹، ۲۸۶۰، ۲۸۶، ۲۹۲۳، ۲۹۷۲، ۳۰۴۲، ۳۱۱۸.

همسرش، سپس خطاب به همسرش دربارهٔ ترک هند و برگشت به میهن.
آغاز:
صباحی خوش‌لقا چون نامهٔ دوست که خوشحالی نمی‌گنجید در پوست
ـ مشهد، رضوی ۳۴۸ ادبیّات.
۴۵۸۹: نستعلیق سدهٔ ۱۱ با دستخوردگیهایی از سراینده (ص ۲۵۳-۲۶۲) [ف. رضوی ۷: ۳۶۴]
ـ قضا و قدر: مثنویست در پیرامن ۴۰۰ بیت.
آغاز:
شنیدم روزی از روشن‌روانی چو گل نازک خیالی نکته دانی
الذریعه ۱۴۵:۱۷
ـ مشهد، رضوی ۳۴۸/۶ (۴۵۸۹): در «کلیات» مورخ ۱۰۸۳ او [ف. رضوی ۳۶۴:۷]
ـ تهران، ملک ۶۰۵۳/۳: نستعلیق سدهٔ ۱۱، (۳۷ ر-۴۴پ) پیرامن ۲۵۷ بیت [رؤیت]
ـ مشهد، رضوی ۳۴۸/۶ ادبیات: نستعلیق سدهٔ ۱۱ نسخهٔ اصل با دستخوردگیهایی‌از سراینده (ص۲۶۳-۲۷۹).آغاز برابر نمونه [ف. رضوی۷: ۳۴۶]
ـ تهران، ملک ۵۶۱۱: نستعلیق محمّدعلیخان، سدهٔ ۱۲ در هند، آغاز برابر نمونه، پیرامن ۲۸۰ بیت [رؤیت]
ـ تهران، سلطنتی ۶۳۴ (۷۵۰ف): شکسته نستعلیق سدهٔ ۱۲، در مجموعهٔ نظم و نثر، زرین [ف. دکتر بیانی: ۶۰۹]
ـ تهران، ملک ۴۶۷۶/۱۲: نستعلیق سدهٔ ۱۳، (۲۸۴ ر - ۲۹۷پ) آغاز برابر نمونه، پیرامن ۴۰۰بیت [رؤیت]
ـ پاکستان، دانشگاه پنجاب ۷۸ PI/VI ۵۲۱: نستعلیق تاریخ یاد نشده، آغاز برابر نمونه [ف. عبدالله ۲۸۴:۲]
ـ مثنوی اشرف مازندرانی: در پند به فرزند خود محمّدامین.

آغاز:

ای نور چراغ دیدهٔ من آرام دل رمیدهٔ من
زیبا خلف سپهر مینا مینای می هنر امینا

ذریعه ۱۹: ۸۲

ـ مشهد، رضوی ۳۴۸ ادبیات (۴۵۸۹): نستعلیق ششدانگ و خوش، نسخهٔ اصل، ضمن دیوان که تصحیحات آن به خامهٔ سراینده است (ص ۲۳۹ـ۲۵۲) آغاز برابر نمونه [ف. رضوی ۷: ۳۶۳]

ـ مشهد، رضوی ۲۳۳ ادبیات (۴۴۹۰): نستعلیق در جنگ مورخ ۱۸۹۳ = ۱۲۱۱ در هند (ص ۳۱۴ـ۳۲۳)، آغاز برابر نمونه [ف. رضوی ۷: ۲۷۰]

منابع:

آتشکدهٔ آذر. آذر بیگدلی. به تصحیح حسن سادات ناصری. ج۲ صص۸۶۵-۸۶۸؛ آتشکدهٔ آذر. آذر بیگدلی. به تصحیح جعفر شهیدی. ص۱۶۹؛ تذکرهٔ پیمانه. احمدگلچین معانی. صص۹۱-۱۱۲؛ تذکرةالشعرا. محمّد عبدالغنی‌خان. ص۱۴؛ الذریعه. محمّد محسن آقابزرگ تهرانی. ج۱/۹، ص۷۸؛ ریاض‌الشعرا. علیقلی‌خان واله داغستانی. ذیل اشرف مازندرانی؛ ریاض‌العارفین. آفتاب رای‌لکهنوی. ج۱ ص۵۸؛ سروآزاد. غلامعلی‌آزادبلگرامی. صص۱۱۶-۱۱۹؛ سفینهٔ خوشگو. دفتر سوم. بندر ابن داس خوشگو. صص۱۷-۲۰؛ شام‌غریبان. لچهمی‌نرائن شفیق اورنگ‌آبادی. ص۴۱؛ شمع‌انجمن. محمّدصدیق حسن‌خان. صص۳۲-۳۴؛ شهرآشوب در شعرفارسی. احمدگلچین معانی. صص۶۹-۷۵؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ۴۳؛ فوائدالرضویّه. عباس قمی. ص۵۴۵؛ فهرست کتابخانهٔ آستان‌قدس رضوی شماره ۳۴۸ (۷: ۳۶۳-۳۶۷)؛ فهرست کتابخانهٔ ملی شماره۲۰۰۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی. احمدمنزوی. ج۲ (۱)، ص۱۱۳۹ ج۳ صص ۱۸۴۶، ۱۸۷۰، ۲۲۲۷-۲۲۲۸، ۲۸۵۹-۲۸۶۰، ۲۹۷۲، ۲۹۲۳، ۳۰۴۲، ۳۱۱۸. قاموس‌اعلام. شمس‌الدّین سامی. ص۹۷۵؛ کاروان هند. احمدگلچین معانی. صص۶۲-۷۴؛ کلمات‌الشعراء. محمّد افضل سرخوش. صص۷-۸؛ مجله گوهر. سال اول. ش۱۱-۱۲. آذر و دی‌ماه ۱۳۵۲هـ.ش، صص۱۰۸۷-۱۰۹۹. مازندران. جغرافیای تاریخی و اقتصادی. عباس شایان. ص۲۶۷؛ مجمع‌النّفائس. سراج‌الدین‌علی‌خان آرزو. صص۲۲-۲۳؛ مخزن‌الغرائب. احمدعلی‌خان هاشمی سندیلوی. صص۱۹۷-۲۰۳؛

مـــرآت‌الاحـــوال جـهان‌نما. احـمد بـهبهانی. صـص۱۳۰، ۱۳۲-۱۳۳،۲۶۰،۲۶۸،۲۷۱؛ منتخب‌الاشعار. مردان علیخان مبتلا. ص۳۶؛ منتخب‌اللّطایف. رحیم علیخان ایمان. ص۷۰؛ نامه اُستان‌قدس. ش۱۹ صص۶۰-۶۸؛ نتایج‌الافکار. محمّد قدرت‌الله گوپاموی. صص۵۴-۵۸؛ نـجوم‌السّـماء. مـحمّدعلی کشـمیری. ص۱۸۵؛ نـصرآبـادی. مـحمّدطاهر نـصرآبـادی. صص۱۸۱-۱۸۲؛ هفت‌آسمان. مولوی آغا احمدعلی احمد. صص۱۵۸-۱۵۹.

* ص ۱۶۹ **میرزا محسن تأثیر تبریزی**(تولد: ۱۰۶۰هـ.ق؛ مرگ: ۱۱۲۹هـ.ق)[1]

میرزا محسن تأثیر[2] یکی از رجال زمان شاه‌سلیمان و شاه سلطان‌حسین صفوی است. مادر وی نوادهٔ ابوالخان زرگر تبریزی بود و سلسلهٔ نسب ایشان به محمّدحسین چلبی تبریزی می‌رسید.

اجداد ایشان را شـاه‌عباس صـفوی (۱۰۵۲-۱۰۷۷هـ.ق) از تـبریز کـوچاند و در اصفهان محلهٔ عباس‌آباد که خود بنا نهاده بود سکنی داد.

در انشاء سیاق کمال مهارت را داشت و به این خـاطر از مستوفیان لایـق دربـار صـفویه بـود در اواخـر مـثنوی جـهان‌نما و حسـن اتـفاق بـه ایـن نکـته اشاره می‌کند:

خـدمت پـنجاه و دو سـه ساله‌ام — سـاخته سـرگشته چـو جـوّاله‌ام
مرحـمت خسـرو عـرش آشیان — داد بـه سـر کـار عـراقـم مکـان
گرچـه زمـن راست قـلم‌تر نـبود — همچو منی در همه دفتر نـبود
بـا حسـبم بـود مـقارن نسب — عـزل شـدم بـی‌گنه و بی‌سبب

مدّتی هم وزارت دارالعباد یزد به وی واگذار شد:

در یـــزد شـــها زعـــین رأفت — کـــردی چـــو وزارتـم عـنایت
چـــون گشت زحســـن اتـفاقم — تـــــفت آیـــنه‌دار اش[illegible] اقم
زانــروست کـه بـا کـمال نسبت — از حســـن بـــیان کـــلک [illegible]ت

---

۱. فهرست کتابخانهٔ سپهسالار، ابن یوسف شیرازی، ص۵۷۳.

۲. در تاریخ یزد نوشتهٔ عبدالحسین آیتی، نام وی محمّد حسن ثبت شده است.

این نادره مثنوی که طاقست موسوم به حسن اتفاقست[۱]

قطعه ذیل را هم در خاتمهٔ خدمات خود گفته است:

چون خلاص از عمل یزد شدم گشتم آسوده فتادم به بهشت

پی تاریخ یکی ز اهل سخن قلم آورد و تخلّص بنوشت

در زمان شاه‌سلطان‌حسین صفوی، اشعار خود را به خدمت حکیم‌الممالک شیخ حسین متخلص به شهرت[۲] فرستاده منظور نظر جمیع شعرای هندوستان گردید وفقیر خوشگو فیضها از آن برداشته است.[۳]

وی دراواخر دوران حیات صائب (مرگ ۱۰۸۱ه.ق) پا به جهان هستی گذارد.

در مقطع یکی از غزلهای خود چنین گوید:

حاذق نبض سخن در همهٔ عالم نیست بجز از صائب و تأثیر که از تبریزند

نظر اغلب تذکره‌نویسان در بارهٔ وی خوب و نیکوست.

از آن جمله شمع انجمن در بارهٔ وی می‌گوید «انجمن فکرش به دقایق سخن رسا و به لفظ ومعنی آشنا ست.»[۴]

نتایج‌الافکار: در نظم‌پردازی دستگاه وافر داشت ودر رموز شعری نیکو و ماهربوده است.[۵]

صاحب ریاض‌الشعرا گوید: فکرش رسا و مضامین تازه در افکار ابکارش بسیار است[۶]

سراج‌الدین علیخان آرزو که یکی از معارف معاصرین اوست در چراغ هدایت که مشتمل بر الفاظ اصطلاحات شعرای متأخرین است بیشتر به اشعار تأثیر متمسّک شده و دلایل و مستشهدات تعبیرات و مصطلحات دورهٔ صفویه را از ابیات وی آورده است.

---

۱. منظومهٔ حسن‌اتفاق.

۲. حکیم‌الممالک شیخ حسین شیرازی متخلص بـه شـهرت در تـاریخ ۱۱۴۹ه.ق در شاهجهان‌آباد هند درگذشت.

۳. سفینه خوشگو، بندر ابن داس خوشگو دفتر ثالث، ص۹۴.

۴. شمع‌انجمن، محمّدصدیق‌حسن‌خان، ص۹۸.

۵. نتایج‌الافکار، محمّد قدرت‌الله گوپاموی، ص۱۲۸.

۶. ریاض‌الشّعراء، علیقلی‌خان واله داغستانی، ذیل میرزا محسن تأثیر.

ولی صاحب آتشکدهٔ آذر خلاف نظر همهٔتذکره‌نویسان اظهار می‌دارد که: دیوانش ملاحظه شد با وجود آنکه تخلّصش تأثیر است سخنش بی‌تأثیر است.

وبعد ادامه می‌دهد که: به سعی تمام این دو بیت از او انتخاب و نوشته شد. اما شعراول کمال امتیاز را دارد:

مایل تو را به غیر نخواهم وگرنه من　　بیزارم از کسی که دلش مایل تو نیست

* * *

هر شکوه‌ای که بشنید آن هم شکایتی شد
یک شکوه کردم اول آخر حکایتی شد[1]

وی در سال ۱۱۲۰ ه.ق بعد از معزول شدن از خدمت دیوانی گوشه نشین شد و از همه امور دنیوی کناره گرفت به سال ۱۱۲۹ ه.ق در منزل خویش در اصفهان درگذشت.

اینک چند نمونه از اشعار وی:

هزار شکر که هنگام رفتن از در تو　　چو استخاره نمودم به اشک راه نداد

* * *

نشاط باطن اگر نیست رنگ عیش مریز　　که زعفران نکند خنده روی هندو را

* * *

با ماست یار متّفق وبا رقیب نیست　　این حسن اتفاق کسی را نصیب نیست

* * *

بر ما چه ستمها که نرفت از تن خاکی　　چون ریشه دویدیم وبه جایی نرسیدیم

* * *

عیش امروزه مفت می‌دانیم　　فکر فردا قیامت است اینجا

* * *

افزون کند جدایی مردم کمال را　　بالد فزون چو نخل زنخلی جدا شود

۱. آتشکدهٔ آذر، آذر بیگدلی بخش سوم، به تصحیح حسن سادات ناصری، صص۹۲۷-۹۲۸.

پردرنگ از رخم چون بینم آن حسن خدایی را
چنین با یار باید ریخت رنگ آشنایی را

* * *

ربط عشاق آن چنان آمد که از یکتا دلی
قبر مجنون گر شکافی کوهکن پیدا شود

* * *

در طریق عشقبازی پاکشیدن خوشتر است
ره نوردی را که از پاخار می‌باید کشید

آثار وی به ترتیب عبارتند از:

۱. دیوان: نسخه‌ای از این دیوان در فهرست کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار به شمارهٔ ۵۱۹ با مشخصات زیر ثبت شده است.

این دیوان شامل قصائد در توحید و مناقب پیغمبر اکرم وائمّه مکرّم علیهم صلوةالله و مرثیه حضرت سیدالشهداء و مدح شاه‌سلیمان و تاریخ ورود عبدالعزیز پادشاه بخارا به ایران و ورود محمّدخان وزیر سابق و وزارت وحید و ترکیب‌بندی به نام رموزالعاشقین.

مذیّل به منقبت حضرت امام‌زمان(ع) و تمام اینها برحسب شمارهٔ دقیق (۱۶۰۰)بیت است.

مشخصات نسخ خطی دیوان وی به شرح زیر است:[1]

ـ مجلس ۸۵۳۶ فهرست نشده: سدهٔ ۱۱-۱۲ [رؤیت]

ـ مجلس ۹۵۷: شکستهٔ نستعلیق روزگار سراینده، میان ۱۱۲۴-۱۱۲۹، در «کلیات» او [ف. مجلس ۳:۲۳۸]

ـ سپهسالار ۲۸۳: نستعلیق روزگار سراینده، گویا تصحیح شدهٔ خود او، زرّین، در «کلیات» او [ف. سپهسالار ۲:۵۷۳ و ۴:۴۷۸]

ـ دانشگاه ۳۶۲۸/۱: شکسته نستعلیق سدهٔ ۱۱-۱۲، آغاز افتاده، در کلیات.

ـ ملک ۵۹۳۵: نستعلیق خوش اواخر سدهٔ ۹، زرین، در «کلیات» او [رؤیت]

---

۱. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی، ج۳، ص۲۲۵۸.

ـ مجلس ۴۲۷۶ نستعلیق شدهٔ ۹، در «کلیّات» او [رؤیت].
ـ مجلس ۱۱۳۵: از اواخر سدهٔ ۹، در «کلیات» او [ف. مجلس ۳: ۵۴۵]
ـ شیراز، صدرالدین محلاّتی: در «کلیات» مورخ ۱۲۳۸ او [نسخه‌ها ۵: ۲۷۳]
ـ مجلس ۱۱۳۳: در «کلیات» او مورخ ۱۲۵۲، رباعیات اوست [ف. مجلس ۳: ۵۴۲]
ـ دانشگاه ۱/۴۳۷۵: نستعلیق سدهٔ ۱۳-۱۴، نزدیک به ۱۴۰ غزل و ۹۰ رباعی (ص ۱ ـ ۰۰۰) [ف. دانشگاه ۱۳: ۳۳۴۰]

۲. مقطّعات تواریخ: در ۲۱۶ بیت. این قطعات متضمّن وقایع و تواریخی است که در زندگی او واقع شده است و تاریخ دقیق بسیاری از حوادث و سال مرگ بسیاری از شاعران و بزرگان معاصر وی را از میان این قطعه‌ها می‌توان به‌دست آورد:

قطعهٔ ذیل را در وفات آقامحمّد باقر مجلسی علیه‌الرحمه گفته است:

چو رفت ازجهان‌شیخ‌الاسلام دین — که دانش به او عقل دانا فروخت
به فوتش رقم کلک تأثیر زد — دل خلق از فوت آخند سوخت

حرف لام که در وسط کلمهٔ خلق واقع شده و ۳۰ عدد رقم دارد اگر از مجموع کلمهٔ آخند که ۱۱۴۱ است حذف شود ۱۱۱۱ می‌ماند که ماده تاریخ‌فوت آن بزرگواراست.

قطعهٔ در فوت محمّدبن الحسن مشهور به آقارضی متخلّص به مسرور قزوینی مؤلف لسان الخواص گفته است.

پی تاریخ او گردید فکرم — همان‌آقا رضی تاریخ آن شد[1]

و قطعهٔ در شورش یزد گفته است. که می‌شود ۱۱۱۶ ه.ق

چون مصدرابواب تو شد جمری و لوطی — تاریخ شد این واقعه را شورش اوباش

قطعهٔ زیر در وفات میرنجات ناظم منظومه گل کشتی و رییس کتابخانه سلطان‌حسین است:

نمک خوان شعر میرنجات — که نکوییش جمله را حالیست
از جهان رفت و بهر تاریخش — همه گفتند جای او خالیست

که می‌شود ۱۱۲۱ ه.ق.

---

۱. که می‌شود ۱۱۱۴ه.ق

به‌چند مادّه‌تاریخ دیگر که‌دراین‌مجموعه‌آمده‌است درزیراشاره می‌شود:[۱]
قطعهٔ مفصّلی در وفات علاّمه عصرآقا حسین خوانساری. ۱۰۹۳ هـ.ق.
قطعه‌ای در وفات میرزا علاءالدین محمّد گلستانه. ۱۱۰۰ هـ.ق.
قطعه‌ای در وفات شیخ علیخان زنگنه وزیر. ۱۱۰۱هـ.ق.
قطعه‌ای در وزارت میرزا طاهر وحید. ۱۱۰۱هـ.ق.
قصیده‌ای در فوت شاه سلیمان. ۱۱۰۵هـ.ق.

۳. مثنوی منهاج‌المعراج، در بیان معراج حضرت محمّد(ص) به بحر تقارب در ۴۳۹ بیت:
آغاز:

ستایش همان حد فرزانه‌ایست — که از سبحه‌اش نه فلک دانه‌ایست
خدا را ستودن خدا را رواست — که ذاتش قدیم است‌ووصفش بقاست

مشخصات نسخ خطی این مثنوی به شرح زیر است:[۲]
ـ تهران، مجلس ۹۵۷/۳: شکسته‌نستعلیق روزگارسراینده، ۱۱۲۴ـ۱۱۲۹، پیرامن ۴۳۹ بیت در «کلیات» او، نسخه آشفتگی دارد [مجلس۳: ۲۳۹]
ـ تهران، سپهسالار ۲۸۳: در «کلیات» او از روزگار سرایتده، گویا (بلغ) در کنار برگها از سراینده باشد [ف.سپهسالار ۴: ۴۷۸]
ـ تهران، دانشگاه ۳۶۲۸/۳: شکسته نستعلیق سدهٔ ۱۲ (ص۱۴۲ـ۱۶۳) در «کلیات» او [ف.دانشگاه ۱۲: ۲۶۳۲]

۴. جهان‌نما: مثنوی به بحر مخزن‌الاسرار در ۶۸۹ بیت در ستایش امامان و وصف ساختمانهای پادشاهی فرح‌آباد.
آغاز:

بسم‌الله الرحمن الرحیم — نیزهٔ خطیست به قصد غنیم

مشخصات نسخه خطی[۳]:

---

۱. دانشمندان آذربایجان، محمّدعلی تربیت، صص۷۷ – ۸۱.
۲. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی، ج۳، ص۳۲۴۵.
۳. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی، ج۳، ص۲۷۵۲.

ـ تهران، مجلس ۹۵۷: شکسته نستعلیق روزگار سراینده، ۱۱۲۴ - ۱۱۲۹ «کلیات» او با یادداشتی از سراینده، ۶۸۹ بیت [ف. مجلس ۳:۲۳۸]

ـ تهران، سپهسالار ۲۸۳: نستعلیق روزگار سراینده، گویا (بلغ) از خود او باشد، نسخهٔ هنری [ف ۲: ۵۷۴ و ۴:۴۷۸]

ـ تهران، دانشگاه ۳۶۲۸/۲: شکسته نستعلیق سدهٔ ۱۱-۱۲ (ص ۱۰۶-۱۴۲) کلیات او [ف. دانشگاه ۱۲:۲۶۳۲]

۵. دعوة العاشقین: مثنویست در برابر «خسرو و شیرین» نظامی، در ۲۶۷ بیت در آن از بزم و آلات طرب و سماع و نام استادان و نوازندگان روزگار خود یاد کرده است.

آغاز:

بیا ای بلبل فرخ پر و بال   که از گل گشته‌ای شوریده احوال

مشخصات نسخه های خطی این مثنوی[1]:

ـ تهران، دانشگاه ۳۶۲۸/۴: شکسته نستعلیق سدهٔ ۱۱-۱۲ (ص ۱۶۳-۱۷۶) در «کلیات» او [ف. دانشگاه ۱۲:۳۶۳۲]

ـ تهران، مجلس ۹۵۷: شکسته نستعلیق روزگار سراینده، میان ۱۱۲۴-۱۱۲۹ در کلیات اوست (ص ۲۱۱-۲۳۴) در ۲۶۷ بیت [ف. مجلس ۳: ۲۴۰]

ـ تهران، سپهسالار ۲۸۲: نستعلیق روزگار سراینده، و گویا [بلغ] از خود سراینده باشد، در کلیات او با آرایشهایی .

ـ تهران، سلطان‌القرائی: در «کلیات» او

۶. مثنوی گلزار سعادت: در تعریف باغات و عمارات قصر سعادت‌آباد اصفهان در ۵۲۷ بیت (سریع مطوی موقوف).

آغاز:

به سر دارد هوای خامه دولت   ز وصف گلشن باغ سعادت

۷. ثمرة‌الحجاب: مثنوی است در برابر هفت‌پیکر در ۱۴۸ بیت (خفیف مسدّس مقطوع).

آغاز:

---

۱. همان منبع، ج ۳، صص ۲۸۱۲-۲۸۱۳.

شـــبی از هـــمدمان ایـــمانی   مـــحفلی گـــرم بـود روحـانی
هـمه افسـانه‌سنج چـون بـلبل   همگی هـمزبان چـو دستهٔ گـل

مشخصات نسخه‌های خطی

ـ تهران، دانشگاه ۳۶۲۸/۶: شکسته نستعلیق سدهٔ ۱۱-۱۲ (ص۱۰۳- ۱۹۳) «کلیات» او [ف. دانشگاه ۱۲: ۲۶۳۲]

ـ تهران، مجلس ۹۵۷/۷: شکسته نستعلیق روزگار سراینده ۱۱۲۴- ۱۱۲۹ «کلیات» او، پیرامن ۱۴۸ بیت [ف. مجلس ۳: ۲۴۰]

ـ تهران، سپهسالار ۲۸۳: ۳۶۷ص ۱۵س [ف. دکتر بیانی: ۴۸۰]

۸. معمّای جهان: مثنوی برای مقدمه رساله در معمّا در ۲۴ بیت.

آغاز:

به نام آنکه در اجمال و تفصیل   خردها رفت از کنهش به تحلیل

ـ تهران، دانشگاه ۳۶۲۸/۷ شکسته نستعلیق سدهٔ ۱۱-۱۲ (ص۲۰۳-۲۰۵) در «کلیات» او [ف. دانشگاه ۱۲: ۲۶۳۲][1]

۹. حسن اتّفاق: مثنویست در توصیف دیه تفت از توابع یزد: توصیف کوه، دشت و ساختمانها و باغها و سپاسگزاری از فرمانروایی بر یزد و ثنای پادشاه.

آغاز:

تفتست و فرشته بلبل او   مه تفته زآتش گل او

ـ تهران، مجلس ۹۵۷/۹: شکسته نستعلیق روزگار سراینده میان ۱۱۲۴-۱۱۲۹ در «کلیات» او (ص۲۷۹-۳۰۲) در ۲۸۵ بیت [ف. مجلس ۳: ۲۴۰]

ـ تهران، سپهسالار ۲۸۳: نستعلیق روزگار سراینده، وگویا [بلغ] خط سراینده باشد، ضمن «کلیات» اوست با آرایشها.

ـ تهران، دانشگاه ۳۶۲۸/۸: شکسته نستعلیق سدهٔ ۱۱-۱۲ (ص۲۰۵- ۲۲۳) در «کلیات» او [ف. دانشگاه ۱۲: ۲۶۳۳]

۱۰. میمنت‌نامه: مثنوی‌است در راستی و درستی و اخلاق شامل ۲۹۳ بیت و در بحر متقارب.

---

۱. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی، ج۳، ص۳۲۲۴.

آغاز:

به نام خداوند فرد قدیم — که بنموده ما را ره مستقیم

۱۱. غزلیّات مرتب به حروف تهجّی موافق ردیفها در (۱۰۲۴۰ بیت).
آغاز:

ای درکف حمد تو سر رشتهٔ عنوانها — دارند سرافرازی از نام تو دیوانها

۱۲. فردها و ابیات متفرقه مرتب به حروف تهجّی موافق ردیفها در (۱۰۰۰) بیت
۱۳ رباعیّات (۱۳۰ رباعی).
۱۴. قصائد و غزلیّات و قطعات که به ترکی انشاد کرده و شامل ۴۴۷ بیت است.
بطور اجمال می‌توان گفت که کلیّات وی شامل ۱۶۴۳۵ بیت است.

منابع:

آتشکدهٔآذر. آذر بیگدلی. به تصحیح حسن سادات ناصری. ص۹۲۷؛ ارمغان سال ۱۲ ش۳. صص۱۵۱-۱۷۱؛ تاریخ یزد. عبدالحسین آیتی ص۳۱؛ تذکرةالشعرا. محمّد عبدالغنی‌خان. ص۳۱؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر. محمّد اسلم‌خان سالم کشمیری. ص۳۵؛ رجال‌اصفهان. عبدالکریم‌جزی. ص۲۰۹؛ چهل‌مقاله. صص۲۱۵-۲۲۰؛ دانشمندان آذربایجان. محمّدعلی تربیت. صص۷۷-۸۱؛ الذریعه. محمد محسن آقابزرگ‌تهرانی. ج۹/۱ صص۱۶۴-۱۶۵؛ ریاض‌الشعرا.علیقلی‌خان واله‌داغستانی. ذیل میرزا محسن تأثیر؛ ریاض‌العارفین. آفتاب رای لکهنوی. ج۱ ص۱۳۱؛ ریحانةالادب. محمّدعلی مدرس. ج۱ ص۳۱۵؛ سفینهٔ خوشگو. بندر ابن داس خوشگو. دفتر سوم. صص۹۳-۹۵؛ شمع‌انجمن. محمّدصدیق حسن‌خان. ص۹۸؛ صحف ابراهیم. علی ابراهیم‌خان خلیل. ص۲۴؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۱۰۸؛ فهرست‌کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی‌سپهسالار. ابن یوسف شیرازی. ج۲ صص۵۷۳-۵۷۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی. احمد منزوی. ج۳ صص۱۸۵۰، ۲۲۵۸؛ فهرست نسخه‌های خطی مجلس شورای ملی. یوسف اعتصامی ج۲ صص۵۷۲-۵۷۵، ابن یوسف شیرازی ج۳ صص۲۰۰-۲۰۱؛ قاموس‌الاعلام. شمس‌الدّین سامی. ص۱۶۰۶؛ مخزن‌الغرائب. احمد علی خان هاشمی سندیلوی. صص ۴۳۱-۴۳۵؛ منتخب‌الاشعار. مردان علیخان مبتلا. ص۴۴؛ منتخب‌اللطایف. رحیم علیخان ایمان. صص ۱۲۳-۱۲۴؛ نتایج‌الافکار. محمّد قدرت‌الله گوپاموی. صص۱۲۸-۱۲۹؛ نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز. ج۱ ش۱ صص۴۷-۵۲.

* **ص ۱۷۱ شفیعا اثر شیرازی** (مرگ: ۱۱۲۵هـ.ق[1])

از شاعران معروف قرن یازده و دوازده هجری است.

تذکرهٔ حزین علی‌رغم همهٔ نقل‌قولهایی که دربارهٔ محلّ تولد میرزا شفیعا از وی کرده‌اند دراین‌باره هیچگونه اشاره‌ای ندارد و فقط به این نکته اشاره می‌کند که «در اصفهان و فارس از معاشران راقم حروف بود.»

همهٔ تذکره‌نویسان محلّ تولد وی را قریهٔ پراشکفت می‌دانند[2] ولی در شمع انجمن، شهر شیراز ذکر شده است. البته من منبع این گفته را پیدا نکردم اما در مقاله‌ای که در مجلهٔ ارمغان سال ۱۳۴۴ (ش۴و۵) صص۱۹۹-۲۰۶ با عنوان ملاشفیع اثر مازندرانی به قلم شهاب طاهری درج شده است عکس این نقل قول دیده می‌شود.

وی ملاشفیع متخلّص به اثر را از مردم ساری مازندران می‌داند و معتقد است که میرزا شفیع اثر، دوران کودکی خود را در شهر ساری گذرانده، سپس به شیراز و اصفهان رفته و مدّتی را در آنجا اقامت نموده است.

بعد از مدتی برای دیدار با دوستان و آشنایان به ساری بر می‌گردد ولی در این سفر به تنگدستی دچار می‌شود و تصمیم به بازگشت می‌گیرد و این را در ضمن ابیاتی بیان می‌کند:

ماهی است جای نعمت الوان به خوان من   شد اکل میته روزی مازندران من

* * *

چون توانم زندگی در کشوری‌کردن که هست   صحبت شعر از قبیل توبهٔ فصل بهار
تا زبند بهمن و یخ راهها مسدود نیست   خویش را زین ورطه می‌باید کشیدن‌بر کنار

---

۱. در شمع انجمن، ص۴۲ سال مرگ وی ۱۱۲۰ هـ.ق ذکر شده است ولی در بعضی از تذکره‌ها سال مرگ وی را ۱۱۱۳هـ.ق ذکر کرده‌اند (تذکرةالشعرا، ص۸؛ مخزن‌الغرائب، ص۲۲۱) که درست به نظر نمی‌رسد زیرا از نامه‌ای که به کلبعلی‌خان حاکم فارس نوشته معلوم می‌شود که در سال ۱۱۲۳هـ.ق زنده بوده است. همچنین ثابت شده که در سال ۱۱۲۵هـ.ق هنگام هجوم افغانها به ایران زنده بوده و به ده لار گریخته است. (لار قصبه‌ای است در جنوب‌غربی شیراز و این غیر از شهر لار معروف است‌که در ۲۵۹ کیلومتری بندرعباس قرارگرفته است.) نقل از دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، حرف الف، ص۱۸۰.

۲. دهی است از دهستان کوهمره سرخی که در ۵۷ کیلومتری غرب شیراز واقع شده است.

دیدن احباب بر من بود واجب همچوحج چند روزی داشتم در صحبت ایشان قرار
باز آهنگ صفاهان می‌کنم زین رو که من در وطن همچون عجم در کعبه‌ام بی‌اعتبار



میرزا شاهری نابینا بود وگویا در نه سالگی بر اثر بیماری آبله بیناییش را از دست داد. با این‌حال از کسب علوم معمول زمان خویش فارغ نگشت و از معروفترین شعرای زمان خود شد.

وی بنابر نقل مجمع‌النفائس «شاگرد مسیح‌الزمانی میرزا هادی قلندر والدنواب بقراط‌الزمانی علوی‌خان بود» خیلی خوش‌طبع بود و زبانگزیده داشت، بسیارمعانی تازه در کلام او هست، طرز شعر او با طور ملا محمّد سعید اشرف مازندرانی بسیار ماناست.»

وی روزگار سلطان حسین آخرین پادشاه صفوی را دریافته است.

علی اصغر حکمت رساله‌ای دربارهٔ این شاعر به زبان فرانسه نوشته که در اکتبر ۱۹۷۵ م در دهلی‌نو به چاپ رسیده است.

مطلبی دربارهٔ دیوان وی در مجله ارمغان سال سوم (ش ۳،۴) ص ۱۰۱ به قلم وحید درج شده است که عیناً نقل می‌شود:

«دیوان (اثر) شیرازی در دست یک صحّاف بی‌اطّلاع مثله شده و نزدیک بود اوراقش را به باد فنا‌بیرد، اهتمام و سعی (ادیب‌زاده و ادیب بزرگ) آقای امیرالکتاب فرزند هنرمند استاد زمان آقای ملک‌الکلام (مجدی) کردستانی آن دیوان را از دست باد فنا در ربوده و از ارسال آن به ادارهٔ ارمغان ما را رهین منّت ابدی نمودند.

در دیوان اثر، مضامین بکر و اصطلاحات امثال سایرهٔ زمانش به وفور یافت می‌شود و چنانکه تأمّل و دقت وافی در آن به عمل آید چه‌بسا امثال و محاوراتی به‌دست آید که امروز اغلب آنها متروک و حتی از نظر فرهنگ‌نویسان هم مهجور مانده است و البته هر یک از این امثال که معرّف ذوق و سلیقه عامه مردم در آن عصر بوده خود در صورت جمع‌آوری و تدوین گنجینهٔ گرانبهایی برای ادبیات فارسی بخصوص فرهنگ توده را در آن زمان شامل است.

ذکر چند نمونه از اشعار وی

خط کرده ظاهر آن دهن غنچه رنگ را — در کُار بود حاشیه این متن تنگ را

* * *

بگذرد دائم سخنور را به‌خون خوردن‌مدار — سرخی‌منقار طوطی‌شاهداین مدّعاست

* * *

نشستن زیر شمشیر بتان فیض دگر دارد — که‌آب استاده‌خوردن تندرستی را ضرر دارد

* * *

نمی‌گنجد خیال دیگری در سینهٔ تنگم — همین‌درشیشه‌ام‌جای‌پریزاد تو می‌باشد

* * *

نگردد وسعتی در رزق ارباب سخن پیدا — که‌طوطی‌را مداررروزی‌از تُنگ‌شکرباشد

* * *

تیره‌روزیهای ارباب سخن بی‌فیض‌نیست — خانه‌چون تاریک‌باشد جمع‌می‌گردد حواس

* * *

به اندک مهلتی دزدسخن رسوا کند خود را — چو کالایی برد کم مایه زودآرد به‌بازارش

* * *

به لفظ تازه توانی زدن ز معنی لاف — صفای می ننماید ز شیشهٔ ناصاف

* * *

رشته طول امل تار وجهان طنبورست — چه قدر بر سر این کاسهٔ خالی شورست

* * *

اثر آخر به زلف پر فن او نقد جان دادم — امانت‌دار خود کردم زنادانی پریشان را

* * *

مرا بر دل غباری‌نیست از خاک فراموشان — که بی‌مانع درآنجا می‌توان‌خاکی به‌سر کردن

غزل

داغ غمت زسینهٔ اندوهگین شکفت — از غنچهٔ فتیله گل آتشین شکفت

با بی‌زری چو لالهٔ عباسی از چه‌رو — باید مرا به بزم تو صبح پسین شکفت

از طرز اختلاط تو با من دل رقیب — گاهی زمهر غنچه شد وگه زکین شکفت
چون خاطری که بشکند از نکهت بهار — دایم دلم زخرّمی همنشین شکفت
از قدر و قیمت آنگل خودرو(اثر)فتاد — مانند لاله بس‌که به هر سرزمین شکفت

مشخصات نسخ خطی دیوان اثر شیرازی[1]

ـبنگاله، ایشیاتک ۶ دیوان (۵۱۲): نستعلیق ۱۰۴۵ [ف. بنگال: ۱۰۴]

ـلنین‌گراد ۱۱۶۶ B: نبشتهٔ ۱۰۵۵، همراه دیوان مدهوش، فیلم آن در ملّی هست [نسخه‌ها ۴:۱۰۲]

ـمجلس، ۱/۱۱۸۶: نستعلیق ۱۱۳۴ (ص۱ـ۱۷۴) آغاز و میان افتاده، برگها مشوش دارای: مثنوی، قصیده، قطعه، غزل، رباعی، فرد است و پیرامن ۳۲۰۰ بیت. [ف. مجلس ۳:۶۶۷]

ـملک ۶۳۶۷: نستعلیق سدهٔ ۱۲ آغاز و انجام افتاده، جدول زر، پیرامن ۵۶۰ بیت غزل، مثنوی، قصیده در ستایش امامان، ماده تاریخ جلوس شاه سلطان‌حسین، تاریخ تالار شاه یاد شده را دارد، ۲۱گ ۱۴س [رؤیت]

ـتبریز، ملی ۲۹۹۵: در جنگ مورخ ۱۲۸۱ـ۱۳۱۴، سروده‌هایی است به فارسی و آذری، ۸گ [ف. ملی تبریز ۱:۷۴]

ـرضوی ۸۹۳۹: نستعلیق، تاریخ یاد نشده، ۱۰۱گ، اهدایی حکمت [نسخه‌ها۵:۳]

منابع:

ارمغان ۳(۳ و ۴) ص۱۰۱، ۳۴ (۴و۵) صص۱۹۹-۲۰۶؛ تذکرةالشعرا. محمّد عبدالغنی‌خان. ص۸؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر. محمّد اسلم‌خان سالم کشمیری. صص۶-۸، ۵۵۵-۵۶۳؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس. محمّدحسین رکن‌زادهٔ آدمیت. صص۱۷۹-۱۸۵؛ الذریعه. محمّد محسن آقابزرگ تهرانی. ج۹/۱ صص۵۳، ۳۵۰؛ ریاض‌الشعرا. علیقلی‌خان واله داغستانی. ذیل اثر شیرازی؛ ریاض‌العارفین. آفتاب رای لکهنوی. ج۱ ص۳۵؛ سرو آزاد. غلامعلی آزاد بلگرامی. صص۱۴۲-۱۴۳؛ شاعران کور. علی‌اکبر مشیر سلیمی. صص۱۸۳- ۱۹۱؛ شمع

۱. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمدمنزوی، ج۳، ۲۲۱۷.

انجمن. محمّدصدیق حسن‌خان. ص۴۲؛ صحف‌ابراهیم. علی‌ابراهیم‌خان خلیل. ص۶؛ فارسنامهٔ ناصری. حسن حسینی فسائی. صص۱۱۵۴-۱۱۵۶، ۱۱۷۱؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۲۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی. احمد منزوی. ج۳ ص۲۲۱۷؛ فهرست نسخه‌های خطی مجلس شورای ملی. یوسف اعتصامی ج۲ ص ۱۱۸۵؛ قاموس‌الاعلام. شمس‌الدّین سامی. ص۷۸۰؛ لغت‌نامه دهخدا. علی‌اکبر دهخدا. ص۱۰۰۶؛ مجمع‌النفائس. سراج‌الدین علی‌خان آرزو. صص۱۳-۱۴؛ مخزن‌الغرائب. احمد علی‌خان هاشمی سندیلوی. صص ۲۲۰-۲۲۲؛ منتخب‌الاشعار. مردان علیخان مبتلا. ص۳۱؛ منتخب‌اللطایف. رحیم‌علیخان ایمان. ص۶۹.

*** ص ۱۷۴ مخلصای کاشی**[۱] (مرگ: ۱۱۵۰هـ.ق[۲])

اسمش میرزا محمّد و اصلش از قریهٔ نراق[۳] است. در زمان شاه‌سلطان حسین صفوی از کاشان به اصفهان آمد و مقیم شد و در همان شهر نیز درگذشت. در تذکره‌های مختلف دربارهٔ وی نظراتی ابراز شده است که به شرح زیر است:

شمع‌انجمن: قیاس صحیحش منتج مضامین تازه وکلام ملیحش مفید حلاوت بی‌اندازه، مرد همواره نیکوخصال بود طبعی به سخن آشنا و میلی مفرط به شعر داشت.

نتایج‌الافکار: مخلص کاشانی از عالی‌طبعان آن دیار و از فصحای بلاغت شعاربوده طبع متینش به تلاش مضامین تازه آشنا وکلام رنگینش به لطافت بی‌اندازه همنوا.

مجمع‌النّفائس: اکثر اشعارش به‌طرز سلمان و شیخ کمال خجندی و امیرحسن دهلوی است. دیوانش از ایران چهل سال‌است که به هندوستان رسیده (۱۱۲۳هـ.ق) آنچه دیده شده در بند الفاظ تازه است، حتی در بعضی جاها بنای شعر را بر لهجه گذاشته است. ابیاتش قریب چهار هزار بیت است.

---

۱. در شمع انجمن ص۴۳۳ نامش مخلص قمی نوشته شده است.

۲. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی، ج۳، ص۲۵۲۲.

۳. از شاعران اواخر عهد صفوی است. تذکره‌نویسان او را از مردم کاشان دانسته‌اند، ولی مرحوم آذر بیگدلی، با آنکه وی را نراقی نوشته حال وکارش را در ضمن شاعران قم آورده است، نقل از آتشکدهٔ آذر تصحیح حسن سادات ناصری بخش سوم ص۱۲۹۳.

چند نمونه از اشعار مخلصای کاشی:

قدت بیجا نشد مشهور در عالم به رعنایی
تخلّص بیشتر شهرت کند از نام موزون را

* * *

به دست غیر دادی ساعد چون نقرهٔ خامت
به قربان سرت گردم مکن این خام دستیها

* * *

مکن از سرمه سبز من سیه آن چشم جادو را
لباس تیره چندانی مناسب نیست هندورا
نگردد شمع گر خاموش امشب کشته خواهد شد
که با چندین فسون کردم به‌خواب آن طفل بدخو را

* * *

نیستم در زیر بار قرض واحسان کسی
گر مرا دینی به گردن هست حق قاتل‌است
آرزو دارم که تیرش را دهم در دیده جا
کاش از دستش برآید آنچه مخلص در دل است

* * *

ما ترک می به گفته واعظ نمی‌کنیم　　مینا بگو برآورد این پنبه را ز گوش

* * *

قرینهٔ فلک اطلسم جهان سخن را　　به رتبه از همه بالاترم ستاره ندارم

* * *

نگاهم چون گذشت از زلف شد محوبناگوشش
چو آن رهرو که گردد مانده از شب تا سحر رفتن

* * *

دلم فشردهٔ آن پنجهٔ نگارین است　　مخمّسی که به دل ناخنی زند این است

کـرد بـیجا دلم از طـرهٔ جانانه جـدا   دست مشاطه الهی شود از شانه جـدا
بـرق در جـان هـواداری فـانوس فـتد   تا به کی شمع جدا سوزد وپروانه جدا
کارم از عشق رسیده‌است به جایی‌مخلص   که به من خویش جداگرید وبیگانه جدا

* * *

مَهَم طفلست و من پیر ای‌خدایا مهلت عمری
کـه دریـابم مگـر کـیفیت عـهد شـبابش را

* * *

دل نمی‌دانـم کـدامین عـنبرین مـو بـرده‌است
این قدر دانم که زخـم سینه‌ام نـو بـرده است

* * *

نرگس مخمور او بـا سـرمه الفت کم کـند   آهوی وحشی سیاهی را چـو بیند رم کـند

* * *

از نـارسیدگی است کـه صـوفی کـند خـروش
سیلاب چون به بحر رسـد مـی‌شود خـموش

* * *

بس که دایـم در تـلاش مـعنی بیگانه‌ام   آشـناییهای مـن بـا دوسـتان بـی‌وفاست

* * *

مخلص به هـر کـه مـی‌نگرم در قـمار عشـق
بـازنده است لیک نـدانـم بـرنده کـیست

* * *

بـیگانه‌وار مـی‌گذری از سـواد چشـم   ای نور دیده حب وطن در دل تو نیست
می‌آیی همچو دولت و چون عمرمی‌روی   آگـه کسـی زآمـدن ورفـتن تـو نـیست

* * *

بـاغبان بـیجا نـمی‌ریزد بـه پـای تـاک آب
دختری دارد که عقل و هوش از سر می‌برد

ز پا افتادن تن نیست قیدی جان آگه را شود آزاد زندانی چو زندانش فرود آید
اگر از دیدن گل باغبان منعم کند مخلص چنان گریم که دیوار گلستانش فرود آید

* * *

بلاتشبیه رخسار عرقناک تو را ماند ز روی مهر عالمتاب گر اختر برون آید

* * *

چون پدری که طفل را پیش معلم آورد غمزهٔ شوخ چشم را دست به دست ناز ده
وعدهٔ وصل تا به کی ناز ندارد این قدر چاره جان خسته کن یا دل برده بازده

مشخصات نسخ خطی دیوان وی به شرح زیر است:[1]

مجلس، ۱۱۸۶/۳: نستعلیق ۱۱۳۵ (صص۳۹۴-۳۹۶) دارای غزل پیرامن ۲۰۰۰ بیت.

الهی پرتو نور یقین ده شمع جانم را بشوی از حرف باطل یک قلم لوح زبانم را

[ف. مجلس ۳:۶۶۸]

ملک، ۵۷۶۵/۸: نستعلیق هندی با تاریخ ۱۱۵۱ در دفتر (۱۲۷ر - ۱۵۷پ)، آغاز برابر نسخه پیشین [رؤیت]

پاکستان، دانشگاه پنجاب ۲۳ PIVI ۵۵۸ (۵۶۲ف): شکسته محمّد انصارالله، ۱۱۶۷ [ف. عبدالله ۲:۵۹۳]

ملک، ۵۴۷۵: نستعلیق سدهٔ ۱۲ دارای غزل، رباعی، قصیده، باز رباعی، مثنوی. آغاز:

ای لاله‌زار و داغ تو صحرای سینه‌ها وی ساحت چمن زکلکت آبگینه‌ها

۵۴۸گ ۱۵س [رؤیت]

دانشگاه، ۳۸۰۲/۲: نستعلیق سدهٔ ۱۲ (ص۱-۵۵) غزل است و آغاز در حرف الف افتاده [ف. دانشگاه ۱۲:۲۷۸۵]

موزهٔ بریتانیا، Or ۱۰۹۲۶: سدهٔ ۱۲ [نسخه‌ها ۴:۶۷۹]

مشهد، فرخ ۲۴۶: تاریخ یاد نشده، به کوشش آقای فرخ تکمیل شده [نسخه‌ها ۳:۹۱]

---

۱. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی، ج۳، ص۲۵۲۲.

تبریز، ملی ۲۷۸۸: نوشتهٔ ۱۲۷ (؟) [نسخه‌ها ۴:۲۹۸]
پاکستان، دانشگاه پنجاب ۱۰۴ SPI/ VI ۴۵۱۵: شکسته‌آمیز، سدهٔ ۱۲.

منابع:

آتشکدهٔ آذر. آذر بیگدلی. به تصحیح حسن سادات ناصری. صص۱۲۹۳-۱۲۹۴؛ تذکرهٔ حسینی. حسین‌دوست سنبهلی. صص۳۲۱-۳۲۲؛ تذکرة‌الشعرا. محمّد عبدالغنی‌خان. ص۱۲۲؛ تذکره شعرای کشمیر. محمّد اسلم‌خان سالم کشمیری. صص۳۶۴-۳۸۲؛ ریاض‌الشعرا. علیقلی‌خان واله داغستانی. ذیل مخلصای کاشی؛ ریاض‌العارفین. آفتاب رای لکهنوی. ج۲ ص۱۹۳؛ سرو آزاد. غلامعلی آزاد بلگرامی. صص۱۲۵-۱۲۶؛ شمع‌انجمن. محمّدصدیق حسن‌خان. صص۴۳۸-۴۳۹؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۵۳۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی. احمدمنزوی. ج۳ ص۲۵۲۲؛ فهرست نسخه‌های خطی مجلس شورای ملی. ابن یوسف شیرازی ج۳ ص۴۷۷؛ مجمع‌النفائس. سراج‌الدّین علی‌خان آرزو. ص۱۱؛ منتخب‌اللطایف. رحیم علیخان ایمان. ص۳۸۸.

*** ص ۱۷۶ نجیبای کاشی**

نجیبا از شاعران معروف اواخر صفویه است که نامش به اشتباه در تذکرهٔ حزین چاپ الفت «بخشا» آمده است. عبدالرّسول خیامپور در فرهنگ سخنوران این اشتباه را تکرار کرده و با دو نام متفاوت این شخص را معرّفی کرده است یکی با نام واقعی این شخص که همان نجیبای کاشی است (ص۵۹۷) و دیگری، با عنوان بخشای کاشی (ص۷۹) که برگرفته از تذکرهٔ حزین چاپ الفت است.

کوروش زعیم هم در کتاب خود (مردان بزرگ کاشان) سرگذشت صحیح و همینطور اشعار وی را با عنوان بخشای کاشی ذکر کرده است. مهدی اخوان ثالث درمقاله‌ای‌که در معرفی‌کتاب «حزین لاهیجی زندگی و زیباترین غزلهای او» در مجله انتقاد کتاب ج۲ ش ۶ به چاپ رسانده است علّت این اشتباه را این‌گونه بیان می‌کند:

«در خصوص «تذکرة‌المعاصرین» حزین که تابحال دو یا سه‌بار در اصفهان چاپ شده اشاره به یک دو نکته بیجا نمی‌نماید: اوّل آنکه او به شعر اغلب معاصران خود اعتقادی ندارد و انتقادی تند و بجا از شعرای عصر می‌کند و از میان آن‌همه انبوه

شعرا فقط صدنفر را لایق ذکر دانسته که بسیاری از اینها هم شاعر به معنی خاص کلمه نبوده‌اند.

نکته دوم راجع‌به چاپ این تذکره در اصفهان: متأسفانه با آنکه دو سه‌بار چاپ شده غلطهای فاحش غریب کتاب همچنان باقی است. به عنوان نمونه یک مورد عجیب را یادآور می‌شوم: شاعری بوده با تخلّص «نجیب» که اهل کاشان بوده و از شعرای خوب آن عهد و از بهترین مذکوران تذکرهٔ حزین است.

در تذکرهٔ نصرآبادی هم چند کلمهٔ مختصر راجع به او هست. این شاعر در زمان نصرآبادی هنوز جوان بوده یا در ایّام جوانی حزین از پیران و مشاهیر قدمای عهد بوده، حزین با آن الف تعظیم و تکریم معمول زمان از او به عنوان «نجیبای کاشی» یاد کرده است. امّا در چاپهای متعدّد اصفهان نام او را در حرف «ب» به عنوان «بخشای کاشی» می‌بینیم. شباهت خطی «نجیبا» و «بخشا» موجب چنین تخلّص وتغییر مکان‌بیجایی‌از حرف «ن» به‌حرف «ب» و از «نجیب» به «بخش» شده است. عجیب این‌است که‌حضرات ناشر ومقدمه‌نویس‌فاضل‌تذکره‌درچاپهای کتاب این‌قدر صرف وقت و دقت نکرده‌اند که این شاعر مشهور و مهم عصر (مؤلف تاریخ کشیکخانه) را بشناسند و بدانند همان «جوان نامراد» مذکور در تذکرهٔ نصرآبادی است و تخلّص «بخش» مورد ندارد و عجیب‌تر آنکه از او شعر با تخلّص «نجیب» نقل کرده‌اند ومتوجّه نشده‌اند. بی‌شک حزین‌مرتکب چنین اشتباهی نشده است.»

تذکره‌های معتبر آن دوره از او به عنوان نجیبا نام برده‌اند از جمله: واله داغستانی در ریاض‌الشعرا می‌نویسد: والدش محمدحسین نام داشته در سلک بزّازان می‌بوده و در زمان خاقان مالک رقاب مغفور به منصب ملک‌الشعرایی ممتاز گردیده. اقران او از راه حسد به تیغ زبان خاطرش را آزرده اهاجی رکیک کرده بر زبانها انداختند. خلاصه نجیبا طبعش در انشای نظم‌خوانی خالی از قدرت ولطفی نبوده.

صبا در روز روشن می‌گوید:

در شمع انجمن دو جا ذکر کرده، یکجا همین‌قدر نوشته نجیب کاشانی نامش نورا، بزازی می‌کرد و جای دیگر آورده نجیب‌الدّین محمّد کاشی الی آخر ماقال و در

«نشتر عشق» و «آفتاب عالمتاب» نگاشته که نجیب کاشی نامش ملانور به پیشهٔ بزازی به‌سر می‌برد. سوای آن دیگر نجیب کاشی که پیشه بزازی می‌کرد درین هردو تذکره و در «ید بیضا» هم مذکور نیست و اشعاری‌که در شمع انجمن به نام این هردو نجیب مرقوم است در تذکره‌ها به ضمن کلام نجیب ملانورا به ضبط درآمده، از اینجا پیداست که هردو یکی است و این ملانورا حرفهٔ بزازی آبایی را ترک کرده به زیّ شاعری متلبّس گردید و از وطن به اصفهان رخت کشید و با میرزا ابراهیم مستوفی‌الممالک صحبتی گرم کرده به‌ذریعه‌اش به حضور سلطان حسین صفوی رسید و عزّ قبول یافته مخاطب به خطاب ملک‌الشعرایی گشت و به اقامت صفاهان از خیال وطن درگذشت.

میرزا محمّدطاهر نصرآبادی هم در تذکرهٔ معروفش با عبارات زیر از او یاد می‌کند:

والد خواجه محمّد حسین کاشی پدرش داخل بزّازخانه است. مرد کدخدایی است در اصفهان به آن امر مشغول بود اگرچه حضرت نورا در حداثت سن و ابتدای نشو و نماست اما عندلیب طبعش بلندپرواز و نکته‌پرداز و با طوطیان هم‌آواز است. دوسال قبل از این به اصفهان آمده در خان مشهور به خان کاشیان به امر بزازی مشغول بود. اما شوخی طبعش نمی‌گذاشت که در آن پابرجا باشد و چون گلدسته، عزیزان از دستش نمی‌گذاشتند.

وهمینطور در شمع انجمن ص ۲۰۶ ذیل نام لطفعلی‌بیک شامی به نکته‌ای اشاره شده است که تخلّص نجیبا را برای نورالدین محمّد تأیید می‌کند:

«... تخلّصش در ابتدا نجیب بود و چون نور محمّد کاشی همعصر وی همین تخلّص را داشت به‌خاطر رعایت‌ادب و نزاکت این تخلّص راکنار گذاشت و سامی را انتخاب کرد.»

در تذکرهٔ شوشتر هم ذیل سرگذشت زایرای‌شوشتری نام وی آمده است:

زایرا همواره با مشاهیر شعرا مانند میرزا طاهر وحید و شفیعای اثر و میرنجات و نجیبای کاشی و میرزاهادی شیرازی و مخلصا و غیرهم همطرح و همداستان بود.

چند بیت زیر از اوست که در تذکره حزین ذکر نشده است:

اوراق صبر وطاقت عاشق به باد ده از یک نگاه خانهٔ مردم خراب کن

در دیدهٔ معنی مژهٔ شوخ بیانم خاموشم و خون می‌چکد از تیغ زبانم
آوارگیم منزل و مقصود ندارد چون تیر هوایی به نظر نیست نشانم[1]

* * *

تو هم ای شاخ گل دستی به خون من‌نگارین کن
به خون عندلیبان غنچه رنگین کرده پیکان را

* * *

جور فلک کشد دلم گر ز غمت رها شود
دانه ز برق چون رهد طعمهٔ آسیا شود

* * *

در بحر غمت همچو حباب از دل بی‌تاب
آهی نکشیدیم که از خویش نرفتیم

* * *

نشناسدم چو رشتهٔ گوهر کشیده کس بیجا نریختم عرق انفعال را

* * *

ز بام ودر مه و خورشید چون پروانه می‌بارد
کدامین شمع روشن کرد امشب محفل ما را

منابع:

تذکرهٔ شوشتر. عبدالله شوشتری (فقیر) صص ۱۲۰، ۱۳۹-۱۴۲؛ روز روشن. محمّد مظفرحسین صبا. صص ۸۰۷-۸۰۹؛ ریاض‌الشعرا. علیقلی‌خان واله داغستانی. ذیل نورای کاشی متخلّص به نجیب؛ شمع انجمن. محمد صدیق حسن‌خان. صص ۴۶۰، ۴۶۳؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۵۹۷؛ مردان بزرگ کاشان. کوروش زعیم. صص۵۳-۵۶؛ نصرآبادی. میرزا محمد طاهر نصرآبادی. صص ۳۷۱-۳۷۲.

---

۱. این بیت را حزین ذیل نام میرزاباقر ذکر کرده است.

*** ص ۱۷۹ میرزا بدیع اصفهانی** (مرگ: ۱۱۱۳ه.ق[1])

وی فرزند میرزا محمّد طاهر نصرآبادی است. صاحب خزانهٔ عامره[2] دربارهٔ وی می‌نویسد که مشق تاریخ‌گویی را به جایی رسانیده که محاسب اندیشه در احصای تعریف آن قاصر است.

واله داغستانی می‌نویسد: در اتمام عمارت چهلستون دولتخانهٔ اصفهان که به حکم سلطان‌حسین میرزای صفوی تعمیر یافته قصیده در مدح آن پادشاه و توصیف آن عمارت گفته بود از صد بیت متجاوز، مصرع اول تاریخ شروع عمارت و مصرع ثانی تاریخ اتمام که یک سال بعد از شروع بود و در هر بیت مناسب مصراع اول با ابتدا بنا و مناسبت مصراع ثانی با اختتام مرعی داشته، پادشاه بعد از انعام صله وافر و خلعت لایق و بخشیدن اقطاع از خالصهٔ پادشاهی نصیرآباد منصب جلیل‌القدر ملک‌الشعرایی با مرسوم همه ساله از خزانهٔ عامره به آن نکته‌دان مکرمت فرمود.

پدرش میرزا محمّدطاهر درتذکرهٔ نصرآبادی این‌گونه از فرزند یاد می‌کند:[3]

بدیع‌الزمان ولد کمینه منحصر در فرد است. امید که جمیع فرزندان مسلمانان به منتهای پیری و کمالات که موجب نجات در این باشد برسند.

کمال شور دارد چنانچه در حل معمّا و ترتیب نظم و انشا طبعش خالی از لطفی نیست اما کاهلی را مانع تحصیل کمالات ساخته کم متوجه ترتیب و تتبّع نظم دفتر می‌شود، امیدوارم که دست قدرت الهی باعث رفع این مانع شده شوق دریافت و تحصیل حسنات که باعث اعتبار دارین او باشد کرامت فرماید.

ابیات زیر از وی نقل می‌شود:

تیره‌روزی باعث مطلب رسیدن می‌شود
شب چراغ سوزش پروانه روشن می‌شود

---

۱. شمع‌انجمن، محمّدصدیق حسن‌خان، ص۱۸۰؛ صحف ابراهیم، علی ابراهیم‌خان خلیل، ص۲۲؛ تاریخ مرگ وی در تذکرةالشعراء ۱۱۲۱ه.ق ثبت شده است.

۲. خزانه عامره، غلامعلی آزاد بلگرامی، صص۱۵۰-۱۵۱.

۳. نصرآبادی، میرزا محمّدطاهر نصرآبادی، صص۴۵۵ - ۴۵۶.

دیدن راه است بهتر شمع چون با دیگریست
چشم ما روشن چراغ هر که روشن می‌شود
حلقه افزونتر کند بر دام حرص و آرزو
قامت منعم که خم از بار مردن می‌شود

* * *

روشن ضمیر را به بصر احتیاج‌نیست سرچشمه بهر آب گهر احتیاج نیست؟
موی سفید را مکن آلودهٔ حنا شیر صباح را به شکر احتیاج نیست
همدست کی رواست ید قدرت تو را این دست را به دست دگر احتیاج نیست

* * *

گریه‌های سرد زاهد را نمایدکارسست
می‌شود از بارش باران دی دیوار سست
نیست چون پیکان او در دل اثر با ناله نیست
ریخت چون دندان بود گویندهٔ گفتار سست

* * *

می‌کند بیدار احسان دولت خوابیده را
عطسه می‌سازد سبک‌مغزان گران گردیده را
نانجیبان را لباس سروری رسوا کند
می‌کند ظاهر گهر دزد گهر دزدیده را

* * *

جنونی کو که تا پر شور سازد مغز جانم را
نمک سازد به زخم کوه و صحرا استخوانم را
که می‌خواهد لب نانی زچرخ از تنگدستیها
که غیرت می‌کند دستاس امروز استخوانم را

* * *

از خموشی صد دهن واه سخن داریم ما
همچو مجمر جای در هر انجمن داریم ما
کشتهٔ زهر تغافل تا ابد بی‌نشئه نیست
چون گل تریاک تلخی در کفن داریم ما

* * *

خصم سرکش را زبون ما از تواضع می‌کنیم
هست پشت چون کمان ما دم شمشیر ما
خط مشکین نیست گرد عارض گلنار تو
هست رحل آبنوس مصحف رخسار تو

* * *

نمی‌کند گره‌ای مشت ضبط خوردهٔ ما چو آسیاست کف دست هم نشردهٔ ما

* * *

بر نیاوردم به شهرت نام چون نقش نگین
چرخ کج‌رفتار بیجا بر سر سنگم نشاند

* * *

پاک گوهر رد احسان با تهی‌دستی کند پرتو خورشید را آیینه بر دیوار زد

قصیده‌ای در مدح پیامبر(ص) گفته این دو بیت از آن است:

سر بر فلک رسیده تو را تا رسا کنی دست شکسته‌ای که به مقصود نارساست
کم نیستی زخاک که دیوار چون شود در راه دستگیری هر کور را عصاست

یک نسخه چاپی از دیوان وی در کتابهای چاپی مشار و مؤلفین کتب چاپی (فارسی و عربی) با مشخصات زیر به دست آمد:

بمبئی، ۱۳۳۴ق، سنگی، وزیری، ۱۶+۱۶۸ ص.

در الذریعه، ج۱۹/۱ ص۱۳۰، از دیوان وی همراه با ذکر بعضی از مشخصات یاد شده است.

در فهرست نسخه‌های خطی فارسی مشخصات نسخه خطی تاریخ چهلستون به

شرح زیر است:[1]

ــتهران، دانشگاه ۲۵۹۱/۱۵۱: ضمن مجموعهٔ آقا محمّد معینا اردوبادی مورخ ۱۱۰۴ (ص۶۷۵) [ف.دانشگاه ۹:۱۴۰۵]

منابع:

تذکرةالشعرا. محمّد عبدالغنی‌خان.ص۲۵؛ خزانهٔ‌عامره.غلامعلی‌آزادبلگرامی. صص۱۵۰ - ۱۵۱؛ الذریعه. آقابزرگ تهرانی. ج۹/۱ ص۱۳۰؛ روز روشن. محمّد مظفر حسین صبا. ص۱۰۳؛ ریاض‌العارفین. آفتاب رای لکهنوی. ج۱ ص۱۰۸؛ شمع‌انجمن. محمّدصدیق حسن‌خان. ص۸۰؛ صحف ابراهیم. علی ابراهیم‌خان خلیل. ص۲۲؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۸۰؛ فهرست کتابخانهٔ مجلس. عبدالحسین حائری ج۹ ص۱۴۰۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی. احمد منزوی ج۴ ص۲۷۰۳؛ کتابهای چاپی مشار. خانبابا مشار. ص۱۵۰۷؛ منتخب‌اللطایف. رحیم علیخان ایمان. ص۱۱۰؛ مؤلفین کتب چاپی (فارسی و عربی). خانبابا مشار. ج۲ ص۱۳۴۰؛ نصرآبادی. میرزا محمّدطاهر نصرآبادی. ص۴۵۵ - ۴۵۶.

*** ص ۱۸۰ میرزا حسن غیور**

صاحب ریاض‌الشعرا او را اینگونه وصف می‌کند:

از اعزّه دارالامان کرمان و درکمالات نادرهٔ دوران بود. به آن فطرت وحدّت شعور کمتر دیده شده و در صنایع لطیفهٔ غریبه بی‌همال بود. خط شکسته‌اش بر خطوط استادان خط نسخ کشیده.

مدّتی به وزارت گرجستان مأمور و در میان دد و دام تصدیع تمام کشیده باز معاودت به طرف وطن مألوف خود نموده اکثر اوقاتش صرف انشای شعر وصحبت مستعدان می‌گشت، شعرش کمال رتبه و چاشنی دارد، مثنوی‌خوبی در بحر مثنوی مولوی گفته گویا در همان بلده به جوار ایزدی پیوست. این چند رباعی ازوست:

اندیشه ظلم بر ضعیفان نکنم   هرچند رسد نفع به من آن نکنم

گویند مشو ز زخم‌من‌خون هرگز؟   من خانهٔ عنکبوت ویران نکنم

---

۱. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی، ج۴، ص۲۷۰۳.

ابروی تو پیوسته گره‌دار چراست　　زلف تو چو روز عاشقان تار چراست
قربان سراپات شوم حیرانم　　چشمت به تن درست بیمار چراست

* * *

خود را به نجف‌ای دل غمناک بکش　　در دیده غبار مقدم پاک بکش
روی سخنم به تست بی‌درد غیور　　ای خاک به سر سری به آن خاک بکش

منابع:
تذکرهٔ حسینی. حسین دوست سنبهلی. ص۳۴۶؛ ریاض‌الشعرا. علیقلی‌خان واله داغستانی. ذیل میرزا حسن غیور. ستارگان کرمان. حسین بهزادی اندوهجردی. ص۲۸۸؛ شمع انجمن. محمّد صدیق حسن‌خان. ص۳۴۶؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۴۲۴.

* ص ۱۸۱ لطفعلی بیگ شامی (مرگ: ۱۱۲۰ه.ق)

تخلصش در ابتدا نجیب بود و چون نورمحمّد کاشی همعصر وی همین تخلّص‌را داشت، به‌خاطر رعایت‌ادب و نزاکت، این تخلّص را کنار گذاشت وسامی را انتخاب کرد. تخلّص وی در تذکرهٔ شمع‌انجمن به غلط «ساقی» ثبت شده‌است.[1]
صاحب تذکرهٔ نصرآبادی به این نکته اشاره می‌کند که وی در ضمن سرایش قطعه‌ای از وی تقاضای تخلّص می‌کند.[2]
اینک چند شعر از وی:

به‌رفتار آورد چون‌یار آن سروخرامان را
زرفتن‌باز می‌دارد خجالت آب حیوان‌را
نگاهش‌بر سر نازاست‌بازامروز می‌ترسم
که‌برگرداند‌از قتل من‌آن برگشته‌مژگان‌را

* * *

۱. شمع‌انجمن، محمّدصدیق حسن‌خان، ص۲۰۶.
۲. نصرآبادی، میرزا محمّدطاهر نصرآبادی، صص۴۴ ـ ۴۵.

رخش از نـور ایـمان آفـریدند　　خـطش از رشتهٔ جـان آفـریدند
ز اهـل دل سلامت روی برتافت　　چو آن بـرگشته مـژگان آفـریدند
به عالـم نـام رعنایی علم شـد　　چـو آن سرو خـرامان آفـریدند

* * *

شب‌نشاط سرآمد دلا چه بی هوشیست　　دمید صبح ندامت چه خواب خرگوشیست
به دست تجربه‌ام آمد از صدف‌ایـن دُر　　که جای گوهر معنی دهان خاموشیست
می‌زنند آن قلب مژگان کز چنین صفهابه هم　　می‌زنی تا چشم برهم مـی‌خورد دنـیابه‌هم
سرگرانیها که من می‌بینم آخر تیغ کـین　　می‌گذارند آن دو ابرو بر سر دلها به‌هم
در نظر بی‌وزن چون نظم ز هم پاشیده‌ام　　بسکه از شوق تو سبقت می‌کنند اعضا به‌هم

* * *

گـه بـیخود و گـه خراب و گـه مست دلم　　گـه بـیهده گـرد و گـاه پـا بست دلم
آن روز کـه هـرکسی ز کس داد زنـد　　فـریاد زنـم کـه داد از دست دلم

* * *

امروز هر آغوش که از شـوق تـو باز است　　فـرداست‌کـه مـحراب دل اهل‌نیاز است

* * *

در چشم پاک بـین کـه بـود نـور امـتیاز　　دریـا کـجا بـه‌ دیـدهٔ پـرنم بـرابـر است

* * *

کامی است مـرا گـر فـلک دست دهـد　　در دستش از این هردو یکی هست دهد
یـا حـجّت مـن کـند چـو دستم کـوتاه　　یـا آنکـه بـه‌قدر هـمتم دست دهـد

منابع

آتشکدهٔ آذر. آذر بیگدلی. به تصحیح جعفر شهیدی. ص ۱۵؛ ریاض‌الشعرا. عـلیقلی‌خان واله داغستانی. ذیل لطفعلی بیگ شامی؛ ریحانة‌الادب. مـحمدعلی مـدرس. ج۲ ص۴۱۷؛ شـمع انـجمن. محمد صـدیق حسـن‌خان. ص۲۰۶؛ صـبح گـلشن. عـلی‌حسن. ص۱۹۶؛ فـرهنگ سخنوران. عبدالرسول خـیامپور. ص۲۵۸؛ قـاموس‌الاعـلام. شـمس‌الدّیـن سـامی. ص۲۵۱۲؛ نصرآبادی. میرزا محمد طاهر نصرآبادی. صص۴۴ـ۴۵.

*** ص ۱۸۳ افراسیاب‌خان**

تذکرهٔ حزین بیشترین اطلاعات را در باره این شخص ذکر کرده است.

منابع:

صبح گلشن. علی حسن. ۲۸؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۴۷.

*** ص ۱۸۴ عوض‌خان لاری**

آنچه که در باره عوض‌خان در دیگر منابع ذکر شده است به‌طور کامل رونویسی از تذکره حزین است.

منابع:

دانشمندان و سخن‌سرایان فارس. محمّدحسین رکن‌زاده آدمیّت. ج۳ ص۷۲۲؛ روز روشن. محمّد مظفرحسین صبا. ص۵۷۹؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیّامپور. ص۴۱۱.

*** ص ۱۸۴ حکیم محمّد تقی شیرازی**

در شمع انجمن هم افزون بر مطالب تذکرهٔ حزین نکته‌ای ذکر نشده است.

منابع:

شمع انجمن. محمّدصدیق حسن‌خان. ص۹۹؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول‌خیامپور. ص۱۱۶.

*** ص ۱۸۵ حکیم محمّدرضا عرب بروجردی**

نام وی فقط در تذکرهٔ حزین ذکر شده است.

منابع:

فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۲۳۰.

*** ص ۱۸۶ حکیم شاه معصوم لاری**

نام وی اوّلین بار در تذکرهٔ حزین ذکر شده است.

منابع:
صبح گلشن علی حسن. ص۴۳۰؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۵۵۳؛ قاموس الاعلام. شمس‌الدّین سامی. ص۴۳۲۷.

*** ص ۱۸۷ صامت اصفهانی** (مرگ ۱۱۰۰ ه.ق)

وی اهل اصفهان و فرزند آقا مؤمن اصفهانی است. برای اولین بار در زمان عالمگیر پادشاه برای تجارت به هندوستان سفر کرد و بعد از مدتی به ایران بازگشت ولی گویا دوری از هند را نتوانست تحمّل کند و دوباره به این کشور رفت و این‌بار اقامتش حدود پانزده سال طول کشید، تا اینکه سرانجام به سال ۱۰۸۳ه.ق به اصفهان بازگشت.[۱]

نصرآبادی او را اینگونه وصف می‌کند: همگی از صحبت او فیض صوری و معنوی می‌برند و خصوصاً فقیر، چنانچه گاهی فقیر نوازی فرموده به مسجد لنبان[۲]

---

۱. شمع انجمن، محمد صدیق حسن‌خان. صص ۲۶۶-۲۶۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی احمد منزوی ج۳ ص۲۴۰۲؛ نتایج‌الافکار، محمّد قدرت‌الله گوپاموی ص ۴۲۱.
۲. لنبان از محلات قدیمی اصفهان است (رک محاسن اصفهان مافروخی). مسجدی که به نام مسجد لنبان معروف است بناکردهٔ یکی از ارکان نامی اصفهان در قرن هشتم است و نام وی در ترجمهٔ محاسن اصفهان به شکل زیر آمده است:
صاحب معظم قدوه اعاظم الامم جلال الوزراء جمال الدولة والدّین، محمّدبلم دستجردی الاصفهانی. مترجم رسالهٔ محاسن ۷۲۹ه.ق حسین بن محمّد بن ابی‌الرضا علوی آوی در بتیانگذاری این مسجد شخصاً حضور داشته است و نام آن را عمارت جمال‌الدین می‌گوید. و سعید هروی دربارهٔ مسجد و عمارت مشهور لنبان اشعاری دارد:

از پی ذوق و تفرج گر به لنبان در شوی	مسجدی بینی مروج بر سر آب روان
صاحب عادل جمال‌الدین محمّد کاوَرد	سبز خنگ آسمان را حکم او در زیر ران

هنرفرد در گنجینه آثار اصفهان نوشته است که: از آثار قدیمی مسجد به غیر از چند قطعه گچ‌بری از دوره‌های قبل از صفویّه و چند لوح کاشی‌کاری از دورهٔ صفویه -که در تالار جدیدالبناء مسجد برجای گذاشته شده است چیز دیگری باقی نمانده- در زیر تالار بزرگ مسجد لنبان نهر آبی جریان دارد... این مسجد مورد تقدیس مردم اصفهان است و چنین شهرت دارد که حضرت امام‌حسین(ع) در این مسجد نماز گذارده‌اند. نقل از تذکرهٔ شعرای کشمیر. اصلح. ص۲۰۶.

می‌آید. طبعش لطیف است.

داغستانی در ریاض‌الشعرا وی را به داشتن بیان شیرین و زبان نمکین می‌ستاید.

در مجمع‌النفائس آمده است که: «خیلی رنگین بیان است، در غزل تلاشهایی بالا دست دارد، قدری زبان او به میرزا جلال اسیر می‌ماند.»

وی معاصر شاه سلیمان مغفور صفوی (۱۰۷۷-۱۱۰۵ هـ.ق) بوده است. مجموعهٔ اشعارش قریب سه‌هزار بیت است. چند قصیده و مثنوی در بحر شاهنامه به‌طریق ساقی‌نامه گفته است.

مشخصات دیوان وی به شرح زیر است[1]

پاکستان، لاهور، پروفسور شیرانی ۴۸۶۰/۲/۱۸۴۰: ملاً مؤمن ۳۱؛ جلوس محمّدشاه ۱۱۶۱ (۱۷۴۸م) با رباعی به خامهٔ دل محمّدشاد مورخ ۱۱۶۵ [ف. دکتر محمّد بشیر حسین، ج ۱، ص۱۹۹]

چند نمونه از اشعار صامت صفاهانی:

زین بیش مسوزان به ستم ریشه مارا   این نخل مبادا ثمری داشته باشد
پامال مکن اشک جگرزادهٔ ما را   این قطره مبادا گهری داشته باشد

* * *

لب خود را ندهی فرصت شیرین‌سخنی   گر بدانی که چه مقدار مکیدن دارد
از لبش بوسه طلب کردم و دشنامم داد   ماجرای من و معشوق شنیدن دارد

* * *

به خون‌آلوده مژگان شانه کردم زلف خوبان را
جز این گلشن کجا سنبل به رنگ ارغوان بینی
خدا آن غمزهٔ صاحب مروّت را نگهدارد
به کویش بحرها از خون ناحق کشتگان بینی

* * *

گل رنگی از آن عارض گلفام ندارد   سنبل ز سر زلف تو آرام ندارد

---

۱. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی، ج۳، ص۲۴۰۲.

ما را نگه چشم تو از چشم تو خوش‌تر بادام صفای گل بادام ندارد

* * *

ستم‌کشان که به زیر عتاب می‌سازند به صبر تلخی غم شهد ناب می‌سازند
نشان‌چشمهٔ حیوان زخضر جستم گفت: دلی است کز ستم عشق آب می‌سازد

* * *

از کشتنم گران مژه پرهیز می‌کنند پیکان به سنگ سرمه چرا تیز می‌کنند
دل زآب خضر منت بیجا نمی‌کشد این جام را یک آبله لبریز می‌کنند

* * *

بی‌رخش دستی که بر سر می‌زدم ازکار ماند
پا ز رفتن‌دیده از دیدن لب ازگفتار ماند
بس‌که بر خوددامن‌افشاندیم‌مانند هلال
از قبای هستی ما یک گریبان وار ماند

* * *

در دل هوس زلف دو تا بود شکست وین آیینه چون عیب‌نما بود شکست
بر سنگ زدیم شیشهٔ عالم را هر چیز درو غیر خدا بود شکست

* * *

عالم دلش پر است زآه وفغان ما
افلاک یک جرس بود از کاروان ما
ما را اگر چه شمع ولگن در بساط نیست
سوزد چو شمع در دهن ما زبان ما
خاموشیم نشان به منزل رسیدگیست
این نکته از جرس شده خاطرنشان ما

* * *

سامان‌شوق بین‌که به‌راه طلب چو اشک
پرواز می‌کند زقفا نقش پای ما

خون یکرنگی من از همه جا می‌جوشد سنگ بر سینه زدم ناله زمینا برخاست
حـیرانـیم از لذّت دیـدار بـرآورد ازخود خبرم‌کردوزخودبی‌خبرم ساخت

* * *

امید دستگیری دارد از لطف صبا گردم
مگـر بـر باد رفتنها مرا از خـاک بـردارد

* * *

خـاکم بـه‌باد داد وغبارم بـه‌سیل شست دیگـر غـم فـراق تـو بـا من چـه مـی‌کند

* * *

سیل بـودم هـر دم از پست‌وبلندم نـاله بـود
بحر گشتم جـمله نـاهموارهـا هـموار شـد

* * *

دریـا کسـی نـدیده بـه ایـن آرمیدگی دل خون شد وبه شکوه لبم آشنا نشد

* * *

در مصافی کـه بـود عشق زدهشت‌پنهان صرفهٔ بوالهوس آن است کـه پیدا نشـود

* * *

در خـانهٔ شکسته نگـیرد کسـی قـرار ترسم که رفته‌رفته غم از دل به در شود

* * *

بـه مـژگـانی افـتـاده کـار دلم کـه خنجـر بـه صید حرم مـی‌کشد
چـو کـاغـذ بـود بی‌بقـا تـوبه‌ام هـوا تـا شـود ابـر نـم مـی‌کشد

* * *

گرچـه من‌رخت‌سفر بستم زرشک پیرهن
دل بـه رنگ تکـمه در بـند گـریبان تـو مـاند

* * *

یکره گذر بـه طـرف چـمن کـن‌که‌از غـمت
خـون جگـر فـرو نـرود در گـلوی گـل

دل پریشانی جاوید تمنا می‌کرد   با سر زلف پریشان تو سودا کردم
تو نه آنی که کنی گوش به فریاد کسی   ناله را بیهده در کوی تو رسوا کردم

* * *

مغان ز معجزه آتش زآب می‌سازند   زقطره‌قطره شراب آفتاب می‌سازند

* * *

شمع وسپند وشعله وپروانه وکباب   انصاف می‌دهند که مردانه سوختم

* * *

رهین منت رنگ است آب آیینه من   دماغ دیدن ابنای روزگار ندارم

* * *

به حرف و صوت زان لبها تسلی کی شود شوقم
به رنگ بوسه جا خواهم در آن کنج دهن کردن

* * *

ز شاهنامهٔ گفتار لب فرو بندی   اگر ز ما شنوی داستان خاموشی
قسم به ناله که رونق گذار بوی گلست   صفیر بلبلم از آشیان خاموشی

منابع:

تذکرهٔ شعرای کشمیر. محمّد اسلم‌خان سالم کشمیری. صص۲۰۵-۲۱۳؛ الذریعه. آقابزرگ تهرانی. ج۹/۲ ص۵۹۰؛ ریاض‌الشعرا. علیقلی‌خان واله داغستانی. ذیل صامت اصفهانی؛ ریاض‌العارفین. آفتاب رای لکهنوی. ص شام‌غریبان. لچهمی نرائن شفیق. اورنگ‌آبادی ص۱۵۷؛ شمع‌انجمن.محمّدصدیق حسن‌خان. صص۲۶۶-۲۶۷؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۳۲۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی. احمد منزوی. ج۳ ص۲۴۰۲؛ کاروان‌هند. احمدگلچین معانی. صص ۶۹۶-۷۰۰؛ کلمات‌الشعرا. محمّد افضل سرخوش. ص۶۸؛ نتایج‌الافکار. محمّد قدرت‌الله گوپاموی. ص۴۲۱؛ نصرآبادی. میرزا محمّدطاهر نصرآبادی. ص۳۴۷.

*** ص ۱۸۷ میرعبدالغنی تفرشی**

بیت زیر در ریاض‌الشعرا از وی نقل شده است:

یکبار اگر رخ خود آن دلربا نبیند عاشق اگر نگردد از چشم ما نبیند

منابع:

تذکرةالشعرا. محمّدعبدالغنی‌خان. ص۹۶؛ ریاض‌الشعرا. علیقلی‌خان واله داغستانی. ذیل میرعبدالغنی تفرشی؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۳۷۸.

*** ص ۱۸۸ میرزا مهدی عالی مشهدی**

در صحف ابراهیم چنین وصف شده است:

در وادی سخنوری قدرت او به کمال بود، در تمام مملکت خراسان نظیر و همال نداشت. شعر بسیار گفته و از هر قسم نظم به رشتهٔ تقریر سفته است. چنانکه خودش می‌گوید:

ز اشعار رنگین صد و سی هزار نوشتیم بر صفحهٔ روزگار

بیت زیر هم در تذکرهٔ حزین ثبت نشده است:

ره دل می‌رود سالک از آن رسوا نمی‌باشد

برون از خویش رفتن را صدای پا نمی‌باشد

منابع:

روز روشن. محمّد مظفّر حسین صبا. ص۵۱۹؛ ریاض‌العارفین. آفتاب رای لکهنوی. ج۲ ص۱۲؛ صحف ابراهیم. علی ابراهیم‌خان خلیل. ص۱۰۴؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۳۷۳.

*** ص ۱۸۹ ابوالمعالی مشهدی**

آنچه را که سایر منابع درباره ابوالمعالی نوشته‌اند رونویسی از تذکرهٔ حزین است.

منابع:

ریاض‌العارفین. آفتاب رای لکهنوی. ج۱ ص۲۷؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۲۴؛ نجوم‌السّماء. محمّدعلی کشمیری. ص۲۴۴.

*** ص ۱۹۰ سیّد عبدالله حسابی**

نام وی فقط در تذکرهٔ حزین آمده است.

*** ص ۱۹۲ میر معصوم اصیل**

در سایر منابع مطلبی افزون بر نوشته‌های حزین نیامده است.

منابع:

روز روشن. محمّد مظفّر حسین صبا. ص۵۷؛ صحف ابراهیم. علی ابراهیم‌خان خلیل. ص۱۰؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۴۵.

*** ص ۱۹۳ میرزا سیّد رضا اصفهانی** (مرگ: ۱۱۳۳هـ.ق)

وی معاصر شاه‌سلطان حسین صفوی بود. چند بیت زیر از او در تذکره‌های مختلف آمده است:

زبس پر شد به یاد لعل جان‌بخشی دل تنگم
صدای آب حیوان می‌کند گر بشکنند رنگم

* * *

اشکم ببین زدیده چه بی‌تاب می‌رود تا چشم کار می‌کند این آب می‌رود

* * *

هر کس که چشم مست تو را یاد می‌کند خاموش می‌نشیند و فریاد می‌کند

* * *

تار و پود بسترش از رنگ و بوی گل کنید
آن بدن یک پیرهن از برگ گل نازک‌تر است

منابع:

آتشکدهٔ آذر. آذربیگدلی. به تصحیح جعفر شهیدی، ص۱۸۱؛ الذریعه. آقابزرگ تهرانی. ص۹/۲

ص۳۶۴؛ روز روشن. محمّد مظفّر حسین صبا. صص۲۹۸-۲۹۹؛ صبح گلشن. علی‌حسن. ص۱۷۶؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۲۳۰؛ نگارستان سخن. سید نورالحسن بن محمّد صدیق. ص۳۲.

*** ص ۱۹۴ میرزا ابوطالب حیات** (مرگ: ۱۱۳۵هـ.ق)

نام وی فقط در تذکرهٔ حزین آمده است.

منابع:

فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۱۷۴.

*** ص ۱۹۴ میرزا زاهد علی سخا** (مرگ: ۱۱۶۴هـ.ق[۱])

واله داغستانی در ریاض‌الشعرا زندگی وی را اندکی گسترده‌تر بیان می‌کند: میرزا زاهدعلی سخا ولد میرزا سعدالدین لاری در ایام اختلال اوضاع ایران به حکومت لار و بنادر معیّن شده، مدّتها با افاغنه کوششهای مردانه نمود. آخرالامر مغلوب ایشان شد، مدّتی در اصفهان محبوس بود از جانب ایشان به حکومت بندرعباس مقرّر شده به مقرّ حکومت که رسید همچنان همّت بر مخالفت آن جماعت گذاشته مدّتها به آن منوال گذرانیده بالاخره تاب مقاومت نیاورده به معاونت فرنگیان به هندوستان آمده به استصواب برهان الملک بهادر به ملازمت پادشاه به منصب اعلی سرفرازی یافت و در سال ورود فقیر به هندوستان در سنهٔ ۱۱۴۶هـ.ق به دست زن مغنیه که در هندوستان به تعلّق خاطر نگاهداشته بود به تحریک اغیار مسموم و در مقبرهٔ برهان‌الملک بهادر شاهجهان‌آباد مدفون گردید.[۲]

چگونگی ورود وی به هندوستان از سفینهٔ خوشگو به شرح زیر است:[۳]

وی در عهد مبارک محمّد شاهی به هندوستان جنت‌نشان رسید. پنج هزاری می‌کردند همّتش سر به قبول فرو نیاورد، نواب برهان‌الملک سعادت‌خان بهادر به او

---

۱. سفینهٔ خوشگو، بندر ابن داس خوشگو، دفتر سوم، ص۱۹۳.

۲. ریاض‌الشعرا، علیقلی‌خان واله داغستانی، ذیل میرزا زاهدعلی(سخا).

۳. سفینهٔ خوشگو، بندر ابن داس خوشگو دفتر سوم، ص۱۹۳-۱۹۵.

وعدهٔ هفت‌هزاری شدن کرده بود، در همان نزدیکی غلام بچهٔ مادر به خطای که با زنش سر و کار داشت بهانهٔ طواف مزار خواجه قطب‌الدّین بختیار از خانه‌اش برآورده بود و به اتفاق زن بی‌حیا زهری در کار او کرد تا جهان را بدرود کرد. وقت نزع این بیت گفته پیش نثار محمّدخان برادرزادهٔ نواب برهان‌الملک که الحال شیرجنگ خطاب دارد خواند:

چنان شد بی‌حلاوت زندگی چون کوهکن بر من

که گردد تلخ در کامم خورم گر آب شیرین را

از اتفاق آنکه قاتل نمک به‌حرام دیوان اشعارش نیز از روزگار برانداخت، حق‌تعالی او را از بیخ براندازد.

اشعاری از میرزا زاهد لاری:

اعتباری نیست گرمیهای معشوقانه را　　　شمع می‌خواهد برای سوختن پروانه را

* * *

تضمین مصرع خواجه حافظ شیرازی:

دوش کلکم بر زبان حرف لب دلدار داشت

بلبلی برگ گلی خوشرنگ در منقار داشت

بی‌گزندی کی میسّر گشت احسانی ز خلق

چون فسونگر کیسهٔ این قوم گویا مار داشت

* * *

به‌تمکینی‌برد مکتوب‌شوقم‌راکه پنداری

زمقتلهای رنگین قاصدم پا در حنا دارد

* * *

به دلم خدنگ نازت به چه گیر پا نشسته

چو شکسته‌استخوانی‌که برو همانشسته

سر وکار ما فتاده به بتی که بعد مردن

نرود به رهگذاری که غبار ما نشسته

زیالای تو امشب بر سر پروانه پیچیدم عجایب ریسماتی از برای شمع تابیدم

* * *

نیست‌در مشرب ما باده کم از آب‌حیات
گشته تا شیشه تهی پر شده پیمانهٔ ما
نشئه در باده گهر در صدف وبو در گل
آنقدر لطف ندارد که تو در خانهٔ ما

* * *

جنونی کو که آرم در تصرف کوه وهامون را
کنم حک از نگین سنگ طفلان نام مجنون را
میان حسن وعشق از بس‌که باشد حسّ یکرنگی
کشد نقاش با هم صورت لیلی ومجنون را
به گلشن رفتم واز بس دلم بربود از داغت
شکست از غم به فرق لاله چشمم کاسهٔ خون را
رساییهای عقل از نشئهٔ صهبا بود یا رب
چه حکمت بود رفتن در خم بی می فلاطون را

* * *

مبر یا رب به دوزخ از کرم رند شرابی را
مروّت نیست در آتش فکندن مرغ آبی را

* * *

آزرده‌ام زیار به حدی که بعد از این صد بوسه‌گر دهد همه برروش می‌زنم

* * *

زشوقت انبساطی در دل مکتوب پیدا شد
که هرچندش به رنگ غنچه پیچیدم چو گل وا شد

* * *

به لب حدیث فراق تو آشنا نکنم زبان به حرف جدایی چو خانه وا نکنم

هر جا که دو همدم بود امروز چو مقراض
دارند زبی‌چشم بد از بهر جدایی؟

* * *

مرا به هجر رضا حالتی است چون غواص
که آب اگر گذرد از سرم نفس نکشم

* * *

کی کام ز هند بی‌وفا می‌خواهم هر چیز که خواهم از خدا می‌خواهم
چون سبحه به منصب صدی ساخته‌ام اما جاگیر کربلا می‌خواهم

منابع:

اسماءالمؤلفین. اسماعیل پاشا بغدادی. ص۷۶۷؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب. خواجه عبدالرشید. صص۱۷۱-۱۷۲؛ الذریعه. آقابزرگ تهرانی. ج۹/۲ ص۴۳۴؛ ریاض‌الشعرا. علیقلی‌خان واله داغستانی. ذیل میرزا زاهد علی (سخا). ریاض‌العارفین. آفتاب رای لکهنوی. ج۱ ص۳۰۱؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس. محمّد حسین رکن‌زادهٔ آدمیّت. صص۶۳-۶۴؛ سفینهٔ خوشگو. بندر ابن داس خوشگو. دفتر سوّم. صص۱۹۳-۱۹۵؛ شام غریبان. لچهمی نرائن شفیق اورنگ‌آبادی. ص۱۳۶؛ شمع انجمن. محمّدصدیق حسن‌خان. صص۲۰۶-۲۰۷؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۲۶۲؛ مجمع‌النفائس. سراج‌الدین علی‌خان آرزو. صص۵۶-۵۷؛ منتخب‌الاشعار. مردان علیخان مبتلا. ص۶۷.

* ص ۱۹۵ میرزا نصیر خراسانی

مطالب صبح گلشن دربارهٔ میرزا نصیرخراسانی با آنچه که در تذکرهٔحزین آمده یکی‌است.

منابع:

صبح گلشن. علی حسن. ص۵۱۹؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۶۰۳.

* ص ۱۹۶ شاکرا تهرانی

در صبح گلشن آمده است که: «به وطن اصلی خیر باد گفته به وطن اصفهان اختیار

نمود و همین جا بر زمین آسود.»

دو بیت زیر از اوست:

همچون جرس زدوری یار یگانه‌ام فریاد خیزد از در و دیوار خانه‌ام

* * *

از کلامم دیگران مستند و من خمیازه کش نشئه‌ای از بادهٔ خود نیست چون مینا مرا

در فهرست نسخه‌های خطی فارسی ذکری از رباعیات وی با مشخصات زیر آمده‌است:

تهران، الهیات ۱۰/۵۴۲ د: با تاریخ ۱۳۱۲ در دفتر، رباعیهایی است در بی‌معنی بودن سروده‌های حافظ از او و دیگران (۸۲ر - ۸۴ر) [ف. الهیات ۱:۳۲۲]

منابع:

الذریعه. آقابزرگ تهرانی. ج۹/۲ ص۴۹۳؛ ریاض‌العارفین. آفتاب رای لکهنوی. ص۳۳۴؛ صبح گلشن. علی‌حسن. ص۲۱۷؛ صحف ابراهیم. علی‌ابراهیم‌خان خلیل ص۸۷؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۲۸۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی. احمد منزوی ج۴ ص۲۸۳۴؛ قاموس‌الاعلام. شمس‌الدّین سامی. ص۲۸۲۲.

* ص ۱۹۷ نورس دماوندی

محمّدحسین اهل دماوند بود و در جوانی به اصفهان آمد و با صائب تبریزی معاشر و مجالس بوده است.[1] ذبیح‌الله صفا در ج ۵/۲، صص ۱۳۳۰-۱۳۳۳ اطلاعاتی در بارهٔ او نقل کرده است.

چند بیت زیر از اوست:

آنکه محراب‌دو عالم‌گوشهٔابروی اوست
در دل هر ذره پنهان آفتاب روی اوست

طرفه صحرایی‌است صحرای سواد معرفت
حیرت نظاره آنجا شوخی آهوی اوست

---

۱. نصرآبادی، محمّدطاهر نصرآبادی، ص۲۰۷.

پیچ و تاب موج دارد در هوای گوهری
آنکه دریا را ز هرگرداب راهی سوی اوست
تا به‌لب‌بحر سرشکم‌اختر تبخاله داشت
حلقهٔ گرداب رقص شعلهٔ جوّاله داشت

* * *

تا به‌وصف خط مشکینش‌رقم‌پرور شود
چون سر زلفش قلم فوارهٔ عنبر شود
جلوه‌اش در چشم عارف می‌زند موج ظهور
ماه من پنهان اگر چون‌آب درگوهر شود

دیوان وی برجای مانده و مشخصات آن به شرح زیر است:[1]

دانشگاه ۱/۱۶۶ /۲۵۹۱: مجموعهٔ آقا محمّد معینا اردوبادی مورخ ۱۱۰۴ گزیده‌ای است (ص ۷۳۰-۷۳۳ متن و هامش) [ف. دانشگاه ۹:۱۴۰۶]

منابع:

تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح‌الله صفا ج۲، صص ۱۳۳۰-۱۳۳۳ الذریعه. آقابزرگ تهرانی. ج ۴/۹، ص۱۲۳۰؛ روز روشن. محمّد مظفّر حسین صبا. ص۸۵۲؛ ریاض‌الشعرا. علیقلی‌خان واله داغستانی. ذیل نام نورس دماوندی؛ ریاض‌العارفین. آفتاب رای لکهنوی. ج۲ ص۳۰۱؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۶۱۹؛ فهرست دانشگاه تهران. محمّدتقی دانش‌پژوه ج۹ ص۱۴۰۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی. احمدمنزوی. ج۳ ص۲۵۸۷؛ منتخب‌الاشعار. مردان علیخان مبتلا. ص۱۰۹؛ نصرآبادی. محمّدطاهر نصرآبادی. ص۴۰۷؛ نگارستان سخن. نورالحسن‌بن محمّد صدیق. ص۱۳۴.

* ص ۱۹۸ زایرای شوشتری (مرگ: ۱۱۲۶هـ.ق[2])

در تذکرهٔ شوشتر اینگونه از وی یاد شده است:

---

۱. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی، ج۳، ص۲۵۸۷.

۲. الذریعه، آقابزرگ تهرانی ج ۲/۹، ص۴۰۰.

خواجه عبدالمحمّد زایرا، فصیحی صاحب کمال و شاعری شیرین‌مقال بود و بالاصل شاگرد ملاکاسبی مسمّی به محب‌علی است و در مدایح واخشتوخان (۱۰۷۸ه.ق) وحسین پاشای بصری و سایر معاریف آن عصر قصاید و مقطّعات بسیار داشت که اکنون اکثر آنها از میان رفته و غزلیّات و منظومات بسیار از او در مجموعه‌ها موجود است که از نسخه دیوان او که به نظر رسیده افتاده است و همواره با مشاهیر شعرا مانند میرزا طاهر وحید و شفیمای اثر و میرنجات و نجیبای کاشی و میرزا هادی شرر شیرازی و مخلصا و غیرهم همطرح و همداستان بود و تا عهد حکومت بیجن خان معمّر شد و در سال بیست و شش وفات نمود و این غزل در دیوان او مذکوراست:

دلا به‌گوشه عزلت‌نشین‌که جا اینجاست — مقام راحت و امنیّت رضا اینجاست
ز کینه خلوت دل را مکن غبار آلود — که جای همنفس ویار و آشنا اینجاست
میان کعبه و دل امتیاز اگر خواهی — همین بس است که آن خانه و خدااینجاست
لباس کعبهٔ فیض است ظلمت شبها — مراد اگر طلبی قبلهٔ دعا اینجاست
درآ به حلقهٔ افتادگان و فیض بخواه — که همچه خاک نجف خاک اولیااینجاست
بود زمرگ غم اهل دین زمانه و من — چو شمع داغم از این زندگی بلااینجاست
نمی‌نهیم چو خم پا برون زمیخانه — کجا رویم که بیت‌الحرام ما اینجاست
اجل زضعف تنم در نظر نمی‌آرد — خجل ز زندگیم درد بی دوا اینجاست
به چشم زخم حسودان سپند می‌سوزم — به گنج فقر که آسودگی مرا اینجاست
زطوف کوی تو زایر نمی‌رود جایی — که کعبه وحرم و زمزم و صفا اینجاست

چند تک بیت از او:

در پیش آنکه یافته فتح از شکستگی — بهتر بود ز صف‌شکنی کسر شأن خویش

* * *

قرب حق با خودی از ترک تعلّق نشود — نیست ممکن که زیک نفی برآید اثبات

* * *

هر دم استقبال گردی می‌کند پیک نظر — بر سر راهش چو چشم انتظار افتاده‌ام

منابع:

تذکرهٔ شوشتر. عبدالله شوشتری متخلّص به فقیر. صص۱۲۰، ۱۳۹ - ۱۴۲؛ الذریعه. آقا بزرگ تهرانی. ج۹/۲ ص۴۰۰؛ صحف ابراهیم. علی ابراهیم‌خان خلیل. ص۷۸؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۲۴۶.

*** ص ۱۹۹ میرزا هاشم آرتیمانی (مرگ: ۱۱۳۴ هـ.ق)**

میرزا هاشم از سادات بلندمرتبهٔ آرتیمان در اطراف همدان بود.

تخلص وی در ابتدا «اسم» بود هنگام ورود به اصفهان و آشنایی با حزین از وی درخواست تخلّص می‌کند، حزین پس از انتخاب تخلّص «دل» این رباعی را برایش می‌فرستد:

ای ماه دو هفته کاملت می‌خوانم — نور دل و شمع محفلت می‌خوانم

اظهار تخلّص تو نمودی به حزین — خود جان جهانیّ و دلت می‌خوانم

واله داغستانی در ریاض‌الشعرا خصوصیّات اخلاقی او را بیان کرده و او را به داشتن مشربی به غایت وسیع و طبعی بی‌نهایت کریم می‌ستاید و می‌گوید: «اغلب در لباس نمد و جامه درشت گذرانیده و چاکران و خدمه را به لباس فاخر و وضع اهل تجمّل می‌داشت.»

چگونگی کشته‌شدن وی در برگیرندهٔ بعضی‌از واقعیتهای‌تاریخی حکومت شاه سلطان‌حسین صفوی است و اینکه برای دفاع از این آب وخاک هیچ انسجام و سازماندهی مرکزی در کار نبود مگر حمیّت‌های فردی و مقاومتهای محلّی که نتیجه‌اش جز شکست و فروپاشی نبود، اینک عبارات ریاض‌الشعرا:

«با آنکه فتنه عظیمی که افاغنه ماعنه دارالسّلطنه اصفهان را محصور داشتند، ایشان از فرط حمیّت و مردانگی جمعی از سادات منصوبان خود و ملازمان همگی دویست نفر سوار و پیاده را اختیار و از خانهٔ خود سوار شده به عزم محاربهٔ اعدا به سپاه حاکم همدان ملحق گردید در دو منزلی اصفهان افاغنه را استقبال نموده حربی سخت اتفاق افتاد بالاخره حاکم همدان تاب مقاومت نیاورده به اتمام سپاه فرار اختیار و آن هاشمی شیردل با یاران خود در معرکه پای ثبات استوار، چنان گرم کارزار شد که آن لشکر انبوه را مشغول نموده مجال تعاقب گریختگان احدی را نماند و در آخر روز که

یراق کمانداری تمام شده بود هجوم افاغنه ایشان را درمیان گرفته تمامی، سوای آن پنج کس که گریخته بودند شربت شهادت چشیدند.»

این چند بیت از اوست:

گل باغ کی به چشم من زار آید ای‌دوست — که به‌دیده بی‌جمالت مژه خارآید ای دوست

زفشار پنجهٔ غم چو رمد در آتش افکن — دل خون‌گرفته دیگر به‌چه کارآید ای‌دوست

* * *

ترک من و رسم دلربایی نکنی — دوری زتو مرگست جدایی نکنی

ترسم که بمیرم ونبینم دگرت — ای عمر عزیز بی‌وفایی نکنی

این رباعی را میرزا یوسف تبریزی متخلّص به عزیز به نام خود در نزد راقم حروف خوانده و شیخ محمّدعلی حزین منسوب به میرزا هاشم نموده «العلم عندالله».

منابع:

الذریعه. آقابزرگ تهرانی. ج۹/۱ ص۳۲۸؛ روز روشن. محمّد مظفّر حسین صبا. ص۲۶۱؛ ریاض‌الشعرا. علیقلی‌خان واله داغستانی. ذیل نام میرزا هاشم آرتیمانی. ریاض‌العارفین. آفتاب رای لکهنوی. ص۲۴۹؛ صبح گلشن. علی‌حسن. ص۱۶۴؛ صحف ابراهیم. علی ابراهیم خان خلیل. ص۶۴؛ منتخب‌الاشعار. مردان علیخان مبتلا. ص۶۰؛ منتخب‌اللطایف. رحیم علیخان ایمان. ص۱۸۱ـ۱۸۲؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۲۱۰؛ قاموس الاعلام. شمس‌الدّین سامی. ص۲۱۵۰.

* ص ۱۹۹ میرزا اسماعیل ایما (مرگ: ۱۱۳۲هـ.ق)

وی از شعرای معاصر سلطان‌حسین صفوی است که با میرنجات و شفیعای شیرازی دو شاعری که حزین به تفصیل از آنها سخن رانده دوست و معاشر بوده است.[۱] شغل وی علاقبندی بود.

۱. تذکرةالشعرا، محمّد عبدالغنی‌خان، ص۲۳؛ ریاض‌العارفین، آفتاب رای لکهنوی، ص۹۶؛ ریاض‌الشعرا، علیقلی‌خان واله داغستانی، ذیل میرزا اسماعیل ایما.

چند نمونه از اشعار ایمای اصفهانی:

چاره زمی کن دل افسرده را گرم نگهدار هوا خورده را

* * *

بس که حرف حق کسی در دهر نتواند شنید
گیرد اول در اذان گفتن مؤذن گوش را

* * *

مضمون کسی گل نکند از سخن ما کی سبزهٔ بیگانه برآرد چمن ما

* * *

خصم را غافل گرفتن نیست از مردانگی پشّه با این ناتوانی می‌زند اوّل صدا

* * *

صحبت ارباب غفلت داد هشیاری مرا از صدای خواب این قوم است بیداری مرا

* * *

حکم قتلم اگر آن شوخ جفا کیش کند عمر کم فرصتم از شوق به سر می‌آید

* * *

مال ظالم می‌شود دایم نصیب دیگران شمع هرگز خانهٔ زنبور را روشن نکرد

* * *

به او در وصل هم مکتوب می‌باید فرستادن
زحرف آشنا از بس‌که خود را دور می‌گیرد

* * *

بی وعده آمد امشب آن مرهم دل ریش همچون گلی که آید در غیر موسم خویش

* * *

راه می‌گردانی از من هر کجا بینی مرا از چه راهست اینقدر ای شوخ تغییر سلوک

* * *

کی بود فکر ترقّی در دل دیوانه‌ام خوش هوا از پستی دیوار باشد خانه‌ام

* * *

مژه بر هم زدن اهل نظر مقراض است
بهر قطع نظر از دولت دنیا کردن

* * *

مدح یک سلسله از بهر تو باید کردن همچو شمری که بگویند برایش غزلی

* * *

حریص کی به جهان عیش دلپذیر کند کجا گرسنه تواند که خواب سیر کند

* * *

تا به کی گویی ز دنیا بگذرم چون جرس باید سخن در راه گفت

* * *

دل به معشوقه سپارم که به از معشوق است
زن پرستاری بیمار به از مرد کند

* * *

شیوهٔ تعزیهٔ وارث مُمسک این است که کند روز عزا باز سر همیان را

مشخصات نسخهٔ خطی دیوان وی به شرح زیر است:[۱]

ـ دانشگاه ۲۶۱۸/۸: نستعلیق نزدیک ۱۱۴۰ (ص۴۶۹ـ۴۷۲) منظومه‌ای است.

آغاز:

ممکنم نیست که ترتیب دهم دیوان را نتوان کرد به یک جلد پریزادان را

منابع:

تذکرةالشعرا. محمّد عبدالغنی‌خان. ص۲۳؛ الذریعه. آقابزرگ تهرانی. ج۹/۱ ص۱۱۴؛ روز روشن. محمّدمظفر حسین صبا. ص۹۵؛ ریاض‌الشعرا. علیقلی‌خان واله داغستانی. ذیل نام میرزا اسماعیل ایما؛ ریاض‌العارفین. آفتاب رای لکهنوی. ج۱ ص۹۶؛ صحف ابراهیم. علی‌ابراهیم‌خان خلیل. ص۱۶؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۷۲؛ فهرست کتابخانه مجلس. عبدالحسین حائری. ج ۹ ص ۱۴۸۹؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی. احمد منزوی. ج ۳ ص ۲۲۴۵؛ منتخب الاشعار. مردان علیخان مبتلا. ص۳۸؛ منتخب‌اللطایف. رحیم علیخان ایمان. ص۷۲.

۱. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی، ج۳، ص۲۲۴۵.

*** ص ۲۰۰ میرزا باقر حضوری قمی**

در تمام تذکره‌ها از شخصی به نام حضوری قمی نام برده‌شده که معاصر شاه‌تهماسب صفوی‌است و در اواخر سال ۱۰۰۰ ه.ق در نجف درگذشته است بنابراین این شخص نمی‌تواند از دوستان حزین باشد که در یک‌قرن بعد به دنیا آمده است. نام این شخص در فرهنگ سخنوران ص۱۶۸ به‌عنوان یکی از دوستان حزین ذکر شده است.

*** ص ۲۰۱ میر عسگری قمی**

وی برادر نورالدین قمی متخلّص به اکسیر است.

چند بیت زیر از او در تذکره‌های ریاض‌العارفین و روز روشن آمده است:

شاهی که به کربلا ظفریاب نشد — گردون بمراد او... یاب نشد

گردید چو تشنگی بر او مستولی — حیرت دارم چرا فلک آب نشد

* * *

بر رخ نشسته گرد ملامت‌بسی مرا — نبود عجب اگر نشناسد کسی مرا

منابع:

روز روشن. محمّد مظفّر حسین صبا. ص۵۴۴؛ ریاض‌العارفین. آفتاب رای لکهنوی. ج۲ ص۳۲؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۳۹۱.

*** ص ۲۰۱ میر نوراکسیر کهین**

چند بیت زیر از نوراکسیر کهین است که در تذکرهٔ حزین ذکر نشده است:

به دوران اگر دست تنگی نباشد — رخ مرد را زرد رنگی نباشد

مکانی برایت به از دل ندارم — اگر عیب این خانه تنگی نباشد

چه رو بر قفا کرد مژگان شوخت — که این رسم ترکان جنگی نباشد

* * *

نه همین عزّت به بزم اهل عشرت داشته است

دختر رز هر کجا بوده است حرمت داشته است

منابع:

الذریعه. آقابزرگ تهرانی. ج۹/۱ ص۸۹؛ روز روشن. محمّد مظفّر حسین صبا. صص۷۲، ۶۵؛ ریاض‌الشعرا. علیقلی‌خان واله داغستانی. ذیل نام نوراکسیر کهین؛ صحف ابراهیم. علی‌ابراهیم‌خان خلیل. ص۱۲؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرّسول خیّامپور. ص۵۲؛ مکتب وقوع. احمدگلچین معانی. صص۸۳-۸۶.

*** ص ۲۰۲ عبدالمولی اصفهانی**

رباعی زیر از وی در نگارستان سخن آمده است:

آسان بَرِ آن نگار نتوان رفتن   بی‌دیدهٔ اشکبار نتوان رفتن

گردیست میان ما و جانان هستی   تا ننشیند غبار نتوان رفتن

منابع:

فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۳۸۱؛ نگارستان سخن. نورالحسن‌بن محمّدصدیق حسن‌خان. ص۶۰.

*** ص ۲۰۳ ملا محمّد نصیر فایض ابهری اصفهانی**(تولد: ۱۰۴۴ هـ؛ مرگ: ۱۱۳۴هـ)

مولا محمّد نصیر فرزند استاد قاسم ابهری در یکی‌از بلوکات اصفهان به نام «ابهر»[۱] زاده شد. وی شاگرد میرزاصائب‌بود ونخست در مدرسه جزوه‌کشی می‌کرد.[۲]

در سفینه خوشگو نقل شده که در زمان جهانگیر به هند رفت و در خدمت قاسم‌خان مصاحبت تمام پیدا کرد و با معاصران خود پنجه در پنجه می‌زد. قصاید بسیار در مدح شاه سلطان‌حسین صفوی گفته‌است. در یکی از این قصاید از شیوه انوری پیروی کرده وصله‌ای نیکو و قابل از آن شاه دریافت کرده است، دو بیت از آن قصیده که در وصف اسب شاه سلطان حسین است در اینجا نقل می‌شود:

اشهبت را به دامن صحرا   لاله خواهد که داغ ران باشد

۱. ریاض‌العارفین، آفتاب رای لکهنوی، ص۷۱.

۲. شمع‌انجمن، محمّدصدیق حسن‌خان صص۳۵۹ ـ ۳۶۰؛ خزانهٔ عامره، غلامعلی‌آزاد بلگرامی،ص۳۶۸.

جستن از آرمیدنش پیداست   همچو تیری که در کمان باشد.[1]

به هنگام محاصره افغانها در سن ۹۰ سالگی به مرگ طبیعی در اصفهان درگذشت. در شمع انجمن و خزانه عامره یکسان دربارهاش قضاوت شده است و هر دو تذکره وی را اینگونه معرفی میکنند:

اطوار عجیبه داشت و در مجلس‌آرایی و نقّالی و ندیم‌پیشگی منفرد زیست.[2]

صاحب خوشگو اشعارش را پخته و طبعش را نیرومند میداند.

چند بیت از اشعار وی:

گردون در کینه میزند جورنگر   جانان غم دل نمیخورد طور نگر
مطرب حرفی نمیزند حال ببین   ساقی قدحی نمیدهد دور نگر

* * *

نمیدانست بلبل بود تا سیر چمن کارش
که‌آخرمی‌گدازد هجر گل دربوتهٔ خارش
نیفشانم به روی بستر او گل از آن ترسم
که‌سازد گردش رنگ گلی از خواب بیدارش

* * *

با ما به گردشی چکند روزگارها   ما دیده‌ایم گردش چشم تو بارها
دود از بنفشه‌زار برآورده طرّه‌ات   آتش زده است روی تو در لاله‌زارها

* * *

گل رفت و عندلیب ازو یادگار ماند   دادیم اگر زدست یکی را هزار ماند

* * *

فتح از سر مژگان بود ابروی بتان را   پیکان دم شمشیر کند پشت کمان را

* * *

چشم بگشا اگرت دیدهٔ بینایی هست   که نهان از نظر خلق تماشایی نیست.

---

۱. خزانه عامره، غلامعلی آزاد بلگرامی، ص۳۶۹.

۲. شمع انجمن، محمّدصدیق‌حسن‌خان، صص۳۵۹ ـ ۳۶۰؛ خزانهٔ عامره، غلامعلی‌آزاد بلگرامی، ص۳۶۸.

مثنوی در تعریف بسم الله دارد.

دیوان وی به شمارهٔ ۵۴۳۳ درالذریعه ج ۳/۹ بخش سوم ص۸۰۵ ثبت شده است.

نسخه‌ای خطی از مثنوی قضا و قدر وی با مشخصات زیر به ثبت رسیده است.[1]

تهران، دانشگاه ۲۴۴۴/۳۶: عبدالکریم نجارباشی در کابل و قندهار ۱۱۸۹-۱۱۹۵ (ص۳۲۴) [ف: دانشگاه ج ۹ ص۱۱۲۶] مثنوی قضا و قدر در ضمن جنگی از عبدالکریم نجار باشی قندهاری در قندهار و کابل در سالهای ۱۱۸۹ و ۱۱۹۵ گردآوری شده است و مشخصات آن به شرح زیر است:

قضا و قدر فایض ابهری: داستان کودک اصفهانی و مقدّمات دیوارسک وافعی(۳۲۴)[2].

منابع:

تذکرهٔ حسینی. حسین دوست سنبهلی. ص۲۵۳؛ تذکرة الشعرا. محمّد عبدالغنی‌خان. ص۹۸؛ خزانهٔ عامره. غلامعلی آزاد بلگرامی. صص۳۶۸-۳۷۳؛ الذریعه. آقابزرگ تهرانی. ج۳/۹ ص۸۰۵؛ ریاض‌العارفین. آفتاب رای لکهنوی. ج۲ ص۷۱؛ شمع انجمن. محمّد صدیق حسن‌خان. صص۳۵۹-۳۶۰؛ فهرست کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران. محمّد تقی دانش پژوه ج۹ ص۱۱۲۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی. احمد منزوی. ج۴ ص۳۰۴۷؛ مینودریا باب‌الجنة. محمّدعلی گلریز. ص۸۸۵؛ نتایج‌الافکار. محمّد قدرت‌الله گوپاموی. صص۵۴۵-۵۴۶.

*** ص ۲۰۶ ملا محمّد باقر فایض مازندرانی**

مطالب ریاض‌العارفین در بارهٔ این شخص رونویسی از تذکرهٔ حزین است.

منابع:

ریاض‌العارفین. آفتاب‌رای‌لکهنوی. ص۱۳۶؛ فرهنگ‌سخنوران. عبدالرسول‌خیامپور. ص۱۱۵.

*** ص ۲۰۷ ملاّ محمّد تقی تعظیم مازندرانی**

منابع:

ریاض‌العارفین. آفتاب رای لکهنوی. ص۱۳۶؛ شمع‌انجمن. محمّدصدیق حسن‌خان. ص۹۹؛

---

۱. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی، ج ۴، ص۳۰۴۷.

۲. فهرست دانشگاه، ج۹، ص۱۱۲۶.

صحف ابراهیم. علی ابراهیم خان خلیل. ص ۳۴؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۱۱۵.

*** ص ۲۰۸ ملاّمحمّد امین واصل گیلانی** (مرگ: ۱۱۱۵ هـ ق)

ملاّمحمّد امین در تذکرهٔ نصرآبادی[1] فرزند درویش محمّد لاهیجی معرّفی شده است. وی از گیلان به تبریز رفت و از مقربان درگاه میرزا ابراهیم وزیر آذربایجان شد. بعد از آن به مشهد مقدس مشرّف شد و در این شهر با ملاّمحمّدامین اسطرلاب‌ساز بحثهای فراوان داشت. سرانجام به اصفهان آمد و در مدرسهٔ حاج محمّدباقر مهابادی ساکن و به تحصیل مشغول گشت.

اشعار زیر به نام وی ثبت شده است:

در کار عقده بیشتر از اضطراب شد — افتد گره به رشته چو پرپیچ و تاب شد
بی‌جوهران به تربیت آدم نمی‌شوند — شبنم به بوی گل نتواند گلاب شد

* * *

تا دیده ماه تازگی سیب غبغبش — از بس گزید هیچ نماند است از لبش
می‌کشت ننگ کامروایی دل مرا — شادم که روزگار نفهمید مطلبش

* * *

جاهل زخموشی مگر از عیب برآید — جز بستن لب نیست دوا بوی دهان را

* * *

در حقیقت عینکی بهتر ز پشت چشم نیست
دیده چون بستی دو عالم را تماشا می‌کنی

* * *

بر جبهه گره آنکه زنادانی خود زد — مشتی است گره کرده به پیشانی خود زد
دل چو بینا شد زنور حق نظر درکار نیست — درچو وا شد حلقهٔ بیرون در درکار نیست

* * *

سربلندیهای ما تاریک دارد راه را — شمع تا ننشست از پا پیش پای خود ندید

---

۱. نصرآبادی، میرزا محمّد طاهر نصرآبادی، صص ۳۵۲-۳۵۳.

به شکوه‌ات چه شود باز چشم گریانم   فتد زاشک گره بر زبان مژگانم

* * *

بعد مردن می‌شود آخر ره کوتاه ما   شمع سان اندازهٔ عمر است طول راه ما

* * *

مگو قطع بیابان فنا کی می‌توان کردن

به یک پا همچو شمع این راه را طی می‌توان کردن

* * *

حنای دست تو را هرکه دید می‌داند   که جوی شیر لبالب ز خون فرهاد است

* * *

لعلت که دایم از جگرم قوت کرده است   خون مرا به شیشه چو یاقوت کرده است

* * *

هر زمین از سایهٔ زلف تو باغ بلبل است   بر کف پایت حنا چون رنگ برروی گلست

* * *

منت احسان صاحب حرمتانم گشته بود   گر نمی‌شد دستگیر از فقر بی‌دامانیم

* * *

به این دو قرص کسی تا به کی معاش کند   چو آسمان دنی نان به شیشه مالی نیست

* * *

زیاد غیر می‌گردد به دل یاد خدا کمتر

چو پر شد خانه می‌باشد به صاحبخانه جا کمتر

* * *

به نامداری خود تا سری برآوردم   فلک چو خاتمم از کینه سنگ بر سر کوفت

* * *

نصرآبادی می‌گوید:

مثنویی دارد مسمّی به خلوت راز در بحر «تحفةالعراقین» این چند بیت از آن است:

تعریف براق

چتر بالت به گاه پرواز   بر تارک عرش سایه انداز

نقش سم تست ماه وخورشید بر سطح سپهر مانده جاوید
یعنی سفر تمام کردی نُه دایره را دوگام کردی

تعریف ذوالفقار

ای صف‌شکن صفوف اعدا در صنع(وضع)وجود خارجی لا
بر سطح تو جوهری که پیداست الحق دام شکار اعداست

رباعی

دانا هرچند خوارتر می‌گردد در رتبه بزرگوارتر می‌گردد
چون‌جاده‌وجوداهل‌دانش هردم پامال شد آشکارتر می‌گردد

منابع:

ریحانةالادب. محمّدعلی مدرس. ج۶ ص۲۹۰؛ سفینهٔ خوشگو. بندر ابن داس خوشگو. حرف و؛ شمع‌انجمن. محمّدصدیق حسن‌خان. ص۵۱۲؛ فرهنگ‌سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۶۳۹؛ نصرآبادی. میرزا محمّدطاهر نصرآبادی. صص۳۵۲-۳۵۳.

* ص ۲۰۹ آقارضا (مرگ ۱۱۳۵هـ.ق)

وی در اصفهان به هنگام حملهٔ افاغنه درگذشت. چند بیت زیر در تذکرهٔ حزین ذکرنشده است:

مدّعی منکر جانبازی عشاق تو بود زان میان تیغ تو ما را به شهادت طلبید

* * *

چوآیی در صف آلودگان پرهیز کمترکن که اینجا منزلت هر کس به‌مقدار گنه دارد

* * *

بیابان بلا خاری ندارد که از دامان من تاری ندارد

* * *

خلوت طلب برای چه می‌گشت هر زمان گر مدّعی زوصل تو صد مدّعا نداشت

منابع:

الذریعه. آقابزرگ تهرانی. ج۹/۲ ص۳۶۷؛ روز روشن. محمّد مظفّر صبا. ص۲۹۸؛ ریاض‌الشعرا.

علیقلی‌خان واله داغستانی. ذیل آقارضا اصفهانی؛ صبح گلشن. علی حسن. ص۱۷۵؛ صحف ابراهیم. علی‌ابراهیم‌خان خلیل. ص۷۱؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۲۳۰؛ قاموس‌الاعلام. شمس‌الدّین سامی. ص۲۲۸۵؛ نجوم‌السّماء. محمّدعلی کشمیری. ص۲۰۴.

*** ص ۲۰۹ محمّد محسن طالع گیلانی**

بیت زیر از وی در صحف ابراهیم نقل شده است:

ز خون دل حنا بستم به دست گلعذار خود

ندارد هیچکس دلبستگی چون من به یار خود

منابع:

شمع‌انجمن. محمّدصدیق حسن‌خان. ص۲۷۶؛ صحف‌ابراهیم. علی ابراهیم‌خان خلیل. ص۹۵؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۳۵۲.

*** ص ۲۱۰ ماهر گیلانی**

در سایر منابع افزون بر نوشته‌های حزین مطلب دیگری در بارهٔ ماهر گیلانی نیامده است.

منابع:

شمع انجمن. محمّد صدیق حسن خان. ص۴۳۱؛ فرهنگ‌سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۵۰۶

*** ص ۲۱۰ مولانا شمس‌الدّین محمّد گیلانی**

اطلاعات‌حزین دربارهٔ شمس‌الدّین محمّد گیلانی از سایر منابع کامل‌تراست.

منابع:

فرهنگ‌سخنوران. عبدالرسول‌خیامپور. ص۵۲۲؛ نجوم‌السّماء. محمّدعلی‌کشمیری. ص۲۲۴.

*** ص ۲۱۱ میررضی فاتح گیلانی** (مرگ: ۱۱۴۵هـ.ق[1])

میرزا محمّدرضی مشهور به فاتح در رشت به دنیا آمد. در جوانی از گیلان به اصفهان

---

۱. باتوجه به نگارش متن تذکرةالمعاصرین در سال ۱۱۶۵ هـ. ق و توجه به این نکته که حزین سال مرگ فاتح گیلانی را بیست سال قبل از تحریر این تذکره، ذکر می‌کند. این تاریخ تقریبی درست به‌نظر می‌رسد.

رفت واز آنجا عازم هندوستان شد. مدّتی در دهلی اقامت کرد وبعد از آن به قصد زیارت مکّهٔ معظّمه راه حجاز را در پیش گرفت. در گجرات[1] در میانهٔ قصبهٔ سرونج وبلدهٔ اجین دزدان به طمع مالی که نداشت وی را کشتند.[2]

اشعار زیر که در تذکرهٔ حزین ذکر نشده است:

هست در کوی یار خانهٔ ما　　　لن ترانی بود ترانهٔ ما

* * *

مطلب ما دیگر و مقصود موسی دیگرست

عاشقان را با نظربازان نماند کارها

* * *

رسواست هرکه شیفتهٔ گلرخان شود　　　در پرده بوی گل نتواند نهان شود

* * *

ما درس جز حدیث خموشی نخوانده‌ایم　　　در بزم ما اشاره کم از قیل و قال نیست

* * *

دو رکعت کز سر هردو جهان برخاستن باشد

به هرکس کو به شرع عشق بالغ گشت واجب شد

* * *

همان پروانهٔ بزم حضورم من که می‌گشتم　　　ترا گِرد سری بی بال و پر در کنج تنهایی

منابع:

تذکرةالشعراء. محمّد عبدالغنی‌خان ص ۹۷؛ روز روشن. محمّد مظفر حسین صبا. ص۵۹۲؛ ریاض‌العارفین. رضاقلیخان هدایت. ص۲۲۷؛ شام غریبان. لچهمی نرائن شفیق اورنگ‌آبادی. ص۲۱۲؛ صحف‌ابراهیم. علی‌ابراهیم خان خلیل. ص۱۱۷؛ فرهنگ‌سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۴۲۵؛ کاروان هند. احمدگلچین‌معانی. ص۹۶۹؛ نامها و نامدارهای گیلان. جهانگیر سرتیپ‌پور. ص۳۶۴؛ نگارستان سخن. نورالحسن‌بن محمّد صدیق حسن‌خان. ص۷۱.

---

۱. صحف ابراهیم، علی ابراهیم‌خان خلیل، ص۱۱۷.

۲. تذکرةالشعرا، محمّدعبدالغنی‌خان، ص۹۷.

*** ص ۲۱۲ ملاّمختار نهاوندی**

دیوان این شخص در الذریعه ج۳/۹ ص۱۰۱۷ به شمارهٔ ۶۶۲۲ ذکر شده است. در فهرست نسخه‌های خطی فارسی از دیوان مختار نام برده شده است که دنباله نام این شخص مشخص نیست به هر حال مشخصات این دیوان به شرح زیر است:[1]

بنگال، ایشیاتک (آسیایی) ۱۲۱ دیوان (۱۱۴۵)):

شکسته، فرسوده، تاریخ یاد نشده [ف. بنگال:۱۱۵]

منابع:

الذریعه. آقابزرگ تهرانی. ج۳/۹، ص۱۰۱۱؛ شمع‌انجمن. محمّدصدیق حسن‌خان. ص۴۳۱؛ فرهنگ‌سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۵۲۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی. احمدمنزوی. ج۳ ص۵۲۱۹.

*** ص ۲۱۲ میرزا باقر مرجع اصفهانی**

منابع:

صبح گلشن. علی‌حسن. ص ۴۰۱؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور ص ۵۳۴؛ قاموس الاعلام. شمس‌الدّین سامی. ص ۴۲۵۸.

*** ص ۲۱۳ میرزا مهدی الهی تبریزی**

ذکر نام وی در تذکره‌ها توأم با تعریف و تمجید فراوان است مگر در تذکرهٔ حزین که با دیدی انتقادی به افکار و عقاید و چرخشهای مختلف اندیشه وی می‌نگرد و خوبم را از بد جدا می‌سازد و واقعیّت را آنگونه که خود بدان معتقد بوده است بیان می‌کند.

منابع:

دانشمندان آذربایجان. محمدعلی تربیت. ص۴۹؛ الذریعه. آقابزرگ تهرانی. ج۱/۹ ص۹۲؛ روز روشن. محمّد مظفّر حسین صبا. ص۷۴؛ سخنوران آذربایجان. عزیز دولت‌آبادی.

---

۱. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمدمنزوی، ج۳، ص۲۵۱۹.

صص ۲۱۱-۲۱۳؛ صبح گلشن. علی‌حسن. ص۳۵؛ صحف ابراهیم. علی ابراهیم‌خان خلیل. ص۱۲؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۵۵.

*** ص ۲۱۵ ملک معین خرم‌آبادی**

مطالب سایر تذکره‌ها در بارهٔ خرم‌آبادی رونویسی از تذکرهٔ حزین است.

منابع:

صبح گلشن. علی حسن. ص۴۳۴؛ فرهنگ‌سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۵۵۵؛ قاموس‌الاعلام. شمس‌الدّین سامی. صص۲۳۳۴.

*** ص ۲۱۶ ملاعلی اعلی اصفهانی** (مرگ: ۱۱۳۶ه.ق)

حزین کاملترین شرح‌حال را در بارهٔ ملاعلی اصفهانی آورده است.

منابع:

احوال و آثار خوشنویسان. مهدی بیانی. ج۱ و۲ ص۴۳۵؛ فرهنگ‌سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۴۷.

*** ص ۲۱۸ محمّدعلی بیگ دیهیم** (مرگ: ۱۱۰۵ ه.ق)

مطالب سایر منابع در بارهٔ این شاعر رونویسی از تذکرهٔ حزین است.

منابع:

الذریعه. آقابزرگ تهرانی. ج۱/۹ ص۳۳۶؛ روز روشن. محمّد مظفّر حسین صبا. ص۲۷۱؛ فرهنگ‌سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۲۱۴؛ مشار. خانبابا مشار. .ص۲۴۱.

*** ص ۲۱۸ محمّدعلی بیک‌افسر**

محمّدعلی بیک‌افسر اصفهانی از غلام‌زادگان صفویه بود.[1] در جوانی در دورهٔ عالمگیر

---

۱. شیخ احمد علی‌خان هاشمی سندیلوی در مخزن‌الغرائب، صص۲۶۶-۲۶۷ معزّخان افسر و محمّدعلی بیک‌افسر را دو فرد انگاشته و تحت دو شمارهٔ ۱۹۰ و ۱۹۱ نام آنها را ذکر کرده و بدین‌ترتیب

پادشاه (۱۰۶۹-۱۱۱۸ه‍.ق) به هند رفت و اقتداری بهم رسانید و به معزّزخان ملقّب شد و سرانجام در بنگاله درگذشت.

در سفینه خوشگو آمده است که وی دیوان غزل و رباعی دارد[1] ولی این مطلب را من در جای دیگری نیافتم.

چند نمونه از اشعار وی:

اِعراب کرده نامه فرستم به نزد دوست   یعنی که کرد هجر تو زیر وزبر مرا

* * *

گفتی ز گریه‌های تو ترسید چشم من   بگذار نور دیدهٔ من این بهانه را

* * *

تا کند هر دم به رنگ دیگری ما را اسیر   کاکل او دام دیگر زلف دام دیگر است

* * *

دارم دلی که هرگز نشکسته خاطرم را   بیمار گشته از غم پرهیز اگر شکسته

* * *

نمی‌خواهم که گردد ناخن من بند در جایی   مگر خاری برآرم گاهگاهی از کف پایی

* * *

به آن اکراه در آیینه عکس خط خود بیند   که پنداری به مصحف می‌کند نظاره ترسایی

به رنگ سرمه می‌دادند جا در دیدهٔ اصفر   اگر می‌بود اندک مردمان را چشم بینایی

* * *

هرچند خراب وخسته وناشادم   یک ساغر باده می‌کند آبادم

القصّه که چون ترازوی باده‌فروش   کردند برای می‌کشی ایجادم

* * *

منابع:

تذکرةالشعرا. محمّدعبدالغنی‌خان. ص۱۶؛ تذکرهٔ شعرای کشمیر. محمّداسلم‌خان سالم کشمیری. صص۱۷-۱۸؛ الذریعه. آقابزرگ تهرانی. ج۹/۱ ص۸۳؛ روز روشن. محمّد مظفّر حسین صبا.

دچار اشتباه شده است.

۱. سفینهٔ خوشگو، بندر ابن داس خوشگو، صص۲۱۴-۲۱۵.

ص۶۳؛ سفینهٔ خوشگو. بندر ابن داس خوشگو. دفتر سوم. صص۲۱۴-۲۱۵؛ شام‌غریبان. لچهمی نراین شفیق اورنگ‌آبادی. صص۴۰-۴۱؛ صبح‌گلشن. علی‌حسن. ص۲۹؛ صحف‌ابراهیم. علی ابراهیم‌خان خلیل. ص الف؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۴۷؛ قاموس‌الاعلام.شمس‌الدّین سامی. ص۱۰۰۱؛ کاروان هند. احمدگلچین معانی. ص۸۰؛ مخزن‌الغرائب. احمد علی‌خان هاشمی سندیلوی. ص۲۶۶.

*** ص ۲۱۹ ابراهیم ضابط اصفهانی**

مطالب تذکره‌های زیر در بارهٔ ضابط اصفهانی رونویسی از تذکرهٔ حزین است.

منابع:

روز روشن. محمّد مظفّر حسین صبا. ص۴۸۸؛ صحف ابراهیم. علی‌ابراهیم‌خان خلیل. ص۹۴؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۳۴۵.

*** ص ۲۱۹ میرزا محمّد جعفر راهب[1] (مرگ: ۱۱۱۶ه.ق)**

وی از سادات طباطبائی و نوادهٔ فاضل مشهور میرزا رفیعای نائینی است. از جانب مادر نسبتش به سلطان‌العلما خلیفه سلطان می‌رسد. وی از جمله کسانی بود که به هند سفر کرد ولی بعد از مدتی به اصفهان بازگشت.

صاحب خزانهٔ عامره در صص۲۴۶ - ۲۴۷ در کتابش می‌گوید: فقیر هرگاه از ملک سند به کشور هند برگشت و وارد لاهور گردید میرزا امامقلی برادر خرد میرزا جعفر در رفاقت علیقلی‌خان واله داغستانی برخورد و تا دهلی به اتفاق مسافت طی کردند ذکر میرزا جعفر اکثر از زبان این هر دو عزیز استماع افتاد. غلام حیدر سلّمه‌الله تعالی خلف‌الصدق میرمحمّد یوسف که حسن‌خاتمهٔ این صحیفه به نام اوست از وطن کتابتی به فقیر فرستاد و در آنجا می‌نویسد که در شهر بنارس سنه اربع و سبعین و مأة والف با میرزا علی‌بن میرزا جعفر راهب ملاقات دست داد از احوال پدر خود

۱. تذکره نصرآبادی، میرزا محمّد طاهر نصرآبادی، ص۴۱۴، نام وی را راهب رنانی اصفهانی ذکر کرده است و علّتش بنابر نقل وی آن است که راهب در قبیلهٔ رنان از اعمال اصفهان زاده شد.

می‌گفت. اشعار راهب جمع نشد اگر مجموع اشعار او فراهم می‌آمد تا چهل پنجاه هزار می‌شد، اقسام سخن دارد از غزل و قصیده و رباعی و غیره نادر شاه نامه نیز به نظم آورده، دیوان او پنج شش هزار بیت نزد میرزا علی‌رضا دیده شد. راهب هرگاه این دو بیت اخیر نظم کرد با میرزا علی‌رضا پسر خود گفت: اگر میرزا صائب درین وقت زنده بود و این دو بیت پیش او می‌خواندم اگر هیچ صله نمی‌داد یک گل، خود البته مرحمت می‌کرد:

در چمن چون لب لعل تو گهربار شود غنچهٔ گل گرهٔ خاطر گلزار شود

شب زبی‌تابی اشک است دلم بی‌آرام دایه در رنج بود طفل چو بیمار شود

بنابر نوشته نصرآبادی طبعش خالی از لطفی نبوده شعر بسیار به مجموعهٔ ملاقدرتی اصفهانی نوشته است. وی در اصفهان درگذشت و در گورستان آب‌بخشان از حومهٔ بیدآباد به خاک سپرده شد.[1]

میرسیدعلی مشتاق در تاریخ وفات وی سروده است:

«راهب صد حیف زین جهان رفت» = ۱۱۶۶ ه.ق

درالذریعه دیوان وی به‌شماره۲۰۷۵ درجلد ۲/۹ ص۳۵۳ معرفی شده‌است.

ریاض‌الشعرا، اشعار زیادی از وی آورده است که عیناً نقل می‌شود:

زشوق وصل تو برلب رسیده جانی هست
وصیّت است بیا تا مرا زبانی هست

اگر زتیغ تو بی‌بهره‌ام به این شادم
که از خدنگ تو بر دل مرا نشانی هست

بده به قیمت دل هر چه می‌دهی که مرا
نه فکر سود ونه اندیشهٔ زیانی هست

به احتیاط نظر می‌کند به گل بلبل
در آن چمن که چو شبنم نگاهبانی هست

---

۱. نصرآبادی، میرزا محمّدطاهر نصرآبادی، ص۴۱۴.

به شمع نوبت گفتار کی رسد راهب
به محفلی که چو من آتشین زبانی هست

* * *

افکنده به پا سلسله آن زلف دو تا را
آراست برای دل ما دام بلا را

نه مژدهٔ وصلی نه پیامی نه حدیثی
در کوی تو بستند مگر باد صبا را

تا چند سر زلف تو در دست نسیم است
مپسند پریشان‌تر از این خاطر ما را

آسوده‌ام از غارت زلفش من بیدل
از درد چه غم رهرو بی‌برگ و نوا را

صد عقدهٔ غم از دل غمدیدهٔ راهب
بگشاید اگر بازکنی بند قبا را

* * *

ضعف تن بس‌که مرا مانع شبگیر شده‌است
سایه‌ام همچو خط جاده زمین‌گیر شده است

به اسیران بلا هیچ نمی‌پردازد
غمزه‌ای باز ز خون‌خوردن ما سیر شده‌است

مدتی شد که درین میکده خمیازه کشیم
تا رسد دور به‌من دختر رز پیر شده است

می‌رود رو به قفا صید زنخجیر گهش
شوق آن حلقهٔ فتراک گلوگیر شده است

راهب از میکده گر پا بکشم معذورم
خط پیمانه مرا حلقهٔ زنجیر شده است

* * *

افکند چین بر ابروی خود در عتاب‌ما
بر روی خویش تیغ کشید آفتاب ما

ما جای باده خون دل خویش می‌خوریم
پیمانه احتیاج ندارد شراب ما

نخجیر کی زحلقهٔ فتراک سرکشد
باشد کمند زلف تو مالک رقاب ما

اخگر شود به دیده سرشک از تف جگر
ریزد به جای قطره شرار از سحاب ما

راهب نجات کشتی ما در شکستن‌است
آرام بحر شد سبب اضطراب ما

* * *

گر پیش نهال قد او جلوه طراز است
عذر گنه سرو همین بس که دراز است

عاشق خبر از گردش ایام ندارد
روز و شب محمود رخ و زلف ایاز است

در پنجهٔ او صید طپیدن نتواند
مژگان تو گیرنده‌تر از چنگل باز است

نقدی که سزاوار تو باشد به‌کفم نیست
چیزی‌که‌مرا هست‌همین عجز و نیاز است

راهب اگر آن چشم سیه مست جفا کرد خوش‌باش که دنبالهٔ ایام دراز است

* * *

کسی در دل از من غباری ندارد زمانه چو من خاکساری ندارد
دراحسان اهل ستم نیست فیضی فروغ شرر اعتباری ندارد
بکش پا زبزمی که باشد رقیبی گلی را طلب کن که خاری ندارد
خرابم از آن گردش چشم ورنه بما فتنهٔ دهر کاری ندارد
میسّر شود گر وصال تو راهب تمنای باغ و بهاری ندارد

* * *

ز سوزن رشتهٔ کوته‌نظر یاری طمع‌دارد کسی از تنگ‌چشمان کی وفاداری طمع‌دارد
زچشمش مردمی جوید دل پردرد و حیرانم که بیماری زبیماری پرستاری طمع دارد
چو مرغ نیم بسمل‌تا به‌کی راهب به‌خون‌غلتد ز شصت غمزه‌ات یک ناوک کاری‌طمع دارد

* * *

بی‌نصیبم زلبش گر همه پیمانه شوم نکنم جا به دلش گر همه افسانه شوم
چشم بر راه وصالم ولی از وصل چه‌سود آید و بیخود از آن جلوهٔ مستانه شوم
عمرها شد که ندیدم خم زلفی راهب در نظر سلسله‌ای نیست که دیوانه شوم

* * *

هرکه در بزم چون تو مژهٔ تر دارد نه غم خلد و نه اندیشهٔ کوثر دارد
می‌کشد عاقبت کار محبّت به جنون باده چون کهنه شود نشئهٔ دیگر دارد
اغنیا را نبرد بهره‌ای از عمر دراز زودتر بگسلد آن رشته که گوهر دارد
لحظه‌ای آینه از وصل تو محروم نشد می‌توان گفت که اقبال سکندر دارد
راهب از حسرت لعل تو به محفل همه‌شب باده از خون دل خویش به ساغر دارد

* * *

دارد از پی صبح‌وصلی شام هجران غم مخور
هست پنهان در سیاهی آب حیوان غم مخور

گــر بــبندد بــر رخت رضـوان در فـردوس را
در نـظرها هست آن چـاک گـریبان غـم‌مخور
هست در کـف تـا سـر زلف پـریشانی مـرا
گـر شـود شـیرازهٔ عـالم پـریشان غـم‌مخور
گرچه خـوبان را بـه افسـون رام‌کـردن مشکـل است
مـی‌شود هـر مشکـلی در عشـق آسـان غـم‌مخور
راهب از آسـایش کُـنج قـفس غـافل مـباش
چـند روزی گـر شـود دور از گـلستان غـم‌مخور

* * *

ایـن صـفحهٔ رخسار بـود یـا مـه تـابان — یا سر زده‌خورشید از آن چاک‌گـریبان
ایـن حـلقهٔ زنـجیر بـود یـا شکـن زلف — این ترکش پر تـیر بـود یـا صـف مـژگان
ایـن حـقهٔ یـاقوت بـود یـا قـدح لعل — ایـن سـاغر پرباده بـود یـا لب خـندان
این لعـل شکـربار بـود یـا مـی گـلرنگ — ایـن گـوهر شـهوار بـود یـا دُر دنـدان
راهب بـه نـهایت نـرسد قـصّه آن زلف — این طرّه شـبرنگ بـود یـا شب هـجران

* * *

جان به لب آمـد حـریفان را ز استغنای تـو — شد به ساغر باده خون از حسرت لبهای‌تو
از شماتت گـفتن پروانـه مـی‌سوزد دلم — شمع من در انجمن خالیست امشب جای تو
گر نکردم دیده را فرش رهت بی وجه‌نیست — ترسم از مژگان من خاری خلد در پای تو
جان حسرت دیدگان را نیست تاب‌انتظار — می‌کُشد امروز مـا را وعـدهٔ فـردای تـو
همچو راهب بی‌تکلّف گفتگویی می‌کنم — باد سر تا پای من قربان سـر تـا پـای تـو

* * *

ساقیان بی‌شر وشور است بسی‌محفل‌ما — سـر مـینا بگشـا تـا بگشـاید دل مـا
عاقبت نخل محبت ثـمری خـواهـد داد — کـوتهی گـر نکـند طـالع بـی‌حاصل مـا

* * *

درین دیر کهن چون شمع نتوان زیستن‌دیری
دلا تا فکر اسباب جوانی می‌کنی پیری
سراغی از دل دیوانهٔ گم گشته می‌گیرم
ز هر جانب که در گوش آیدم آواز نخجیری
کشیدم رنجها تا آنکه ویران ساختم خود را
از آن ترسم که ما را بوده سازندم به تعمیری؟
اگر راهب تمنای طواف کوی او داری
بزن گامی بره تا کی ... یار می‌گیری

* * *

بجوشد خون می در خم چو من ازجوش بنشینم
ننالد در چمن بلبل چو من خاموش بنشینم
هم‌آغوش است با گل بلبل وبا شمع پروانه
ستم باشد که من راهب تهی آغوش بنشینم

* * *

خستهٔ لعل تو خونین‌جگری نیست که نیست
محو رخسار تو صاحب نظری نیست که نیست
از تمنای تو خالی نبود هیچ دلی
داغ سودای تو در هیچ سری نیست که نیست
گنه از کوتهی همت غوّاص بود
ورنه در بحر حقیقت گهری نیست که نیست

* * *

دل بی‌تو طمع زهستی خویش برید — شد دیده در انتظار وصل تو سفید
چون نقش قدم نشسته‌ام بر سر راه — چون حلقه به در دوخته‌ام چشم امید

* * *

راهب نگهش مست وخرابم دارد — زلف سیهش به پیچ وتابم دارد

دانم ز تغافلِ لب کم سخنش — این آتش خاموش کبابم دارد

* * *

ای رشک چمن کف حنا بستهٔ تو — آشوب زمانه نرگس خستهٔ تو
باشد قد من خیمده چون قد کمان — پیوسته ز ابروان پیوستهٔ تو

* * *

جان بی‌تو ز لذّت خور و خواب گذشت
از ساغر لعل و بادهٔ ناب گذشت
از تیغ تو دل نمی‌کند قطع امید
لب تشنه نمی‌تواند از آب گذشت

* * *

راهب به من آن ستیزه‌خو یار نشد — وزنالهٔ من دلش خبردار نشد
آمد به سر رحم پس از مردن من — تا دیده نخفت بخت بیدار نشد

* * *

ابیات زیر از تذکره‌های مختلف است:

چه‌سان سنجد کسی با خال وخط ابروی جانان را
نباشد آیتی برتر زبسم‌الله قرآن را

* * *

در میکده دور از لب لعل تو کبابم — این طرفه که می‌سوزم و در عالم آبم

* * *

چنان مکن که زخاکم غبار برخیزد — مباد پرده‌ام از روی کار بر خیزد

* * *

آسوده خاطران چمن را چه آگهی — از ناله‌ای که مرغ گرفتار می‌کند

* * *

خوشا به عشرت مرغی که آشیان دارد — به گلشنی که نه گلچین نه باغبان دارد

جدا افکند چون نقش قدم زان نازنین مارا
زد آخر آسمان بی‌مروّت بر زمین ما را

* * *

صد لاله شکفت از گِل ما داغ تو نرفت از دل ما

* * *

دلی بستم به آن عهدی که بستی تو آخر هر دو را درهم شکستی

منابع:

آتشکدهٔ‌آذر. آذربیگدلی. به‌تصحیح جعفر شهیدی. ص۳۷۹؛ اسماءالمؤلفین. اسماعیل‌پاشا بغدادی. ص۲۵۵؛ تذکرهٔ حسینی. حسین دوست سنبهلی. صص۱۳۶- ۱۳۸؛ تذکرهٔ سخنوران یزد. اردشیر خاضع. ص۱۴۲؛ تذکرهٔ شعرای پنجاب. خواجه عبدالرشید. صص۱۵۸-۱۵۹؛ تذکرةالشعرا.محمّدعبدالغنی‌خان.ص۵۵؛ خزانهٔ عامره. غلامعلی‌آزادبلگرامی. صص۲۴۶-۲۴۷؛ الذریعه. آقابزرگ تهرانی. ج۹/۲ ص۳۵۳؛ رجال اصفهان. عبدالکریم جزی. ص۳۲۳؛ ریاض‌الشعرا. علیقلی‌خان واله داغستانی. ذیل نام راهب اصفهانی؛ ریاض‌العارفین. آفتاب رای لکهنوی. ج۱ ص۲۵۴؛ سفینةالمحمود. محمود میرزا قاجار. ج۲ صص۴۷۲-۴۷۳؛ شمع انجمن. محمّد صدیق حسن خان. ص۱۷۴؛ صبح گلشن. علی حسن. ص۱۷۳؛ صحف ابراهیم. علی ابراهیم خان خلیل. ص۷۵؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۲۲۳؛کاروان هند. احمد گلچین معانی. ص۴۳۷؛ منتخب‌الاشعار. مردان علیخان مبتلا. ص۶۱؛ منتخب‌اللطایف. رحیم علیخان ایمان. صص۱۹۸-۱۹۹؛ نتایج‌الافکار. محمّدقدرت‌الله گوپاموی. صص۲۸۰-۲۸۳؛ نصرآبادی. محمّدطاهر نصرآبادی. ص۴۱۴.

*** ص ۲۲۰ فتح‌الله خوزانی**

تذکرةالشعرا از شاعری به نام ملّافتح‌الله خوزانی نام می‌برد که سال مرگش ۱۰۲۶هـ ق است و دربارهٔ وی می‌نویسد که: وی در زمان نورالدّین جهانگیر والی هند به این کشور آمد و در همان کشور نیز درگذشت. باتوجه به سال فوت این شخص بعید به نظر می‌رسد که این دو نفر یک تن باشند.

منابع:

تذکرةالشعرا. محمّد عبدالغنی‌خان. ص۹۹؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۴۳۱.

*** ص ۲۲۰ امینای زعفرانی اصفهانی**

نام امینا در تذکرهٔ شعرای خوانسار و یزد و رجال اصفهان در زمرهٔ شاعران دورهٔ صفویّه ذکر شده است ولی به تحقیق نمی‌توان گفت که همین امینای زعفرانی اصفهانی است که حزین از او نام برده است.

در تذکرهٔ روز روشن و صحف ابراهیم معرّفی کوتاهی از او شده است.

منابع:

روز روشن. محمّد مظفّر حسین صبا. ص۸۲؛ صحف‌ابراهیم. علی ابراهیم‌خان خلیل. ص۲۰؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۶۳.

*** ص ۲۲۱ سعید قصاب**

تذکرهٔ صبح گلشن مطالبی را دربارهٔ این شخص نقل می‌کند که ذکر آن خالی از فایده نیست: نامش سعیدا، موزون طبعی خوش‌گفتار در خطهٔ کاشان گذشته و بر سر دیوانی که اینک حاضر است قصّاب به معنی قصب‌باف نوشته لکن کتبِ لغت از این معنی آبی است و از فحوای بعض مقاطعش مستفاد می‌شود که حرفهٔ او جزّاری و قصابی بوده است. بالجمله شاعر رنگین‌خیال و سخنور خوش‌مقال بود کلیاتش که در سنهٔ یک‌هزارویکصد وهفتاد و شش (۱۱۷۶ه.ق) داخل کتب خانهٔ احمدشاه پادشاه دهلی شده این وقت موجودست همگی ابیاتش قریب هزاروپانصد معدود.

چند بیت از سعید قصاب

گو سپند او منم قصاب در این انتظار　　می‌نماید دیر قربانم نمی‌دانم چرا

* * *

رو مکن از گلهٔ قربانیان قصاب را

جان من بی‌سگ درین صحرا شبانی مشکل است

چوپان و چوب لاسلس و گوسپند و کارد
ساطور و سنگ و مصقل و قصاب کرد یخ

* * *

گو سپندانند با قصاب جرک عاشقان روز و شب در انتظار عید قربان تواند

* * *

ز سیلاب سرشک لاله‌گون قصاب در صحرا
پر از خون می‌کنم دامان صحرا تا چه پیش آید

* * *

ز آب دیده به راهت همیشه کاسهٔ چشم چو جام پر به کفِ رعشه‌دار لرزد و ریزد

* * *

نشستن با تو وبر خود نبالیدن ستم باشد
تو را دیدن دگر در پوست گنجیدن ستم باشد

* * *

هلاکم می‌کند با آنکه می‌رنجد زمن بیجا
چه سازم گر خدا ناخواسته روزی بجا رنجد

* * *

ما بار عشق بر دل پرغم گذاشتیم چندین هزار غم به سر هم گذاشتیم

* * *

چو سیل سینه پرافغان و چهره خاک‌آلود به کوه و دشت گذاری که داشتم دارم

* * *

ای مهر دلفروز گل روی کیستی و ای ماه نو نمونهٔ ابروی کیستی
تا صبح همچو شمع زحیرت گداختم ای شام تار حلقهٔ گیسوی کیستی

* * *

دندان که در دهان نبود خنده بدنماست
دکان بی‌متاع چرا واکند کسی

خوش گلشنی است حیف که گلچین روزگار
فرصت نمی‌دهد که تماشا کند کسی

* * *

غیر روی تو نظر بر دگری نیست مرا عکس آیینه‌ام از خود خبری نیست مرا

* * *

وادی عشق‌است‌اول‌ترک هستی‌گفته‌ایم کرده‌ام بر خویشتن نزدیک راه دور را

* * *

دل پر از افغان‌وظاهر خالی از جوشیم ما از سخن لبریز و از گفتار خاموشیم ما
تا ببر گیریم هر دم تیر تقدیر تو را جمله‌اعضاچون‌کمان‌پیوسته‌آغوشیم ما
چون تن آیینه پنهان در لباس جوهریم گرچه در ظاهر زعریانی نمدپوشیم ما
حرف‌بسیارست‌امارخصت گفتار نیست بر سر چندین هزار اسرار سرپوشیم ما
نزد اهل دل زباندانی نمی‌دانیم چیست هرکجا قصّاب حرفی بگذرد گوشیم ما

* * *

قطره‌ای‌تا از می شوق‌تو باشد درایاغ کافریم از آرزویی جام جم داریم ما
هست تا اشک ندامت ایمنیم از سوختن بیم زآتش‌نیست تا دردیده نم داریم‌ما

* * *

چون به‌کف‌گیری ز بهر امتحان‌آیینه را می‌کندنور رخت‌در جسم جان‌آیینه‌را

* * *

ما اسیران همه مرغان‌خوش‌الحان همیم همزبان هم نفس و همدم بستان همیم
می‌کند عکس یکی جلوه در آیینهٔ ما چشم بگشوده به‌روی هم وحیران‌همیم

* * *

میان خوبرویان‌تا نمودند انتخاب‌از هم جدا کردند رخسار تو را با آفتاب از هم
دل صدپارهٔ آتش نهاد خون چکانم را به‌بزم عیش‌می‌گیرند خوناب کباب‌از هم

* * *

درون آشیان از بیضه تا من سر برآوردم
زتیر غمزهٔ بیداد خوبان پر برآوردم
لبش را با تبسّم آشنا کردم زمهر آخر
به قلاب محبّت ماهی از کوثر برآوردم
نهال باغ حرمانم گلم داغ‌است‌وبارم غم
ندیدم‌فصل‌شادی‌از زمین‌تا سر برآوردم
ندارم شکوه‌قصاب‌ازکسی درسوختن هرگز
چنار آسا زچشم خویشتن آذر برآوردم

* * *

سوختم مهر یار را نازم / گرمی آن نگار را نازم
تا قیامت کشید وعدهٔ وصل / طاقت انتظار را نازم
غم آفاق را به من دادند / رتبهٔ اعتبار را نازم
سنگ زیرین آسیا شده‌ام / گردش روزگار را نازم
کشتیم شد زدیده طوفانی / دیده اشکبار را نازم

* * *

بس‌که بر جانم ز مژگانت خدنگ افتاده است
وسعتی خواهم که بر دل کار تنگ افتاده است
تا تو با این آب و رنگ آهنگ گلشن کرده‌ای
گل زشرم عارضت از آب و رنگ افتاده است
یک دل مجروح با چندین غم او چون کند
میهمان بسیار وما را خانه تنگ افتاده است
تا قیامت زنده در گور است مانند نگین
هر که در دنیا به قید نام و ننگ افتاده است

* * *

دیدهٔ خونبار ما چون گشت گریان مفت ماست
دانهٔ افشانده در خاکیم باران مفت ماست
می‌توان قصاب کردن خویش را قربان دوست
در تمام سال روز عیدقربان مفت ماست

* * *

آخر آن وحشی نگه بر دل ره تدبیر بست   می‌شوم قربان آهویی که ره بر شیر بست

* * *

یک نفس بی‌یاد جانان زندگانی مشکل است
بی‌حدیث لعل او شیرین‌بیانی مشکل است
این دلم بی‌شورش مطرب نیاید در سماع
بی‌تلاطم بحر را رقص روانی مشکل است

* * *

بسیار در قلمرو صورت جمیله هست   امّا یکی به خوبی صبر جمیل نیست

معرفی نسخ خطی دیوان وی[1]:
مجلس ۱۱۸۵/۳: نستعلیق درویش مولامحب، پایان سدهٔ ۱۱ (ص۱ - ۴۷) غزلهای اوست از الف تا بخشی از دال پیرامن هشتصد بیت. آغاز: الهی بهر حمدت قوتی‌بخشا زبانم‌را / زآب‌این گهر لبریزکن درج دهانم‌را [ف. مجلس، ج۳، ص۶۶۳]
رضوی ۵۱۷ ادبیات (۴۷۳۲): نستعلیق سدهٔ ۱۲، آغاز وانجام افتاده دارای: غزل حرف ش تا غ، ۱۱۳گ ۱۲س [ف. رضوی، ج۷، ص۴۸۹]

منابع:
ارمغان سال ۱۸. ش۳. صص۱۶۶ و ۲۲۱ - ۲۲۵؛ الذریعه. آقابزرگ تهرانی. بخش۹/۲. ص۴۵۱؛ ریاض‌العارفین. آفتاب رای لکهنوی. ج۱. ص۳۱۶؛ صبح گلشن. علی‌حسن. صص۳۳۱ - ۳۳۴؛

۱. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی، ج۳، ص۲۲۸۴.

فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۲۷۰؛ فهرست کتابخانه مجلس. ابن یوسف شیرازی ج۳، ص۶۶۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی. احمد منزوی. ج۳ ص۲۴۸۴؛ قاموس‌الاعلام. شمس‌الدّین سامی. ص۳۶۶۹.

*** ص ۲۲۱ میرزا صائبا کاشانی**

منابع زیر مطالب تذکرهٔ حزین را در بارهٔ صائبا کاشانی رونویسی کرده‌اند.

منابع:

صحف ابراهیم. علی‌ابراهیم‌خان خلیل. ص ۹۰؛ مردان بزرگ کاشان. کورش زعیم. صص۵۲-۵۳.

*** ص ۲۲۲ ملّارضا اصفهانی**

دو بیت زیر در شمع‌انجمن و صحف ابراهیم از او نقل شده است:

خــطّ سـیاه بــه کیفیّت لبت افـزود　　　شراب کهنه چو شد نشئه بیشتر دارد

* * *

نیستم با خبر از خـویش ولی می‌دانـم　　　در نگه رمزی و در چین جبین رازی هست

منابع:

شمع‌انجمن. محمّدصدیق حسن‌خان. ص۱۷۵؛ صحف ابراهیم. علی ابراهیم‌خان‌خلیل. صص ۷۱-۷۲؛ فرهنگ‌سخنوران. عبدالرسول‌خیامپور. ص۲۳۰.

*** ص ۲۲۲ شریف شیرازی اصفهانی**

اطّلاعات صحف ابراهیم رونویسی از تذکرهٔ حزین است.

منابع:

صحف‌ابراهیم. علی‌ابراهیم‌خان‌خلیل. ص۸۵؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور.ص۲۹۸.

*** ص ۲۲۳ عبدالله شفق قمی**

نام این شاعر فقط در تذکرهٔ حزین ذکر شده است.

منابع:

فرهنگ سخنوران، عبدالرسول خیامپور، ص۳۰۱.

*** ص ۲۲۳ سیّد محمّد حسرت**

سیدمحمّد از سادات موسوی مشهد مقدس بود پدرش میرزا صدرا به هند مهاجرت کرد و سیّد محمّد در این کشور به دنیا آمد. در کودکی به همراهی پدر خود به وطن بازگشت. وی از خادمان مشهد مقدّس بود.

بنابر نقل تذکرةالشعرا در فنّ سخنوری از میرزا مهدی عالی مشهدی تربیت یافته است. واله داغستانی در ریاض‌الشعرا گوید: اگرچه شعر او کمتر است اما عذوبت و سلاست بسیار دارد.

چند بیت از اشعار حسرت که در تذکره‌های مختلف آمده است:

جانِ پیوسته به حق را خطر از دشمن نیست
هیچ حرزی چو دل خود به خدا بستن نیست

* * *

بی‌تو گل‌را در گلستان خار می‌دانیم‌ما سبحه را بی‌ذکر تو زنّار می‌دانیم ما

* * *

تمام معنی دیدار بود صورت ما مثال آینه بی‌وجه نیست حیرت ما

* * *

بود از خاکساران نسبتی ارباب بینش را
که غیر از سرمه نبود هیچ چیز آرایش دیده

* * *

چنان رم کردم از مردم که بعد از مرگ من حسرت
به دامانی غباری آشنا هرگز نمی‌آید.

دیوان وی در الذریعه به شمارهٔ ۱۴۴۹ در ج ۱/۹ ص۲۳۸ معرفی شده است.

مشخصات دیوان وی در فهرست نسخه‌های خطی فارسی به شرح زیر است:[۱]

دانشگاه ۲۶۶۷ - نستعلیق شوال ۱۱۴۴، دارای نه‌هزار بیت: غزل و تخمیس و رباعی و مثنوی سراپا و ماده تاریخ و مرثیه و ستایش شاه تهماسب، مثنوی سفر به هند.

آغاز:

زهی از شمع اوصاف فروزان بزم دیوانها (گویا از هموست) [ف. دانشگاه ج ۱۰، ص ۱۵۶۲].

شرح کامل این‌دیوان به نقل از فهرست کتابخانه‌مجلس شورای ملّی به ترتیب زیر است:[۲]

دیوان: از حسرت مشهدی دارای ۹۰۰۰ بیت بدین‌گونه: غزل به ترتیب تهجّی (۱-۱۴۸) تخمیس اشعار معاصران (۱۵۱-۱۷۱) رباعی (۱۷۱-۱۷۵) مثنوی سراپای معشوق با دیباچه‌ای به نثر (۱۷۶-۱۸۳) ماده تاریخ (۱۸۳-۱۸۹)، مرثیه (۱۹۰-۲۷۳) قصیده به ترتیب تهجّی و رباعی در ستایش امامان و شاه‌تهماسب (۲۷۴-۳۵۵)، و قصیده‌های شکویٰ در ستایش شاه‌تهماسب و شکایت از دشمنان (۳۵۶-۳۸۲)، مثنوی در سفر به عتاب قدس (۳۹۳-۴۰۸) مثنوی در حکایات و داستانها و سفر به هند (۴۰۸-۴۶۷).

آغاز:

زهی از شمع اوصافت فروزان بزم دیوانها

به رنگ مردمک روشن زمهرت مهر عنوانها

نظر گر لمحه‌ای یابد زعین التفات تو

شود از دیدهٔ آهو بیابان نرگستانها

انجام:

بچینی از ریاض زندگانی گل مقصود دل تا می‌توانی

آثار او که در داخل دیوانش می‌باشد به طور مستقل در فهرست نسخه‌های خطی

۱. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمدمنزوی، ج۳، ص۲۲۹۵.

۲. فهرست کتابخانه مجلس، محمّدتقی دانش‌پژوه، ج ۱۰، صص۱۵۶۲-۱۵۶۳.

معرفی شده است:[1]

ـ منظومهٔ سراپا: تهران، دانشگاه ۲۶۶۷: در «دیوان» منسوب به او مورخ ۱۱۴۴ (ص ۱۷۶ ـ ۱۸۳) [ف. دانشگاه، ج ۱۰، ص ۱۵۶۲]

ـ سفر به هند: تهران، دانشگاه ۲۶۶۷: در «دیوان»، منسوب به او مورخ ۱۱۴۴ مثنوی است در داستانها و سفر به هند (۴۰۸ ـ ۴۶۷) [ف. دانشگاه، ج ۱۰ ص ۱۵۶۲]

منابع:

آتشکدهٔ آذر. آذر بیگدلی. به تصحیح جعفر شهیدی. ص ۳۷۷؛ تذکرةالشعرا. محمّدعبدالغنی‌خان ص ۴۳ ریاض‌الشعراء. علیقلی‌خان واله داغستانی. ذیل حسرت مشهدی؛ الذریعه. آقابزرگ تهرانی. ج ۹/۱ ص ۲۳۸؛ روز روشن. محمّد مظفّر حسین صبا. ص ۲۰۱؛ ریاض‌العارفین. آفتاب رای لکهنوی. ج ۱ ص ۱۹۳؛ سفینة‌المحمود. محمود میرزا قاجار. ج ۲ ص ۵۹۴؛ صحف ابراهیم. علی ابراهیم‌خان خلیل. ص ۵۳؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۱۵۸؛ فهرست کتابخانه مجلس. محمّد تقی دانش‌پژوه. ج ۱۰ صص ۱۵۶۲ ـ ۱۵۶۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی. احمد منزوی. ج ۴، صص ۲۹۰۵ ـ ۲۹۱۱؛ قاموس الاعلام. شمس‌الدّین سامی. ص ۱۹۴۲؛ لغت‌نامه دهخدا. علی‌اکبر دهخدا. ص ۵۵۴؛ مطلع‌الشمس. اعتمادالسلطنه. ص ۴۲۸.

* ص ۲۲۴ نورالدین محمّد کرمانی

مطالب تذکره‌های زیر در بارهٔ منیر کرمانی از تذکره حزین رونویسی شده است.

منابع:

صبح گلشن. علی حسن. ص ۴۶۳؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص ۵۷۱؛ کرمان‌شناسی (مجموعهٔ مقالات).

* ص ۲۲۴ محمّد مؤمن صاحب مشهدی

مأخذ فرهنگ سخنوران برای ذکر نام این شاعر تذکرهٔ حزین است.

---

۱. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمدمنزوی، ج ۴، صص ۲۹۰۵ و ۲۹۱۱.

منابع:
فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۳۲۲.

* ص ۲۲۵ سراجا محمّد قاسم نصاص اروسانی

این شخص با محمّد قاسم سراجای اصفهانی که در مآثر رحیمی ج۳ بخش ۱ شرح حالش ذکر شده است تفاوت دارد چراکه سراجای اصفهانی در سال ۱۰۱۵ هجری از شهر خود، اصفهان، به هندوستان رفته است که این تاریخ با سال تألیف تذکرهٔ حزین مطابقت ندارد و این فرد نمی‌تواند جزو معاصرین حزین باشد.

منابع:
نام این شاعر فقط در تذکرهٔ حزین ذکر شده است.
فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۲۶۴.

* ص ۲۲۵ میرزا عبدالرّزاق نشاء تبریزی

با توجه به اطّلاعات بسیار مختصری که حزین دربارهٔ او نقل می‌کند سرگذشت وی تقریباً گنگ و مبهم است. آنچه که با شکّ و تردید دربارهٔ وی می‌توان گفت این است که نام وی عبدالرّزاق[1] و سلسلهٔ نسبش به جهان‌شاه ترکمان می‌رسد.

در تبریز به دنیا آمده و بعد از طیّ دوران کودکی جهت تکمیل تحصیلات به اصفهان رفته و در علم ریاضی و سیاق مهارتی کسب کرده بود و بنابر قول تربیت، مدّتی مستوفی خالصه‌جات مازندران بوده است. ولی مشخّص نیست که این شخص چرا و چه زمانی از اصفهان به مازندران رفته است. دربارهٔ مرگ او سه تاریخ متفاوت ذکر کرده‌اند:

در سفینةالمحمود سال ۱۱۲۵ھ.ق، در ریاض‌الجنة ۱۱۸۸ھ.ق و در دانشمندان آذربایجان هم تاریخ ۱۱۵۸ھ.ق ثبت شده است که با اطمینان نمی‌توان گفت که کدام

---

۱. محمّدعلی تربیت در دانشمندان آذربایجان، ص۳۷۵ نام وی را میرعبدالباقی ذکر کرده است.

یک از این تاریخها درست است.

در مجلهٔ ارمغان سال ۱۳۴۷هـ.ش مقاله‌ای تحت عنوان نشای مازندرانی به قلم شهاب طاهری درج شده است که این شخص را با مشخصات زیر معرفی می‌کند:

میرزا زین‌العابدین نشأه فرزند میرزا علی‌اکبر، مستوفی خالصهٔ مازندران از تیرهٔ ترکمانان جهانشاهی می‌باشد که اجدادش در سلک منشیان خوانین قاجار بوده و پس از کشته شدن محمّد حسنخان به وسیلهٔ طهماسب‌قلی افشار (نادرشاه) میرزا علی‌اکبر پدر نشأه که از طرف خان قاجار به سمت مستوفی املاک خالصه منصوب و در شهر ساری اقامت اختیار نموده بود و فرزندش میرزا زین‌العابدین در مشهد به تحصیل اشتغال داشت به امر نادرشاه به عنوان منشیگری و نظارت در امور هزینه‌های سپاهیان جزو ملتزمین رکاب نادر فراخوانده می‌شود و در کلیه جنگهای این سردار بزرگ شرکت کرده و همراه وی بوده است.

تولد نشأه در شهر ساری اتفاق افتاده ولی چون مدتها در مشهد اقامت داشت به مشهدی اشتهار یافت.

نشأه علاوه بر حسن‌خط و تبحّر در نگارش مراسلات و فرامین سلطنتی در فن نظم و انشای غزلیات از شعرای بسیار خوب دوران سلطنت افشاریه و از جمله کسانی است که در پیروی سبک «صائب تبریزی» بی‌همتا و اگر او را صائب ثانی خطاب نماییم شایستهٔ چنین عنوانی بوده و راه خطا نپیموده‌ایم.

شرح حال او را بـه‌طور اختصار واله داغستانی در تذکرهٔ ریاض‌الشعراء و نورالحسن‌بن محمّد صدیق حسن‌خان در نگارستان سخن با ثبت چند بیتی از اشعارش بیان داشته‌اند که مفید فایدتی نیست.

از دیوان اشعارش تا جایی که نویسندهٔ این سطور اطلاع دارد بیش از دو نسخه دردست‌نیست نخست‌جزوهٔ ناقص وابتری از اوست جزو کتب کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران.که به شمارهٔ ۳۹۴۶ آن کتابخانه ثبت گردیده وحاوی مقداری‌از غزلیّات وقصاید ترکی‌او ومجموعاً در حدود دو هزار بیت می‌باشد.

نسخهٔ دوم متعلق به اینجانب است که محتوی قریب سه هزار بیت از آثار وی

می‌باشد و این نسخه هرچند از حیث کتابت خیلی جدید است (یعنی در محرم سنهٔ ۱۳۵۸ ه.ق نوشته شده) ولی از جهت صحت و احتوای بر مقادیر زیادتری شعر از نسخهٔ مذکورهٔ اولی مزیّت بیشتری دارد.

نویسنده این مقاله مدّعی است که همه اطلاعات مربوط به نشای مازندرانی را از دیوان وی به‌دست آورده است.

اگر اطلاعات مذکور را درست بدانیم و بنابر توصیهٔ دانش‌پژوه بتوانیم نسخه‌های دیوان نشاء، نسخهٔ قاهره و «دیوان نشأه مازندرانی، نسخه ساری» و «نسخهٔ ملی، تبریز» را با یکدیگر مقایسه کنیم شاید قادر باشیم این اظهار نظر را با قاطعیت ابراز داریم که نشأه مازندرانی و نشأه مشهدی، یک شخص واحدند و نشأه تبریزی شاعری است سوای این دو. والله اعلم.

اینک چند نمونه از اشعار نشأه (مازندرانی، مشهدی، تبریزی)

وی غزلیات چند تن از سرایندگان همعصر خود را استقبال و جواب گفته است:

ز شوکت مصرعی را نشأهٔ زاد خویشتن دارم
(الهی رنگ تأثیری کرامت کن فغانم را)

* * *

(نشأه) جان آمد به تن از مصرع (هاشم) که گفت
(هرگه از دل ناوک مژگان سیاهم بگذرد)

* * *

در سفر به نجف اشرف به همراه نادر گفته است:

هرکس شبی مقیم در این آستان نشد — در روز حشر صدرنشین جهان نشد
گویا که قدر خاک ز افلاک برتر است — ورنه چرا زمین نجف آسمان نشد

* * *

شغل دنیا را صفایی نیست ز آن هرعاملی — می‌شود معزول چون بیند بخواب آیینه را

* * *

نگردد (نشأه) تحصیل هنر بی‌خون دل حاصل
شود در ناف آهو مشک از خون جگر پیدا

* * *

قطره را تنگدلیها ز ره بی‌بصری است
این حبابی است که تا چشم گشایی دریاست

* * *

شود در کندی شمشیر افزون تندی دشمن
به آزار دلم شد ناله‌های بی‌اثر باعث

* * *

(نشأه) می‌گفتند نتوان ماه را تسخیر کرد
ما به افسون رام خود آن ماه را کردیم و شد

* * *

این چرخ جفاپیشهٔ عالی بنیاد	هرگز گره کار کسی را نگشاد
هر جای دلی دید که داغی دارد	داغ دگری بر سر آن داغ نهاد

* * *

هیچ جا دیگر نشانی نیست چون عنقا مرا	بس‌که چون نقش نگین نام تو کند از جا مرا
هیچ باطل نیست خالی در جهان از فیض حق	می‌کند فکر مکانت در مکان پیدا مرا
معنی بود و نبود عالم کون و فساد	جزر و مدّی در نظر می‌آید از دریا مرا
در لباس لفظ باشد شخص معنی را ظهور	چهرهٔ امروز شد آیینهٔ فردا مرا
فیض معشوق ازل را می‌برم از حسن یار	می‌شود حاصل زدنیا لذّت عقبی مرا
ربطها را من ندانم دانم این پیغام اوست	خویش را هرکس کند پیدا کند پیدا مرا
توبه خواهم کرد از می (نشأة) ترسم عاقبت	دستگیریهای ساقی افکند از پا مرا

مشخصات نسخ خطی دیوان وی منقول از فهرست نسخه‌های خطی فارسی[1] به شرح زیراست.

۱. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمدمنزوی، ج۳ ص۲۵۷۱ و ۲۵۷۳.

دانشگاه ۲۹۳۵: شکسته نستعلیق عباسقلی ناصرالشعراء فرزند شیرمحمّدخان معاون حضرت خلخالی اردبیلی، ۲۸ صفر ۱۳۴۶ه‍.ق، شعرهایی به ترکی نیز دارد، دارای غزل و رباعی و قطعه و قصیده و ماده تاریخ از ۱۱۵۹ و ۱۱۶۱ ه‍.ق و تک‌بیت.

آغاز: دم صبح سعادت از ثنایت لوح عنوانها، ۸۸گ، ۱۳س [ف. دانشگاه، ج۱۲، ص۲۹۳۵].

تبریز، ملی ۲۶۲۶ در ۱۰۸ برگ (۱ - ۵) سطری، در حدود دو هزار و هفتصد بیت منظومه‌ای است به نام یکدست در بحر خسرو و شیرین شامل ۱۰۳ بیت که این‌گونه آغاز می‌شود:

مرا بود آشنایی در صفاهان　　چو من پیوسته داغ از دست دوران

و با این بیت پایان می‌پذیرد:

به خاموشی بکن اظهار این راز　　که از یک دست کس نشنیده آواز

آغاز غزلیات:

دم صبح سعادت از ثنایت لوح عنوانها　　ز حمدت مطلع خورشید هربیتی ز دیوانها

انجام:

هر شام و سحر ملایک از عرش عظیم

آیند به طوف شه فردوس حریم

عمداً پر خود بر دُم مقراض زنند

شاید که بدین وسیله گردند مقیم[1]

احمد منزوی در فهرست نسخه‌های خطی فارسی ج۳ ص۲۵۷۱ دو دیوان به نام نشاة مازندرانی و نشأة مشهدی معرفی می‌کند که مشخصات آن به‌شرح زیر است:

ـ دیوان نشأة مازندرانی: زین‌العابدین، که همراه نادر به ارمنستان و نجف رفته و او را ستوده است. گویا همان سرایندهٔ خوشنویس مستوفی مازندران باشد که در ۱۱۶۱ ه‍.ق زنده بوده است همان که بیانی پدر او را به نام محمّدرحیم یاد کرده است.

ساری ـ طاهری شهاب: شکستهٔ زیبای ۱۲۵۰، پیرامن ۲۵۰۰ بیت غزل و رباعی

---

۱. فهرست کتابخانهٔ ملی تبریز، ج۲، ص۶۷۹.

و مثنوی و چند قصیدهٔ ترکی دارد، ۹۳ ص ۱۶س [نسخه‌ها ج۶ ص۴۲۱]

ـ دیوان نشأة مشهدی: میرزا زین‌العابدین یا عبدالرزاق از نوادگان جهانشاه ترکمان، درگذشته ۱۱۸۰ ه.ق در تذکره‌ها سرگذشت او با نشأة مازندرانی درآمیخته و نیز جدایی میان آن دو جای تأمل است:

ـ استانبول ـ طوپقوپی سرای H .۹۹۷: نوشته ۱۱۷۶ ه.ق، آغاز برابر نسخهٔ دانشگاه ۲۹۳۵، ۵۷ برگ ۲۱س [ف. فهمی ادهم، ج۱ ص۲۹۵]

ـ قاهره ـ دارالکتب: شمارهٔ ۸ ادب فارسی طلعت: نوشتهٔ حاج فیض‌الله بخاری ۱۰ع ۱ / ۱۱۹۵، در فهرست آمده: لعله زین‌العابدین عبدالرزاق المتوفی ۱۱۸۰ه.ق ۶۹ برگ ۱۷س.

آغاز: الهی جوهر از حسن معانی ده بیانم را [مخطوطات ۱:۱۹۱]

منابع:

آتشکدهٔ آذر. لطفعلی آذربیگدلی. به تصحیح جعفر شهیدی. ص۴۲۱؛ ارمغان ۳۷ (۱۳۴۷): ۱۵۷ ـ ۱۶۱؛ دانشمندان آذربایجان. محمّدعلی تربیت. ص۳۷۵؛ الذریعه. آقابزرگ تهرانی. ج۹/۲ صص۱۱۸۷ و ۱۱۸۹؛ ریاض‌الجنة. زنوزی. روضه پنجم. قسم دوم. ص۹۳؛ ریاض العارفین. آفتاب رای لکهنوی. ج۲ ص۲۸۰؛ سخنوران آذربایجان. عزیز دولت‌آبادی. صص۷۳۲ ـ ۷۳۷؛ سفینةالمحمود. میرزا محمود قاجار. ص۶۸۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی. احمد منزوی. ج۳ صص۲۵۷۱ ـ ۲۵۷۳؛ نگارستان سخن. نورالحسن بن محمّدصدیق حُسن‌خان. ص۱۲۱.

*** ص ۲۲۶ میرزا محمّدرضا بروجردی**

تنها مأخذ خیامپور برای ذکر نام این شاعر تذکرهٔ حزین است.

منابع:

فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۲۳۰.

*** ص ۲۲۶ میرزا حسین خالص**

راجع به این شخص به عنوان وزیر لرستان فقط در فرهنگ سخنوران ص۱۸۴ سخن

رفته است و این منبع هم تنها تذکرهٔ حزین را معرّفی می‌کند.

همهٔ تذکره‌نویسان از شخصی به نام خالص مشهدی مشهور به امتیازخان پسر میرزا باقر نام برده‌اند که در عهد سلطنت عالمگیر پادشاه به هند رفت و در فاصلهٔ سالهای ۱۱۱۵ تا ۱۱۲۲ هـ.ق درگذشت.

*** ص ۲۲۷ میرزا محمّد شیرازی** (مرگ: ۱۱۳۵ هـ. ق)

منابع:

الذریعه. آقابزرگ تهرانی. ج۹/۳ ص۹۹۸؛ فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. ص۵۲۱.

فهرستها

فهرست اعلام

فهرست تعداد شاعران هر یک از شهرها

اصفهان ... ۳۳ نفر
بروجرد ... ۳ نفر
تبریز ... ۲ نفر
تفرش (نامشان تفرشی است ولی به مولدشان صریحاً اشاره نشده است). ... ۲ نفر
خراسان ... ۸ نفر
خرم‌آباد ... ۴ نفر
خوانسار ... ۱ نفر
دزفول ... ۱ نفر
دماوند ... ۱ نفر
شوشتر ... ۱ نفر
شیراز ... ۱۱ نفر
طالقان ... ۱ نفر
قزوین ... ۲ نفر
قم ... ۴ نفر
کاشان ... ۴ نفر
کرمان ... ۲ نفر
کهگیلویه فارس ... ۲ نفر
گلپایگان ... ۱ نفر
گیلان ... ۸ نفر
لار ... ۳ نفر
مازندران ... ۲ نفر
نهاوند ... ۱ نفر
همدان ... ۳ نفر

فهرست مشاغل شاعران

آهنگر ... ۱ نفر
پارچه‌باف ... ۱ نفر
تاجر ... ۱ نفر
تولیت آستان‌قدس رضوی ... ۲ نفر

تولیت امامزاده	۱ نفر	قصّاب	۱ نفر
حاکم ایالت	۳ نفر	کرباس‌فروش	۱ نفر
ریاست کتابخانهٔ سلطنتی	۱ نفر	کفشگر	۱ نفر
زعفران‌فروش	۱ نفر	کیمیاگر	۱ نفر
سفیر	۱ نفر	مشاغل دیوانی	۳ نفر
شاعر	۵۶ نفر	معمار	۱ نفر
طبیب	۳ نفر	منشی	۱ نفر
عالم و فقیه	۲۰ نفر	وزیر	۱ نفر



کتابشناسی تذکرهٔ حزین

آتشکده آذر. لطفعلی بیگ‌آذر بیگدلی. تصحیح جعفر شهیدی. تهران. نشر کتاب. ۱۳۳۷.

آتشکدهٔ آذر. لطفعلی بیگ‌آذر بیگدلی. تصحیح حسن سادات ناصری. تهران. امیرکبیر ۱۳۳۸.

آثار العجم. فرصت حسینی شیرازی. بمبئی. سپهر ۱۳۱۴.

آرام‌نامه. به اهتمام مهدی محقّق. تهران ۱۳۶۱.

اسماءالمؤلفین و آثار المصنّفین. اسماعیل پاشاالبغدادی. استانبول. بی‌جا. ۱۹۵۱.

احوال و آثار خوشنویسان. مهدی بیانی. تهران. علمی. ۱۳۶۳. ج۴.

اعیان‌الشیعه. محسن امین. تحقیق حسن امین. بیروت. دارالتعارف للمطبوعات. ۱۹۸۳.

افغان‌نامه. محمود افشار یزدی. ۱۳۶۱هـ.ق/۱۹۸۱م.

امل‌الامل. محمّدبن حسن(حرّ عاملی). تحقیق احمد حسینی. بغداد مکتبة الاندلس. ۱۳۸۵ هـ.ق.

تاریخ ادب اللّغة العربیّه. جرجی زیدان. تعلیقات شوقی ضیف. قاهره: دارالهلال. ۱۹۵۷.

تاریخ ادبیات ایران (از صفویّه تا عصر حاضر). ادوارد براون. ترجمهٔ بهرام مقدادی. تحشیه و تعلیق ضیاءالدّین سجّادی و عبدالحسین نوایی. تهران. مروارید. ۱۳۶۹.

تاریخ ادبیات در ایران. ذبیح‌الله صفا. تهران. فردوسی. ۱۳۶۸ ج۵.

تاریخ ادبیات فارسی. هرمان‌اته. ترجمهٔ رضازادهٔ شفق. تهران. بنگاه‌ترجمه و نشرکتاب. ۱۳۳۷.

تاریخ تذکره‌های فارسی. احمدگلچین معانی. تهران. دانشگاه تهران. ۱۳۴۸، ۱۳۵۰ / ج۲.
تاریخ حزین. محمّدعلی‌بن ابیطالب حزین لاهیجی اصفهان. کتابفروشی تأیید. ۱۳۳۲.
تاریخ‌نویسی فارسی در هند وپاکستان. اصغر آفتاب. پاکستان. لاهور. خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران. ۱۳۶۴.
تاریخ یزد. عبدالحسین آیتی. یزد. گلبهار. ۱۳۱۷.
تحفة‌العالم. عبداللطیف‌خان شوشتری. به اهتمام صمد موحّد. تهران. طهوری. ۱۳۶۳.
تذکرهٔ پیمانه. احمدگلچین معانی. مشهد. دانشگاه فردوسی. ۱۳۵۹.
تذکرهٔ حسینی. میرحسین دوست سنبهلی. لکهنو. ۱۲۹۲.
تذکرهٔ خوشنویسان. غلام محمّد هفت‌قلمی. به سعی محمّد هدایت حسین. کلکته. ۱۳۲۸ ق / ۱۹۱۰ م.
تذکرهٔ سخنوران یزد. اردشیر خاضع. حیدرآباد دکن. دائرةالمعارف العثمانیه. ۱۳۴۱ق. ج۲.
تذکرةالشعرا. محمّدعبدالغنی‌خان صاحب غنی مؤفرخ‌آبادی. به اهتمام محمّد مقتدی‌خان شروانی.
تذکره شعرای پنجاب. خواجه عبدالرشید. کراچی. اقبال آکادمی. ۱۳۴۶.
تذکرهٔ شعرای خوانسار. یوسف بخشی. تهران. میرپور. ۱۳۳۶.
تذکرهٔ شعرای کشمیر. محمّد اسلم‌خان سالم کشمیری. تصحیح حسام‌الدّین راشدی. کراچی. ۱۳۴۶.
تذکرهٔ شعرای یزد. عباس فتوحی یزدی. تهران. کتابفروشی تاریخ. ۱۳۶۶.
تذکرهٔ شوشتر. عبدالله شوشتری متخلّص به «فقیر». تصحیح‌خان بهادر مولی بخش و محمّد هدایت‌حسین. کلکته. ۱۳۴۳ق / ۱۹۲۴م.
تذکرهٔ گُل رعنا. لچهمی نرائن شفیق اورنگ‌آبادی. دهلی. انجمن ترقّی‌اردو. [بی‌تا].
تذکرهٔ منظوم رشحه. محمّدباقر رشحهٔ اصفهانی. مقدمهٔ احمدگلچین معانی. تهران. امیرکبیر. ۱۳۴۴.
تذکرهٔ نصرآبادی. محمّدطاهر نصرآبادی. تصحیح وحید دستگردی. تهران. فروغی. ۱۳۱۴.

تذکرهٔ نگارستان دارا. عبدالرزاق دنبلی. به کوشش عبدالرسول خیامپور. تبریز. ۱۳۴۳.
تذکره‌نویسی فارسی در هند وپاکستان. علیرضا نقوی. تهران. علمی.۱۳۴۳هـ.ش / ۱۳۸۳ هـ.ق / ۱۹۶۴م.
جشن‌نامهٔ مدرس رضوی. ضیاءالدین سجّادی. تهران. انجمن‌استادان زبان و ادبیات فارسی. ۲۵۳۶.
حدیقةالشعرا. سیّداحمد دیوانبیگی شیرازی. تصحیح عبدالحسین نوائی. تهران. زرین. ۱۳۶۴.
حزین لاهیجی (زندگی و زیباترین غزلهای او). فراهم‌آوردهٔ م.سرشک. تهران. توس. ۱۳۴۲.
خزانهٔ عامره. غلامعلی آزاد بلگرامی. کانپور. ۱۹۰۰م.
دائرةالمعارف مصاحب. غلامحسین مصاحب. تهران. فرانکلین. ۱۳۵۶.
دانشمندان آذربایجان. محمّدعلی تربیت. تهران. مجلس. ۱۳۴۱.
دانشمندان و سخن‌سرایان فارس. محمّدحسین رکن‌زاده (رکن‌زادهٔ آدمیّت) آدمیّت. تهران. اسلامیّه و خیّام ۱۳۳۷ /۱۳۳۹. ج۵.
دانشوران خراسان. غلامرضا ریاضی. کتابفروشی باستان. ۱۳۳۶.
الذریعه الی تصانیف‌الشیعه. محمّدمحسن آقابزرگ تهرانی. نجف-تهران. اسلامیّه.۱۳۵۵ق.
القسم الاوّل من‌الجزء التاسع. تهران. مجلس ۱۳۳۲ش/ ۱۳۷۳ق/۱۹۵۳م. القسم الثانی من‌الجزء التّاسع. به اهتمام علینقی منزوی. تهران ۱۳۷۸ق/ ۱۳۳۸ش / ۱۹۵۹م
القسم الثالث من‌الجزء التّاسع. به اهتمام علینقی منزوی. تهران. دانشگاه تهران ۱۳۸۳ق / ۱۳۴۲ش / ۱۹۶۴م.
القسم الرّابع من‌الجزء التّاسع. به اهتمام علینقی منزوی. تهران. دانشگاه تهران. ۱۳۸۶ق / ۱۳۴۵ش / ۱۹۶۷م.
رجال‌اصفهان (تذکرةالقبور). عبدالکریم جزی. حواشی مصلح‌الدین مهدوی. [بی جا]. ۱۳۲۸.
روز روشن. مولوی محمّدمظفّر حسین صبا. به تصحیح محمّد حسین رکن‌زادهٔ آدمیت. تهران. رازی. ۱۳۴۳.
روضات‌الجنّات. محمّدباقر موسوی‌خوانساری‌اصبهانی. تحقیق اسدالله اسماعیلیان. قم. ۱۳۹۲. جزء پنجم.

روضة‌الصفا. محمّدبن خاوندشاه. تهران [بی‌نا]. ۱۲۷۰ق.
ریاض‌الجنة. ابن عبدالرسول‌الحسینی الزنوزی التبریزی محمدالموعد بالحسن. نسخه خطی کتابخانه خصوصی محمد نخجوانی (تاریخ اتمام ۱۲۱۶).
ریاض‌السیاحة. زین‌العابدین شیروانی. تهران. کتابفروشی سعدی. [بی‌تا].
ریاض‌الشعرا. واله داغستانی. نسخهٔ آستان‌قدس رضوی. کتابخانهٔ ملک. میکروفیلم ۳۴۴ ورق ۲۵ سطری.
ریاض‌العارفین. آفتاب رای لکهنوی. تصحیح حسام‌الدین راشدی. مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ۱۴۰۲ق / ۱۳۶۱ش / ۱۹۸۲م.
ریاض‌العارفین. رضا قلیخان هدایت. تهران. [بی‌جا] ۱۳۰۵.
ریاض‌العلماء و حیاض‌الفضلا. عبدالله افندی الاصبهانی. به اهتمام محمود مرعشی. تحقیق احمد حسینی. قم ۱۴۰۱ق.
ریحانة‌الادب. محمّد علی مدرس. تبریز. خیام. [بی‌تا].
سبک‌شناسی. محمّدتقی بهار. تهران. امیرکبیر. ۱۳۶۹. ج۳.
ستارگان فروزان. یحیی نوری. تهران. [بی‌نا]. ۱۳۳۴.
ستارگان کرمان. حسین بهزادی اندوهجردی. تهران. توس. ۱۳۵۴.
سخنوران آذربایجان. عزیز دولت‌آبادی. تبریز. [بی‌نا]. ۱۳۵۵.
سروآزاد. غلامعلی آزاد بلگرامی. به سعی عبدالله‌خان. به اهتمام مولوی عبدالحق. حیدرآباد دکن. ۱۹۱۳.
سفینهٔ خوشگو. بندر ابن داس خوشگو. تصحیح شاه محمّد عطاءالرّحمن عطا کاکوی. پتنه ۱۳۷۸.
سفینة‌المحمود. محمود میرزا قاجار. به تصحیح خیامپور. تبریز. ۱۳۴۶.
سلافة‌العصر (فی محاسن‌الشعراء بکُلّ مصر). علی صدرالدّین مدنی. المکتبة المرتضویه. ۱۳۴۶ق.
شاعران کور. علی‌اکبر مشیر سلیمی. تهران. علمی. ۱۳۴۴.

شام‌غریبان. لچهمی نرائن شفیق اورنگ‌آبادی. تصحیح محمّداکبرالدّین صدیقی. کراچی. انجمن‌ترقی اردوپاکستان. ۱۹۷۷.
شمع‌انجمن. محمّدصدیق حسن‌خان بهادررام. بهوپال. ۱۲۹۳ق.
شهرآشوب در شعرفارسی. احمدگلچین معانی. تهران. امیرکبیر. ۱۳۴۶.
صبح‌گلشن. علی‌حسن. به‌اهتمام‌مولوی محمّد عبدالمجیدخان. ۱۲۹۵ق.
صحف ابراهیم. علی ابراهیم‌خان خلیل. تصحیح عابدرضا بیدار.
طرائق‌الحقایق. معصوم‌علیشاه‌شیرازی (محمّدمعصوم‌شیرازی). تصحیح محمّد جعفر محجوب. تهران ۱۳۴۵.
عالم‌آرای عبّاسی. اسکندر بیک منشی ترکمان. محمودتاجر خراسانی. تهران. ۱۳۱۴ق.
علمای بزرگ شیعه از کلینی تا خمینی. م جزفاذقانی. قم. معارف اسلامی. ۱۳۶۴.
فارسنامهٔ ناصری. حسن حسینی فسایی. تصحیح منصور رستگار فسایی. تهران. امیرکبیر. ۱۳۶۷. ج ۲.
فارسی ادب کی شخصیات. محمّدتقی علی عابدی. نظامی آفیست پریس لکهنو. ۱۹۹۲.
فرهنگ سخنوران. عبدالرّسول خیامپور. تبریز. آبان. ۱۳۴۰.
فرهنگ سخنوران. عبدالرسول خیامپور. تهران. طلایه. ۱۳۶۸. ج ۱.
فرهنگ‌سخنوران وسرایندگان قزوین. محمود خیری. به کوشش نقی‌افشاری [بی‌نا]. [بی‌تا].
فرهنگ فارسی معین. محمّد معین. تهران. امیرکبیر ۲۵۳۶. ج ۶.
فوائدالرّضویّه. عباس قمی. انتشارات مرکزی. ۱۳۲۷.
فهرست کتابخانهٔ آستان‌قدس رضوی [اوکتایی و مهدی ولایی]. احمد گلچین معانی. مشهد. ۱۳۰۵.
فهرست کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران. علینقی منزوی ج ۲. تهران. دانشگاه تهران. ۱۳۳۲.
فهرست کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران. محمّدتقی دانش‌پژوه. ج ۳. تهران. دانشگاه تهران. ۱۳۳۲.

فهرست کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران. محمّدتقی دانش‌پژوه. ج۹. تهران. دانشگاه تهران. ۱۳۴۰.
فهرست کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه‌تهران. محمّدتقی دانش‌پژوه. ج۱۲، تهران. دانشگاه تهران. ۱۳۴۰.
فهرست کتابخانهٔ مجلس. فهیمهٔ راستکار. ج۲. تهران. مجلس. ۱۳۴۷.
فهرست کتابخانهٔ مجلس. عبدالحسین حائری. ج۹/۱. تهران. ۱۳۴۶.
فهرست کتابخانهٔ مجلس. عبدالحسین حائری. ج۹/۲ تهران. ۱۳۴۷.
فهرست کتابخانهٔ مجلس. محمّدتقی دانش‌پژوه. ج۱۰. تهران. دانشگاه تهران. ۱۳۴۰.
فهرست کتابخانهٔ مجلس. کتب خطی فارسی. ابن‌یوسف شیرازی. تهران. ۱۳۱۸-۱۳۲۱هـ.ق.
فهرست کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار. حدائق (ابن‌یوسف شیرازی). ج۲. تهران. مجلس. ۱۳۱۳، ۱۳۱۶، ۱۳۱۸.
فهرست کتابخانهٔ ملّی تبریز. کتب‌خطّی‌اهدایی محمّد نخجوانی. میرودود یونسی. تبریز. ۱۳۴۸.
فهرست کتابهای چاپی فارسی. خانبابامشار. [ویرایش۲]. تهران. ۱۳۵۰.
فهرست کتابهای چاپی فارسی. خانبابامشار. [ویرایش۳]. تهران. ۱۳۵۲.
فهرست کتابهای چاپی (عربی، فارسی) خانبابامشار، تهران. ۱۳۴۴.
فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان. احمدمنزوی. ج۱۲. مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان. ۱۹۸۴.
فهرست مقالات فارسی. ایرج افشار. تهران. جیبی. ج۱ (۱۳۳۸)، ج۲ (۱۳۵۶)، ج۳(۲۵۳۵)؛ ج۴ انتشارات علمی و فرهنگی. ۱۳۶۹.
فهرست میکروفیلمهای دانشگاه تهران. محمّدتقی دانش‌پژوه. تهران. دانشگاه تهران. ج۱ (۱۳۴۸). ج۲ (۱۳۵۳)، ج۳(۱۳۶۳).
فهرست نسخه‌های خطی فارسی. احمدمنزوی. مؤسسهٔ فرهنگی منطقه‌ای. تهران. ۱۳۴۸.
فهرست نسخه‌های خطی فارسی. احمدمنزوی. مؤسسهٔ فرهنگی منطقه‌ای. تهران. ۱۳۵۱.

قاموس الاعلام. شمس‌الدّین سامی. استانبول. ۱۳۰۶ / ۱۳۱۶.
کاروان هند. احمد گلچین معانی. تهران. آستان‌قدس. ۱۳۶۹.
کلمات الشعرا. محمّدافضل سرخوش. تصحیح صادق علی دلاوری ایم. لاهور. ۱۹۴۲.
الکنی و الالقاب. عباس قمی. نجف. حیدریّه. ۱۳۷۶ق.
گلزار ادبیّات ایران. ادوارد براون. ترجمهٔ سیف‌پور فاطمی. اصفهان. سعادت. [بی تا].
گیلان در قلمرو شعر و ادب. ابراهیم فخرایی. تهران. جاویدان. ۲۵۳۶.
لغت‌نامه دهخدا. علی‌اکبر دهخدا. تهران. مجلس. ۱۳۲۶.
مآثرالامرا. نواب صمصام‌الدّوله شاهنوازخان. تصحیح مولوی عبدالرحیم و دیگران. کلکته. ۱۸۸۸.
مآثر رحیمی. عبدالباقی نهاوندی. تصحیح محمّد هدایت حسین. کلکته. ۱۹۲۴.
مازندران (جغرافیای تاریخی و اقتصادی). عباس شایان. تهران. ۱۳۳۶.
مجالس المؤمنین. نورالله بن شریف حسینی مرعشی شوشتری. تهران ۱۲۶۰.
مجمع‌الفصحاء، رضاقلیخان هدایت. تهران ۱۲۹۵/۱۲۸۴.
مجمع‌النفائس. سراج‌الدّین علی‌خان آرزو. تصحیح عابدرضا بیدار. پتنه. خدابخش. [بی تا].
مخزن‌الغرائب. احمدعلی‌خان هاشمی سندیلوی. به اهتمام محمّدباقر. لاهور. ۱۹۶۸.
مرآت‌الاحوال جهان‌نما. احمدبهبهانی. تصحیح علی‌دوانی. تهران. امیرکبیر. ۱۳۷۰.
مرآت الفصاحة. شیخ مفید «داور» تصحیح محمود طاووسی. شیراز. نوید شیراز. ۱۳۷۱.
مردان بزرگ کاشان. کوروش زعیم. تهران. ۱۳۳۶.
مردم‌دیده. عبدالحکیم حاکم. اهتمام سیّد عبدالله. لاهور. اورینتل کالج. ۱۳۳۹ش / ۱۹۶۱م.
مصفی‌المقال. آقابزرگ تهرانی. تهران. ۱۳۳۷.
مطالعات زمانی. آصفه زمانی. پرکاشن کیندرسیتاپور رود لکهنو. ۱۹۹۳.
مطلع‌الانوار. مرتضی حسین صاحب قبله. کراچی. ۱۹۸۱م.
مطلع‌الشّمس. محمّد حسن‌خان صنیع‌الدّوله (اعتماد السلطنه)، تهران. سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی. ۲۳۵۳.

مقالات الشعرا.میرعلی شیر قانع تتوی. تصحیح حسام‌الدّین راشدی. کراچی. ۱۹۵۷.
مکتب وقوع در شعر فارسی. احمدگلچین معانی. تهران. بنیاد فرهنگ ۱۳۴۸.
منتخب‌الاشعار. مردان علی خان مبتلا. ترتیب و تلخیص محمّد اسلم‌خان. دهلی. ۱۹۷۵.
منتخب‌اللّطایف. رحیم‌علی‌خان ایمان. به‌اهتمام محمّدرضا جلالی‌نائینی - امیرحسن عابدی. تهران. تابان. ۱۳۴۹.
مؤلفین کتب چاپی (فارسی-عربی). خانبابامشار. تهران. [بی‌نا]. ۱۳۴۱.
مینودریا باب‌الجنة (شرح حال و آثار رجال و دانشمندان قزوین). محمّدعلی گلریز. قزوین. طه. ۱۳۶۸.
نامها و نامدارهای گیلان. جهانگیر سرتیپ‌پور. رشت. نشر گیلکان. ۱۳۷۰.
نتایج‌الافکار. محمّد قدرت‌الله گوپاموی. اردشیر بنشاهی (خاضع). بمبئی. ۱۳۳۶.
نجوم‌السّماء فی‌تراجم‌العلماء. محمّدعلی کشمیری. قم. مکتبة بصیرتی. ۱۳۹۴ق.
نسمة‌السّحر. یوسف‌بن یحیی صنعانی [۱۱۲۱ق]. نسخهٔ خطی. کتابخانهٔ مرعشی نجفی.
نگارستان سخن. سیّدنورالحسن‌بن محمّد صدیق‌خان بهادر رام. به اهتمام مولوی محمّد عبدالمجیدخان. هندوستان. ۱۲۹۳.
هفت‌آسمان. مولوی آغااحمد علی احمد. کلکته. ۱۸۷۳. تهران ۱۹۶۵.

فهرست مقالات

- اخوان ثالث. مهدی. حزین لاهیجی. زندگی و زیباترین غزلهای او فراهم‌آوردهٔ م. سرشک. انتقاد کتاب. ج ۲. ش ۶: ۱۰ـ۲۴
- اقبال. عباس: مجموع منشأت محمّدطاهر وحید قزوینی. یادگار سال ۵ شماره ۱ و ۲ صص ۱۱۸ـ۱۲۰
- بهروزی. محمود: سخن‌سرایان مازندران. ارمغان. ۴۱(۱۳۵۰): ۴۸۹ـ۴۹۵ (معرفی اجمالی ۲۲ شاعر)
- تارلان. همبستگی ادبیّات ایران و ترک. وحید. شمارهٔ هفتم. سال هفتم: ۸۵۱ـ۸۶۵
- تربیت. محمّدعلی تأثیر تبریزی. ارمغان. ۱۲: ۱۶۱ـ۱۷۱
- تربیت. محمّدعلی یک صفحه مختصر از رسالهٔ قرن حادی‌عشر. ارمغان. ۱۳: ۳۱۹ـ۳۲۶، ۳۶۹ـ۳۷۳. (شامل شرح حال صائب، محمّدطاهر وحید، میرزا جلال، میرزا مقیم، حسن‌بیک خروش، حکیم‌شفایی، حکیم رکنا و جمعی دیگر از رجال قرن یازدهم)
- جواهر الکلامی: سیّد علیخان کبیر وزیر عالمگیر شاه وزیر و مؤلّف. ارمغان. ۸: ۲۶ـ۲۹
- حزین. محمّدعلی: سفرنامهٔ حزین. پیمان. ۴: ۴۹ـ۶۶؛ ۱۲۱ـ۱۳۷؛ ۱۹۳ـ۲۱۶؛ ۲۶۵ـ۲۸۸ (متن کتاب به صورت ساده شده و ملخص)
- دانش‌پژوه، محمّدتقی: وحید قزوینی. جشن‌نامهٔ مدرس رضوی. تهران. ۱۳۵۶. ص ۲۰۱ـ۲۲۵ (به انضمام متن دستورالخواتین الکرام و سلوک‌السلاطین العظام).
- دستگردی، وحید. رهبران سخن. ارمغان. سال ۱۸ ش ۳: ۱۶۶، ۲۲۱ـ۲۲۵.

□ دستگردی. وحید. شعرای گمنام. ارمغان۳ (۳ و ۴)، ص۱۰۱.

□ سروشیار، جمشید. نامه‌ای از شیخ علی حزین لاهیجی در شرح بیتی از حکیم خاقانی. یغما: ۲۲(۱۳۴۸): ۲۶۵-۲۶۸.

□ طاهری. شهاب. سیدمحمّد نشأة مازندرانی. ارمغان۳۷ (۱۳۴۷): ۱۵۷-۱۶۱.

□ طاهری. شهاب. محمّد. ملاّشفیع اثر مازندرانی. ارمغان. ۳۴: ۱۹۹-۲۰۶.

□ کیوان. مجتبی: میرنجات اصفهانی. یغما ۲۳ (۱۳۴۹): ۶۱۱-۶۱۳.

□ گلچین معانی، احمد. اشرف مازندرانی. گوهر. ۱(۳۵۲): ۱۰۸۷-۱۰۹۹.

□ گلچین معانی. احمد. اشرف مازندرانی. نامهٔ آستان‌قدس. ش۱۹: ۶۰-۶۸.

□ گلچین معانی. احمد. میرنجات اصفهانی. وحید. ج۱ ش۳: ۳۳-۳۹؛ ش۴: ۲۷-۲۸؛ ش۵: ۶۸-۷۰.

□ محیط طباطبایی، محمّد. یک شعر و چند شاعر، محیط، ج۱ ش۱: ۳۴-۳۸ (غزل گر به تو افتدم نظر چهره به چهره روبه‌رو در این‌مقاله از میرزا محمّدطاهر وحید شمرده شده‌است)

□ نوزاد، فریدون. حزین لاهیجی. ارمغان. ۳۹(۱۳۴۹): ۳۰۴-۳۱۱؛ ۴۰۸-۴۱۲؛ ۴۷۰-۴۷۵؛ ۵۵۶-۵۶۰؛ ۶۲۶-۶۲۷.

□ نوزاد، فریدون. زاهد گیلانی. ارمغان. ۳۸ (۱۳۴۸): ۳۴۶-۳۵۰.

□ نفیسی. سعید. شیخ زاهد گیلانی و مقبرهٔ او در شیخانور. فرهنگ. ۴: ۴-۱۱؛ ۳۷-۴۴؛ ۶۹-۷۸.

□ نخجوانی. حسین. میرزا محسن تبریزی متخلّص به تأثیر، چهل مقاله، ۲۱۵-۲۲۰.

□ نخجوانی. حسین. میرزا محسن تبریزی متخلّص به تأثیر. نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز. ج۱ ش۱: ۴۷-۵۲.

□ نجات قمی. گل کشتی میرسید نجات قمی. ارمغان. ۱۵: ۱۸۰-۱۸۶؛ ۲۸۱-۲۸۶؛ ۳۷۷-۳۸۰.

□ واله داغستانی. شیخ محمّد علی حزین (نقل از تذکرهٔ ریاض‌الشعرا). ارمغان ۹: ۴۱۷-۴۲۹؛ ۵۱۳-۵۲۷.

□ ولائی، مهدی. شرح قصیدهٔ رضوی شفیعای شیرازی. نامهٔ آستان‌قدس، ش۱۳: ۴۴-۹۴.

□ ولائی، مهدی. شوکت بخارایی. نامهٔ آستان‌قدس. ش۱۷: ۶۴-۶۷.

منابع لاتین

1. Arberry. A.J. Catalogue of the library of the India office Persian books, London, 1937.

2. Browne, Edward G, A supplementary Hand- list of the Muhammadan Manuscripts, Cambridge, 1922.

3. E the, Herman, Catalogue of persian Manuscripts with Library of the India office, Oxford, 1903.

4. Gibb, E.Jw, A history of ottomán Poetry, London, 1958.

5. Habibullah, A.B.M, Descriptive Catalogue of the Persian, urdu & Arabic Manuscripts in the Dacca university Library, Dacca, 1960.

6. Ivanow, Wladimir, Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal, Calcutta, 1985.

7. Maulavi Abdul Muqtadir Khan, Catalogue of the Arabic and Persian Manuscripts in the oriental Public Library at Bankipore, Calcutta, 1912.

8. Pertsch, Wilhelm, Verzeichnis der Persischen Handschriften, Zürich, Newyork, 1989.

9. Rieue, charles, Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, Oxford, 1966.II

10. Story, C.A, Persian Literature Abio- Bibliographical Survey, London.1.1970.

11. Storey, C.A.Persian Literature Abio-Bibliographical Survey. London. 1. 1972.

In the Name of God, the Compassionate, the Merciful

The advancement and improvement of every society is possible when it understands its cultural background and civilization, and becomes aware of the reasons for the society's progress or stagnation. And this recognition is not possible except through studying the works of those gone before as they themselves have written them, and not in the way in which they have been later distorted and revised.

This is an unavoidable necessity in the written culture of every society which has been continuously exposed to turbulent events.

Therefore, in order to reach this awareness, to protect the genuine culture and its identity, and to resist alien cultures it is compulsory to revive and introduce the written legacy. The first step to reach this aim is the scientific critique and rectification of the intellectuals' writings on Iranian Islamic culture.

All efforts and searches have been done to identify and compile the indices of manuscripts and also correct and restore the scientific resources and written treasures of this frontier. But, these works remain as though obsolete, untouched and even set aside. What has been accomplished is very little in comparison with what must be done. And that small accomplishment faces many difficulties. Such prolems inclde: the way of research and investigation, the collection of volumes, the heavy expense of this task, preparing for the start of publication, drawing together scientific and specialty works, and financial return which is the condition for the continuation of research and publication.

Thus, the Office of Cultural Affairs of the Ministry of Cultur and Islamic Guidance in the path of the Islamic Revolution's cultural goals (which in reality is a cultural revolution) established an office by the name of the written Hritage publication office. In this way they could support the efforts of the researchers, editors, scientific and research centers, back up the cultural publishers, and attract talented and skilled potential. Also, the intention was to publish and make available research sources and precious literary works. It was also to prevent repetition of efforts and publish critical texts on various matters with a priority given to works in Farsi. In this way a genuine movement in the path of reviving the written culture could be created. And it offers a complete aggregate to the cultural society of Islamic Iran.

The written Heritage publication Office
Deputy Minister's Office of Cultural Affairs
Ministry of Culture & Islamic Guidance

A SĀYEH BOOK
With Collaboration of the Written Heritage Publication Office

First Published in Iran by Sāyeh

PRINTED IN IRAN

TAZKERAT-AL-MOʿĀSERIN

MOHAMMAD ʿALI EBN-E ABITĀLEB HAZIN LĀHIJI

EDITD & INTRODUCED
BY
MAʿSUMEH SĀLEK



SĀYEH